

تربیت روحی و اجتماعی در اسلام

تألیف:

دکتر اکرم ضیاء العمری

مترجم:

محمد آزاد شافعی

عنوان کتاب:	تربیت روحی و اجتماعی در اسلام
عنوان اصلی:	التربية الروحية والاجتماعية في الاسلام
نویسنده:	دکتر اکرم ضیاء العمری
مترجم:	محمد آزاد شافعی
موضوع:	آداب و تربیت
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	کتابخانه عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه دکتر یوسف قرضاوی	۱
مقدمه‌ی مؤلف	۳
پیشگفتار قانون مهر	۵

بخش اول: تربیت روحی

باب اول: ترتیب با توجه به عبادات	۱۱
فصل اول: نقش فرائض و سنت‌ها در تربیت	۱۲
مشروعیت عبادات	۱۲
بحث اول: نماز	۱۳
بحث دوم: زکات	۱۹
بحث سوم: روزه ماه رمضان	۲۶
بحث چهارم: حج	۳۰
بحث پنجم: نماز شب	۳۵
بحث ششم: تلاوت قرآن	۴۱
فصل دوم: نقش عبادت‌های قلبی در تربیت	۴۷
بحث اول: محبت خداوند و راه رسیدن به دوستی او	۴۷
راه رسیدن به ولایت خدا	۵۶
بحث دوم: حفاظت خدا از مؤمن	۶۱
بحث سوم: نیت	۶۷

۷۱.....	بحث چهارم: توکل
۸۱.....	بحث پنجم: توبه
۸۸.....	فصل سوم: نقش عوامل دل نر می در تربیت
۸۸.....	بحث اول: ذکر
۹۳.....	بحث دوم: شکر
۹۹.....	بحث سوم: دعاء
۱۰۳.....	پاره‌ای از شرایط و آداب دعا
۱۳۱.....	باب دوم: تربیت با توجه به عقاید و خاصیت الگوپذیری انسان
۱۳۲.....	فصل اول: تربیت با توجه به ایمان به روز آخرت
۱۳۲.....	بحث اول: برانگیخته شدن پس از مرگ
۱۳۹.....	اثبات زندگی در عالم برزخ و عذاب قبر
۱۴۵.....	بحث دوم: شفاعت
۱۵۸.....	بحث سوم: بهشت
۱۶۴.....	بحث چهارم: آتش جهنم
۱۸۷.....	فصل دوم تربیت با توجه به نمونه‌های والا و الگوپذیری از آنها
۱۸۷.....	بحث اول: چنگ زدن به قرآن و سنت

بخش دوم تربیت اجتماعی

۲۰۳.....	باب اول: فرد و خانواده
۲۰۴.....	فصل اول: تربیت فرد
۲۰۴.....	بحث اول: تربیت کودک
۲۰۸.....	بحث دوم: تربیت اجتماعی براساس حس زیبایی دوستی
۲۲۰.....	بحث سوم: احترام به دیگران
۲۳۱.....	بحث چهارم: شناخت مسئولیت‌های فردی

۲۳۸.....	بحث پنجم: امنیت فردی
۲۴۳.....	بحث ششم: حمایت اجتماعی از افراد
۲۵۵.....	فصل دوم: حمایت از روابط خانوادگی
۲۵۵.....	بحث اول: نیکی به پدر و مادر
۲۶۰.....	بحث دوم: صله رحم
۲۶۵.....	باب دوم: ایجاد امنیت اجتماعی
۲۶۶.....	فصل اول: تحکیم پایه‌های امنیت اجتماعی
۲۶۶.....	بحث اول: مسئولیت اجتماعی
۲۷۰.....	بحث دوم: پاس داشتن وحدت جامعه
۲۷۶.....	بحث سوم: تشویق مردم به همبستگی و پذیرش مسئولیت‌های یکدیگر
۲۸۶.....	بحث چهارم: تحکیم پایه‌های عدالت
۲۹۲.....	بحث پنجم: جلوگیری از استکبار
۳۰۸.....	فصل دوم: تلاش برای پاکسازی جامعه
۳۰۸.....	بحث اول: پخش کردن گناه و بدی حرام است
۳۲۳.....	بحث دوم: قضیه‌ی سرپرستی در جامعه‌ی اسلامی
۳۳۰.....	فصل سوم: رشد اقتصادی
۳۳۰.....	بحث اول: نگهداری ثروت و ایجاد رشد اقتصادی
۳۳۵.....	بحث دوم: صدقه‌ی واجب و صدقه‌ی سنت
۳۴۵.....	بحث سوم: ایمان و ثروت
۳۵۰.....	بحث چهارم: دیدگاه مسلمان به نسبت تفاوت دارائی‌ها
۳۵۵.....	خاتمه: غربت مؤمن در دنیا و وعده‌های پروردگار به او
۳۶۵.....	فهرست منابع و مراجع

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

مقدمه دکتر یوسف قرضاوی

مدیر مرکز تحقیقات سنت و سیره نبوی

شکر و ستایش خدایی را که به فضل و نعمت او، کارهای نیکو به انجام می‌رسد. همان خدایی که ما را به سوی این دین هدایت نمود و اگر راهنمایی او نبود، ما راهیاب نبودیم. و درود و سلام بر پیامبری که به عنوان رحمت برای جهانیان و همه‌ی خلائق برانگیخته شد، همان سرور و امام و اسوه و حیب ما، حضرت محمد مصطفی، و نیز درود و سلام بر آل و اصحاب و پیروان او که راه او را تا روز قیامت، به نیکی در پیش گرفتند.

اما بعد:

به حقیقت که سنت نبوی دریایی لبریز و مالمال از لؤلؤ و گوهرهای گرانبهایی همچون ارزش‌های والای اخلاقی، افکار هدایت یافته، رفتارهای کریمانه، آداب و مفاهیم والا و بلندمرتبه، راهنمایی‌های خدایی و رویکردهایی مثبت برای انسان در زمینه‌های مختلف زندگی است. و هر انسان آگاه و متخصص در سنت، معانی و مفاهیمی را در آن می‌یابد که فکر را صیقل، قلب را غنی و برای عمل انگیزه ایجاد می‌کند و آدمی را بر می‌انگیزد که در این زمینه مطالبی را به نوشتار درآورد.

آری اگر می‌بینیم که دانشمندان عرصه فقه و قانون‌گذاری در سنت مسائلی را یافته‌اند که در نظر آنان، سنت را شایسته مرجع شدن برای قانون‌گذاری کرده و آن را در مرتبه بعد از کتاب خدا قرار داده است، از سوی دیگر می‌بینیم که دانشمندان و مردان راه دعوت و تربیت و علوم انسانی و اجتماعی نیز در سنت چیزهایی یافته‌اند که صندوق‌های علم آنان را لبریز از معارف و ارزش‌ها و قواعد و قوانین و موازین سنجش نموده است که این یافته‌ها راه را برای پیشرفت علوم آنان هموار می‌نماید، از انحراف به چپ و راست محفوظ‌شان می‌کند و خود آنان و علوم‌شان را فقط به سوی صراط مستقیم رهنمون می‌گرداند.

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن

سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَدِّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٦﴾ [الانعام: ١٥٣].

«و این راه مسقیم من است، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های (پراکنده) پیروی نکنید، که شما را از راه خدا دور می‌کند و این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش نموده است، شاید پرهیزگار شوید.»

در بیان این مطلب دلیلی بهتر از این کتاب که هم‌اکنون به خوانندگان مؤمن تقدیم می‌داریم سراغ ندارم، یعنی کتاب (تربیت روحی و اجتماعی در اسلام) که مؤلف فاضل آن دکتر اکرم ضیاء العمری، سخت به آن مشغول بود. ما قبلاً نیز کتاب دیگر ایشان به اسم (سیره صحیح نبوی) را انتشار دادیم. وی در آن کتاب، به روش محدثین تحقیق کرده‌بود. تکیه‌گاه اصلی مؤلف در کتاب حاضر برای ارائه مطالب، قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر ﷺ است. و به صورتی دقیق از احادیث ضعیف پرهیز نموده است. زیرا هنگام بحث از برنامه‌های اسلامی نمی‌توان به حدیث ضعیف استناد کرد.

مؤلف کتاب به خاطر اصالتی که در فرهنگ اسلامی دارد و در زمینه دعوت و تربیت اسلامی خیره و کارآمد است و از توانایی خاصی در بحث، تحقیق، تجزیه و تحلیل مسائل برخوردار است، این شایستگی را یافته است که مراد و منظور خود را با اصالت بنویسد و به وضوح از آن تعبیر کند و برای آن استدلالی قوی داشته باشد. بر این اساس مرکز تحقیقات سنت و سیره دانشگاه قطر بسیار خرسند است که این تحقیق را منتشر سازد تا مسلمانان از آن نفع برده و محققان از سرچشمه‌های آن بهره گیرند.

از خداوند متعال خواستارم که مؤلف کتاب را به‌خاطر علم نافع‌ی که در این کتاب آماده کرده پاداش خیر دهد، خواننده را از آن بهره‌مند سازد و ناشر و همه کسانی را که در چاپ و آماده‌سازی آن دخیل بوده‌اند به اجر و پاداش رساند.

وآخر دعوانا إن الحمد لله رب العالمین

مقدمه‌ی مؤلف

شکر و ستایش برای پروردگار جهانیان و درود بر اشرف پیامبران و بر آل و اصحاب او. اسلام پیروان خود را براساس وابستگی و تعلق به جامعه اسلامی پرورش می‌دهد، جامعه‌ای که ویژگی‌ها، خواص، الگوها، عادات و رسوم آن از کتاب و سنت سرچشمه می‌گیرد. البته توجه اسلام به تربیت اجتماعی منجر به نادیده گرفتن جنبه‌های فردی انسان نمی‌شود، بلکه اسلام به وجود آن معترف است و طوری آن را هدایت می‌کند که ابتکار خدمت به جامعه را به دست گیرد. در واقع اسلام برای پیروان خود رفتار اجتماعی سالم را ترسیم و چگونگی برخوردها و موضع‌گیری‌های اجتماعی را از طریق تربیت دینی تعیین می‌کند. تربیتی که طبق آن مفاهیم اجتماعی اسلام را در ذهن نسل جدید تثبیت و حقوق و وظایف و خوبی‌ها و بدی‌ها را برای ایشان معین می‌کند. تربیت دینی مفاهیمی چون «همکاری با دیگران»، «دوستی و ارتباط متقابل» را در ذهن افراد، تعمیق می‌بخشد. بدین خاطر است که افراد در جامعه اسلامی با مشکلاتی مانند کمبود روابط اجتماعی سالم روبرو نیستند در حالی که بسیاری از افراد در جوامع غربی به آن دچار شده‌اند.

پس تربیت اسلامی به تحکیم رابطه فرد مسلمان با جماعت مسلمانان اهتمام ویژه‌ای می‌دهد و این کار را از طریق بنیادی کردن مفاهیم «محبت و اخوت» به انجام می‌رساند. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«به حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند».

پیامبر ﷺ چنین فرموده است: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ، وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ. إِذَا اشْتَكَى عَضْوًا، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَّى»^(۱). «مؤمنان در روابط دوستانه، مهربانگی، محبت‌آمیز و عاطفی خود همانند اعضای یک بدن هستند که هرگاه یکی از اعضای آن به درد آید، سایر اعضا بی‌قرار می‌گردند و بدن دچار تب می‌شود».

۱- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۳۸، حدیث شماره ۶۰۱۱ و مسلم، ج ۴، شماره‌های ۲۰۰۰ و ۲۵۸۶، لفظ حدیث از مسلم است.

و نیز فرموده: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»^(۱). «ایمان هیچ‌کدام از شما کامل نیست تا زمانی که آنچه را برای خود می‌پسندد برای برادر مؤمن خود هم بپسندد».

این حدیث که شرط کمال ایمان را غلبه بر حسد و کینه و نفرت قرار داده در نهایت به حیات اجتماعی، جمال روحی و به روابط اجتماعی شفافیت و گرمی می‌بخشد و درون همه‌ی افراد را با جلوه‌هایی از محبت و رحمت لبریز کرده و احساس نیاز به ارتباط و همگرایی برای رویارویی با مشکلات زندگی و انجام مسؤولیت‌ها را در آنها به وجود می‌آورد و همگی تحت عنوان شعاری قرار می‌گیرند که در حدیث شریف نبوی آمده است: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^(۲). «همه شما مسئول هستید و از شما در مورد مسؤولیت‌تان سؤال خواهد شد».

تحقیق و بررسی حاضر شامل دستورالعمل‌هایی اجتماعی است که در آیات و احادیث نبوی آمده و خالی از بحث‌های فلسفی و روش‌های مریبان مسلمانانی است که ابتکارات خود را از یونان گرفته‌اند و پایبند نصوص کتاب و سنت نیستند. بنده همچنین در تفسیر نصوص کتاب و سنت متعهد به فهم و برداشت سلف صالح بوده‌ام و مطلب را مطابق دلالت لغت، آن‌گونه که در عصر نزول قرآن رایج بوده، بیان کرده‌ام و از استناد به احادیث ضعیف پرهیز نموده‌ام.

البته اگر ما در تحلیل مسائل تربیتی عصر حاضر براساس معیارهای واضح و آموخته‌های صحیح و رویکردهای سازگار با واقعیت‌های موجود در جوامع اسلامی پیش برویم، تحلیلی ناقص خواهیم داشت. و هنگام وام‌گیری از تحقیقات غربی نباید فقط به نقل ابزارها، توجه به شکل بحث‌ها و طبیعت رویکردها اکتفا کرد... و این همان مسؤولیت مهم مراکزی است که به تحقیقات جامعه‌شناسی و روان‌شناسی می‌پردازند. و بانی توفیق فقط خداوند است.

اکرم ضیاء العمری

مدینه منوره - ۱۴۱۴/۴/۱۲ هـ.ق.

۱- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۱، ص ۵۶، حدیث شماره ۱۳ و مسلم، ج ۱، ص ۶۷، و حدیث شماره ۴۵.

۲- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۲، ص ۳۸۰، حدیث شماره ۸۹۳ و ج ۹، ص ۲۹۹، شماره ۵۲۰۰ و مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۹، شماره ۱۸۲۹، لفظ حدیث از بخاری است.

پیشگفتار

قانون مهر

«الحمد لله رب العالمين، وصلاة والسلام على النبي الامين وعلى آله وصحبه اجمعين».

دين اسلام به عنوان رحمتی برای جهانيان فرود آمد، پس قانون مهر و دينی استوار است. خداوند چنين فرموده است:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند برای شما آسانی می خواهد، برای شما دشواری نمی خواهد».

محمد مصطفی نیز آن را چنين توصيف نموده است:

«بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ»^(۱). «من با به همراه داشتن دينی حق گرا و توأم با مهر و

بخشش برانگيخته شدم».

«إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا

بِالْعُدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ، وَشَيْءٍ مِنَ الدُّلْجَةِ»^(۲). «دين آسان است و هرکس آن را بر خود

سخت بگيرد سرانجام خسته و مستأصل خواهد شد. پس در رفتار، کردار و اقوال

خود معتدل باشيد و راه راست و ميانه را در پيش بگيريد، شادمان باشيد و از نشاط

خود در اوقات مختلف شبانه روز برای عبادت بهره بگيريد».

در اين حديث به سرشت اسلام، شموليت آموزه های آن، وسعت اهداف و هماهنگی

آن با فطرت انسانی، حدود توانائی ها و تنوع حالات او اشاره شده است. انسان گاهی

رغبت عبادت دارد و برای آن آستين بالا می زند و گاهی نسبت به انجام آن سستی

می ورزد. بدین خاطر است که محمد مصطفی ﷺ پيروان خود را امر کرده که در

دين «تَعَمَّقُ» نوزند؛ يعنی خود را به سختی نيندازند و با تکليف زياده و سخت گيری

فراوان بر نفس، بار بيش از حد بر دوش خود نگذارند، آن هم در صورتی که

۱- به روايت امام احمد در مسند، ج ۵، ص ۲۶۶.

۲- به روايت بخاری: فتح الباری، ج ۱، ص ۹۳، شماره ۳۹.

سخت‌گیری شایسته‌ی آن حال و مقام نیست و نباید با گفته‌ها یا افعالی مشقت‌آمیز باعث ایجاد تنفر از عبادت و سستی در انجام آن شوند. چنین مسئله‌ای در احوال بعضی از مردم مشاهده می‌شود که گاهی به حدی به عبادت می‌پردازند که از مصالح و ضروریات زندگی هم باز می‌مانند، اما ناگهان نه تنها سنت‌های دین بلکه فرضیات و واجبات را هم رها می‌کنند. چنین افراط و تفریطی فقط زمانی اتفاق می‌افتد که طبع دین و سرشت انسانی، آن‌گونه که پیامبر ﷺ به آن اشاره داشت، مراعات نشده باشد. اسلام از تَکَلُّفِ نهی می‌کند و می‌خواهد که نفس انسانی، بر سرشت خود باقی بماند و با نرمی و مهربانی بر پله‌های کمال بالا برده شود. زیرا نرمش و مهربانی در هر امری باعث زینت آن می‌گردد^(۱).

از این رو پیامبر اکرم ﷺ از زیاده روی و افراط نهی نموده و فرموده‌است:
 «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»^(۲). «افراط کاران هلاک شدند».

[از منظر کلام نبوی] «متنطع» به کسانی گفته می‌شود که به خاطر عقیده با فطرت خود مخالفت می‌کنند و در این مسئله خود را از مردم جدا می‌سازند در حالی که اسلام به مراعات فطرتی که انسان بر آن سرشته شده توجه کرده، آرزوها و غرایز او را سرکوب ننموده‌است. بلکه آن را به‌سوی خیر و نیکی سوق داده و از شر و بدی منع نموده‌است. اسلام این را نمی‌پذیرد که انسان مسلمان خود را از استراحت و غذا و ازدواج و یا خواب محروم دارد. چرا که خداوند انسان را با این سجایا خلق کرده‌است، غرائز مختلفی را در وی سرشته است و در او نیاز به آرامش و خواب و خوراک را قرار داده است.

محمد مصطفی ﷺ روش خود را در مورد شیوه زندگی کردن فرا روی اصحاب خود گذاشت و آنان را به پیروی از این روش بدون افراط و تفریط تشویق نمود. از انس رضی الله عنه روایت شده‌است که: «سه دسته از مردم به خانه همسران پیامبر ﷺ آمدند و در مورد نحوه عبادت پیامبر ﷺ پرس‌وجو می‌کردند. پس از این که مطلع شدند، گویی با هم گفتگو می‌کردند و چنین می‌گفتند: ما کجا و پیامبر ﷺ کجا؟ او با وجود این که خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را بخشیده‌است [تا این حد عبادت می‌کند]. یکی از آنان گفت: من از این به بعد در تمام طول شب نماز می‌خوانم و نمی‌خوابم. دیگری گفت:

۱- این مضمون در حدیث صحیح به روایت امام مسلم، ج ۴، ص ۲۰۴، شماره ۲۵۹۴ آمده است.

۲- به روایت امام مسلم، ج ۴، ص ۵۵۲۰، حدیث شماره ۲۶۷۰.

من هم از این پس همه روزها روزه می‌گیرم. شخص سوم هم گفت: من هم هرگز ازدواج نمی‌کنم. پیامبر ﷺ نزد آنان آمد و فرمود: آیا شما چنین و چنان گفته‌اید؟ به خدا قسم من بیشتر از همه شما از خدا می‌ترسم و پرهیزکارترم، اما با این حال گاهی روزه می‌گیرم و گاهی نه، گاهی نماز شب می‌خوانم و گاهی می‌خوابم و با زنان هم ازدواج می‌کنم. هرکس از سنت من روی گرداند از من نیست»^(۱). آری پیامبر ﷺ این‌گونه از انحراف به‌سوی رهبانیت جلوگیری کرد و توضیح داد که شکنجه دادن نفس از طریق منع کردن آن از غذا و استراحت و آرامش، مورد پسند دین نیست. همچنین گوشه نشینی و خلوت و پرهیز از ازدواج هم پایه‌ای در دین ندارد، بلکه خوراک و استراحت، بدن را قوی و انسان را برای انجام طاعات و عبادات توانا می‌گرداند و ازدواج هم جامعه را قادر می‌سازد که از نیروهای انسانی لازم برای رشد و ترقی برخوردار باشد و با استفاده از اسباب فراهم شده توسط افراد، **{اندیشه‌ور}** گردد، پله‌های تمدن را طی کند و بتواند به هنگام مشکلات و گرفتاری‌ها از خود دفاع نماید.

پیامبر ﷺ به شدت حریص بود که امت اسلامی را بر مبنای شریعت و قانون توأم با مهربانی و آسان‌گیری بنا نهد و همه‌ی راه‌های انحراف و افراط را حتی در زمینه عبادت اصلاح گرداند، تا مبدا نفس انسان دچار سستی شود و در نتیجه از مسیر حق منحرف گردد. از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده‌است که یک بار پیامبر ﷺ به خانه رفته و زنی را نزد او دید. پیامبر ﷺ پرسید: این زن کیست؟ عایشه در جواب گفت: فلانی است، آمده تا کیفیت نماز خود را و این که شب‌ها عبادت می‌کند و نمی‌خوابد بازگو کند.

پیامبر ﷺ فرمود: «این کار را نکنید. شما فقط در حد توان مکلفید، به خدا قسم خداوند تا زمانی که شما از انجام عمل خسته نگردید، از پاداش دادن به اعمال خسته نمی‌شود. و محبوب‌ترین روش دینداری نزد او آن است که فرد دیندار پایدار و مداوم باشد»^(۲).

پیامبر ﷺ به این شیوه میانه روی خود را در انجام عبادات تبیین کرد و از افراط و زیاده روی حتی در نماز هم نهی فرمود. زیرا افراط باعث خستگی و خستگی باعث ترک عمل و در نهایت قطع اجر و ثواب می‌گردد. پس مهم این است که انسان در انجام طاعت استقامت داشته و در تداوم کار قوی باشد، زیرا کار اندک و بادوام، بهتر از کار

۱- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۹، ص ۱۰۴، حدیث شماره ۵۰۶۳.

۲- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۱، ص ۱۰۱، شماره حدیث ۴۳.

بسیار و منقطع است. لازم است که انسان مسلمان وضعیت روانی خود را هنگام انجام نمازهای سنت، تلاوت قرآن و اذکار بسنجد. اگر با انجام آنها آرامش و رغبت را در خود دید، پس بر انجام سنت‌های بیشتر اهتمام ورزد و اگر احساس ناتوانی و ضعف کرد به فرائض اکتفا کند. به همین صورت باید برای عبادات خود اوقات نشاط و فراغت فکر را انتخاب کند تا از عبادت لذت برد و دچار سستی نگردد؛ همانگونه که شخص مسافر برای حرکت و استراحت خود اوقات خاصی در نظر می‌گیرد. اوقات حرکت مؤمن نیز مطابق حدیث مذکور «غدوه» و «روحه» و «دلجه» است که به ترتیب عبارتند از: اول روز، آخر روز و آخر شب.

با در نظر گرفتن این اوقات برای حرکت می‌توان در سریع‌ترین وقت به هدف دست یافت. پیامبر ﷺ در یکی از روزها وارد مسجد شد و با طنابی مواجه شد که میان دو ستون مسجد بسته شده بود. فرمود: این طناب چیست؟ عرض کردند: طناب زینب ام-المؤمنین است، هنگامی که در نماز خسته می‌شود از آن استفاده می‌کند.

پیامبر ﷺ فرمود: لازم نیست، آن را بردارید، هرکس باید به هنگام نشاط نماز بخواند و اگر خسته شد بنشیند»^(۱). حافظ ابن حجر در شرح این حدیث گفته: «این حدیث شامل تشویق به میانه روی در انجام عبادت، نهی از ژرفکاوای در آن، امر به انجام عبادت در وقت نشاط، نهی از منکر با زبان و دست و جواز انجام نماز سنت در مسجد برای زنان است»^(۲). طبق روایت جابر بن سمره رضی الله عنه و خطبه پیامبر ﷺ در جمعه معتدل و در حد مناسب بود، نه کوتاه و نه طولانی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این که مسلمین در حالت غلبه خواب نماز بخوانند نهی نموده و فرموده است: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ»^(۳). «هرگاه یکی از شما در حال نماز خواب آلود شد، باید بخوابد تا خواب از سرش برود [سپس نمازش را بخواند]».

یکی از اصحاب پیامبر ﷺ چنان گمان برده بود که ایستادن در نور آفتاب، از سایه استفاده نکردن و سخن نگفتن با مردم جزو راه‌های نزدیک شدن به خداست و باید به

۱- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۳، ص ۳۶، حدیث شماره ۱۱۵۰.

۲- ابن حجر، فتح الباری، ج ۳، ص ۳۷.

۳- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۱، ص ۳۱۳، حدیث شماره ۲۱۲ و مسلم در صحیح، ج ۱، ص

۵۴۳، حدیث شماره ۷۸۶، لفظ حدیث از بخاری است.

ذکر خداوند اکتفا کند، او نذر کرد که چنین کند، اما پیامبر ﷺ به وی دستور داد که با مردم سخن بگوید [و نذرش را بشکند] زیرا نذر سکوت در اسلام عبادت نیست سپس به او امر کرد که هنگام نور آفتاب از سایه استفاده کند، چون شکنجه دادن جسم هم جایی در اسلام ندارد، بلکه اسلام مردم را تشویق کرده که جسم خود را قوی کنند. مؤمن قوی و توانا نزد خدا محبوب‌تر از مؤمن ضعیف است. و قدرت و توانایی اثر مهمی در جهاد و عبادت دارد.

اصحاب پیامبر (رضوان الله علیهم) این مفاهیم را به خوبی فهمیده بودند، کاملاً پایبند این توجیهات بودند و آن را به همدیگر سفارش می‌کردند. سلمان فارسی هنگام دیدار با ابودرداء - وقتی که پیمان برادری ایمانی بسته بودند - همسر او را دید که لباسی کهنه و بی‌زینت بر تن داشت. سلمان به او گفت: چه شده؟ چرا این‌گونه پوشیده‌ای؟ ام درداء گفت: برادرت ابودرداء تارک دنیا شده [و ما هم به فقر مبتلا شده‌ایم]. ابودرداء به خانه آمد و غذایی برای سلمان تدارک دید.

سلمان گفت: [تو هم] بخور. ابودرداء گفت: من روزه‌ام. سلمان گفت: تا تو نخوری من هم نمی‌خورم. در نتیجه‌ی اصرار سلمان، ابودرداء روزه را افطار کرد و خورد. به هنگام شب ابودرداء برای نماز شب بیدار شد. سلمان گفت: بخواب. بار دیگر خواست برای نماز برخیزد. سلمان گفت: بخواب. اما در آخر شب سلمان برخاست و به ابودرداء گفت: اکنون تو هم برخیز. و هر دو باهم نماز خواندند. سلمان به او گفت: [درست است که] خداوند بر تو حقی دارد، اما نفس و خانواده‌ات هم بر تو حقی دارند، پس حق هر صاحب حقی را آدا کن. ابودرداء نزد پیامبر ﷺ آمد و جریان را برایش تعریف کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: «سلمان راست گفته است»^(۱).

آری همه‌ی شواهد دوران نبوت بر آسان‌گیری شریعت و سهولت اسلام دلالت می‌کند.

۱- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۴، ص ۲۰۹، شماره حدیث ۱۹۶۸ و ج ۱۰، ص ۵۳۴، حدیث شماره ۶۱۳۹.

بخش اول: تربیت روحی

باب اول:

ترتیب با توجه به عبادات

فصل اول:

نقش فرائض و سنت‌ها در تربیت

مشروعیت عبادات

پس از برگزیده شدن حضرت محمد ﷺ به عنوان پیامبر، هرکس که در قیامت، با دینی غیر از اسلام در محضر خدا حاضر شود هرگز از او پذیرفته نخواهد شد. خداوند در این مورد فرموده است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹].

«همانا دین (پسندیده) نزد خدا آیین اسلام است.»

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾

[آل عمران: ۸۵].

«هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست، و او در آخرت از زیانکاران است.»

اما اسلام چیست؟ عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: «روزی در خدمت پیامبر ﷺ بودیم که مردی به میان ما آمد با لباس‌های بسیار سفید و درخشان و موهای بسیار سیاه که هیچ آثار سفر بر او نبود و کسی از ما هم او را نمی‌شناخت. او پیش پیامبر ﷺ نشست و دو زانوی خود را به دو زانوی ایشان چسباند و کف دستان خود را بر ران‌های پیامبر ﷺ گذاشت و گفت: ای محمد! در مورد اسلام برایم بگو؟ پیامبر ﷺ فرمود: اسلام این است که به توحید خداوند (لا إله إلا الله) و رسالت محمد ﷺ گواهی دهی، نماز را به پا داری، زکات را ادا کنی، ماه رمضان روزه باشی و در صورت فراهم شدن شرایط، حج خانه خدا را به جا آوری. آن مرد گفت: راست گفتی.

حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: «ما تعجب کردیم که این مرد خود سؤال پرسید، اما در نهایت، پیامبر را تصدیق نمود»^(۱).

بدین شیوه پیامبر ﷺ ارکان پنج‌گانه اسلام را که این دین فقط بر آنها استوار می‌گردد، تبیین نمود. این ارکان عبارتند از: توحید (شامل ایمان به خدا و پیامبر ﷺ)، نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج.

این‌که پیامبر ﷺ تعریف اسلام را براساس ارکان آن بیان نمود به‌خاطر تأکید بر جانب عملی آن است. ایشان از اسلام تعریفی فلسفی یا منطقی ارائه نکرد، بلکه جنبه‌هایی از دین را بیان نمود که با کنار هم قرار گرفتن آنها اسلام تکمیل می‌گردد و نقص در آنها هم به همان اندازه، اسلام را دچار نقص می‌گرداند.

به‌عبارت دیگر گواهی دادن به توحید، کلید ورود به اسلام است و با گفتن آن است که انسان اقرار می‌کند که به وجود خدا و وحدانیت او آگاه است و وجود پیامبر و رسالت او را برای بیان حق خدا بر بندگان و بیان اوامر و نواهی خداوند ضروری می‌داند. اما اعلام توحید ربوبیت و الوهیت برای خدایی که متصف به کمال و منزّه از نقص است جز با پیروی از پیامبر ﷺ و تسلیم شدن در برابر شریعت او نتیجه‌بخش نخواهد بود.

بحث اول: نماز

نماز ستون دین و مایه عروج مؤمن است، به‌وسیله آن خدای خود را مناجات می‌کند، او را فرا می‌خواند، از او آمرزش می‌طلبد و درخواستش را نزد او مطرح می‌کند، مؤمن درونش را با نماز آرامش می‌بخشد، در محراب نماز غم و اندوه او برطرف می‌شود، اشک‌هایش سرازیر می‌گردد و از طریق آن روحش را تازه و درونش را آماده و لبریز از قدرت و توان می‌سازد تا دوباره به میدان کار و کوشش و درگیری با ناملایمات زندگی برگردد. نماز، انسان مؤمن را به یاد خدا، دستورات و نواهی او می‌اندازد و به آن وسیله از فحشاء و منکرات دست می‌کشد. خداوند چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵].

«همانا نماز (انسان را) از هرکار زشت و منکر، باز می‌دارد.»

برای بیان جایگاه نماز در اسلام، کافی است بدانیم که پس از توحید اولین معیار شناخت اسلام نماز است. امام بخاری از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: «هنگامی که پیامبر ﷺ معاذبن جبل را به یمن فرستاد به او گفت: «تو نزد گروهی از اهل کتاب می‌روی، پس اولین چیزی که آنان را به آن فرا می‌خوانی اقرار به توحید

خدای متعال است. اگر این را دانستند آن گاه به آنان بگو که خداوند در شبانه روز پنج نوبت نماز را بر آنان فرض قرار داده است...»^(۱).

خداوند متعال نیز برای پذیرش توبه کفار اقامه نماز و ادای زکات را شرط قرار داده است. خداوند فرموده است:

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ﴾ [التوبة: ۱۱].

«پس اگر توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات دهند، در این صورت برادر دینی شما هستند».

اسلام نماز جماعت را بدین خاطر تشریح نمود، که نمادهای اسلامی از طریق آن به بلندای ظهور می‌رسد و گردهمایی مؤمنان برای پاسداشت یک نماد به معنی سربلندی، خودباوری و نشان از دستیابی به قدرت است. و اگر چنین نبود (مؤمنان صدر اسلام) در جرگه حضور دشمن، قادر به انجام آن نبودند. از دیگر مزایای نماز جماعت، دیدار مؤمنان با یکدیگر، اظهار مودت و خیرخواهی، سفارش به نیکی، همکاری در زمینه تقوی، جویای احوال همدیگر شدن، برآورده کردن نیاز محتاجان و تسلیت و همدردی با مصیبت‌زدگان است.

اولین نمازی که پیامبر ﷺ خواند، در مکه، در وقتی مشخص و پشت سر جبرئیل عليه السلام بود؛ یعنی صبح آن شبی که از سفر اسراء بازگشت. نافع بن جبیر و سایر اصحاب چنین بیان کرده‌اند: (صبح آن روزی که پیامبر ﷺ از سفر «اسراء» بازگشت فقط جبرئیل او را همراهی می‌کرد. آن هم زمانی که خورشید از وسط آسمان گذشته بود و جبرئیل نازل شد [تا با او نماز گذارد] به این خاطر نماز ظهر نماز اول نامیده شد. پیامبر ﷺ دستور داد تا اصحابش جمع گردند. پس فریاد زدند که: «الصلاة جامعة». اصحاب جمع شدند و جبرئیل برای پیامبر ﷺ امامت کرد و ایشان هم برای مردم امامت کردند». حافظ ابن حجر می‌گوید: با این حدیث نظر افرادی که معتقدند اوقات نماز پس از هجرت بیان شده، مردود می‌شود، زیرا حقیقت این است که بیان اوقات قبل از هجرت بوده است»^(۲).

خداوند متعال مردم را امر کرده است که نماز را با شروط خاص خود و در اوقات پنج‌گانه‌ی مشخص، برپا دارند. واضح است که چنین حکمی چه تأثیری در تنظیم وقت

۱- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۴۷، حدیث شماره ۳۳۷۲.

۲- ابن حجر، فتح الباری، ج ۲، ص ۴.

مسلمانان از طلوع فجر تا شبانگاه دارد. با پذیرش این حکم لازم است که فرد مسلمان صبح زود بیدار شود و تا شب در پنج نوبت خود را چنین سرگرم کند؛ کارش را رها کند، وضو بگیرد، نماز بخواند، آنگاه کندوکاو را دوباره از سر گیرد. این استراحت و تجدید قوای متناوب منجر به بهره بیشتر می‌شود. سیستم‌های اقتصادی جدید برای بالا بردن سطح کارایی و بازدهی کارگران و افزایش بهره‌وری به اجرای این روش پناه آورده‌اند و در طول روز در اوقات مشخصی کار را تعطیل می‌کنند تا افراد به تمرکز فکر و آرامش دست یابند.

«تحقیقات جدید روان‌شناسی نشان می‌دهد که دینداری به سلامت افراد و میزان سعادت و رضایت آنان کمک می‌کند. طی یک آمارگیری -چه بسا اتفاقی- میانگین بیماری‌ها در میان دینداران بسیار پایین نشان داده شده‌است. مخصوصاً بیماری‌های قلبی، ریوی، امراض کبدی و برخی از انواع سرطان‌ها و... توجیهات مختلفی برای دستیابی به علت این وضعیت ارائه شد: آنان مشروبات الکلی مصرف نمی‌کنند، بسیار کمتر از دیگران سیگار می‌کشند و بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد که غیر از همسر شرعی با زن دیگری تماس جنسی بگیرند^(۱). آنچه بیان شد ممکن است تفسیری برای آمار پایین بیماری‌های قلبی، ریوی، کبدی و جنسی باشد، اما احتمال دومی هم وجود دارد و آن این که دین، نوعی سلامت روانی و ایمنی در برابر حساسیت‌های عصبی به فرد می‌دهد که باعث جلوگیری از فشار خون می‌شود»^(۲).

این هم نباید نادیده گرفته شود که پنج بار حضور فرد در مسجد برای نماز و حضور در میان همسایگان، وی را از نوعی حمایت اجتماعی برخوردار می‌سازد که از سختی‌های کار و مشکلات زندگی وی می‌کاهد.

هر چند هیچ روایت صحیحی برای مشروعیت وضو در مکه وجود ندارد، اما برخی روایت‌های ضعیف که ابن اسحاق گاهی به مناسبت فرضیت نماز^(۳) و جایی به مناسبت

۱- مؤلف در باره‌ی جامعه غربی سخن می‌گوید و ما در کندوکاو این مسئله نیاز به تحقیقات خاصی داریم که با دین و فرهنگ جامعه اسلامی منطبق باشد.

۲- مایکل ارجایل، روان‌شناسی خوشبختی، ص ۲۵۱.

۳- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۴، ابن هشام این روایت را به زید بن حارثه استناد می‌دهد اما در سند آن ابن لهیعه هست. ابن اسحاق نیز این روایت را ذکر می‌کند اما بدون سند.

مسلمان شدن عمر رضی الله عنه ^(۱). می آورد و نیز فهمی که از آیه مکی ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرَ﴾ ^(۲). به دست می آید، این نتیجه را در بر دارد که وضو در مکه مشروع شده است. سهیلی نیز این روایت را ترجیح داده ^(۳). و جمهور علماء هم موافق این نظر هستند ^(۴).
 صرف نظر از این که آیه کریمه‌ی مربوط به وضو طبق نظر همه‌ی علما در مدینه نازل شده است. آیه وضو این است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَايِبِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾
 [المائدة: ۶].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون به نماز برخواستید، پس صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشوید و سرتان را مسح کنید، و پاهایتان را تا برآمدگی (قوزک) بشوید و اگر جُنُب هستید پس خود را پاک سازید (و غسل کنید) و اگر بیمار یا مسافر هستید یا یکی از شما را قضای حاجتی دست داده و یا با زنان (تماس گرفته و) آمیزش کرده‌اید و آب نیافتید پس با خاک پاکی تیمم نمایید و صورت و دست‌هایتان را مسح کنید».

حضرت عایشه رضی الله عنها این آیه را به آیه تیمم نامگذاری کرده‌است و این هم شاید اشاره به این موضوع باشد که وضو قبل از این که در متن آیه‌ای نازل شده قرار گیرد، فرض گشته بود ^(۵).

قبله نماز هم در مکه به سمت بیت المقدس بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه به هنگام نماز میان دو رکن «یمانی» و «اسود» می‌ایستاد تا کعبه و بیت المقدس در جهت قبله‌ی ایشان قرار گیرد ^(۶). لفظ نماز هم در چندین سوره‌ی مکی آمده است. مانند آیه‌ی:

۱- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۴۵.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴.

۳- سهیلی، الروض الآنف، ج ۳، ص ۱۳.

۴- صحیح مسلم به شرح نووی، ج ۳، ص ۱۰۲ و ابن عبدالهادی، تنقیح التحقيق، ج ۱، ص ۱۱۹.

۵- سهیلی، الروض الآنف، ج ۳، ص ۱۳.

۶- صحیح مسلم به شرح نووی، ج ۵، ص ۹ و ص ۱۰.

﴿أَرَمَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿١٠﴾﴾ [العلق: ۹-۱۰].
 ﴿وَأُمِرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرَ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرِزُقُكَ وَالْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَى ﴿١٣٢﴾﴾ [طه: ۱۳۲].

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾﴾ [الاعلى: ۱۴-۱۵].

﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٤٢﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾﴾ [المدثر: ۴۲-۴۳].

برخی روایات هم به این اشاره دارد که مسلمانان صدر اسلام نماز می‌خواندند هرچند کیفیت نماز و تعداد رکعت‌های آن در روایات، بیان نشده است، اما در هر حال دارای رکوع بوده است. طبق این روایات پیامبر ﷺ همراه علی ؑ به دره‌های اطراف مکه می‌رفتند و به طور سرّی نماز می‌خواندند^(۱). همچنین پنج تن از صحابه‌ای که توسط ابوبکر ؓ مسلمان شدند نماز خواندند^(۲). در روایتی از عایشه هم آمده است که نمازهای اولیه در سفر و غیر آن به صورت دو رکعتی فرض شده بود^(۳). استاد «مُزَنِي» شاگرد امام شافعی فرموده است که نماز، قبل از جریان اسراء و معراج در دو نوبت بوده است، یکی قبل از غروب خورشید و دیگری قبل از طلوع خورشید^(۴). طبق روایت مرسلی که «زهري» آورده است فرضیت نمازهای پنج‌گانه در جریان سفر اسراء و معراج و یک سال قبل از هجرت بوده، تعداد رکعت‌های آن به شیوه زیر تعیین شده است:

دو رکعت برای نماز صبح، سه رکعت برای مغرب، چهار رکعت برای ظهر، عصر و عشاء، هم در سفر و هم به هنگام اقامت. اما پس از هجرت به مدینه تعداد رکعت‌های نمازهای چهار رکعتی برای مسافر به دو رکعت کاهش یافت^(۵).

مسلمانان در دوران مکی، نماز را به صورت پنهانی می‌خواندند^(۶) که این هم به خاطر ترس از هجوم مشرکان بود و به صورت نادر گاهی آشکار می‌خواندند. مانند زمان مسلمان شدن حضرت عمر ؓ که برخی از مسلمین همراه عمر در کعبه نماز

۱- صحیح بخاری به شرح فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۴ و سهیلی، الروض الآنف، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲.

۲- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۲۵۱ و ۲۵۲.

۳- به روایت بخاری، به شرح فتح الباری، ج ۱، ص ۲۶۴ حدیث شماره‌ی ۳۵۰.

۴- سهیلی، الروض الآنف، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲.

۵- بخاری، شرح فتح الباری، ج ۷، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۶- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۲۶۳.

می خواندند^(۱). در نمازهای دوران مکی جواب سلام یا پاسخ به کسی که عطسه می کرد جایز بود، اما پس از هجرت اول یعنی سفر به حبشه این مقدار از سخن گفتن هم منع شد^(۲).

با نزول آیات اول سوره‌ی مَزْمَل در مکه قیام برای نماز شب نیز مشروع شد. خداوند در آیات اول این سوره فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ ﴿١﴾ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾ تَصَفَّهُ أَوْ أَنْقِصْ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿٣﴾ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴿٤﴾﴾ [المزمل: ۱-۴].

« ای جامه بر خود پیچیده (ای رسول). شب را جز اندکی بپا خیز (عبادت کن). نیمه‌ای از آن را، یا اندکی از آن کم کن (به استراحت پرداز). یا اندکی بر (نصف) آن بیفز، و قرآن را با ترتیل و تامل بخوان.»

پس از آن فرضیت نماز شب در مورد مسلمانان نسخ شد و از آن پس به عنوان یکی از سنت‌های ارزشمند محسوب می‌شد، اما در مورد پیامبر ﷺ همچنان به صورت فرض باقی ماند.

نماز جمعه نیز اندکی قبل از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه منوره مشروع شد یعنی زمانی که مسلمانان توانایی ادای آن را داشتند. ابوداود با «سند حسن» گفته‌ی عبدالرحمن بن کعب بن مالک - که راهنمای پدر کورش بود - را از پدرش نقل کرده - است که هرگاه پدرم ندای روز جمعه را می‌شنید برای سعدبن زراره رحمت می‌فرستاد. به او گفتم: چرا هنگام شنیدن ندای جمعه برای او رحمت می‌فرستی؟ پدرم گفت: زیرا سعد اول کسی بود که در «هزم النبیت» - یکی از سنگلاخ‌های بنی بیاضه که در آنجا آب جمع می‌شد و «نقیع الخضما» نام داشت - برای ما نماز جمعه خواند. عبدالرحمن می‌گوید: از پدرم پرسیدم: شما در آن روز چند نفر بودید؟ فرمود: چهل نفر^(۳).

۱- همان، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- بخاری، به شرح فتح الباری، ج ۳، ص ۷۲-۷۳.

۳- به روایت ابوداود، ج ۱، ص ۶۳۵، حدیث شماره ۱۰۶۹ و تخریج حاکم در المستدرک با لفظ مشابه، ج ۱، ص ۲۸۱.

بحث دوم: زکات

زکات به معنی عمومی آن: عبارت است از تشویق مردم به پرداختن صدقات، بخشش مال به محرومین و غذا دادن به مساکین، بدون تعیین حد نصاب و مقدار آن در مکه تشریح شد. سوره‌های مکی، مؤمنان را این‌گونه وصف می‌کنند:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ [المؤمنون: ۴].

«و کسانی هستند که زکات مال خود را می‌دهند».

﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ [الذاریات: ۱۹].

«در اموال‌شان بر فقیر، سائل و محروم حقی منظور می‌داشتند».

﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ﴾ [المعارج: ۲۴].

«آنانکه در مال و دارائی خود حقی معین و معلوم گردانند».

تعیین حد نصاب و مقدار زکات در سال دوم هجری مشروع شد^(۱).

خداوند چنین فرمود:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [۱] الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ [۲] وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ

اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ [۳] وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ [۴] [المؤمنون: ۱-۴].

«همانا مومنان رستگاری شدند، همان کسانی که در نمازشان خاشع (و فروتن) هستند. و آنان که از لغو (و کارهای باطل) روی گردانند. و آنان که زکات مال خود را (به فقرا) می‌دهند».

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«از اموال آن‌ها صدقه (و زکات) بگیر، تا بوسیله‌ی آن آن‌ها را پاک سازی و تزکیه‌شان کنی».

روایت شده که پیامبر ﷺ معاذ را به یمن فرستاد و به او چنین فرمود:

(آنان را فرا خوان تا به «لا إله إلا الله» و رسالت من شهادت دهند. اگر در این مسئله از تو اطاعت کردند پس به ایشان بگو که خداوند در هر روز و شب پنج نوبت نماز را بر آنان فرض کرده و اگر این را هم پذیرفتند به آنان بگو که خداوند در اموال

آنان صدقه‌ای فرض نموده که باید از ثروتمندان آن‌ها دریافت و به فقیران داده شود^(۱). حکومت اسلامی اقدام به جمع‌آوری زکات نمود و افراد قابل اعتماد را چه در عهد نبوت و چه در دوران خلافت راشده برای جمع‌آوری زکات به سرزمین‌های مختلف فرستاد. این کار چندین قرن انجام شد، اما پس از آن دولت از انجام این رسالت مهم شانه خالی کرد و مردم خود به پرداخت آن اقدام کردند. پس زکات یک فریضه دینی و یکی از ارکان پنج‌گانه اسلام و جزو حقوق خدا و بندگان است. همان‌گونه که خداوند فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٤٥﴾ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿٤٦﴾﴾ [المعارج: ۲۴-۲۵].

«و آنان که در اموال و دارایی خود حقی معین و معلوم گردانند، تا به فقیران سائل و فقیران آبرومند محروم رسانند».

پیشوای مسلمین، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در عهد خود با کسانی که از پرداخت زکات خودداری می‌کردند به جنگ پرداخت تا وادارشان کند همانند عهد پیامبر صلی الله علیه و آله زکات خود را بپردازند. بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که گفت:

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین شدن ابوبکر رضی الله عنه و مرتد شدن برخی از قبایل عرب [ابوبکر تصمیم گرفت که با مانعان زکات جهاد کند]. عمر رضی الله عنه به ابوبکر گفت: چگونه می‌خواهی با مردم بجنگی در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من فقط تا زمانی با مردم می‌جنگم که از اقرار به توحید خودداری می‌کنند، اما اگر به آن اعتراف کردند حفظ مال و جان آنان بر عهده من خواهد بود و از من در امان می‌باشند، مگر در مواردی که خواست حق باشد، در غیر این صورت حساب مردم بر خداست». ابوبکر گفت: به خدا سوگند با کسانی که بین نماز و زکات فرق قائل شوند جهاد خواهم کرد، زیرا زکات حق مال است، به خدا سوگند اگر این مردم حتی از پرداخت یک بزغاله که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت می‌کردند، دریغ نمایند، با آنان به جنگ خواهم پرداخت. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند این مسئله جزو مواردی بود که خداوند سینه ابوبکر را برای آن گسترده و من بعداً فهمیدم که حق همان بود»^(۲).

۱- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۳، ۲۶۱، حدیث شماره ۱۳۹۵ و مسلم، ج ۱، ص ۵۰، حدیث شماره ۱۹- لفظ حدیث از بخاری است.

۲- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۳، ص ۲۶۳، حدیث شماره ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ و ج ۱۳، ص ۲۵۰، حدیث شماره ۷۲۸۴ و ۷۲۸۵.

هرگاه قومی صدقه‌های خود را به نزد پیامبر ﷺ می‌آوردند می‌فرمود: «خداوند بر آل فلانی درود بفرست»^(۱). درود پیامبر خدا به منزله رحمت برای آنان بود. این تفسیر از ابن عباس هم روایت شده است. او آیه زیر را چنین تفسیر کرده است:

﴿إِنَّ صَلَوَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«یعنی درود تو برای آنان مایه رحمت است»^(۲).

خداوند، مؤمنان را امر کرده که زکات و صدقه‌های خود را از بهترین اموال خود بپردازند و استفاده از مال نامرغوب و غیرقابل استفاده برای این کار را ممنوع نموده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ﴾ [البقرة: ۲۶۷].

«ای اهل ایمان، انفاق کنید از بهترین آنچه اندوخته‌اید، و از آنچه برای شما از زمین می‌روانیم، و بدها را برای انفاق در نظر نگیرید».

ابوداود با سند خود از عوف بن مالک چنین روایت می‌کند:

«ما در مسجد بودیم که پیامبر ﷺ در حالی که عصایی در دست داشت وارد مسجد شد. مردی خوشه‌ای از خرما نامرغوب را به دیوار مسجد آویزان کرده بود. پیامبر ﷺ با عصای خود بر آن خوشه زد و فرمود: کاش صاحب این صدقه از بهترین نوع آن صدقه می‌داد. و فرمود: صاحب این صدقه در روز قیامت، خوراک نامرغوب خواهد خورد. ترمذی هم با سند خود از براء بن عازب نقل کرده است که: گروه انصار نزد ما آمدند، ما نخلستان داشتیم و هرکس به اندازه توان از خرماهای خود یک یا دو خوشه به مسجد می‌آورد و به دیوار آن آویزان می‌کرد، اهل «صُفَّه» غذایی برای خوردن نداشتند پس هرگاه که گرسنه می‌شدند سراغ خوشه‌های خرما می‌رفتند و با عصای خود بر آن‌ها می‌زدند تا از خرماهای نارس و یا رسیده مقداری به زمین بیفتد و بخوردند.

برخی از مردم هم که رغبتی به خیر نداشتند خوشه‌هایی می‌آوردند که خرماهای فاسد و نامرغوب داشت یا خوشه‌های شکسته‌ی خرما را آویزان می‌کردند. در نتیجه

۱- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۳، ص ۳۶۱، حدیث شماره ۱۴۹۷.

۲- ابن کثیر، مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

خداوند این آیه را نازل فرمود. [یعنی ۲۶۷ بقره]. گروه انصاری گفتند: اگر کسی چیزی مانند آنچه شما صدقه داده‌اید به خود شما بدهد فقط با چشم‌پوشی و به خاطر حیا آن را می‌پذیرد.

برآء می‌گوید: «ما از آن پس بهترین مال خود را صدقه می‌دادیم»^(۱).

با توجه به این مطالب باید صدقه و زکات از بهترین اموال و از دسترنج پاک و حلالی باشد که صاحب آن مشتاق نگهداری آن است و جز برای رضای خدا حاضر به بخشش آن نباشد. خداوند فرموده‌است:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۹۲].

«شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان نخواهید رسید مگر از آنچه دوست دارید و محبوب شماست در راه خدا انفاق کنید».

امام بخاری با سند خود روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمودند (هرکس قیمت یک عدد خرما را از روزی پاک و حلال خود صدقه دهد، خداوند آن را با دست راست گرفته و برای آن شخص پرورش می‌دهد، مانند این که شما کره اسبی را پرورش می‌دهد تا بزرگ می‌شود، خداوند نیز آن را پرورش می‌دهد تا روز قیامت مانند یک کوه بزرگ می‌شود. و البته خداوند فقط پاکی‌ها را به عنوان صدقه می‌پذیرد)^(۲).

قرآن کریم جمع‌آوری مال و ثروت بدون پرداخت زکات را «گنز» نامیده و به آنان که چنین می‌کنند وعده عذاب داده است. خداوند فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم] هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿۳۴﴾ [التوبة: ۳۴-۳۵].

«و کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند آنها را به عذابی دردناک بشارت ده. روزی که آن طلا و نقره و ذخائرشان در آتش

۱- به روایت ترمذی، ج ۵، ص ۲۱۸، حدیث شماره ۲۹۸۷ و گفته که این حدیث، حسن، غریب و صحیح است.

۲- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۷۸، شماره حدیث ۱۴۱۰.

دوزخ گذاخته می‌شود و پیشانی و پشت و پهلوی آن‌ها را به آن داغ کنند (و فرشتگان عذاب به آنها گویند) این است نتیجه آنچه بر خود ذخیره کردید اکنون بچشید (آتش حسرت و عذاب) همان سیم و زری که اندوخته می‌کردید».

عبدالله بن عمر رضی الله عنه گفته‌است: «هر چیزی که زکات آن را پرداخت کنی «کنز» به حساب نمی‌آید هر چند که در زیر خاک مدفون باشد، اما هر چه که زکات آن را پرداخت نکنی جزو آن کنزی به حساب می‌آید که خداوند در قرآن ذکر کرده‌است و صاحب آن مال با آن داغ می‌شود»^(۱). ابن عمر گفته که این آیه قبل از فرض شدن زکات نازل شد و خداوند آن را سبب پاکی اموال قرار داد^(۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مانعان زکات وعده عذاب داده‌است. در روایتی که امام بخاری آورده چنین آمده‌است: «هر کس که خداوند به او مال و ثروتی عطا کند اگر زکات آن را نپردازد مال او در روز قیامت به شکل ازدهایی سمی ظاهر می‌شود که دارای دو نیش زهر آگین است و به گردن او می‌پیچد و دو طرف چهره‌اش (گونه‌هایش) را گرفته و می‌گوید: «من مال و خزانه تو هستم». در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود^(۳):

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [آل عمران: ۱۸۰].

«آنان که بخل نموده‌اند و از مالی که خدا از فضل خویش به آنها داده‌است، حقوق فقیران را ادا نمی‌کنند، گمان نکنند این بخل به نفع آنها خواهد بود، بلکه به ضرر آنهاست چه آنکه مالی که در آن بخل می‌ورزند در قیامت زنجیر گردن آنها می‌شود».

باز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده‌است که فرمود:

«اگر کسی حق شتر خود را نپردازد، در روز قیامت شترش در بهترین حالت نزد او خواهد آمده و او را لگد مال می‌کند و اگر حق گوسفند خود را نپردازد، گوسفندش در بهترین حالت سراغ او می‌آید و او را با لگد می‌کوبد و به او شاخ می‌زند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از حقوق گوسفند این است که در محل آبشخور آن دوشیده شود [تا مساکین بتوانند از شیر آن استفاده کنند]. در ادامه فرمود: آن شخص روز قیامت در حالی که

۱- طبری، ج ۱۰، ص ۱۸۸.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۸، ص ۳۲۴، شماره حدیث ۴۶۶۱.

۳- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۶۸، حدیث شماره ۱۴۰۳.

گوسفندی بر دوش خود حمل می‌کند و آن گوسفند فریاد می‌کند، پیش من نیاید و نگوید: ای محمد به دادم برس، زیرا من خواهم گفت: اکنون کاری از من ساخته نیست زیرا قبلاً به تو ابلاغ کردم. همچنین کسی با شتری که بر دوش خود دارد و آن شتر فریاد می‌کند، نزد من نیاید و نگوید: ای محمد [کمکم کن]. زیرا من به او می‌گویم: کاری از من ساخته نیست زیرا در دنیا به تو ابلاغ کردم»^(۱).

حافظ ابن حجر عسقلانی فرموده‌است: در حدیثی آمده است که: «خداوند حیوانات اهلی را زنده می‌کند تا با آنان مانعان زکات را مجازات کند»، در این کار مخالف نیت آن شخص با او معامله می‌شود؛ زیرا او قصد داشت که حق خدا را از آن مال نپردازد و در نتیجه استفاده و بهره بیشتری از آن مال ببرد، پس در روز قیامت آنچه که او قصد بهره بردن با آن را داشت، بیشترین ضرر را نصیب او خواهد کرد^(۲).

ابن عباس رضی الله عنه گفته‌است: هرکس که بمیرد و زکات مال خود را نپردازد و یا با آن حج خانه خدا را به جای نیارد، آرزومند بازگشت به دنیا خواهد بود. سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المنافقون: ۱۱]^(۳).

«و خدا هرگز اجل هیچ‌کس را از وقتش که فرا رسد تاخیر نیفکند و خدا به هر چه کنید آگاه است».

پس بر فرد مسلمان لازم است که هرگاه مال او شرایط زکات را داشت آن را پرداخت کند و از تأخیر یا بی‌توجهی به پرداخت آن خودداری کند، زیرا پشیمانی او زمانی خواهد بود که دیگر سودی ندارد. خداوند فرموده‌است:

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا

أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ [المنافقون: ۱۰].

«و از آنچه روزی شما کردم (در راه خدا) انفاق کنید پیش از آن که مرگ بر یکی از شما فرا رسد و در آن حال (به حسرت) بگویند پروردگارا، چرا اجل مرا اندکی تاخیر نینداختی تا صدقه و احسان بسیار کنم و از نیکوکاران شوم؟!».

۱- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۶۷، حدیث شماره ۱۴۰۲.

۲- ابن حجر: فتح الباری، ج ۳، ص ۲۶۹.

۳- طبری، تفسیر طبری، ج ۲۸، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾ [البقرة: ۲۵۴].

«ای اهل ایمان، از آنچه روزی شما کردیم انفاق کنید پیش از آن که بیاید روزی که نه کسی (برای آسایش خود) چیزی تواند خرید و نه دوستی و شفاعتی به کار آید».

جایز است که زکات در ملاً عام و آشکارا پرداخت گردد، اما پنهانی انجام دادن این کار بهتر است، زیرا از ریا دورتر و برای حفظ کرامت فقرا مناسبتر است، البته زمانی که مصلحتی برتر از اینها در کار باشد باید آشکارا انجام گیرد، مانند حالتی که ایجاد الگو برای مردم مد نظر است. در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند در روز قیامت، روزی که هیچ سایه‌ای جز او نیست هفت گروه را زیر آن سایه قرار می‌دهد: ۱- پیشوای عادل، ۲- جوانی که در سایه اطاعت و بندگی خدا رشد یافته است، ۳- کسی که همواره دلبسته مساجد باشد، ۴- دو {سفر} که فقط به خاطر خدا همدیگر را دوست می‌دارند و بر این اساس با هم ارتباط دارند و به خاطر خدا از هم جدا می‌شوند، ۵- مردی که زنی زیبا و ثروتمند او را به زنا خواند اما در پاسخ بگوید: من از خدا می‌ترسم، ۶- شخصی که با دست راست صدقه خود را چنان پنهانی ببخشد که دست چپش از آن بی‌خبر باشد، ۷- کسی که در خلوت و تنهایی خدا را یاد کند و از ترس او اشک بریزد»^(۱).

خداوند هم فرمود:

﴿إِن تُبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهَوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۷۱].

«اگر (به مستحقان) آشکارا صدقه دهید کاری نیکوست، لیکن اگر در پنهانی به فقیران (آبرومند) رسانید برای شما نیکوتر است و خدا (به پاداش آن) برخی از گناهان شما را محو و مستور دارد، و خداوند از (آشکارا و نهان) آنچه می‌کنید آگاه است».

۱- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۹۳، حدیث شماره ۱۴۲۳ و مسلم، ج ۲، ۷۱۵ حدیث شماره ۱۰۳۱.

بحث سوم: روزه ماه رمضان

تشریح برخی از فرائض دین که جزو ارکان اسلام محسوب می‌شود به مرحله مدنی دعوت پیامبر ﷺ موکول شد، از جمله روزه و حج. روزه در دوشنبه شب، دوم شعبان سال هشتم هجری و حج در سال ششم هجری فرض شد. ابن قیم معتقد است که فرضیت حج در سال نهم یا دهم هجری بوده است. خداوند فرموده است:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده برای هدایت بشر و برای رهنمایی و جدایی حق از باطل، پس هرکس این ماه را دریابد باید ماه رمضان را روزه بدارد.»
با نزول آیه ۱۸۳ سوره بقره در دوشنبه، دوم شعبان سال دوم هجری، خداوند متعال روزه ماه رمضان را بر مسلمانان واجب نمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۳].

«ای اهل ایمان، بر شما هم روزه واجب گردید چنان که بر امت‌های گذشته فرض شده بود، و این دستور برای آن است که پاک و پرهیزگار شوید.»
پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «(اسلام بر پنج پایه بنا نهاده شده، گفتن «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله»، اقامه‌ی نماز، ادای زکات، روزه ماه رمضان و به‌جا آوردن حج خانه خدا)»^(۱).

پیامبر ﷺ فضل و برکت این ماه را چنین بیان نموده‌اند: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»^(۲). «هرکس که ماه رمضان را به قصد حصول ثواب در عبادت بگذراند تمام گناهان گذشته‌ی او مورد عفو قرار خواهد گرفت.»

۱- به روایت ترمذی، ج ۵، ص ۵، حدیث شماره ۲۶۰۹. ترمذی آن را حسن و صحیح می‌داند و بخاری: فتح الباری، ج ۱، ص ۴۹، حدیث شماره ۸ و مسلم، ج ۱، ص ۴۵، حدیث شماره ۱۶.
۲- به روایت بخاری، ج ۱، ص ۹۲، حدیث شماره ۳۷ و ج ۴، ص ۲۵۵، حدیث شماره ۲۰۱۴ و مسلم، ج ۱، ص ۵۲۴، حدیث شماره ۷۶۰.

و فرموده: (نمازهای پنج گانه، نمازهای جمعه و روزه ماه‌های رمضان، باعث بخشیده شدن گناهان طول روز، طول هفته و طول سال خواهند شد، به شرطی که در فاصله میان آنها گناه کبیره انجام نشود)^(۱).

ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که هنگام فرا رسیدن ماه رمضان می‌فرمود: «ماه رمضان که ماهی مبارک است فرا رسیده و خداوند روزه گرفتن در این ماه را بر شما فرض کرده است. در این ماه درهای بهشت به روی شما باز و درهای جهنم بسته می‌شود و شیاطین در غل و زنجیرند. در این ماه شبی هست که ارزش آن از هزار ماه بیشتر است. اگر کسی از این شب محروم شود از خیر و برکت محروم شده است»^(۲). این آیات کریمه و احادیث شریفه، جایگاه والای این ماه مبارک را نزد خداوند متعال بیان می‌کنند، زیرا قرآن را که بزرگ‌ترین نعمت خداوند برای بشریت است، در این ماه و در شب قدر بر پیامبر برگزیده خود نازل فرمود و هدایت مردم به سوی خدا، راه شناخت او، آگاهی به احکام دین و خواسته‌های پروردگار در قرآن نقش بسته و از این طریق است که بندگان، آنچه که خدا را خشنود می‌سازد می‌شناسند و به آن عمل می‌کنند و از آنچه که خدا را خشمگین می‌کند می‌پرهیزند.

پس قرآن چه نعمت گرانقدر و ارزشمندی است و کاش انسان هیچ قدمی را جز با معرفت و اطمینان بر نمی‌داشت و آن را جز برای کسب اجر و ثواب به زمین نمی‌نهاد. رمضان ماه اطاعت از خدا و نیکی کردن، ماه دعا و طلب آمرزش، ماه قرآن و تلاوت و تدبر است. امام بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که گفت: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه مردم سخاوتمندتر بود و سخاوتمندتر از هر وقت، زمانی بود که در ماه رمضان، جبرئیل نزد ایشان می‌آمد. جبرئیل در تمام شب‌های رمضان، قرآن را با رسول خدا صلی الله علیه و آله تکرار می‌نمود. آن حضرت در پخش خیر و نیکی از بادهای ورزنده نیز سبقت می‌گرفت»^(۳). ضمناً متن قرآن کریم برای آخرین بار که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله برای تأیید بر حضرت جبرئیل علیه السلام عرضه شد، در آخرین رضائی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را پشت سر می‌گذاشت.

۱- به روایت مسلم، ج ۱، ص ۲۰۹، حدیث شماره ۲۳۳.

۲- به روایت احمد، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۲۸۵ و ۴۲۵ و نسائی، السنن، ج ۴، ص ۱۲۹.

۳- به روایت بخاری: فتح الباری، ج ۱، ص ۳۰، حدیث شماره ۶ و ج ۶، ص ۶۶۵، حدیث شماره ۳۵۵۴.

پیامبر ﷺ در دهه آخر ماه مبارک رمضان، اوقات شب را احیاء و اهل خانه را بیدار می‌کرد و به حدی جدی و قوی به عبادت می‌پرداخت که در سایر اوقات چنین نبود^(۱).

ظاهراً ایشان برای کسب اجر و پاداش «لیلة القدر» یعنی شب نزول قرآن این همه تلاش و جدیت می‌کرد. شبی که خداوند در باره آن فرمود:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿۱﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿۲﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿۳﴾﴾ [القدر: ۱-۳].

«ما این قرآن عظیم الشأن را در شب قدر نازل کردیم، و تو چه دانی شب قدر چیست؟! شب قدر از هزار ماه بهتر و بالاتر است.»

در واقع اجر و پاداش عبادت در این شب چندین و چند برابر می‌شود و این نشان فضل عظیم و ارزش والای این شب است. امام بخاری و امام مسلم از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»^(۲). «هرکس که شب قدر را به قصد ثواب، زنده نگه دارد (یعنی آن را در عبادت و بندگی بسر برد)، همه گناهان گذشته‌اش مورد عفو قرار خواهد گرفت.»

روزه مدرسه‌ای است که انسان در آن به گوانه‌ای بار می‌آید که بتواند برای غلبه بر هوی و هوس تلاش کند، از شهوات بپرهیزد، به اطاعت از خداوند پایبند باشد، بتواند نفس خود را از خوردن و آشامیدن محروم کند و به کار نیک و صدقه فراوان و بخشش مال وادارد تا از خودپرستی رها و به هم نوع دوستی عادت کند که چنین عادت‌ها و رفتارهایی باعث ارتباط تنگاتنگ افراد جامعه و استحکام رشته برادری و دوستی میان آنان خواهد شد. در چنین مدرسه‌ای است که انسان مسلمان:

- صبر در برابر محرومیت‌ها را می‌آموزد؛ پس خود را ذلیل نمی‌کند.
- قناعت در برابر کمبودها و اندک‌ها را می‌آموزد، پس برای بیشتر آبروی خود را نمی‌برد.
- مقاومت در برابر تغییر عادت‌های روزمره و همیشگی را می‌آموزد؛ پس اسیر عادت نمی‌ماند.

۱- به روایت مسلم، ج ۲، ص ۸۳۲، حدیث شماره ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵.

۲- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۴، ص ۱۱۵، حدیث شماره ۱۹۰۱ و ج ۴، ص ۲۵۵، حدیث شماره ۲۰۱۴ و مسلم، ج ۱، ص ۵۲۴، حدیث شماره ۷۶۰.

- و از اخلاق جاهلی و خوی نکوهیده‌های می‌یابد.

در صحیح بخاری آمده‌است که ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت نموده که فرمود: «هرکس دروغ و رفتار دروغ‌آمیز را ترک نکند، خداوند به گرسنگی و تشنگی او نیازی ندارد»^(۱). زیرا روزه فقط این نیست که انسان از خوردن و آشامیدن بپرهیزد، بلکه پایبندی به تقوای رفتاری نیز لازمه آن است. بدین خاطر است که پیامبر ﷺ فرموده است: «چه بسا فرد روزه‌دار از روزه فقط گرسنگی و فرد شب زنده‌دار از عبادت شبانه خود فقط بی‌خوابی بهره‌کارشان باشد و دیگر هیچ»^(۲).

پس روزه مدرسه‌ای است برای ساختن انسانی صالح با اراده‌ای قوی، صبور، مجاهد، پایبند به اخلاق اسلامی و آداب قرآنی، توانا برای گسیختن از صفات جاهلی و آثار آن، راهرو و پویا بر «صراط المستقیم» و پرتکاپو برای رسیدن به خدا و نعمت جاوید او. ارکان روزه دو رکن است: اول خودداری از آنچه روزه را باطل می‌کند، از طلوع فجر تا غروب خورشید و دوم نیت روزه قبل از طلوع فجر. برای روزه‌دار مستحب است که برای سحر خوراکی داشته باشد، زیرا پیامبر ﷺ فرموده: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَهً»^(۳). «سحری بخورید زیرا در خوردن سحری خیر و برکت نهفته است».

همچنین برای روزه‌دار مستحب است که در افطار شتاب کند و این هم به دلیل فرموده پیامبر است:

«لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَلُوا الْفِطْرَ»^(۴). «مردم تا زمانی در خیر و برکت هستند که برای افطار بشتابند».

۱- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۴، ص ۱۱۶، حدیث شماره ۱۹۰۳ و ج ۱۰، ص ۴۷۳، حدیث شماره ۶۰۵۷.

۲- به روایت ابن ماجه در السنن، ج ۱، ص ۵۳۹، حدیث شماره ۱۶۹۰ (سند این حدیث در الزوائد ضعیف است).

۳- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۴، ص ۱۳۹، حدیث شماره ۱۰۲۳ و مسلم، ج ۲، ص ۷۷۰، حدیث شماره ۱۰۹۵.

۴- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۴، ص ۱۹۸، حدیث شماره ۱۹۵۷ و مسلم، ج ۲، ص ۷۷۱، حدیث شماره ۱۰۹۸.

این هم مستحب است که هنگام روزه و در وقت افطار دعا کند پیامبر ﷺ چنین فرموده است:

(سه نفر دعایشان از طرف خدا رد نمی‌شود: دعای روزه‌دار تا وقت افطار، دعای پیشوای عادل و دعای انسان مظلوم)^(۱).

فرد روزه‌دار نباید فراموش کند که چه اتفاقات مهمی در این ماه مبارک روی داده است و باید عوامل بیداری و رشد و پیروزی و عزت امت اسلام را بشناسد. در این ماه بود که میدان نبرد بدر برپا گردید و در این جنگ بود که خداوند میان حق و باطل جدایی افکند، اسلام و مسلمانان را عزت بخشید و با وجود تعداد اندک مؤمنان و فراوانی دشمنان، کفر و کافر را خوار و رسوا کرد.

انسان مؤمن با تفکر در این واقعه درمی‌یابد که پیروزی از جانب خداست نه وابسته به کم و زیاد افراد. باز در رمضان بود که فتح مکه با موفقیت انجام شد و مردم گروه گروه به دین اسلام پیوستند و همه‌ی سرزمین‌های عربی برای اولین بار در طول تاریخ خود متحد و یکپارچه گشت و عرب‌ها در زمانی کمتر از ربع قرن زیر پرچم اسلام گرد آمدند. از آن پس دولت اسلامی بر شرق و غرب زمین حکمرانی کرد و تمدن اسلامی در زمینه‌های مختلف مادی و معنوی و در سایه توحید و یکتاپرستی درخشید. از اینجاست که درمی‌یابیم تا چه حد به تدبیر در تاریخ خود و کسب عبرت از گذشته و کوشش برای تازه کردن ایمان و ریشه‌دار کردن عقیده و استحکام ارتباط با خالقمان نیاز داریم. ما نیاز داریم که از این ماه مبارک بهره‌گیریم تا نیکی‌ها را انجام دهیم و کارها را به نیکویی به سرانجام رسانیم.

بحث چهارم: حج

خداوند جهان، جایگاه کعبه، آن مهبط شرافت را به پیامبر خود، ابراهیم نشان داد و به او امر کرد که آن را بنا نهد بنایی که از لوث شرک پاک و برای یکتاپرستی خالص باشد، آنگاه از او خواست که مردم را برای حج و طواف به دور آن فرا خواند و از حیواناتی که مردم در آنجا برای خدا قربانی می‌کنند، خوراک اهل آن را تأمین کند. خداوند چنین فرموده است:

۱- به روایت ترمذی، ج ۵، ص ۵۷۸، حدیث شماره ۳۵۹۸ و گفته که این حدیث حسن است.

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۲۶﴾ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿۲۷﴾ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿۲۸﴾ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿۲۹﴾﴾

[الحج: ۲۶-۲۹].

«و (به یاد آور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم تعیین کردیم؛ (و گفتیم): چیزی را شریک من قرار مده، و خانه مرا برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع (و) سجود کنندگان پاک گردان و در (میان) مردم به حج ندا بده، تا پیاده و (سوار) بر هر (مرکب و) شتر لاغری از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا شاهد منافع (گوناگون) خویش باشند، و در روزهای معین (به هنگام قربانی) نام الله را بر چهارپایانی که به آن‌ها روزی داده‌ایم؛ یاد کنند، پس از (گوشت) آن بخورید، و بی‌نوی فقیر را (نیز) اطعام کنید. سپس، باید آلودگی‌هایشان را بر طرف سازند، و به نذرهای خود وفا کنند، و (برگرد) خانه‌های کهن‌سال (کعبه) طواف کنند.»

از زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام به امر پروردگار دعوت خود را آشکار کرد و مردم را برای انجام فریضه حج فرا خواند، پیوسته گروه‌های بسیاری از مردم به مکه می‌روند و به دور کعبه طواف می‌کنند. حج یکی از ارکان پنج گانه اسلام است و بر هر فرد مسلمان که توانایی انجام آن را داشته باشد فرض است که در طول عمر خود یک بار آن را انجام دهد.

در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره نقل شده که: یکبار پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! خداوند حج را بر شما فرض گردانیده است پس آن را انجام دهید». مردی گفت: ای رسول خدا! آیا هر سال فریضه‌ی حج را انجام دهیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت فرمود. آن مرد سه بار سؤال خود را تکرار کرد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر بگویم آری، بر شما فرض می‌گردد و شما توانایی حج کردن در هر سال را ندارید، پس آنچه من به آن نمی‌پردازم شما هم آن را رها کنید، زیرا تنها علت هلاکت گذشتگان این بود که از پیامبران خود بسیار می‌پرسیدند و در مورد مسائل با آنان اختلاف داشتند. پس اگر شما را به انجام چیزی امر کردم، آن را در حد توان انجام دهید و اگر

شما را از چیزی نهی کردم، آن را رها کنید»^(۱).

قرآن کریم بیان فرموده که شرط واجب شدن حج بر افراد، توانایی آنها برای انجام آن است.

خداوند فرموده است:

﴿فِيهِ ءَايَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾﴾ [آل عمران: ۹۷].

«در آن [خانه،] نشانه‌های روشن، [از جمله] مقام ابراهیم است؛ و هر کس داخل آن [حرم] شود، در امان خواهد بود؛ و برای الله، حج خانه [کعبه] بر مردم واجب است، [البته برای] کسی که توانایی رفتن به سوی آن را دارد؛ و هر کس کفر ورزد، بی‌تردید، الله از جهانیان بی‌نیاز است».

نکته‌ی دیگری که فقها به آن اشاره کرده‌اند این است که برای واجب شدن حج علاوه بر شروط عمومی تکلیف - یعنی مسلمان بودن و بلوغ و عقل - شرط دیگری هم لازم است که آن آزادی می‌باشد. پس حج بر هر زن و مرد مسلمان بالغ و عاقل و آزاد که در تأمین هزینه‌های حج و انجام مناسک آن توانا باشد واجب است. و کسی که توانایی مادی برای تأمین هزینه‌های حج را ندارد یا به خاطر پیری یا بیماری لاعلاج توانایی جسمی کافی ندارد حج بر او واجب نیست. اما جایز است فردی دیگر به جای او آن را انجام دهد. لازم است آن مقدار هزینه را که شخص برای طول سفر حج خود در نظر می‌گیرد چیزی غیر از نیازهای اصلی خود و خانواده‌اش باشد که عبارت است از: لباس و خوراک و مسکن.

پیامبر ﷺ اهمیت و ارزش حج، پاداش بزرگ آن و اثری را که در پاک کردن گناهان دارد در حدیثی بیان فرموده است. حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: ای رسول خدا ما جهاد را والاترین عمل می‌دانیم. آیا جهاد نکنیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «برترین جهاد [به نسبت شما] انجام یک حج مقبول است»^(۲). و حج مقبول حجتی است که با گناه آلوده نشود،

۱- به روایت مسلم، ج ۲، ص ۹۷۵، حدیث شماره ۱۳۳۷.

۲- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۶، ص ۴، حدیث شماره ۲۷۸۴ و ج ۳، ص ۳۸۱، حدیث شماره ۱۵۲۰.

یا طبق تعریف حسن بصری، حج مقبول حجتی است که فرد پس از آن طوری به زندگی روزمره برگردد که زاهد و پارسا و طالب آخرت باشد. پیامبر ﷺ فرموده: «هرکس که برای خدا حج کند و از مقاربت جنسی و مقدمات آن (در ایام حج) پرهیز نماید چنان از گناه پاک می‌شود که گویی تازه از مادر، متولد شده است»^(۱).

بدون شک اگر انسان مسلمان اراده‌ی خود را قوی و خشم و غضب خود را رام و آرام سازد و حواس و اعضاء خود را از فسق و گناه و الفاظ زشت و آزار مردم باز دارد و در طول حج این‌گونه باشد، قطعاً درون او به این خصلت‌ها و رفتارها خو می‌گیرد و بدی‌های او به عادات نیکو و صفات زیبایی تبدیل می‌شود که در طول زندگی همراه او خواهند بود، زیرا او شیرینی و محبت این رفتارها را در طول مراسم و سفر حج چشیده است. در حدیث شریف آمده است که: «برای حج مقبول، پاداشی جز بهشت نیست»^(۲).

با وجود این پاداش بزرگ و اجر معنوی کامل، منافع دیگر هم نصیب مسلمانان می‌شود. در زمینه فردی، در طول مراسم حج مسلمانان می‌توانند که به تجارت و کسب و کار بپردازند.

ابن عباس می‌گوید: مردم در ابتدای مراسم حج در «منا» و «عرفه» و بازاری در کنار صحرای «عرفه» به اسم «ذی المجاز» به خرید و فروش مشغول می‌شدند، اما از خرید و فروش در حال احرام، دست کشیدند، از خوف این که مبادا باعث باطل شدن حج گردد.

پس خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ﴾^(۳) [البقرة: ۱۹۸].

«گناهی بر شما نیست که (در ایام حج با خرید و فروش) از فضل پروردگارتان (روزی) طلب کنید».

۱- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۳۸۲، حدیث شماره ۱۵۲۱ و مسلم در ج ۲، ص ۹۸۳، حدیث شماره ۱۳۵۰، حدیثی مشابه آن را تخریج کرده است.

۲- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۵۹۷، حدیث شماره ۱۷۷۳ و مسلم، ج ۲، ص ۹۸۳. حدیث شماره ۱۳۴۹.

۳- به روایت ابوداود، در السنن، ج ۲، ص ۳۵۱، حدیث شماره ۱۷۳۴.

درست است که حرکت به سوی خانه خدا عبادت است و به خاطر انجام دستور خداوند و ادای مناسک حج صورت می‌گیرد و فرد مؤمن باید فقط این نیت را در ذهن داشته باشد، اما آسان‌گیری دین و توجهی که اسلام به رعایت منافع افراد دارد باعث شد که مردم را از تأمین نیازها و کسب رزق و روزی به عنوان یک هدف عارضی و جانبی در حج باز ندارد، زیرا انجام چنین اعمالی هدف اصلی حج نبوده است و تناقضی هم با آن ندارد. در زمینه اجتماعی نیز هزاران نفر از مسلمانان در مراسم حج در فضایی لبریز از صفا، دوستی و احساس برادری اسلامی که خداوند به آن‌ها ارزانی داشته است، گرد هم می‌آیند. بدون شک این دیدار سالانه، تازه شدن وحدت روحی و هماهنگی فکری و عملی میان آنان می‌شود، یکی از عوامل انسجام امت اسلامی در ابعاد حسی و معنوی نیز هست. حج یک دوره آموزشی با یک برنامه مشخص است که روح و عقل مسلمانان را با عقیده خالص، روح جاودانگی اسلامی و رسالت مهرآمیز و با عظمت آن تغذیه می‌کند.

از دیرباز حج اثرات خود را در گذر تاریخ طولانی اسلام بر زندگی اسلامی ما گذاشته است، دانشمندان ما در فضای حج باهم دیدار می‌کنند، علوم خود را منتشر می‌نمایند و از یکدیگر دانش کسب می‌کنند. حلقه‌های درس و بحث که در سفر حج تشکیل می‌شود دانشمندی را از دورترین نقاط شرق و غرب زمین در خود جمع می‌کند که اگر حج نبود امکان برگزاری این اجتماع و گردهمایی را نداشتند. آری اگر امروزه جهان معاصر کنفرانس‌های علمی مختلفی را برگزار می‌کند و دانشمندان عرصه فن و علم و تکنولوژی را گرد هم می‌آورد تا به تبادل نظر و تجربه بپردازند، باید دانست که اسلام قرن‌ها پیش این رویه را جاری نموده است؛ یعنی زمانی که کنفرانس حج را به صورت مستمر و سالیانه پایه‌ریزی کرد و برای انجام آن پاداشی بزرگ و انگیزه‌ای چنان قوی قرار داد که باعث شد با گذشت چندین قرن هنوز این اجتماع سالیانه برگزار شود و حتی یک بار هم تعطیل نشود.

امت اسلامی اگر حکمت حج را دریابد، از دروس آن آگاهی گیرد و از فضای آن بهره برد درمی‌یابد که تا چه حد نیازمند این کنفرانس سالیانه است... این جمعیت بزرگ که با فریاد لبیک می‌خروشد و با بانگ «لا إله إلا الله» و «الله اکبر» ندا برمی‌آورد و توحید را علنی می‌سازد، چقدر شایسته بود که تلاش‌هایش را همسو و نیروهایش را منسجم می‌کرد و توانی مضاعف می‌گرفت مخصوصاً با توجه به این که در جهانی به سر می‌بریم که در برابر ضعیفان مهر و شفقت نمی‌شناسد و جز برای اهل مکننت احترام قائل نیست...

باید اندیشید که در پشت این انگیزه‌های قوی که در طول قرن‌های متمادی، مردم را از هر کوی و برزن به این خانه آسمانی می‌آورد، چه نیرویی نهفته است؟ و سبب این شکوه و عظمت چیست؟ و چگونه می‌توان از آن برای ساختن جامعه‌ی دینی و برپایی تمدن اسلامی و بازگرداندن ارزش و جایگاه آن به زیر خورشید زندگی بهره گرفت... باید این فرموده پروردگار:

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَفَعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَةٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَةٍ ۗ أَلَّا نَعْمَ فُكُلُوا مِنْهَا وَأَطَعُوا ۗ الْفَقِيرَ ﴿٢٨﴾﴾ [الحج: ۲۸].

«تا شاهد منافع (گوناگون) خویش باشند، و در روزهای معین (به هنگام قربانی) نام الله را بر چهارپایانی که به آن‌ها روزی داده‌ایم؛ یاد کنند، پس از (گوشت) آن بخورید، و بی‌نوا ی فقیر را (نیز) اطعام کنید».

بیشتر بررسی شود و باید مفهوم آن از یک معامله و پیمان تجاری کوچک به فضایی وسیع در زمینه وحدت رسالت، وحدت هدف، وحدت روح، وحدت فکر و وحدت عمل برای امت اسلامی گسترش یابد.

بحث پنجم: نماز شب

خداوند متعال فرموده‌است:

﴿يَأْتِيهَا الْمَزْمَلُ ﴿١﴾ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾ تَصَفَّهُ ۗ أَوْ أَنْقِصْ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿٣﴾ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْفُرْقَانَ تَرْتِيلًا ﴿٤﴾ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا ﴿٦﴾﴾ [المزمل: ۱-۶].

«ای جامع به خود پیچیده، به جز اندکی از شب بیدار بمان. نیمی از شب یا کمی از نیمه بگاه یا بر نیمه آن بیافزا و قرآن بخوان، خواندنی (همراه با دقت و تأمل و شمرده و روشن) ما سخن (پر مسئولیت و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد (که قرآن است) عبادت شبانه، مؤثرتر و ماندگارتر و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است».

این آیات در مکه نازل شد و این دستور را با خود داشت که پیامبر ﷺ باید قسمتی از شب را به نماز خواندن اختصاص دهد. طبق این آیات، خداوند او را مختار کرده که نیمی از شب یا بیشتر و یا کمتر از آن را برای نماز بیدار باشد. پیامبر ﷺ و یاران او

حدود یک سال به این عبادت مشغول بودند تا حدی که پاهایشان ورم می‌کرد. اما خداوند پس از این که دید برای کسب رضای او در تلاشند و برای اجرای دستور او آستین همت بالا زده‌اند، این حکم را برایشان تخفیف داد.

بدون شک امر خداوند به آنان برای ترک بستر و مقاومت در برابر خواب و عادت‌های همیشگی، آزمایشی بود تا آن‌ها را مجاهد بار آورد و از تسلیم شدن در برابر خواسته‌های نفسانی آزادشان سازد. این آزمایش آن‌ها را برای پذیرش امر رهبری و هدایت بشر مهیا می‌کرد و می‌طلبید که از لحاظ روحی در آمادگی والایی باشند. این بود که خداوند آنان را برای حمل مسئولیت سنگین رسالت برگزید و برای دعوت دین امین‌شان قرار داد و افرادی را از میان آن‌ها شاهد و گواه بر مردم نمود. ده‌ها تن از مؤمنان در این مرحله تاریخی با مسائل مهم و عظیمی مواجه بودند زیرا باید مسیر بشریت را اصلاح کرده و او را از انحرافات خطرناکی که در سر راهش بود نجات می‌دادند. آنان باید بشریت را به سوی یکتاپرستی و اطاعت از خداوند سوق می‌دادند و این هم مسئولیت بسیار بزرگی است که فقط کسانی می‌توانند آن را بر عهده بگیرند که «پهلوهایشان از بسترها دور می‌شود و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند»^(۱).

قرآن کریم شب زنده‌داری برای نماز و ترتیل قرآن را «عبادتی با افعال مؤثرتر و ماندگارتر و اقوالی درست‌تر و پابرجاتر» نامیده است. این عبادت که همراه سکون و سکوت شبانه و آرامش مردمان صورت می‌گیرد در نفس انسان بسیار مؤثرتر و پایدارتر خواهد بود، زیرا فرد عابد در این هنگام از مشاغل روزمره و علایق دنیوی فارغ است و خود را برای یاد خدا و مناجات با او خالص گردانیده است و با چنین اعمالی است که فرد برای دریافت وحی الهی «که سخنی پر از مسئولیت و لبریز از تکالیف و وظائف سنگین است»^(۲). استعداد و آمادگی لازم را کسب می‌کند. او قرار است که «قول ثقیل» را دریافت کند یعنی قرآن کریم و عمل به حدود و فرائض آن را که پایبندی به اوامر و نواهی آن نیازمند صبر و تلاش بسیار است. خداوند چنین فرموده است:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ [طه: ۱۳۲].

۱- مضمون آیه ۱۶ سوره سجده.

۲- مضمون آیه ۵ سوره مزمل.

«تو اهل بیت خود را به نماز و طاعت خدا امر کن و خود نیز بر نماز و ذکر حق صبور باش.»

عمل به قرآن نیازمند آن است که انسان در عقیده و رفتار از جاهلیت کنده شود و رنگ خدایی به خود گیرد و نفس خود را برای کسب رضای خدا و اطاعت او و پرهیز از نافرمانی او وادارد. با توجه به گستردگی دایره‌ی فکری و قانونی اسلام فرد مسلمان به بینشی باز نسبت به حق و شناخت کافی از قرآن و سنت دست می‌یابد و این مسئله به او این امکان را می‌دهد که در طول زندگی و در برخورد با هر قضیه‌ای، حق را مراعات کند و به این خاطر است که عادت کرده در همه‌ی نمازهایش از خداوند بخواهد که به راه راست هدایتش فرماید.

آری عمل به قرآن کریم مسئولیت گرانی است اما خود قرآن نیز سنگینی خاصی دارد. گاهی اوقات وحی در حالی بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد که ایشان بر شتر خود سوار بودند، در این هنگام شتر زانو می‌زد و تا پایان یافتن وحی نمی‌توانست حرکت کند، حتی جسم شریف پیامبر ﷺ هم سنگین می‌شد و با سختی خاصی مواجه می‌گشت. این نشان از آن دارد که وحی یک جوشش روانی یا الهام درونی نیست، بلکه نوعی تلقی از خداوند است که توسط جبرئیل امین صورت می‌گیرد.

مؤمنان صدر اسلام توانستند آزمایش فرمان برداری خود را با موفقیت پشت سر بگذارند و قرآن کریم این موفقیت را برای آنان ثبت نمود و حکم عبادت شبانه را برایشان تخفیف داد و دیگر مجبور نبودند که حتماً قسمت خاصی از شب را برای عبادت بیدار باشند و کافی بود که هر اندازه توانستند بیدار باشند و در حد توان به تلاوت قرآن پردازند. حتی این مقدار بر سایر مؤمنان فرض هم نبود بلکه برای آنها یک امر مستحب به شمار می‌آمد.

خداوند فرمود:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصِيَهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَءَاخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَءَاخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَقَرِّضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ

مِنْ خَيْرٍ مَّجْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَأَسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾ [المزمل: ۲۰].

«خدا به حال تو آگاه است که تو و جمعی هم از آنان که با تو اند (اغلب) نزدیک دو ثلث یا نصف یا (لااقل) ثلث شب را همیشه به طاعت و نماز می‌پردازید، و خدا (گردش) شب و روز را مقدر می‌کند، خدا می‌داند که شما هرگز تمام ساعات شب را (به عبادت) ضبط نخواهید کرد لذا از شما (اوقات خواب و کارهای دیگر را) در گذشت تا هرچه (از شب را بی‌مشقت و) آسان است به تلاوت قرآن پردازد خدا بر احوال شما آگاه است که برخی مریض و ناتوانند و برخی به سفر از کرم خدا روزی می‌طلبند و برخی در راه خدا به جنگ و جهاد مشغولند، پس در هر حال آنچه میسر و آسان باشد به قرائت قرآن بپردازید و نماز به پا دارید و زکات داده و قرض نیکو به خدا دهید و هر عمل نیک برای آخرت خود پیش فرستید پاداش آن را البته نزد خدا بیابید و آن را اجر و ثواب آخرت (که بهشت ابد است، از متاع دنیا) بسی بهتر و بزرگ‌تر، و دائم از خدا آمرزش طلبید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

اسلام دین فطرت است و ظروف مختلف زندگی و نیازهای ضروری بشر را مراعات کرده و می‌داند که بشر باید در برابر بیماری مقاوم باشد، برای کسب روزی تلاش کند و در راه خدا جهاد نماید و بر این اساس شب زنده‌داری را از حالت فرضیت به امری سنت و مستحب تبدیل نمود و مؤمنان را تشویق نمود در حد توان آن را انجام دهند. عبدالله بن سلام گفته که: «هنگام ورود پیامبر ﷺ به مدینه، مردم به سرعت به سوی پیامبر ﷺ دویدند. شخصی سه بار فریاد زد که پیامبر ﷺ آمد. من هم همراه مردم آمدم تا نگاه کنم. هنگامی که چهره پیامبر ﷺ ظاهر شد، فهمیدم که این چهره، چهره‌ی انسانی دروغ‌گو نیست. اولین چیزی که از سخنان او شنیدم این بود: «ای مردم! سلام را در میان خود منتشر کنید، به فقرا غذا دهید، روابط خویشاوندی را برقرار سازید، شبانه در حال خوابیدن مردم به عبادت بپردازید، در نتیجه با امنیت و آرامش به بهشت وارد می‌شوید»^(۱).

۱- به روایت ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۶۵۲، حدیث شماره ۲۴۸۵ و گفته که این حدیث صحیح است و ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۱۰۸۳، حدیث شماره ۳۲۵۱. لفظ حدیث از ابن ماجه است.

پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر فرموده است: «بر شما لازم است که شبانگاه نماز را به پا دارید زیرا روش صالحان پیش از شما بوده است و باعث نزدیکی به خداوند می شود، از گناه دورتان می کند، بدی ها را پاک می نماید و درد را از جسم بیرون می سازد»^(۱).

سهل بن سعد می گوید: جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد زندگی کن آن گونه که می خواهی زیرا خواهی مرد و آن گونه که می خواهی عمل کن زیرا بر اساس آن مزد خواهی گرفت و هر که را می خواهی دوست داشته باش زیرا از او جدا خواهی شد و بدان که شرف مؤمن به نماز شب است و عزت او به بی نیایش از مردم»^(۲).

پیامبر ﷺ نیز شبانگاه نماز می خواند اما وقت مشخصی را برای این کار تعیین نکرده بود، بلکه بر حسب امکان وقتی را به این کار اختصاص می داد. ایشان، اهل بیت مطهرش را برای انجام این عبادت تشویق می کرد و در خانه علی و فاطمه را می کوید و می فرمود: «آیا نماز می خوانید؟»^(۳).

پیامبر ﷺ همچنان اصحاب را برای انجام این عبادت ارزشمند تشویق می نمود. در حدیثی نسبت به عبدالله بن عمر رضی الله عنه فرمود: «عبدالله بسیار انسان شایسته ای است کاش شبانگاه به نماز می پرداخت»^(۴). از آن پس عبدالله بن عمر نماز شب را ترک نمی کرد. اگر کسی قصد خواندن نماز شب دارد، سنت است که قبل از خوابیدن برای آن نیت آورد؛ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ در این حدیث:

«هرکس قبل از خواب در بستر خود نیت کند که برای انجام نماز شب بیدار شود، اما خواب بر او غلبه کند و تا صبح بیدار نشود، نیتش به عنوان عمل برای او محسوب شده و خواب هم صدقه ای از طرف خدا برایش در نظر گرفته می شود»^(۵). همچنین سنت است که عبادت خود را با دو رکعت نماز کوتاه آغاز نموده و پس از آن هر طور که

۱- به روایت ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۵۲، حدیث شماره ۳۵۴۹ و گفته که حدیثی غریب است.

۲- هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۳- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۱۰، حدیث شماره ۱۱۲۷ و ج ۸، ص ۴۰۸، حدیث شماره ۴۷۲۴.

۴- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۴۰، حدیث شماره ۱۱۵۷ و ج ۷، ص ۸۹، حدیث شماره ۳۷۳۹ و مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۸، حدیث شماره ۲۴۷۹.

۵- به روایت ابن ماجه، السنن، ج ۱، ص ۴۲۷، حدیث شماره ۱۳۴۴.

خواست نماز بخواند. و نباید در صورت غلبه خواب، خود را به زحمت و مشقت اندازد. زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما برای نماز شب بیدار شد و هنگام تلفظ و تلاوت قرآن [به دلیل غلبه خواب] نمی‌دانست که چه می‌گوید، پس بخوابد»^(۱).

پیامبر ﷺ باز هم فرموده: «اعمال عبادی خود را در حد توان انجام دهید، زیرا خداوند [از نوشتن اجر و پاداش برای اعمال شما] خسته نمی‌شود تا زمانی که شما [از انجام عمل] خسته گردید»^(۲).

مراد حدیث این است که خداوند در ازای اعمال نیکو به شما اجر می‌دهد تا زمانی که از انجام آن اعمال دست می‌کشید و در این موقع اجر و پاداش شما هم قطع می‌گردد.

احادیث زیادی بیانگر این مطلب هستند که نماز و دعا در بخش سوم و پایانی شب از فضیلت خاصی برخوردار است. ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «پروردگار ما در ثلث آخر هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌فرماید: آیا کسی هست که مرا صدا زند تا جوابش دهم؟ آیا کسی هست که از من چیزی بخواهد تا به او عطا کنم؟ آیا کسی هست که از من درخواست آرزوش کند تا او را ببخشایم؟»^(۳).

عمرو بن عبسه می‌گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «بهترین زمانی که خداوند در آن زمان بیشترین نزدیکی را با بنده خودش دارد، بخش پایانی شب است، پس اگر می‌توانی جزو کسانی باشی که در آن لحظه خدا را یاد می‌کنند، چنین کن»^(۴).

۱- به روایت مسلم، ج ۱، ص ۵۴۳، حدیث شماره ۷۸۷.

۲- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۱۴، حدیث شماره ۵۸۶۱ و مسلم، ج ۲، ص ۸۱۱، حدیث شم ۷۸۲.

۳- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۹، حدیث شماره ۱۱۴۵ و مسلم، ج ۱، ص ۵۲۱، حدیث شماره ۷۵۸. لفظ از بخاری.

۴- به روایت ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۷۰، حدیث شماره ۳۵۷۹ و گفته که این حدیث حسن و صحیح و غریب است.

بحث ششم: تلاوت قرآن

خداوند فرموده است:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الاعراف: ۲۰۴].

« و چون قرآن خوانده شود، پس به آن گوش فرا دهید، و خاموش باشید، تا مشمول رحمت شوید.»

موضوع این آیه گوش فرادادن به قرآن و سکوت همراه با خشوع در برابر آن است و این آیه رحمت را برای چنین کسی واجب نموده است، زیرا کاربرد لفظ «لعل» از جانب خدا وجوب و قطعیت را می‌رساند. لیث پسر سعد می‌گوید: «هیچ چیز به اندازه گوش فرا دادن به قرآن باعث جلب رحمت نمی‌شود»^(۱).

پیامبر ﷺ بیان فرموده‌اند که رحمت خداوند حلقه‌های تلاوت قرآن را فرا می‌گیرد و ملائکه به خاطر احترام و ارزش آنان، دورشان حلقه می‌زنند. در حدیثی آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه گروهی در یکی از خانه‌های خدا گرد هم آیند و به تلاوت و مطالعه کتاب خدا پردازند به طور یقین بر آنان آرامش نازل می‌شود، رحمت خدا آنها را در بر می‌گیرد، ملائکه گرداگرد آنان می‌ایستند و خداوند نزد حاضران بارگاه خود یادشان می‌کند»^(۲).

پیامبر ﷺ در بیان ارزش تلاوت قرآن، برخی امور غیبی را که هنگام تلاوت، برای فرد حاصل می‌شوند برای ما آشکار نموده‌اند. مانند این که قرآن در روز قیامت برای یاران خود شفاعت می‌کند و یا این که سوره بقره و آل عمران به دفاع از تلاوت کننده خود می‌پردازند^(۳).

حدیث دیگری هم تأثیر قرآن را چنین بیان کرده است که جایگاه انسان مسلمان را در روز قیامت تعیین می‌کند. پیامبر ﷺ فرموده است: «در روز قیامت به کسی که یار و همراه قرآن بوده گفته می‌شود قرآن بخوان و بالا برو و همان گونه که در دنیا آن را شمرده می‌خواندی اکنون نیز با ترتیل بخوان، و بدان که جایگاه تو برابر است با آخرین

۱- قرطبی، جامع احکام قرآن، ج ۱، ص ۹.

۲- به روایت مسلم، ج ۴ ص ۲۰۷۴، حدیث شماره ۲۶۹۹.

۳- به روایت مسلم، ج ۴، ص ۲۰۷۴، حدیث شماره ۲۶۹۹.

آیه‌ای که می‌خوانی»^(۱).

در حدیث دیگری هم بیان شده است که جایگاه انسان‌ها براساس میزان علاقه آنها به قرآن تعیین می‌شود و هر اندازه که تلاوت آنان بیشتر باشد و معانی آن را بهتر بفهمند و احکام و راهنمایی‌های آن را درست‌تر به کار گیرند، خداوند نیز به همان اندازه ارزش و جایگاهشان را برتری می‌بخشد. در فرموده‌ای از پیامبر ﷺ چنین آمده است: «خداوند به وسیله این قرآن گروهی از انسان‌ها را بالا برده و عزیز می‌کند و گروهی را پایین برده و ذلیل می‌سازد»^(۲).

آبادانی و ویرانی دل‌ها نیز به میزان حضور قرآن در آنها بستگی دارد. دلی به طور کامل آباد است که قرآن را به طور کامل حفظ باشد و دلی هم که از قرآن چیزی را حفظ نباشد به طور کامل ویران است. پیامبر ﷺ این مفهوم را چنین بیان نموده است: «کسی که در درون او چیزی از قرآن نباشد مانند خانه‌ای ویران است»^(۳). پیامبر ﷺ خانه‌هایی را که قرآن در آنها تلاوت نمی‌شود به قبر تشبیه نموده است، زیرا افراد آن خانه مانند مردگانی هستند که از عبادت و تلاوت قرآن دست کشیده‌اند. ایشان این امر غیبی را هم بیان کرده‌اند که در هر خانه‌ای سوره «بقره» خوانده شود، راه شیاطین به آن خانه بسته شده و از آنجا فرار می‌کنند. در حدیث آمده است: «خانه‌های خود را به قبرستان تبدیل نکنید و بدانید که شیاطین از خانه‌ای که سوره «بقره» در آن خوانده شود فرار می‌کند»^(۴).

قرآن مانند یک قلعه، قلب را از شرک و ریا و سایر امراضی که آن را آلوده می‌کند، محافظت می‌نماید. همچنین قلب را از نفوذ شیاطین نجات می‌دهد و جان و مال انسان را محافظت می‌کند.

در حدیث ابوهریره مربوط به نگهداری اموال زکات چنین آمده است: «ای ابوهریره هرگاه خواستی که در بستر خواب روی، آیه الکرسی را از اول تا آخر بخوان.

۱- به روایت ترمذی، ج ۵، ص ۱۷۷، حدیث شماره ۲۹۱۴ و گفته: حسن و صحیح است و ابوداود، السنن، ج ۲، ص ۱۵۳، حدیث شماره ۱۴۶۴.

۲- به روایت مسلم، ج ۱، ص ۵۵۹، حدیث شماره ۸۱۷.

۳- به روایت ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۱۷۷، حدیث شماره ۲۹۱۳ و گفته: حسن و صحیح است.

۴- به روایت مسلم، ج ۱، ص ۵۳۹، حدیث شمار ۷۸۰.

در ادامه به من گفت: با خواندن این آیه پیوسته تا صبح از طرف خداوند یک نگهبان محافظ توست و هیچ شیطانی نمی‌تواند به تو نزدیک شود»^(۱).

جبرئیل علیه السلام پیامبر ما را بشارت داده که به او دو نور داده شده که به پیامبران قبل از او داده نشده است؛ یعنی «فاتحة الكتاب» و «آیات آخر سوره بقره». جبرئیل گفت: «ای محمد هر حرفی از این دو آیه را بخوانی نور آن به تو داده می‌شود»^(۲).

در حدیثی آمده است «هرکس در شب دو آیه‌ی آخر سوره بقره را بخواند، برای حفاظت او در آن شب کافی است»^(۳). قرآن بهار دل‌ها، مایه رفع اندوه و رها شدن از غم است و فرد مؤمنی که قرآن می‌خواند مانند ترنج است؛ هم بوی خوش دارد، هم طعم خوش^(۴). قرآن قلب مؤمن را پر از نور می‌کند و با درخشش خود لباسی از نور بر او می‌پوشاند. و در نتیجه نور از رفتار مؤمن باریدن می‌گیرد و در اطراف او تجلی می‌یابد.

﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [التحریم: ۸].

«نور مؤمنان، پیشاپیش و در سوی راست‌شان در حرکت است (و هنگام خاموش شدن نور منافقان) می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم) و ما را ببخشای.»

خواننده قرآن برای هر حرفی که می‌خواند یک حسنه دریافت می‌کند. این مطلب را پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بیان فرموده است: «هرکس یک حرف از کتاب خدا را بخواند، یک حسنه برایش نوشته می‌شود و هر حسنه‌ای نزد خداوند ده برابر می‌گردد، منظورم این نیست که «الم» یک حرف است بلکه «الف» یک حرف، «ل» یک حرف و «م» یک حرف است»^(۵).

۱- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۴، ص ۴۸۷، حدیث شماره ۲۳۱۱.

۲- به روایت مسلم، ج ۱، ص ۵۵۴، حدیث شماره ۲۳۱۱.

۳- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۹، ص ۵۵، حدیث شماره ۵۰۰۹، و مسلم، ج ۱، ص ۵۵۵، حدیث شماره ۸۰۸. لفظ حدیث از بخاری است.

۴- مفهوم حدیث بخاری؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۵۵، حدیث شماره ۵۴۲۷ و مسلم، ج ۱، ص ۵۴۹، حدیث شماره ۷۹۷.

۵- به روایت ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۱۷۵، حدیث شماره ۲۹۱۰ و گفته حسن و صحیح و غریب است.

بسیاری از مردم به خاطر ضعف آموزش، تلاوت قرآن بر آنان دشوار می‌گردد. این افراد نزد خداوند دو اجر دارند: یکی برای تلاوت و یکی به خاطر تحمل سختی آن. در حدیث آمده است: «جایگاه کسی که در تلاوت قرآن مهارت دارد همراه ملائکه‌ای خواهد بود که نویسنده اعمال و گرامی و نیکو هستند و کسی که در خواندن آن لکنت دارد و با مشکل مواجه می‌شود دو پاداش خواهد داشت»^(۱).

البته فردی که قرآن را به خوبی می‌خواند و الفاظ آن و مخارج حروف را مراعات می‌کند و در آن توقف نمی‌کند و دچار اشکال و اشتباه نمی‌شود از فردی که چنین توانایی ندارد منزلت والاتری دارد و جایگاه او در قیامت در ردیف ملائکه‌ای خواهد بود که نزد پیامبران فرستاده می‌شدند و مطیع خداوند بوده‌اند. شکی نیست که تلاوت روزانه و منظم قرآن به صورت همیشگی باعث دوام حفظ و مهارت در خواندن می‌شود و بر فرد مؤمن لازم است که در قرآن تدبر کند و با خشوع به آن گوش فرا دهد و تصور کند کلام خدا را می‌شنود تا با این تصور قلبش از خشوع لبریز گردد، گویا هم اکنون قرآن به او نازل می‌شود. فرد مؤمن باید در معانی، حقایق، نیکی‌ها و نور قرآن تدبر کند و هنگام تلاوت به این مسئله توجه کند که فقط قرآن است که وحی خالص و بدون تحریف خدا را در بر دارد. قرآن بزرگ‌ترین نعمت خدا برای امت مسلمان است که امروزه گوش فرا دادن به آن را با فراهم کردن وسایل ارتباطی جدید برای همه آسان کرده و هرکس که بخواهد می‌تواند به آن گوش دهد، حتی اگر آن را یاد نگرفته باشد... پیامبر ﷺ دوست داشت که فردی برایش قرآن بخواند و ایشان به آن گوش دهد. صدای پیامبر ﷺ هنگام تلاوت زیبا بود و مردم را امر می‌کرد که با صدای زیبا قرآن بخوانند. یک بار به صدای ابوموسی اشعر گوش می‌داد، آن را پسندید و فرمود: «ای ابوموسی به تو آهنگی مانند آهنگ آل داود عنایت شده است»^(۲).

از ابن مسعود روایت شده که گفت: پیامبر ﷺ به من فرمود: «برایم قرآن بخوان». گفتم: من بخوانم؟ در حالی که قرآن بر شما نازل شده؟ فرمود: «من دوست دارم که از

۱- به روایت مسلم، ج ۱، ص ۵۵۰، حدیث شماره ۷۹۸.

۲- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۹، ص ۹۲، حدیث شماره ۵۰۴۸ و مسلم، ج ۱، ص ۵۴۶، حدیث شماره ۷۹۳.

دیگران بشنوم». ابن مسعود می‌گوید: من سوره «نساء» را شروع کردم، وقتی به آیه: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۴۱]، «پس چگونه است (حال‌شان) آنگاه که از هر امتی گواهی آوریم، و تو را بر اینان گواه آوریم؟»

رسیدم پیامبر فرمود: «کافی است، دیگر نخوان». و من دیدم که چشمان او از اشک لبریز شده است^(۱).

اصحاب پیامبر ﷺ به یادگیری و آموختن قرآن اهمیت می‌دادند. عبدالله بن مسعود می‌گفت: «بر شما لازم است که به قرآن توجه کنید، زیرا قرآن میهمانی و سفره خداست، پس هرکس که می‌تواند از سفره خدا برگیرد، باید چنین کند زیرا علم با یادگیری حاصل می‌شود»^(۲).

عمر بن خطاب رضی الله عنه به مردم توصیه می‌کرد سوره‌های خاصی را یاد بگیرند که در آن سوره‌ها احکام مورد نیاز آنها وجود داشت. او می‌فرمود: (سوره بقره و نساء و مائده و حج و نور را یاد بگیرید زیرا فرائض خدا در آنها هست)^(۳). ایشان به زنان هم توصیه می‌فرمود که سوره «نساء» را یاد بگیرند زیرا احکام بانوان در آن هست^(۴).

حضرت عمر رضی الله عنه معتقد بود که مردم نباید غیر از قرآن به چیز دیگری مشغول باشند. واضح است که هدف ایشان این بوده که مسلمانان برای دینداری یک مرجع داشته باشند تا معانی و مفاهیم آن در قلب و ذهن آنان ریشه بدواند، مخصوصاً با توجه به این که جامعه اسلامی تازه با قرآن آشنا شده بود. ایشان به گروهی از اصحاب که برای آموزش آن قصد سفر به عراق را داشتند چنین فرمود: (شما نزد گروهی از مردم می‌روید که صدای تلاوت آنان مانند صدای کندوی زنبور عسل شنیده می‌شود پس با بیان احادیث آغازگر بحث نباشید تا آنان نیز با سؤال و جواب در این باره شما را از

۱- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۹، ص ۹۷، حدیث شماره ۵۰۵۵ و مسلم، ج ۱، ص ۵۵۱، حدیث شماره ۸۰۰ لفظ حدیث از بخاری است.

۲- هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۲۹، و گفته: بزّار هم در حدیثی طولانی با رجال موثق آن را روایت کرده است.

۳- متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴- همان منبع.

پرداختن به قرآن باز ندارند. قرآن را خالص به آنان عرضه کنید و کمتر از روایت‌های پیامبر ﷺ استفاده کنید، بروید که من هم شریک عمل شما هستم^(۱). حضرت عمر رضی الله عنه با اجتهاد خود نامه‌ای خطاب به امیران خود نوشت که هر سربازی را که حافظ قرآن است نزد من بفرستید تا به خاطر کرامت آنان مالی به ایشان ببخشم و آنها را برای آموزش مردم به نقاط مختلف بفرستم. ابوموسی اشعری - که در آن زمان والی بصره بود - در جواب عمر رضی الله عنه نوشت: [ای امیرالمؤمنین] از جانب من سیصد و چند نفر حافظ قرآن نزد تو فرستاده شد^(۲).

از این روایت می‌توان حافظان قرآن را که در آن زمان در سرزمین‌های مختلف اسلامی پراکنده بودند در حد هزاران نفر تخمین زد و حضرت عمر رضی الله عنه با این اقدام در این صدد بود که جایگاه اجتماعی آنان را بالا ببرد و درآمدی ماهیانه برای‌شان تعیین کند تا با فراغت به آموزش قرآن به مردم مشغول باشند و برای این کار نیازی به گرفتن مُزد از مردم نداشته باشند و با علم و مال خود نزد مردم دارای کفایت باشند، زیرا دست بالا بهتر از دست پایین است.

۱- حاکم، المسند رک، ج ۱، ص ۱۰۲، و آن را صحیح دانسته و ذهبی هم با او موافقت کرده است.

۲- متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۲۱۷، به نقل از ابن زنجویه.

فصل دوم: نقش عبادت‌های قلبی در تربیت

بحث اول: محبت خداوند و راه رسیدن به دوستی او

خداوند، مؤمن صالح را دوست می‌دارد و محبتش را در مردم قرار می‌دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ [مریم: ۹۶].

«همانا آنان که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای رحمان آنها را (در نظر

خلق و حق) محبوب می‌گرداند».

اما خداوند از انسان کافر، منافق و یا کسی که گناهان بسیار می‌کند، متنفر است و نفرت او را در دل مردم هم قرار می‌دهد. گاهی چنین انسانی، پول بسیاری خرج می‌کند، خدمات بسیاری به مردم ارائه می‌دهد و برای برخورد زیبا با مردم و ایجاد دوستی با آنان و انجام امورات و رفع مشکلات آنها خود را بسیار به زحمت می‌اندازد، اما در دل آنان اثری از محبت صادقانه برای او وجود ندارد. این امر یک علت غیبی دارد که محمد مصطفی ﷺ آن را برای ما چنین بیان فرموده‌است: «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد، جبرئیل را فرا می‌خواند و به او می‌گوید: من فلانی را دوست دارم پس تو هم دوستش مدار. پیامبر ﷺ فرمود: از آن پس جبرئیل هم او را دوست می‌دارد و در آسمان ندا می‌دهد و می‌گوید: ای اهل آسمان! خداوند فلان بنده را دوست می‌دارد، پس شما هم دوستش بدارید. در نتیجه اهل آسمان هم دوستش می‌دارند. پیامبر ﷺ فرمود: پس از آن مقبولیت و محبت آن شخص بر روی زمین هم قرار می‌گیرد. اما هرگاه خداوند از بنده‌ای نفرت داشته باشد، جبرئیل را ندا می‌دهد و می‌فرماید: من از فلان شخص نفرت دارم، پس تو هم از او نفرت داشته باش، پیامبر ﷺ فرمود: پس جبرئیل هم از او نفرت پیدا می‌کند و در میان اهل آسمان ندا سر می‌دهد و می‌گوید: خداوند فلان شخص را منفور قرار داده پس شما هم از او نفرت داشته باشید. پیامبر ﷺ فرمود: در نتیجه همه‌ی اهل آسمان از او نفرت پیدا می‌کنند و پس از آن نفرت او روی زمین هم قرار می‌گیرد»^(۱).

برای این که شخصی به محبت خدا و خشنودی او دست یابد، باید قلب خود را با ذکر و شکر، تلاوت قرآن، عبادت نیکو و عمل صالح زنده گرداند، زیرا ایمان با این اعمال آبیاری می‌شود و در قلب تقویت می‌گردد. چیزی که باعث تغذیه ایمان و تقویت آن می‌شود قرآن است البته اگر در آیات آن تدبر شود، معانی آن فهم گردد و هنگام تلاوت آن کسب رضای خدا لحاظ شود. قرآن درخت ایمان را به درخت تاک تشبیه کرده و پیامبر ﷺ قلب مؤمن را تاک [درخت انگور] نامیده است. خداوند فرموده:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾ [ابراهیم: ۲۴].

«ای رسول، آیا ندیدی که چگونه خدا کلمه پاکیزه را به درخت پاک و زیبایی مثل زده- است.»

پیامبر ﷺ هم فرمود: «انگور را «گرم» نامید زیرا این لفظ برای مسلمان، لایق است» و در روایتی دیگر فرموده: «نگوئید انگور «گرم» است زیرا قلب مؤمن «گرم» است»^(۱).

پیامبر ﷺ اهمیت اصلاح قلب را در این دانسته که مایه اصلاح همه‌ی مسائل انسان است و فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ». «بدانید که در بدن انسان تکه گوشتی هست که اگر اصلاح شود همه‌ی بدن انسان اصلاح می‌شود و اگر فاسد شود همه بدن او فاسد می‌گردد، آن تکه گوشت، قلب است»^(۲).

یکی نشانه‌های وجود محبت بنده نزد خدا این است که هرگاه مرتکب گناه شود به سرعت توبه می‌کند. خداوند فرموده است:

۱- به روایت مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۷۶۳، حدیث شماره ۲۲۴۷. قابل توجه است که اعراب به انگور، درخت انگور و شرابی که از انگور به دست می‌آید «گرم» می‌گفتند. زیرا شراب انگور _ در نظر آنان _ باعث کرامت و بخشش می‌شد. شریعت، استفاده از این لفظ را برای مورد فوق، ناپسند دانست، زیرا چه بسا که مردم این لفظ را می‌شنیدند و تحریک می‌شدند و به یاد شراب می‌افتادند، به همین خاطر، رسول اکرم ﷺ یادآوری نمود که لفظ «گرم» برای قلب مؤمن و خود مؤمن شایسته است، زیرا مؤمن، سرچشمه گرم و بخشش است. (شرح امام نووی بر صحيح مسلم). مترجم.

۲- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۱۲۶، حدیث شماره ۵۲ و مسلم، الصحيح، ج ۳، ص ۱۲۲۰، حدیث شماره ۱۵۹۹.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«همانا خدا آنان را که پیوسته به درگاهش توبه کنند و پاکیزگان دور از هر آرایش را دوست می‌دارد».

یکی دیگر از این نشانه‌ها، ظهور آثار تقوی در رفتار بنده است.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۲].

«که خدا متقیان را دوست می‌دارد».

تقوی به معنی پرهیز از شرک و امور حرام و شبهه گناه و انجام فرائض و رها کردن مسائلی است که مباح و حلال است به خاطر ترس از افتادن در ورطه گناه. در حدیث عطیه السعدی از پیامبر ﷺ چنین روایت شده است: «بنده نمی‌تواند به درجه متقین برسد تا زمانی که امور مباح را به خاطر ترس از واقع شدن در امور حرام ترک نماید»^(۱).

از دیگر نشانه‌های محبت بنده نزد خدا، ظهور حالت توکل است یعنی هنگام استفاده از اسباب و وسایل مشروع، کار خود را به خدا می‌سپارد.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد».

پیامبر ﷺ فرموده: «اگر شما آن‌گونه که شایسته خداست بر او توکل می‌کردید، خداوند مانند آن پرنده به شما روزی می‌داد که صبح با شکم خالی بیرون می‌رود و غروب در حالت سیری برمی‌گردد»^(۲).

یکی دیگر از نشانه‌های محبت خدا برای بنده این است که جزو نیکوکاران باشد.

﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۵].

«و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

محسن به کسی می‌گویند که در رابطه با پروردگارش یعنی در نیت و اطاعت و پایبندی به سنت، نیکوکارانه رفتار کند و با بندگان خدا هم چنین باشد، یعنی برای

۱- به روایت ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۱۴۰۹، حدیث شماره ۴۲۱۵ و ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۶۳۴، حدیث شماره ۲۴۵۱ و گفته که حسن غریب است.

۲- به روایت ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۷۳، حدیث شماره ۲۳۴۴ و گفته که حسن و صحیح است.

مخلوقات خدا نیکی و خیرخواهی کند، در سختی‌های زندگی مددکارشان باشد و اگر توانایی مالی داشت به آن‌ها صدقه دهد و اگر دارای نفوذ و تأثیر بود، نیازهایشان را برطرف سازد، همچنین از آزار رساندن و سخن زشت به آنان خودداری کند. عیب آنان را بپوشاند و اخبار نادرست و منفی را میان‌شان شایعه ندهد.

یکی دیگر از نشانه‌های محبوبیت بنده نزد خدا این است که هنگام بلا و مصیبت جزو صابران باشد و برای پرهیز از امور حرام و مسائل شبهه‌ناک صبور باشد.

﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۶].

«که خدا صابران را دوست می‌دارد».

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «مسلمان، دچار هیچ‌گونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی‌شود مگر این که خداوند به وسیله آن‌ها گناهانش را می‌بخشد. حتی خاری که به پایش فرو می‌رود باعث کفاره گناهانش می‌شود»^(۱).

از دیگر نشانه‌های این محبت آن است که قلب مؤمن پاک و پذیرای معانی قرآنی باشد، با نور ایمان لبریز گردد و شبهه‌ها و شهوت‌ها خللی به آن وارد نکند و در نتیجه، راه هدایت و حق و خیر را بشناسد و از گمراهی و باطل و شرور کناره گیرد. مؤمن که چنین قلبی باصفا و پاکی دارد و با استعداد زیبایی که برای پذیرش معیارهای الهی در آن هست به آسانی می‌تواند میان خیر و شر تفاوت قائل شود. قلب مؤمن نازک و نسبت به بندگان صالح خدا لبریز از رحمت است و در طلب حق و مخالفت با دشمنان حق، سخت و خشن است، قلب مؤمن مانند یک ستاره فروزان و درخشنده است و خداوند آن را چنین وصف نموده است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۳۵].

«خدا روشن‌گر آسمان‌ها و زمین است، نور خدا مانند چلچراغی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبایی قرار گیرد، حباب درخشانی که انگار ستاره فروزان

است و این چراغ (با روغنی) افروخته می‌شود (که) از درخت پربرکت زیتونی (به دست می‌آید) که نه شرقی است و نه غربی. (آن روغن به حدی پالوده و خالص است) انکار خود به خود بدون تماس آتش می‌خواهد شعله‌ور شود، نوری است بر فراز نوری، خدا هرکه را خواهد به نور خود رهنمود می‌کند».

نور خداوند در روز قیامت در اطراف مؤمنان در حرکت است. خداوند فرموده‌است:

﴿نورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا﴾ [التحریم: ۸].

«نور ایمان و عمل صالح [ایشان، پیشاپیش و سوی راست آنها (رو به بهشت) در حرکت است] وقتی خاموش شدن نور منافقان آن را می‌بینند رو به درگاه خدا می‌کنند و [می‌گویند: پرودگارا! نور ما را کامل گردان]».

یکی دیگر از علائم محبت خدا به بنده‌اش، سینه‌گشادی و دلگرمی به هدایت خداست.

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ، يُغْلِقْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّهَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الانعام: ۱۲۵].

«پس هرکه را خدا هدایت او خواهد قلبش را برای پذیرش اسلام باز و روشن گرداند و هرکه را خواهد گمراه نماید (به حال گمراهی واگذارد) دل او را از پذیرفتن ایمان تنگ و سخت گرداند که گویی می‌خواهد از زمین بر فراز آسمان رود. این چنین خدا آنان را که به حق نمی‌گروند مردود و پلید می‌گرداند».

در روایت ابن مسعود آمده که پیامبر ﷺ تفسیر این آیه را این‌گونه بیان فرموده است: «ابن مسعود ﷺ می‌گوید: هنگام نزول این آیه درباره‌ی تفسیر آن از پیامبر ﷺ پرسیده شد پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه نور وارد قلب شود، قلب وسعت و گشایش می‌یابد. مردم گفتند: آیا این گشادگی قلب، نشانه و علامتی دارد که با آن شناخته شود؟ فرمود: بازگشت از مشغولیت دنیا و پرداختن به سرای جاویدان و گوشه‌گیری از دنیای غرورآمیز و آمادگی حاصل کردن برای مرگ، نشانه آن است»^(۱).

آیه و حدیثی که ذکر کردیم به روشنی بیان می‌کند که هدایت یک توفیق الهی است و اگر خداوند بخواهد نصیب هرکس کند، سینه‌اش را برای آن می‌گشاید و با ورود نور ایمان به داخل آن، قلب آن شخص وسعت می‌یابد و گشاده می‌گردد و اگر برای کسی گمراهی بخواهد قلب او منقبض و کوچک می‌شود و در برابر اسلام تنگ می‌گردد و نور ایمانی به داخل آن نفوذ نمی‌کند. پس به قلبی تنگ و بسته تبدیل می‌گردد. خداوند در قرآن برای چنین قلبی صفت «حرج» را به کار برده است. «حَرْجٌ» از «حَرْجَهُ» مشتق شده و به درختی می‌گویند که در میان درختان دیگر قرار گرفته و کسی به آن دسترسی ندارد. مانند قلب کافر که نور ایمان به آن راه نمی‌یابد. صاحب چنین قلبی از دستیابی به هدایت عاجز و ناتوان است. همان‌گونه که از بالا رفتن در آسمان‌ها ناتوان است، هردو کار برای او ناممکن و سنگین است. علم جدید مشکل تنفس را هنگام بالا رفتن در ارتفاعات کشف کرده و آن هم رقیق بودن هوا در طبقات بالای جوی و پایین بودن فشار هواست. این مسئله را در فهم مراد خداوند در آیه‌ی زیر کمک می‌کند که فرموده است:

﴿كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵].

«گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند».

﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

«بدین منوال خداوند عذاب را بهره کسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند».

که منظور از «رجس» در این آیه عذاب است.

در آیات بسیاری از قرآن کریم، نزدیکی ایمان به خوشبختی و نزدیکی کفر به بدبختی توضیح داده شده است. خداوند فرموده است:

﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳].

«پس اگر از جانب من برای شما راهنمایی بیاید آن هنگام هرکس از من پیروی کند نه هرگز گمراه شود و نه شقی و بدبخت گردد».

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۷].

«هرکس چه زن و چه مرد کارشایسته انجام دهد و مومن باشد، به او «در این دنیا» زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و «در آن دنیا» پاداش «کارهای خوب و متوسط و عالی» آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾ [طه: ۱۲۴].

«و هرکس از یاد من اعراض کند همانا (در دنیا) معیشتش تنگ شود و روز قیامت نابینا محسورش کنیم».

منظور از ذکر در این آیه قرآن است. عبدالله بن عباس گفته: خداوند این را به عهده گرفته که اگر کسی قرآن بخواند و به محتوای آن عمل کند، در دنیا گمراه نشود و در آخرت بدبخت نگردد. سپس این آیه را خواند:

﴿فَمَنْ أَتَّبَعْ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳].

«هرکه از راه من پیروی کند نه هرگز گمراه شود و نه شقی و بدبخت گردد».

شکی نیست که تعریف زندگی پاک از نظر انسان‌های مختلف متفاوت است، مثلاً انسان مؤمن در حال ذکر خدا و تلاوت قرآن یا هنگام همکاری با برادران مؤمن در امور دینی و دنیایی آنان به امید کسب بهره‌ای بیشتر در قیامت، احساس سعادت و آرامش و لذت می‌کند و خوشبختی را در خنکی یقین و اطمینان قلب می‌یابد. در حالی که نگرش و ذوق انسان‌های ناهنجار به حدی پایین و پست است که معنی زندگی پاک را در لذت‌های حسی مانند خوراک و نوشیدنی و لباس و مقام و مال می‌دانند. که چنین برداشتی از زندگی پاک، قدر مشترک دنیای حیوانات و انسان‌ها است.

بزرگ‌ترین عاملی که روح را تغذیه و قلب را زنده نگه می‌دارد، ایجاد رابطه محکم و استوار با پروردگار است که آن هم از طریق ذکر، قرائت قرآن، مشغولیت بیشتر به نمازهای سنت، اعمال خیر و نیک، همراه با خلوص نیت امکان پذیر است. قلب و روح انسان همیشه در معرض بیماری‌هاست و اگر مریض شد باید به معالجه آن پرداخت. اما قبل از بیماری باید آن را حفاظت کرد و ایمنی لازم را به آن بخشید. در حقیقت روح ضعیف می‌شود و قلب مریض می‌گردد که اگر صاحب آن، این مسئله را درک نکند قلبش خواهد مرد. خداوند فرموده است:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الانعام: ۱۲۲].

«و آیا کسی که مرده (جهل و ضلالت) بود، ما او را زنده کردیم و به او روشنی (علم و

دیانت) دادیم تا به آن روشنی میان مردم (سرافراز) رود مثل او مانند کسی است که در تاریکی‌های (جهل) فرو رفته و از آن به در نتواند گشت؟ (آری) کردار بد کافران در نظرشان چنین جلوه‌گر شده است».

از نشانه‌های قلب زنده پرداختن به سرای جاوید، جدا کردن حق و باطل، خیر و شر و زیبا و زشت است. عبدالله بن مسعود فرموده است: «هرکس که با قلب خود، معروف و منکر را نشناسد، هلاک گشته است»^(۱).

[همان‌گونه که گفتیم] از جمله بزرگ‌ترین اعمالی که باعث زنده گرداندن قلب می‌شود، شناخت خدا، اطاعت از او، آگاهی به شریعت و پایبندی به احکام آن است، و دستیابی به آن با تدبر و نظر مداوم در قرآن کریم و یادگیری سنت ممکن است. خداوند فرموده است:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾﴾ [یونس: ۵۷-۵۸].

«ای مردم عالم، به حقیقت نامه‌ای که همه پند و اندرز و شفای دل‌ها و هدایت و رحمت بر مؤمنان است از جانب خدایتان آمد. بگو که باید منحصرأ به فصل و رحمت خدا شادمان شوند (و به نزول قرآن مسرور باشند) که آن بهتر و مفیدتر از ثروتی است که می‌اندوزند».

ابوسعید خدری گفته: «منظور از «فضل الله» در این آیه، قرآن و منظور از «رحمت» آن است که شما را جزو پیروان آن قرار داده است»^(۲). هلال بن یساف که یک تابعی مطمئن و مورد اعتماد علماست گفته است: «خداوند در این آیه فرموده است که ای مسلمانان باید به خاطر اسلامی که خداوند به سوی آن هدایت‌تان کرده و به خاطر قرآنی که به شما آموزش داده شده است شادمان باشید، این از همه طلا و نقره‌ای که جمع کرده‌اید بهتر است»^(۳).

۱- طبرانی، العجم الکبیر، شماره ۸۵۶۴ و اسناد آن صحیح است و هیثمی گفته که رجال آن صحیح است. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵۷.

۲- طبری، تفسیر، ج ۱۱، ص ۱۲۵.

۳- طبری، تفسیر، ج ۱۱، ص ۱۲۴.

قرآن کریم اثر مهمی در نفوس مؤمنان دارد، هر چند که سطح فرهنگی و سن و سال آنان متفاوت و ذوق آنان متنوع و فضای زندگی و زمانی که در طول چهارده قرن در آن زیسته‌اند باهم فرق داشته است. نسل‌های مسلمان پی در پی از روش‌ها و معانی کتاب خدا متأثر شده‌اند و قرآن کریم در رنگ دادن به شخصیت جامعه اسلامی و تشکیل بنیاد روانی و ارزش‌های زیبا و تعیین معیارهای اخلاقی و قوانین رفتاری و جایگاه آن در هستی و زندگی دنیایی بسیار اثرگذار بوده است. این تأثیر عمیق و همیشگی قرآن نیاز به دلیل ندارد زیرا جزو مسلمات است و نسل مسلمان معاصر هم - علی‌رغم طغیان فرهنگ مادی عصر حاضر - هنوز کتاب خدا را می‌خواند، از سرچشمه‌های آن بهره‌مند می‌شود و از قدرت معنوی و روحی آن کمک می‌گیرد تا با گره‌های سخت، مشکلات متنوع و فشارهای وارده بر اعصاب و روان که از طرف زندگی جدید وارد می‌شود مقابله کند، هنوز هم بسیاری از مردم برای ارزیابی خود به قرآن مراجعه و به دستورات آن عمل می‌کنند و به برگزیدگان گذشته و الگوهای خود اقتدا می‌نمایند هرچند که عمق فهم و سلامت رفتاری آنان متفاوت است.

بدون شک «دانشمندان از قرآن سیر نمی‌شوند و مخالفت‌های زیاد دشمنان باعث کهنگی آن نمی‌گردد و عجائب و شگفتی‌های آن پایان نمی‌یابد»^(۱). و انسان به نهایت آن نمی‌رسد.

انسان هراندازه قرائت قرآن و تدبیر در معانی آن را تکرار کند، مسائلی از قرآن برایش آشکار می‌شود که از لحاظ روحی، فکری و رفتاری او را بالاتر می‌برد، مخصوصاً اگر این کار را با گشادگی خاطر و قلب و عقل باز انجام دهد. فهم صحیح در صورتی است که براساس اسلوب زبان عربی انجام گیرد و از زیاده‌روی و تحمیل معانی نالایق یا انحراف در معنی و آلوده شدن به تأویل‌های دور از حق مانند عمل خوارج و معتزله و باطنیه، دور باشد... خوارج منحرف بودند زیرا فهم آنان نادرست و عقل آنان ضعیف بود و اعراب خشن بر آنان غالب بودند. معتزلی‌ها هم منحرف بودند زیرا در مباحث عقلی غرق و از مسائل فلسفی سیراب بودند. باطنیه نیز به دلیل همراهی و رفت و آمد با تصوف شرقی و غلبه تفسیر اشاری و تأثر از فیلسوفان قدیم گمراه بودند.

۱- احمد، المسند، ج ۸۸ و ۸۹ و ترمذی، المسند، ج ۵، ص ۱۷۲، شماره ۲۹۰۶ - آن را ضعیف دانسته و طبری، تفسیر، ج ۱، ص ۱۷۱ و حاکم، المسند رک، ج ۱، ص ۵۵۵ و بیهقی، شعیب الایمان، ج ۱، ص ۱۵۴.

فهم نیکو از کتاب خدا فقط زمانی صورت می‌گیرد که با شناخت از:

- تفسیر قرآن از قرآن
- تفسیر پیامبر از قرآن
- تفسیر اصحاب و تابعین از قرآن
- و تفسیر براساس زبان عربی و رعایت قواعد و معانی کلمات طبق کاربرد عرب در عصر نزول همراه باشد. زیرا قرآن به زبان قریش نازل شد. فهم قرآن بر این مبنا ضامن تغذیه روح و عقل با انوار وحی الهی است...

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾﴾ [الشوری: ۵۲].

« و این‌گونه بر تو (ای پیامبر) روحی (= قرآن کریم) را به فرمان خود وحی کردیم، تو (پیش از این) نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری قرار دادیم، با آن هر کس از بندگانمان را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم، و مسلماً تو (ای پیامبر) به راه راست هدایت می‌کنی.»

راه رسیدن به ولایت خدا

خداوند فرموده‌است:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْقُوْرُ الْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾﴾ [یونس: ۶۲-۶۴].

خداوند در این آیه می‌فرماید: «آگاه باشید! همانا دوستان الله، نه ترسی بر آنهاست، و نه آنها غمگین می‌شوند. (همان) کسانی که ایمان آوردند، و پرهیزکاری می‌کردند. برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است، سخنان الله تغییر ناپذیر است، این همان کامیابی بزرگ است.»

قرآن در وصف آنان گفته که مؤمن هستند و راه پرهیزکاری را در پیش گرفته‌اند. آنان با خدا و رسول راست و صادق هستند و با ادای فرائض، انجام نوافل، دوری از نواهی و پایبندی به تقوا از خشم خدا می‌ترسند. خداوند متعال به آنان مژده داده‌است که در دنیا به وسیله‌ی رؤیای نیکو که خود می‌بینند یا دیگران برای‌شان می‌بینند، به آنها وعده بشارت

و خوشبختی داده می‌شود و در قیامت با وعده بهشت به آنان مژده می‌دهد. پیامبر ﷺ این آیه را برای تعدادی از اصحاب ﷺ این چنین تفسیر کرد. یکی دیگر از مصادیق «مژده» در این آیه وعده‌هایی است که خداوند از زبان پیامبران به بندگان خود می‌دهد. مانند این که در بستر مرگ به مؤمن مژده داده می‌شود که خداوند از او خشنود است. در صحیح بخاری و مسلم روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که مرگ به سراغ مؤمن بیاید او را به خشنودی و بخشش الهی بشارت می‌دهند. در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست محبوب‌تر نیست»^(۱).

در آیه مذکور بیان شده‌است که خداوند خلاف وعده خود عمل نمی‌کند بلکه این بشارت‌ها و مژده‌ها را در دنیا و آخرت برای مؤمنان به انجام می‌رساند به شرطی که ایمان و تقوی را مبنای عمل قرار دهند و این است معنی ﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ﴾ [یونس: ۶۴].

پیامبر ﷺ ارزش و جایگاه اولیای خدا را در فرموده‌ی خود این‌گونه روشن کرده است: «خداوند فرموده‌است: هرکس یکی از اولیای من را دشمن بدارد، با او اعلام جنگ خواهم کرد، بنده من آن‌گونه که با انجام فرائض می‌تواند به من نزدیک شود با عمل دیگری نمی‌تواند چنین کند و بنده‌ام همچنان با انجام سنت‌ها علاوه بر فرض‌ها به من نزدیک‌تر می‌شود تا این که محبوب من می‌گردد و اگر او محبوب من شد گوش او خواهم شد تا با آن بشنود، چشم او خواهم شد تا با آن ببیند، دست او خواهم شد تا با آن کار کند و پای او خواهم شد تا با آن راه رود و اگر از من چیزی بخواهد به او خواهم بخشید و اگر به من پناه آورد، پناهش خواهم داد»^(۲).

دوستی این اولیای خدا واجب و دشمنی با آنان حرام است و به همین صورت دشمنی با دشمنان خدا واجب و دوستی با آنان حرام است. خداوند فرموده‌است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ﴾ [الممتحنة: ۱].

«ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید، هرگز نباید کافران را که دشمن من و شما هستند، یاران خود بگیرید و طرح دوستی با آنها افکنید».

۱- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۵۷، حدیث شماره ۶۵۰۷.

۲- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۴۰، حدیث شماره ۶۵۰۲.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿۵۵﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۵۶﴾﴾ [المائدة: ۵۵-۵۶].

«یار و ولی شما تنها الله است، و پیامبراش و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، (همان) کسانی که نماز را بر پا می‌دارند و آنان با خشوع و فروتنی زکات را می‌دهند. و هر کس الله و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده‌اند، دوست بدارد، (او از حزب الله است و) یقیناً حزب الله پیروز است.»

حافظ ابن رجب فرموده‌است: «مقصود از این حدیث «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا...» آن است که هرکس با انجام فرائض و پس از آن با انجام سنت‌ها برای نزدیک شدن به خدای متعال تلاش کند، خداوند او را به خود نزدیک می‌سازد و از درجه ایمان به درجه احسان ارتقا می‌دهد و آن شخص به جایی می‌رسد که با حضور قلب و مراقبت روحی به عبادت می‌پردازد، گویی که او را می‌بیند، در نتیجه قلب او از معرفت خدای تعالی، محبت، عظمت، خوف، بزرگی، جلال و شوق دیدار او لبریز می‌گردد... و هرگاه قلب او از عظمت خدا لبریز شد، هرچه را که غیر خداست از قلب پاک می‌کند و چیزی از آثار نفس و هوی در آن نمی‌ماند و اراده‌ای جز برای انجام درخواست‌های مولایش باقی نمی‌ماند در این حال است که بنده جز با یاد خدا سخن نمی‌گوید، جز با امر او حرکت نمی‌کند و اگر زبان بگشاید با خدا می‌گوید و اگر بشنود با خدا می‌شنود و اگر ببیند و یا با دستانش عملی انجام دهد با کمک و عنایت خاص خدا همه‌ی این کارها را می‌کند و این همان منظور رسول خدا از حدیث مذکور است.

این بنده محبوب و مقرب بارگاه خدا، نزد او جایگاه ویژه‌ای دارد، او از خدا هرچه خواهد به او می‌بخشد و اگر به او پناه برد، پناهش خواهد داد. در واقع دعای او به خاطر جایگاه والایش در نزد خدا برای همیشه پذیرفتنی است.

عبدالله بن جحش در روز احد چنین گفت: پروردگارا! اگر فردا [در جنگ احد] با دشمن روبرو شدم مرا با مردی قوی که بسیار خشمگین باشد مواجه کن، تا در راه تو با او بجنگم و او با من بجنگد، سپس مرا بگیرد و بینی و گوش مرا ببرد. و اگر فردای قیامت تو را دیدم و از من پرسیدی که چه کسی بینی و گوش تو را بریده؟ در پاسخت بگویم: که در راه تو و رسولت این‌گونه شدم و تو بفرمایی: راست گفتی. سعد می‌گوید:

من در پایان جنگ، عبدالله را در حالی دیدم که بینی و گوش او در ریسمانی آویزان شده بود!!^(۱).

بیشتر گذشتگان صالح امت که دعای‌شان نزد خدا مقبول بوده هنگام بلا صبر پیشه می‌کردند و ثواب آن را انتخاب می‌نمودند و از خداوند نجات از آن بلا را نمی‌خواستند به ابراهیم تیمی گفته شد - آن گاه که در زندان حجاج ثقفی بود - : کاش از خدای تعالی درخواست می‌کردی؟ گفت: دوست ندارم از خدا بخواهم که مرا از مشکلی نجات دهد که به خاطر آن اجر می‌گیرم!!^(۲).

گاهی ممکن است که مؤمن «مستجاب الدعوه» از خدا چیزی بخواهد که خداوند خیر او را در امری دیگر بداند، در نتیجه دعایش را نپذیرد و در عوض چیزی به او بدهد که خیر او در آن است. این اولیا که خدا دوست‌شان دارد و آنان هم خدا را دوست دارند، برای یکدیگر نهایت تواضع و همکاری را دارند و قرآن چنین وصف‌شان می‌کند:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۖ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾﴾

[المائدة: ۵۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد (به الله زبانی نمی‌رساند) الله بزودی گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردان فراز هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند، این فضل الله است که به هر کس بخواهد می‌دهد، و الله گشایشگر داناست.»

آنان به خاطر خدا محبت می‌ورزند یا دشمنی می‌کنند و به خاطر خودشان با کسی دشمن نیستند و طبق حدیث شریف به خاطر این اخلاق به ایمان روشن و آشکار دست می‌یابند:

۱- ابن سعد، الطبقات، ج ۳، ص ۶۳ و حاکم، المستدرک، ج ۳، ص ۱۹۹ - ۲۰۰ و گفته که این روایت طبق شروط بخاری و مسلم صحیح است اما مرسل است. ذهبی گفته: صحیح و مرسل است. و نگا: سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ج ۲، ص ۴۵۳.

«بنده خدا لیاقت دست یافتن به ایمان صریح را ندارد تا زمانی که دوستی و دشمنی او بامردم در راه حق باشد، پس هرگاه در راه خدا محبت ورزید و در راه خدا دشمنی کرد، شایستگی ولایت خدا را خواهد داشت.»^(۱) «به درستی که در میان بندگان و مخلوقاتم کسانی ولی و محبوب من هستند که با یاد من آنان هم یاد می‌شوند و هنگام یاد آنان من هم یاد می‌شوم»^(۱).

آری به خاطر وجود این خصلت است که پیامبر ﷺ آنان را به نیکویی ستایش نموده و جایگاه والایشان را نزد خداوند بیان کرده‌است و فرمود: «در میان بندگان خدا انسان‌هایی هستند که پیامبر و شهید نیستند اما انبیاء و شهدا در روز قیامت به جایگاه والایشان نزد خدا غبطه می‌خورند. مردم گفتند: ای پیامبر به ما بگو چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان کسانی هستند که فقط به خاطر خدا به همدیگر محبت می‌ورزند و رابطه خویشاوندی یا رد و بدل کردن مال دنیا در ایجاد این محبت کاملاً بی‌تأثیر بوده است. به خدا قسم که چهره‌هایشان نور است و بر [سکوی] نور قرار دارند. اگر مردم بترسند، ترس به آنان رو نمی‌کند و اگر مردم دچار حزن و اندوه شوند آنان اندوهناک نمی‌شوند. پیامبر ﷺ در این هنگام این آیه را تلاوت فرمود:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲]^(۲).

«آگاه باشید که دوستان خدا هرگز هیچ ترسی (از حوادث آینده عالم) و هیچ حسرت و اندوهی (از وقایع گذشته جهان) در دل آنها نیست».

این افرادی که در راه خدا به همدیگر محبت می‌ورزند بدون این که رابطه‌ی خویشاوندی با مصلحت دنیوی، آنان را به هم وابسته کرده باشد، به ایمان کاملی دست یافته‌اند که براساس آن هر چه را برای خود می‌پسندند برای برادر مؤمن خود هم می‌پسندند. پیامبر ﷺ فرموده‌است: «هیچ یک از شما ایمانش کامل نمی‌شود مگر این که هر چه را برای خود می‌پسندد برای برادر مؤمنش هم بپسندد»^(۳).

۱- به روایت احمد بن حنبل، المسند، ج ۳، ص ۴۳۰.

۲- به روایت ابوداود، السنن، ج ۳، ص ۷۹۹، حدیث شماره ۳۵۲۷.

۳- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۵۷، حدیث شماره ۱۳ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۶۷،

حدیث شماره ۴۵.

هرگز محبت در راه خدا هم کامل نمی‌شود مگر این که سینه‌ی آن فرد از نیرنگ و کینه و حسد خالی باشد. آنچه که محبت را قوام می‌بخشد، خیرخواهی صادقانه است. پیامبر ﷺ «الدِّينُ النَّصِيحَةُ»^(۱). «دین یعنی خیرخواهی».

نصیحت باید پنهانی صورت گیرد نه در میان مردم، زیرا در این صورت رسوایی خواهد بود و انگیزه‌ای برای طرد فرد مورد نظر خواهد شد زیرا او در خود احساس عزت می‌کند، در نتیجه از پذیرش نصیحت خودداری می‌کند و عظمت و نخوت سراپای او را فرا می‌گیرد و غرور گناه او را به ادامه انحراف وادار می‌کند. یکی دیگر از لوازم محبت مشارکت و همدردی با مال و گفتار نیک است و اگر در دینداری برادر مؤمن نقصی دیده شود باید دست او را گرفت و برای اصلاح او تلاش کرد. یکی از صالحان گفته است: «آنان که به خاطر خدا محبت می‌ورزند، با نور خدا می‌نگرند و بر گناهکاران مهر می‌ورزند، کارهایشان را زشت و ناپسند می‌دانند اما نسبت به خودشان مهربان هستند تا با پند و نصیحت از کارهای زشت بازشان دارند مبادا جسم‌شان طعمه آتش گردد».

انسان مؤمن با بی‌اعتنایی و نگاه تحقیرآمیز و برتری جویانه به برادرش نمی‌نگرد، زیرا در عبادت و اطاعت از پروردگار او را برتر می‌داند و «برای شر انسان همین کافی است که برادر مسلمانش را تحقیر کند»^(۲).

بحث دوم: حفاظت خدا از مؤمن

خداوند متعال از مؤمنینی که با ایمان به خدا و رسول به یکتاپرستی گرویده‌اند می‌خواهد که با ادای فرائض و پرهیز از گناهان، تقوای او را رعایت کنند و بنگرند که برای قیامت خود چه عملی فرستاده‌اند؟ آیا عمل صالح است که نجات‌شان دهد؟ یا گناه و عامل هلاکت آنان است؟ خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰلْسِقُونَ ﴿١٩﴾﴾ [الحشر: ۱۸-۱۹].

۱- به روایت مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۷۴، حدیث شماره ۵۵.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۹۸۶، حدیث شماره ۲۵۶۴.

«ای اهل ایمان، خداترس شوید و هر نفسی نیک بنگرد تا چه عملی برای فردای قیامت خود پیش می‌فرستد، و از خدا بترسید که او به همه کردارتان به خوبی آگاه است. و مانند آنان نباشید که به کلی خدا را فراموش کردند، خدا هم (حظ روحانی و بهره ابدی) نفوس آنها را از یادشان می‌برد. آنان به حقیقت بدکاران عالمند».

لازم است در کلمه «لِعَدَّ» که در آیه بالا به کار رفته دقت شود. این کلمه برای دلالت بر روز قیامت به کار رفته و نزدیک بودن آن را خبر می‌دهد، گویا فردا قیامت است. خداوند متعال بندگان مؤمنش را از مشابهت با فاسقان نهی کرده تا جزو کسانی نباشند که یاد خدا و حقوق او را فراموش کرده‌اند و خداوند نیز سهم آنان از خیر و اعمال نیکو را، که مایه‌ی اصلی نجات‌شان در قیامت است، از یادشان برده است. خداوند فقط کسانی را محافظت می‌کند که آنان نیز [کرامت و بزرگی] او را حفظ کنند و کسانی را یاد می‌کند که در یادش باشند و به کسانی می‌بخشد که از او می‌طلبند و به کسانی یاری می‌رساند که از او یاری می‌جویند. از ابن عباس روایت شده است که گفت: «روزی من پشت سر رسول خدا ﷺ بودم، فرمود: ای پسر به تو کلماتی می‌آموزم: خدا را پاس دار، تا او نیز تو را پاس دارد. خدا را پاس دار تا او را پیش روی خود یابی. هرگاه چیزی خواستی از خدا بخواه و هرگاه کمک طلبیدی از خداوند طلب کن و بدان که اگر تمام امت جمع گردند تا با چیزی به تو سود رسانند، نمی‌توانند مگر با چیزی که خداوند برایت نوشته باشد و اگر همه آنها گرد هم آیند تا با چیزی به تو زیان رسانند، نتوانند مگر با همان چیزی که خداوند به زیان تو نوشته باشد. [تقدیر خداوند پیشتر رقم خورده و] قلم‌ها برداشته شده‌اند و جوهر صفحات نوشته شده خشک گردیده است»^(۱).

پیامبر ﷺ ابن عباس را با این وصیت‌های جامع و با قواعد کلی و بزرگ اسلام وصیت نمود. به او سفارش کرد تا با انجام دستورات خدا و پرهیز از آنچه خدا نهی کرده او را پاس بدارد، از حدود قوانین دین او خارج نشود، دستوراتی مانند ادای نماز در اوقات آن را ضایع نکند تا برای او نور و راهنما و مایه نجات در قیامت باشد، اعضای خود را از انجام حرام منع کند تا فکر او با شناخت صحیح لبریز گردد و با انوار قرآن و سنت روشن شود و از افکار جاهلی و فلسفه‌های ساخت بشر دور باشد. و زبان خود را کنترل

کند تا جز کلام نیکو از آن در نیاید، زیرا «هرکس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید کلام نیکو و خیر گوید در غیر این صورت ساکت بماند»^(۱). پیامبر ﷺ توصیه فرمود که ابن عباس جسم خود را نیز حفظ کند یعنی با رزق حلال و پاک آن را رشد دهد و دست و پای خود را هم کنترل کند یعنی جز برای انجام فرامین خدا آنها را به کار نگیرد.

پس اگر بنده پروردگار خود را این گونه حفظ کرد، خداوند نیز مصالح دین و دنیای او را برایش حفظ می‌کند، بدین صورت که در مورد حفظ مصالح دین او را توفیق می‌دهد تا ثابت قدم باشد و راه مستقیم را در پیش گیرد و عاقبتی نیکو برایش در نظر می‌گیرد و او را در مسیر زندگی از شبهه‌های گمراه کننده و شهوت‌های حرام دور می‌دارد، خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [الانفال: ۴۲].

ابن عباس فرموده است: «یعنی خداوند میان مؤمن و گناهی که او را به سوی آتش می‌کشد مانع می‌شود»^(۲).

این در حالی است که خداوند به شیوه‌های مختلف بنده را مورد حمایت قرار می‌دهد اما او درک نمی‌کند و حتی گاهی از آن ناخشنود است و نمی‌داند که مصلحتی در آن نهفته است. برخی از بندگان هستند که فقط فقر، ایمان آنان را اصلاح می‌کند و اگر ثروتمند شوند، ایمان‌شان ضایع می‌گردد، برخی از بندگان هم هستند که فقط ثروت باعث سلامت ایمان آن‌هاست و در صورت فقر ایمان‌شان فاسد می‌گردد، در مورد بیماری و تندرستی هم به همین شیوه است، گاهی بیماری تنها حافظ ایمان فرد خواهد بود و در صورت سلامت، خدا را از یاد می‌برد و برخی افراد هم فقط در حال صحت و تندرستی ایمان‌شان سالم می‌ماند و در حال بیماری ایمان‌شان فاسد می‌شود. این خداوند تعالی است که خالق بندگان و آگاه به احوال آن‌هاست و می‌داند چه چیزی مایه صلاح و چه چیزی مایه فساد آن‌هاست:

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴۵، حدیث شماره ۶۰۱۸ و ۶۰۱۹ و ج ۱۰، ص ۵۳۱، حدیث شماره ۶۱۳۵ و ۶۱۳۶ و ۶۱۳۸ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۶۸، حدیث شماره ۴۷.

۲- طبری، تفسیر، ج ۹، ص ۲۱۶.

﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَفِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۶۴].

«البته خدا بهترین نگهبان و مهربان‌ترین مهربانان است.»

اما در مورد حفظ مصالح دنیوی فرد هم می‌توان به حفاظت از جسم و فرزند و زن و مال و ثروت اشاره کرد. خداوند فرمود:

﴿لَهُوَ مُعَقِّبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾ [الرعد: ۱۱].

«انسان دارای فرشتگانی است که به (نوبت عوض می‌شوند) پیاپی از روبرو و از پشت سر (و از همه جوانب دیگر، او را می‌پایند) به فرمان خدا از او مراقبت می‌نمایند. خداوند حال و وضع هیچ گروهی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانایی، از ذلت و عزت، از نوکری به سروری، و... و بالعکس نمی‌کشاند). مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند، و (این سنت جاری در اسباب و مسببات ظاهری است، ولی) هنگامی که خدا بخواهد بلای به قومی برساند هیچ‌کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را (از ایشان) برگرداند، و هیچ‌کس غیر خدا نمی‌تواند یاور و مددکار آنان شود.»

ابن عباس درباره‌ی این آیه گفته: «معقبات» در این آیه ملائکه خداست که به دستور خدا مؤمن را حفاظت می‌کنند و اگر تقدیر شری برایش پیش آید آن را از او دور می‌کنند»^(۱). پیامبر اکرم ﷺ صبح و شب این دعا را فراموش نمی‌کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي دِينِي وَدُنْيَايَ، وَأَهْلِي وَمَالِي، اللَّهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَاتِي، وَأْمِنْ رَوْعَاتِي، اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْ وَمِنْ خَلْفِي، وَعَنْ يَمِينِي، وَعَنْ شِمَالِي، وَمِنْ قَوْقِي، وَأَعُوذُ بِعَظَمَتِكَ أَنْ أُغْتَالَ مِنْ تَحْتِي»^(۲). «الهی من از تو می‌خواهم بخشش و امنیت را در دنیا و آخرت شامل حالم بگردانی، خدایا! عیوب مرا بپوشانی و ترسم را به ایمنی مبدل سازی. الهی مرا از جلو و پشت سر و از راست و چپ و بالای سرم محافظت بفرما. من به بزرگی و عظمت تو پناه می‌برم از این که به طور ناگهانی از

۱- طبری، تفسیر، ج ۱۳، ص ۱۱۵.

۲- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۳۱۵، حدیث شماره ۵۰۷۴.

جانب پائین دچار هلاک گردم (یعنی در زمین فرو روم)».

وقتی بنده‌ای در حال نشاط و جوانی، شأن خداوند را مراعات کند، خداوند هم در پیری و ضعف او را حفاظت خواهد کرد و کسی که در ایام جوانی اعضای بدنش را از ارتکاب گناهان کند خداوند هم در بزرگسالی اعضایش را از ارتکاب گناه محفوظ خواهد داشت. محمدبن منکدر گفته: «خداوند برای بنده مؤمن فرزند و نوه‌اش را حفظ می‌کند و خانه او و خانه‌های اطرافش را هم نگه می‌دارد و پیوسته اطرافیان او تحت حمایت خداوند خواهند بود، تا زمانی که آن بنده‌ی مؤمن در میان‌شان باشد»^(۱). شایسته نیست که بنده، خدایش در حال آرامش و آسایش فراموش کند و فقط هنگام سختی و مشکل به یادش آورد، بلکه سزاوار است که در هر دو حال خدا را به یاد داشته باشد و او را در نظر آورد، همان‌گونه که پیامبر ﷺ سفارش نموده است که: «خداوند را هنگام آرامش و آسایش بشناس تا تو را هنگام سختی و مشکلات بشناسد»^(۲). و نیز فرموده است: «هرکس که دوست دارد خداوند هنگام مشکلات و گرفتاری‌ها دعایش را بپذیرد باید به هنگام آسایش و راحتی بسیار دعا کند»^(۳).

شناختی که عبد می‌تواند از پروردگارش داشته باشد دو نوع است: شناخت عمومی و شناخت اختصاصی. شناخت عمومی میان همه‌ی مؤمنان مشترک است و عبارت است از: اقرار به وجود خدا، تصدیق او و ایمان به او و شناخت اختصاصی عبارت است از ارتباط کامل با خدا، بریدن از دیگران، وجود انس و محبت میان بنده و خدا، کسب آرامش با یاد او، شرم از او، احساس عظمت و بزرگی او، دعای فراوان، طول دادن به عبادت و درخواست کمک و فریادرسی فراوان از پروردگار. درخواست بنده از خدا و اصرار بر این امر نشان از آن دارد که بنده به عظمت خدا و قدرت او در پذیرش دعا، معترف است و بنده با این کار، مفهوم بندگی برای خدا، ذلت در برابر او و نیازمند و فقیر بارگاه او بودن را اظهار می‌کند. در صحیح بخاری و مسلم آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «پروردگار متعال هر شب پس از گذشتن دو سوم آن به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌فرماید: آیا کسی هست که مرا فرا خواند تا پذیرای دعایش باشم؟ آیا کسی هست

۱- ابونعیم، الحلیه، ج ۳، ص ۱۴۸ و ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۵۵.

۲- اما احمد، المسند، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳- آلبنی، الصحیح، ص ۵۹۳.

که از من چیزی بخواهد تا به او ببخشم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را بیمارزم؟»^(۱).

هنگام درخواست از خدا و طلب کمک از او مفهوم «لا حول ولا قوة إلا بالله» تحقق می‌یابد. در واقع برای تبدیل ضعف بنده به قدرت و یا فقر او به ثروت هیچ تحولی صورت نمی‌گیرد مگر توسط خداوند، به همین خاطر پیامبر ﷺ در مورد «لا حول ولا قوة إلا بالله» فرموده‌است: که این جمله گنجی از گنج‌های بهشت است. بنده برای انجام دستورات خدا و ترک امور ممنوع و صبر در برابر مقدرات به کمک پروردگار نیازمند است، زیرا قلم [تقدیر] خشک شده و هر آنچه خدا خواسته ثبت گشته است و هیچ کس توانایی ایجاد ضرر یا نفعی برای دیگران را ندارد مگر آنچه که خداوند مقدر کرده است...

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: ۲۲].

«هر رنج و مصیبتی که در زمین (از قطعی و آفت و فقر و ستم) یا در نفس خویش (چون ترس و غم و درد و الم) به شما رسد همه در کتاب (لوح محفوظ ما) پیش از آن که همه را در (دنیا) ایجاد کنیم؟ ثبت است البته این کار بر خدا آسان است.» پس هیچ نفع و ضرری متوجه انسان نمی‌شود مگر این که قبلاً به عنوان تقدیری از جانب خدا در کتابی نوشته شده باشد و اگر همه‌ی مخلوقات باهم جمع گردند که تقدیر خدا را تغییر دهند، هرگز نمی‌توانند چنین کنند. در حدیث آمده است: «بنده خدا ایمان نمی‌آورد تا زمانی که به قدر خیر و شر معتقد باشد و تا زمانی که بداند که هرچه برایش پیش آمده قرار نبوده که از سرش بگذرد و هرچه از سرش گذشته قرار نبوده که برایش پیش آید»^(۲).

واجب است که مؤمن هنگام مصیبت‌ها از دو درجه‌ی رضا و صبر تجاوز نکند. رضا [یا همان خشنودی به مقدرات خدا مخصوصاً هنگام مصیبت] از صبر بسیار بالاتر است

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۹، حدیث شماره ۱۱۴۵ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۵۲۱، حدیث شماره ۷۵۸ لفظ حدیث از بخاری است.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۴۵۱، حدیث شماره ۲۱۴۴ و گفته غریب است.

زیرا نشان از وجود یقین به قضا و قدر دارد، اگر کسی نتوانست به رضا دست یابد باید به صبر پناه ببرد زیرا در صبر هم خیر فراوان وجود دارد و مراعات آن بر مؤمن واجب است. در حدیث آمده است: «حالات مؤمن بسیار عجیب است و همه‌ی مسائل او خیر است و فقط برای مؤمن این‌گونه است، اگر مسئله‌ای او را شادان سازد شکر می‌کند و این برای او خیر است و اگر ضرر و ناخشنودی برایش پیش آید، صبر می‌کند و این هم برای او خیر است»^(۱).

اسلام دو اصل کلی و بزرگ را باهم جمع نموده؛ اول: قضا و قدر، دوم: مسئولیت انسان در برابر اعمال. جمع میان این دو مسئله راز تقدیر را تا روز قیامت باقی نگه می‌دارد و مسلمانان را از افتادن در اشتباهاتی که فلسفه‌های ساخته شده بشر مدت زمان طولانی است در آن گرفتار هستند، نجات داده است. فلسفه‌هایی که از قرن‌ها پیش بر اخلاق متعالی مهر باطل زده‌اند.

بحث سوم: نیت

مردم براساس نوع زندگی به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول کسانی هستند که تمام نگرانی آن‌ها، کسب دنیا و زینت‌های آن از جمله زنان، فرزندان، ثروت هنگفت و انباشتن طلا و نقره است. تلاش این دسته از چارچوب دنیا خارج نیست، نه خدا را می‌شناسند و نه برتری و فضیلت او بر خود را، به انجام فرامین خدا پایبند نیستند، عبادت را برایش خالص نمی‌گرداند، شکرگذاری نمی‌کنند و در نتیجه عنایتی به خدا ندارند. خداوند براساس اراده و خواست خود به این افراد، کم و بیش از بهره دنیا می‌بخشد، اما هر بخشش او به آن‌ها، فرو بردن تدریجی آنان در هلاکت است، و هرچه بخشش خدا بیشتر می‌شود گناه و سرکشی آنان نیز بیشتر می‌گردد، زیرا نعمت بیشتر شکرگذاری و قدرشناسی بیشتری می‌طلبد. بدون شک، سرکشی این افراد در برابر نعمت‌های خدا، مشغولیت آن‌ها به دنیا، سپاس‌گذاری نکردن از خدای بخشنده و بی‌توجهی به قیامت، آنان را در حالی به جهنم می‌کشاند که به خاطر ناسپاسی، سرزنش شده‌اند و شکست خورده و دور از رحمت خدا در آتش هستند.

خداوند تعالی فرموده است:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلِّيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾ كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿٢١﴾﴾ [الاسرار: ۱۸-۲۱].

«هر کس که (دنیای) زود گذر را بخواهد، در آن (دنیا) برای هر کس بخواهیم؛ همان اندازه که بخواهیم؛ زود خواهیم داد، سپس جهنم را برای او قرار خواهیم داد که نکوهیده‌ی مردود در (آتش سوزان) آن درآید. و کسی که (سرای) آخرت را بخواهد، و برای آن سعی و تلاش خود را بکند، در حالی که مؤمن باشد، پس اینان سعی (و تلاش) شان مشکور است (و پاداش داده خواهد شد). هر یک از اینان و آنان (از هر دو گروه) از عطای پروردگارت (بهره و) کمک می‌دهیم، و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) باز داشته شده نیست (مؤمن و کافر همه از نعمت‌های دنیوی بهره‌مند می‌شوند) بنگر چگونه بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم، و یقیناً درجات آخرت و برتری‌هایش از این هم بیشتر است.»

این آیات بیان می‌کنند که خدای تعالی از مال دنیا هم به نیکوکار و هم به گناهکار می‌دهد و به کسانی که دنیا خواهند یا زندگی آخرت را می‌جویند، از روزی خود می‌بخشد. اما بهشت خود را مخصوص کسانی می‌گرداند که بندگان پرهیزکار او و در طلب بهشت هستند و با انجام عمل صالح برای دستیابی به آن در تلاشند. خداوند هدایت و توفیق خود را شامل حال این گروه می‌گرداند و آنان را بر دیگران برتری می‌بخشد. اما هم چنان که جایگاه دنیوی آنان با دیگران متفاوت است و مقام آنان بر گمراهان برتری دارد، منزلت آنان میان یکدیگر نیز در قیامت متفاوت خواهد بود، به این دلیل که اعمال و مقدار کوشش آنان برای اطاعت پروردگار متفاوت است. عمل افراد «اسبابی برای کسب ثواب و یا مجازات است و یکی از این دو نتیجه را در پی خواهد داشت مانند هر سبب دیگری که نتیجه‌ای مخصوص در بر دارد»، از طرف دیگر اعمال انسان نتیجه توفیق پروردگار برای هدایت و شکرگذاری و اطاعت است. این هم نشان از رحمت پروردگار دارد که خود او هدایت را شامل حال انسان می‌گرداند و در

مقابل آن اجر و ثواب تعیین می‌کند. بر این اساس است که ورود این افراد به بهشت به خاطر رحمت خداست نه چیز دیگر، زیرا اعمال آنان به هر اندازه هم که زیاد و ارزشمند باشد و شکر و اطاعت بیشتری هم انجام دهند، فقط تکافوی نعمت‌های بی‌شمار پروردگار را می‌دهد که از عوض دادن آن ناتوان بوده‌اند.

پیامبر ﷺ فرموده‌است: «عمل هیچ‌یک از شما او را وارد بهشت نمی‌کند. در لفظ دیگری آمده که عمل هیچ‌یک از شما او را نجات نمی‌دهد یا هیچ‌یک از شما به وسیله‌ی عملش وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب گفتند: حتی شما ای رسول خدا؟ فرمود: حتی من، مگر این که خداوند با رحمت خویش مرا فرا گیرد [تا به بهشت داخل گردم]»^(۱).

اعمال صالحی که نزد خداوند پذیرفتنی است، اعمالی است که هدف از انجام آن‌ها کسب رضای خداوند یکتا باشد و نیت خالص در انجام آن ضروری است. علاوه بر این باید مطابق روش پیامبر ﷺ و احکام شریعت خدا باشد. اما اگر آن اعمال در ظاهر صالح و موافق شریعت باشد ولی به خاطر ریا و خوش‌نامی میان مردم و ستایش آنان انجام گیرد و حاصل آن بالا رفتن مقام مادی یا معنوی فرد باشد یا با این هدف انجام گیرد که مردم به او روی آورند و تجارتش رونق گیرد، سود و بهره‌ی کارش بیشتر شود، یاران و اطرافیانش افزوده شوند و سرشناس و معروف گردد، صاحب چنین اعمالی که هدف او رضای خدا نیست، در دنیا به اجر و پاداش خود می‌رسد و مزد خود را می‌گیرد و عمل او در قیامت نابود می‌گردد. دو آیه در سوره‌ی هود این مسئله را روشن می‌کند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَلْتُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَلَطُلْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

«کسانی که طالب تعیش مادی و زینت دنیوی هستند ما مزد سعی آن‌ها را در همین دنیا کاملاً می‌دهیم و هیچ‌یک از اجر عمل‌شان در دنیا کم نخواهد شد. ولی هم اینان هستند که دیگر در آخرت نصیبی جز آتش دوزخ ندارند و همه اعمال‌شان در راه دنیا (پس از مرگ) ضایع و باطل می‌گردد».

۱- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۹۴، حدیث شماره ۶۴۶۳ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص

۲۱۶۹ و ۲۲۷۱، حدیث شماره ۲۸۱۶ و ۲۸۱۸.

پس کسی که اعمال نیکو را برای اهداف دنیوی انجام می‌دهد به طور تمام و کمال اجر آن را در دنیا می‌گیرد و برایش هیچ نیکی باقی نمی‌ماند که براساس آن در قیامت پاداش گیرد. پیامبر گرامی ﷺ این مسئله را در حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده چنین بیان فرموده است: «هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد، خداوند تعالی فرود می‌آید تا میان بندگان قضاوت کند در حالی که همه امت به زانو نشسته‌اند. اولین کسی که پروردگار ندایش می‌دهد شخصی است که قرآن را در سینه خود جمع کرده، پس از او مردی که در راه خدا جنگیده و پس از او مردی که ثروتمند است. خداوند به شخص قاری قرآن می‌فرماید: آیا آنچه را که بر پیامبر نازل کردم به تو نیاموختم؟ آن مرد می‌گوید: آری، البته که آموختی ای پروردگار من. خداوند می‌فرماید: به آنچه که یاد گرفتی چگونه عمل کردی؟ می‌گوید: من در تمام لحظات شب و روز آن را می‌خواندم. خداوند به او می‌گوید: تو دروغ گفتی. ملائکه هم می‌گویند: تو دروغ گفتی، آن گاه خداوند می‌فرماید: هدف تو از قرائت قرآن این بود که مردم بگویند: فلانی قاری قرآن است و این هم [درباره تو] گفته شد. سپس فرد ثروتمند آورده می‌شود و خداوند به او می‌گوید: آیا برای تو چنان وسعت و فراوانی قرار ندادم که محتاج کسی نباشی؟ او می‌گوید: آری البته که چنین بود ای پروردگار من. خداوند می‌فرماید: پس با آنچه که به تو دادم چه کردی؟ او می‌گوید: من با آن صله رحم می‌کردم و به مردم صدقه می‌دادم. خداوند و ملائکه به او می‌گویند: تو دروغ گفتی، آن گاه پروردگار می‌فرماید: تو خواستی که مردم درباره تو بگویند: چه مرد بخشنده‌ای است و این هم گفته شد. سپس کسی که در راه خدا جنگیده است آورده می‌شود. خداوند به او می‌گوید: به چه خاطر کشته شدی؟ می‌گوید: به من دستور داده شد که در راه تو جهاد کنم و بجنگم و من چنین کردم تا کشته شدم. خداوند و ملائکه به او می‌گویند: تو دروغ گفتی. آن گاه خداوند می‌فرماید: تو خواستی که مردم بگویند: چه مرد باشقامتی است و این هم گفته شد. در این حال پیامبر ﷺ بر دو زانوی من زد و فرمود ای ابوهریره این سه نفر اولین مخلوقات خدا هستند که روز قیامت آتش با آنان شعله‌ور می‌گردد»^(۱).

۱- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۹۲، حدیث شماره ۲۳۸۲ و گفته: حدیث حسن غریب است. این حدیث در صحیح مسلم هم هست.

باید گفت که هرگاه انسان قصد انجام عمل صالح همراه با اخلاص و نیت رضای خدا را داشت باید توجه کند که مطابق شریعت خداوند هم باشد، زیرا هر عملی اگر مخالف شریعت باشد صالح نخواهد بود و کسی که ادعای محبت خدا و رسول را داشته باشد، اما مخالف حکم آنان رفتار کند در محبت خود صادق نیست، خدای متعال نشانه محبت خود و پیامبرش را در فرموده خود این چنین بیان فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«گو (ای پیغمبر) اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد و گناه شما را ببخشد».

روشن است که پیروی از پیامبر ﷺ فقط با پایبندی به شریعت خدا و رفتار براساس بایدها و نبایدهای آن است و از نشانه‌های محبت صادقانه برتری دادن سنت است بر بدعت، اطاعت است بر نافرمانی، دوست داشتن آن است که خدا و رسول دوست دارند و نفرت از آنچه که خدا و رسول از آن نفرت دارند، در چنین شرایطی است که دینداری به طور کامل برای خدا و در هر شرایطی مطابق شریعت او خواهد بود.

بحث چهارم: توکل

توکل، اعتماد صادقانه قلب به خدای متعال است، اعتماد بر این که خداوند می‌تواند در همه‌ی مسائل دنیا و آخرت برای ما مصلحت را جلب و ضرر و زیان را دفع نماید: توکل واگذاری همه‌ی امور به خدا و ایمان به این حقیقت است که غیر از خدا هیچ کسی نمی‌تواند چیزی ببخشد یا آن را از کسی منع کند، ضرری برساند یا منفعتی شامل کسی بگرداند (۱). خداوند فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۚ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ بَلِغٌ أَمْرِهِ ۗ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۝﴾ [الطلاق: ۲-۳].

«و هرکس خداترس و پرهیزکار شود خدا راه بیرون شدن (از عهده گناهان و بلا و حوادث سخت عالم) را بر او می‌گشاید. و از جایی که گمان نبرد به او روزی عطا کند،

و هرکس بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد».

پیامبر ﷺ این آیه را برای ابوذر خواند و فرمود: «اگر همه‌ی مردم به این آیه عمل می‌کردند برای آنان کافی بود»^(۱). همان‌گونه که ابن رجب گفته: اگر مردم «تقوی و توکل را به حقیقت رعایت می‌کردند، همین برای مصالح دین و دنیای آنان کافی بود»^(۲).
توکل جزو اعمال قلب است و ربطی به اعضای دیگر یا زبان او ندارد و هرچه شناخت بنده از خدا و صفات او مانند قدرت و لیاقت و علم و مشیت و سایر صفات او بیشتر گردد، توکل هم بیشتر می‌گردد، در واقع هر اندازه «به خدا و صفات او داناتر و آگاه‌تر باشد توکل او هم صحیح‌تر و قوی‌تر خواهد بود»^(۳).

نشانه‌ی این که توکل در قلب حاصل شده و نتیجه بخش بوده این است که شخص به قضا و قدر خداوند خشنود باشد، در طلب مال دنیا و تکاپو برای روزی حرص شدید را رها کند و هنگام ناموفق بودن در امور اهل شکایت نباشد. خداوند به ما یاد داده است که در دعاهایمان توکل و یاری جستن را مخصوص خدا گردانیم و جز از او کمک نخواهیم، خداوند این مسئله را در سوره فاتحه و در هر نمازی به ما آموزش داده است:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

«تنها تو را می‌پرستیم؛ و تنها از تو یاری می‌جوییم»

خداوند پیامبرش را نیز امر کرده که بر او توکل کند:

﴿فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ﴾ [النمل: ۷۹].

«پس تو بر خدا توکل کن که تو البته بر حقی و حقاقت بر همه آشکار است».

همه رسولان و انبیای خدا چنین بوده‌اند، قرآن از زبان آنان برای ما حکایت می‌کند که:

﴿وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾

[ابراهیم: ۱۲].

«و چرا ما بر خدا توکل نکنیم در صورتی که خدا ما را به راه راست‌مان هدایت فرموده-

است؟».

۱- احمد، المسند، ج ۵، ص ۱۷۸ و هیثمی، موارد الظمان، حدیث شماره ۱۵۴۷.

۲- ابن رجب، جامع العلوم والحکم، ص ۴۰۹.

۳- ابن تیمیه، مدارج السالکین، ج ۲، ص ۱۲۳.

خداوند فرموده است:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ ﴿٨٤﴾
فَقَالُوا عَلَىٰ اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٨٥﴾﴾ [یونس: ۸۴-۸۵].

«و موسی گفت که ای قوم من، شما اگر به حقیقت ایمان به خدا آورده و اگر به راستی تسلیم فرمان او هستید بر او توکل کنید. پیروان موسی نیز همه گفتند: ما بر خدا توکل کردیم».

پس توکل دلیل ایمان و یار همیشگی آن است و هر قلبی که از توکل خالی باشد، از ایمان هم خالی است، بدین خاطر است که خداوند مؤمنان را چنین وصف نموده است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّت قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾﴾ [الانفال: ۲].

«مؤمنان تنها کسانی هستند که چون نام الله برده شود، دل‌های شان ترسان گردد، و چون آیات او بر آنها خوانده شود، ایمان‌شان افزون گردد، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند».

در صحیح بخاری آمده که ابن عباس گفت: «جمله «حسبنا الله ونعم الوكيل» را ابراهیم هنگامی که در آتش انداخته شد، سه بار زبان آورد و پیامبر ﷺ نیز هنگامی که به او گفتند: مردم قریش بر ضد شما گرد یکدیگر جمع شده‌اند، پس از آنان بترسید، این جمله را تکرار کرد»^(۱).

پیامبر ﷺ حقیقت توکل را به یاران خود می‌آموخت و در دعا‌های خود آن را به کار می‌برد. در صحیح بخاری و مسلم آمده است که پیامبر ج در دعای خود فرمود: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ»^(۲). «خداوندا! در برابر تو تسلیم شدم، به تو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم».

آن چه در توکل لازم است این است که بنده جز از پروردگار چیزی نخواهد و جز هنگام ضرورت و ناچاری از مردم درخواست نکند. در صحیح مسلم از عوف بن مالک

۱- ابن حجر، فتح الباری، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۳، حدیث شماره ۱۱۲۰، و مسلم، ج ۴، ص ۲۰۸۶، حدیث شماره ۲۰۸۶.

اشجعی روایت شده که گفت: «ما به تعداد هفت یا هشت یا نه نفر نزد پیامبر ﷺ بودیم که به ما فرمود: آیا با فرستاده خدا بیعت نمی‌کنید؟ این در حالی بود که ما تازه بیعت کرده بودیم، پس گفتیم: با شما بیعت کرده‌ایم ای رسول خدا. پیامبر ﷺ دوباره فرمود: آیا با فرستاده خدا بیعت نمی‌کنید؟ در این حال ما دست‌های خود را دراز کردیم و عرض کردیم: ما با شما بیعت کرده‌ایم اما اکنون در چه موردی با شما بیعت کنیم؟ فرمود: بر این که خدا را عبادت کنید و برای او شریک قرار ندهید و نمازهای پنج‌گانه را به پا دارید و از من اطاعت کنید (پیامبر در این هنگام یک کلمه را پنهان کرد)، و از مردم چیزی نخواهید». مالک می‌گوید: «من از آن به بعد افرادی از آن‌ها را می‌دیدم که تازیانه‌شان بر زمین می‌افتاد اما از کسی نمی‌خواستند که آن را به آن‌ها باز گرداند»^(۱).

در صحیح مسلم آمده که قبیصه از پیامبر ﷺ چنین نقل کرد: «درخواست کردن فقط برای سه نفر جایز است. برای مردی که دیه‌ای به گردن گرفته جایز است که از مردم درخواست کمک کند تا این که به مطلوب خود می‌رسد، سپس از طلب کردن دست می‌کشد. دوم برای مردی که مصیبتی دامن‌گیرش شده و در نتیجه ثروتش را از بین برده است، برای او جایز است که از مردم درخواست کمک مالی کند تا این که توانای تأمین نیازهای ضروری زندگی را پیدا کند. سوم برای مردی که فقیر و مستمند می‌شود، برای او جایز است که درخواست پول کند تا به مالی برسد و توان تأمین هزینه‌های جاری زندگیش را بیاید. ای قبیصه غیر از این سه مورد، درخواست پول کردن از مردم حرام است و صاحب چنین مالی آن را به حرامی می‌خورد»^(۲).

استفاده از اسباب با توکل حقیقی منافاتی ندارد، مادامی که شخص معتقد باشد که امر و دستور و سرانجام همه‌ی امور در دست خداست و خداوند متعال «کسب عمل و انجام آن را به بنده نسبت داده و تقدیر و اختیار و امر و نهی را برای آنان قرار داده تا به این وسیله آنان را به بندگی خود درآورد و با این امتحان، فرمان‌برداران را از نافرمان‌ها جدا کند و میان آنان که خدا را بر همه چیز ترجیح می‌دهند با آنان که چیزهای دیگر را بر خدا ترجیح می‌دهند جدایی افکند، خداوند، مردم را امر کرده تا در

۱- مسلم، ج ۲، ص ۷۲۱، حدیث شماره ۱۰۴۳.

۲- مسلم، الصحیحه، ج ۲، ص ۷۲۲، حدیث شماره ۱۰۴۴.

این امور و برای انجام دستورات او بر او توکل کنند و به این وسیله آنان را مطیح خود سازد»^(۱).

ابن رجب گفته است: «واقعیت بخشیدن به توکل منافاتی با استفاده از اسباب ندارد اسبابی که خداوند مقدرات را بر آنها بنا کرده و سنت خود را در میان مخلوقات از طریق این اسباب جاری کرده است، و خداوند همراه دستور به توکل به استفاده از اسباب نیز امر کرده است. تلاش برای استفاده از اسباب با اعضا و جوارح انسان، برای او عبادت محسوب می‌شود و توکل قلبی به خداوند، ایمان به شمار می‌آید». خداوند فرموده‌است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ [النساء: ۷۱].

«ای اهل ایمان سلاح جنگ برگزید».

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعه: ۱۰]^(۲).

«پس آن‌گاه که نماز پایان یافت (بعد از ظهر جمعه باز در پی کسب و کار خود رفته و) روی زمین منتشر شوید و از فضل و کرم خدا (روزی) طلبید».

قرآن کریم امر کرده که مؤمنان برای رویارویی با دشمنان، نقشه‌های حکیمانه و استوار، هوشیاری، احتیاط و آمادگی دفاعی را وسیله قرار دهند و برای کسب روزی تلاش کنند. این در حالی است که آنان را به توکل بر خدا فرا خوانده، بدون این‌که استفاده از وسائل تناقضی با توکل داشته باشد. پیامبر ﷺ نیز به همین شیوه حقیقت توکل را با گفتار و کردار خود به اصحاب می‌فهماند. پیامبر ﷺ روز اُحد میان دو زره به یاری جنگجویان آمده بود و هرگز بدون زره در صف جهاد حاضر نشد... و هنگام هجرت یک راهنمای مشرک که هنوز بر دین قریش بود اجیر کرد تا راه را به او نشان دهد. این در حالی است که خداوند او را مایه هدایت همه جهانیان قرار داده و از شر همه مردم او را محافظت نموده بود.

پیامبر که سالار اهل توکل است برای خانواده‌اش، غذای یک سال را ذخیره می‌کرد و هنگام سفر یا جهاد یا حج یا عمره، توشه و کوله بار خود را با خود حمل می‌کرد»^(۳).

۱- ابن قیم، مدارج السالکین، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ص ۴۰۹.

۳- ابن قیم، مدارج السالکین، ج ۲، ص ۱۴۰.

پیامبر ﷺ هنگام مداوای بیماری از بهترین شیوه بهره می‌برد و این‌گونه بیان می‌فرمود که توکل صحیح نه تنها منافاتی با بهره‌گیری از اسباب ندارد بلکه با استفاده از اسباب تحقق می‌یابد، زیرا استفاده از اسباب، اطاعت از خدای تعالی است. سهل‌تُستری گفته‌است: «هرکس حرکت - یعنی تلاش برای روزی - را ناپسند شمارد، سنت پیامبر ﷺ را ناپسند دانسته و هرکس توکل را بی‌اعتبار داند، ایمان را بی‌اعتبار کرده است. توکل حالت روحی پیامبر ﷺ و کسب روزی، سنت اوست، پس هرکس طبق حال پیامبر ﷺ رفتار کند، به هیچ عنوان سنت او را ترک نمی‌کند»^(۱).

یوسف بن اسباط گفته‌است: «می‌گویند مانند مردی عمل کن که گویا فقط عمل او باعث نجات او خواهد شد و مانند مردی توکل کن که گویا فقط مقدرات برایش پیش می‌آید»^(۲). پس هرگاه انسان مسلمان برای رسیدن به اهداف خود از اسباب مشروع استفاده کند و از خداوند متعال یاری جوید به حقیقت توکل و رضای پروردگار دست یافته و اجر عظیم خود در قیامت را به دست آورده‌است. در این زمینه امام مسلم از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «هفتاد هزار از امت من بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند. اصحاب گفتند: آنان چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: آنان کسانی هستند که تعویذ نمی‌خواهند، فال نمی‌گیرند، داغ نمی‌کنند و بر پروردگار خود توکل می‌نمایند»^(۳).

همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: «نزد خدا مؤمن قوی، بهتر و دوست داشتنی‌تر از مؤمن ضعیف است برای به دست آوردن آنچه به تو نفع می‌رساند حریص باش، از خداوند کمک بخواه و ناتوانی پیشه مکن. اگر امر نامطلوبی برایت پیش آمد نگو: اگر چنین و چنان می‌کردم چنین و چنان می‌شد، بلکه بگو: تقدیر خداوند بود و هر چه بخواهد انجام می‌دهد، آگاه باش که «اگر و کاش» کار شیطان را آغاز می‌کند»^(۴).

۱- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ص ۴۰۹.

۲- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ص ۴۱۰.

۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۸، حدیث شماره ۲۹۸. بخاری هم از طریق دیگری در ج ۱۱، ص ۳۰۵، شماره ۶۴۷۲ آن را روایت کرده است.

۴- مسلم، الصحیح، ج ۴، ص ۲۰۵۲، حدیث شماره ۲۶۶۴.

امیر مؤمنان عمر بن خطاب رضی الله عنه با گروهی از اهل یمن برخورد کرد، فرمود: «شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما بر خدا توکل کرده‌ایم، فرمود: [این گونه نیست] بلکه شما در خوراک و در اموال با مردم یک کاسه شده‌اید، متوکل کسی است که دانه‌ای در زمین می‌کارد و بر خدا توکل می‌کند»^(۱).

حقیقت توکل هنگام اعتماد بر خدا، یاری خواستن از او در هر حالی، استفاده از اسباب مشروع و کوشش مطابق سنت‌های طبیعی و اجتماعی ظاهر می‌گردد، نتیجه‌ی توکل هم آن است که شخص به قضا و قدر خدا خشنود می‌شود و به انسان، قدرت و جرأت و شجاعت می‌بخشد. خداوند فرموده است:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [ابراهیم: ۱۱].

«یعنی توکل کنندگان فقط بر خدا توکل می‌کنند».

ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «هرکس دوست دارد که قوی‌ترین مردم باشد، باید بر خدا توکل کند»^(۲). «متوکل در حقیقت به کسی می‌گویند که می‌داند خداوند با روزی و توانای خود زندگی او را تضمین کرده است، در نتیجه او هم خدا را در این ضمانت تصدیق می‌کند، با قلبش به او اطمینان می‌یابد و برای روزی خود اعتماد به خدا را عملی می‌سازد بدون این که برای دستیابی به روزی توکل را جایگزین اسباب و وسایل کند. زیرا روزی هر فردی تقسیم شده است، چه نیکوکار باشد یا بدکار، مؤمن باشد یا کافر، همان گونه که خداوند فرموده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [هود: ۶].

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آن که روزیش بر خداست».

برخی افراد در فهم حقیقت توکل به اشتباه افتاده‌اند و آن را مساوی با ترک سبب دانسته‌اند. مردی که به گمان خود قصد سفر حج را داشت و هیچ زاد و توشه‌ای با خود نبرده بود در این باره از امام احمد سؤال کرد. ایشان فرمودند: «آیا بر کیسه مردم توکل کرده‌ای؟!»^(۳).

۱- ابن رجب، جامع العلوم و الحكم، ص ۴۱۴.

۲- ابن ابی دنیا، التوکل، ج ۱۲، ص ۱۰، از ابن عباس و کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۱.

۳- ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص ۳۴۰.

آنان که در فهم معنی توکل اشتباه کرده‌اند و در نتیجه از کار و کوشش دست کشیده‌اند باعث شده‌اند که برخی از متفکران ناآگاه از حقیقت اسلام، این دین را متهم کنند به این که تلاش مسلمانان را بی‌ثمر می‌کند و عجز و تنبلی و بر سفره دیگران نشستن را در روح و روان آنان می‌کارد. اما اگر مسلمان جاهل باشد چه اتهامی بر اسلام وارد است؟ باید توجه کرد که برای شناخت تعالیم اسلام و تأثیر آن در جوامع، از طریق قرآن و سنت و سیره‌ی گذشتگان صالح عمل کرد، نه از طریق رفتارهای توده‌ی مردم یا انسان‌های جاهل. و اگر آنان که دست از کار و تلاش کشیده‌اند، حقیقت تعالیم اسلام را می‌دانستند و می‌فهمیدند که اسلام به قدرت و تمدن و دانش و بیداری فرا می‌خواند، کاری نمی‌کردند که سبب متهم شدن دین‌شان باشند و راضی نمی‌شدن که به خاطر عمل آنان عقیده و باورشان زشت جلوه داده شود تا چه رسد به این که در عقب افتادن امت از قافله تمدن جهانی سهیم باشند.

توکل صحیح آن است که یاری خواستن از خدا با ایمان جمع شده باشد، یعنی ایمان به «لا حول و لا قوة الا بالله» و ایمان به این که هر چه خدا خواهد همان خواهد شد و هر چه خدا نخواهد روی نمی‌دهد، حال اگر چنین توکلی سبب عقب افتادن مسلمانان از تمدن و ناکام ماندن تلاش‌های آنان بود چگونه این امت توانست در وقت خود بزرگ‌ترین بنای تمدنی را بنیان نهد و آنگاه که حاکمیت از آن او بود و در قرن‌های اولیه‌ی تابناک خود با معانی درست و صحیح بر مسند قدرت نشسته بود و توانست قوی‌ترین لشکر را ساز و برگ دفاع ببوشاند. پس واقعیت تاریخی این دین، بزرگ‌ترین دلیل است برای ظالمانه بودن این اتهام که اسلام را سبب عقب افتادگی فرهنگی و شکست‌های نظامی ما می‌داند. حقیقت این است که سبب اصلی این عقب افتادگی که امت اسلامی در دوران‌های اخیر سختی‌های زیادی از آن دیده است، همان انحراف از اسلام حقیقی و دور شدن از روش‌های آن است.

همان‌گونه که برخی از مسلمانان نادان، توکل صحیح را به هم کیسه بودن با دیگران و بی‌کاری و کسالت تغییر داده‌اند، برخی دیگر هم آن را کاملاً رها کرده و فقط بر اسباب طبیعی و اجتماعی اعتماد کرده و هیچ توجهی به معنی توکل ندارند و در نتیجه زندگی آنان سراسر به تلاش و فشار طاقت فرسا تبدیل شده و کوشش آنان برای جمع ثروت یک هدف ذاتی گشته است و هر چه که سرمایه‌های آنان بیشتر می‌شود سعی می‌کنند که با انواع وسایل مشروع و غیر مشروع، آن را دو برابر کرده و صفرهای

جدیدی را به رقم حساب‌های خود بیفزایند. آنان در جنون بازار بورس و میان طغیان معاملات تجاری به سر می‌برند و در این حال حقوق پدران و فرزندان، روابط خویشاوندی، زدودن درد و زخم مریضان و ضعیفان و یاری رساندن به اهل حسرت و اندوه و تأمین غذای گرسنگان را به فراموشی می‌سپارند، حتی برخی از آنان به خودشان هم هیچ توجهی ندارند تا چه رسد به دیگران. علت اصلی این وضعیت فقدان توکل و همراهی و همنشینی قلبی آنان با اسباب ظاهری است، به همین خاطر خودشان را برای دستیابی به اسباب خسته کرده و نهایت تلاش را به کار می‌گیرند اما جز آنچه که خداوند مقدر نموده چیزی عایدشان نمی‌شود و اگر با قلب خود به طور حقیقی بر خدا توکل می‌کردند، خداوند روزی آنان را با کوچک‌ترین تلاشی برای‌شان حواله می‌کرد، آن‌گونه که با حرکت صبح و غروب یک پرنده روزی‌اش را به او می‌دهد، زیرا این حرکت هم نوعی طلب و کوشش برای دستیابی به روزی است با این وصف که تلاشی اندک و ساده است»^(۱).

گاهی ممکن است انسان به دلیل گناهی که انجام می‌دهد از کل روزی یا بخشی از آن محروم شود. مانند آنچه که در حدیث ثوبان به آن اشاره شده است. او از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «گاهی شخصی به خاطر گناهی که انجام می‌دهد از روزی محروم می‌گردد»^(۲). عمر بن خطاب رضی الله عنه هم گفته است: «میان بنده‌ی خدا و روزی او حجابی قرار دارد، اگر قانع بود و نفس او به آنچه که خدا داده راضی شد، خداوند روزیش را به او می‌دهد و اگر شتاب کرد و حجاب را پاره نمود، بیشتر از روزیش به او داده نمی‌شود»^(۳).

حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «اگر شما آن‌گونه که شایسته خدا است بر او توکل می‌کردید، خداوند مانند پرنده‌ای که با رفت و آمد صبح و غروب [یعنی با کمترین تلاش] به او روزی می‌دهد به شما روزی می‌داد»^(۴).

۱- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ص ۴۱۱.

۲- ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۱۳۳۴، حدیث شماره ۴۰۲۶.

۳- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ص ۴۱۱.

۴- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۷۳، حدیث شماره ۲۳۴۴ و گفته که: حدیث حسن صحیح است و ابن ماجه در السنن، ج ۲، ص ۱۳۹۴، حدیث شماره ۴۱۶۴. لفظ حدیث از ابن ماجه است.

انس رضی الله عنه از در سنن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هرکس هنگام خروج از منزل، بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» در پاسخ او گفته می‌شود: کفایت شدی، هدایت شدی و حفاظت گشتی و شیطان از او کناره می‌گیرد»^(۱).

بدون شک، داشتن حسن نیت به پروردگار، بنده را به توکل کردن بر او، سپردن امور به او، اعتماد به فضل و رحمت او، قناعت به روزی و مراعات شأن او و او می‌دارد. در این حال اگر دنیا به بنده پشت کند نگران نمی‌شود، اگر بخشی از ثروتش را از دست دهد ناامید نمی‌گردد و اگر روزیش کم شود، غمگین و ناراحت نمی‌شود و این مسئله باعث نمی‌گردد که امیدش را به خدای تعالی از دست بدهد و مانند ملحدان و انسان‌های نافرمان و دور از خدا رفتار نمی‌کند که به محض تنگ‌دستی و فقر دست به خودکشی می‌زنند، بلکه چنین انسانی به خدای خود خوش‌بین است، به روزی پروردگار امیدوار است و انتظار خبر دارد، به شیوه نیکو بر خدا توکل می‌کند و در دعاهایش خدا را بسیار فرا می‌خواند، او مانند شخصی است که پادشاه درهمی به او داد اما از او دزدیدند، حاکم به او گفت: نزد من چندین برابر بیشتر از آن وجود دارد پس به درهم دزدیده شده اهمیت نده و هرگاه نزد من آمدی از خزینه‌های خود چند برابر آن را به تو می‌بخشم. اگر این شخص به صحت و درستی گفته حاکم آگاه باشد و به آن اطمینان پیدا کند و بداند که گنجینه‌های حاکم از آن درهم‌ها لبریز است، دزدیده شدن آن یک درهم او را نگران نمی‌کند. بنده خدا همواره باید این آیه را به یاد داشته باشد:

﴿مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ [الطلاق: ۲].

«هرکس خداترس و پرهیزکار شود خدا راه بیرون شدن (از عهده گناهان و بلا و حوادث سخت عالم) را بر او می‌گشاید».

و نیز این گفته‌ی قرآن را:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ [الطلاق: ۴].

«و هرکه متقی و خداترس باشد خدا (مشکلات) کار او را آسان می‌گرداند».

این که مردم در غرب به هنگام مشکلات و سختی‌ها به خودکشی پناه می‌برند به بوجی و بیهودگی بر می‌گردد که تمدن اروپایی به آن دچار شده است و مردم در

نتیجه‌ی آن از پروردگار و خالق خود بریده‌اند و معانی توحید و توکل در قلب آنان محو گشته است. به همین دلیل آنان هنگام مواجهه با مشکلات سخت روانی به خودشان پناه می‌برند که نفس هم قادر به پذیرش آن نیست و عرصه به آنان تنگ می‌گردد، زیرا برای گریز از خشم خدا هیچ پناهگاهی جز خدا نیست، بر این اساس هزاران نفر در اروپا با خودکشی زندگی‌شان پایان می‌پذیرد چون قبل از آن، تاریکی در قلب جایگزین شده و امید و آرزوی‌شان به یأس تبدیل گشته است. اما انسان مؤمن می‌داند که هیچ جای یأسی از رحمت خدا نیست، زیرا قلب او به خدای رحمان و رحیم متصل است و پیوسته این آیه را ذکر می‌کند:

﴿وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾

[یوسف: ۸۷].

«و از رحمت خدا نومید مباشید که هرگز جز کافران هیچ‌کس از رحمت خدا نومید نیست».

بحث پنجم: توبه

ذات حق ﷻ همه بندگان را از جمله مؤمنان و کافران و آنان که مرتکب گناهان کبیره یا کفرآمیز شده‌اند مورد خطاب قرار می‌دهد که از رحمت خدا ناامید نشوند:

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳].

«ای رسول رحمت) بدان بندگانم که (به عصیان) اسراف بر نفس خود کردند بگو: هرگز از رحمت (نامنت‌های) خدا ناامید مباشید، البته خدا همه گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید، که او خدایی بسیار آمرزنده و مهربان است».

دروازه توبه باز است و پروردگار بخشنده و مهربان است. از علی رضی الله عنه در باره‌ی این آیه نقل شده که: این آیه از لحاظ معنی وسیع‌ترین آیه‌ی قرآن است.

از ابن مسعود هم روایت شده که گفته این آیه بازترین آیه در قرآن است ^(۱). خدای متعال مؤمنان را به توبه کردن امر نموده و آن را امیدی برای رستگاری قرار داده و فرموده است:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [النور: ۳۰].

«(ای پیامبر!) به مردان مؤمن بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نا محرم) فرو گیرند، و شرمگاه‌شان را حفظ کنند، این (کار) برای آن‌ها پاکیزه‌تر است، بی‌گمان الله به آنچه انجام می‌دهند؛ آگاه است.»
و فرموده‌است:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الحجرات: ۱۱].
«و هر که توبه نکند چنین کسانی بسیار ظالم و ستمکارند.»

پس اسلام به خاطر دیدگاه واقع بینانه به انسان از سایر دین‌ها متمایز شده است، از نظر اسلام انسان نه فرشته است و نه شیطان، بلکه موجودی عاقل و بلندمرتبه و بزرگواری است که تمایلات و انگیزه‌های روحانی در او هست و او را به بلندترین نقطه عالم می‌برد و در او کشش‌های جسمی و هواهای نفسانی هم وجود دارد که می‌تواند او را به شیطان‌های زینت‌گر نزدیک سازد... در واقع هم سرافرازی و رشد عالی و هم سقوط و انحراف جزو خصوصیات است که در سرشت او نهاده شده است. چنین خلقتی برای انسان جزو احکام تکوینی خداست و اراده و حکم دینی خدا هماهنگ با حکم تکوینی اوست، بر این اساس چون سرشت بشر قابلیت وقوع در گناه را دارد، دروازه بازگشت بر او بسته نشده و رحمت خدا از او دور نگردیده است تا در بدبختی دایمی و خطاهای پی در پی درجا نزنند...

پیامبر ﷺ - در حالی که خداوند منزلت و ارزش او را بالا برده و گناهان گذشته و آینده او را بخشیده است - حتی یک روز هم از توبه و استغفار غافل نبود و این چنین اصحاب خود را به انجام آن توصیه می‌فرمود: «ای مردم؛ به سوی خدا توبه کنید و آگاه باشید که من در طول روز صدبار توبه می‌کنم»^(۱).

توبه باعث تازه گشتن ایمان و استغفار مایه حیات قلب است. انسان ذاکر و خدانشناس مرتکب گناه نمی‌شود. اما اگر درون او از ذکر خالی شد و خداوند او را به خود سپرد و در نتیجه دچار غفلت شد، در دام گناهان و نافرمانی خدا گرفتار می‌شود.

این در حالی است که گناهان دو نوعند: صغیره و کبیره و اگر کسی از افتادن در ورطه گناهان صغیره نجات یابد و خداوند او را محفوظ دارد، بسیار کم احتمال دارد که از گناهان صغیره نجات یابد. پیامبر ﷺ فرموده است: «قسم به کسی که جانم در دست اوست! اگر شما گناه نکنید، خداوند شما را از میان بر می‌دارد و قومی را به عرصه حیات می‌آورد که گناه کنند و در پی آن از خدا آمرزش بخواهند و خداوند هم آنان را ببخشد»^(۱).

قلبی که در آن حیات ایمانی جاری است، بی‌وقفه گناه را با توبه نصح دنبال می‌کند و فرد به خاطر واقع شدن در نافرمانی خدا، پشیمان می‌شود و برای ریشه کن کردن آن گناه شتاب می‌ورزد و با خدای خود عهد می‌بندد که دوباره آن عمل را انجام ندهد و این روال، شرط توبه نصح است.

حال اگر معصیت فرد، تجاوز به حقوق دیگران را در پی داشت مانند غصب اموال آنان یا شهادت دروغ یا ضرر به آنان، در این صورت لازم است برای بازگرداندن حقوق مردم شتاب کند، زیرا تا زمانی که حقوق افراد به آنان بازگردانده نشود، توبه فرد پذیرفتنی نخواهد بود. در حدیث آمده است: «هرکس که ظلمی به برادرش نموده باشد، خواه به آبروی او لطمه زده یا حق دیگری از او پایمال کرده است، همین امروز (در دنیا) از او طلب بخشش کند. قبل از این که روزی فرا رسد که دیگر دینار و درهمی نیست [تا خود را با آن نجات دهد] و در آن روز اگر عمل صالح داشته باشد به اندازه ظلمی که نموده است از آن کسر می‌گردد و اگر هم عمل نیک نداشته باشد گناهان مظلوم را به دوش او می‌گذارند»^(۲). اما اگر معصیت فرد در زمینه‌ی حقوق خدا باشد باید استغفار کند و به خاطر انجام آن پشیمان باشد، به گناه خود اعتراف کند و از پروردگار طلب مهر و بخشش نماید و تقدیر الهی را برای گناه خود دلیل قرار ندهد - یعنی نگوید که گناه من تقدیر خدا بود و نمی‌توانستم آن را انجام ندهم یعنی به این وسیله در برابر خدا برای گناهان خود دلیل تراشی کند و خود را معذور بداند - زیرا چنین رفتاری با توبه در تضاد است. در حدیث صحیح آمده است: «هیچ‌کس مانند خدا

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۰۶، حدیث شماره ۲۷۴۹.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۱۰۱، حدیث شماره ۲۴۴۹.

معذرت خواهی را دوست ندارد»^(۱).

پشیمانی بنده پس از ارتکاب گناه نشان از این دارد که او از خدای خود شرم دارد و او را بزرگ می‌شمارد، پس گناه خود را کوچک نمی‌داند بلکه به عظمت و بزرگی کسی می‌نگرد که نافرمانیش کرده است. اما کسی که گناهان خود را کوچک و بی‌ارزش می‌داند، در واقع، نه آن‌گونه که شایسته است خدا را می‌شناسد و نه به مجازات قیامت ایمان دارد.

از جمله نشانه‌های توبه نصح، خشوع قلب، بازگشت به سوی خدا، ترس از آثار گناه، دعای فراوان برای پذیرش توبه، درخواست عفو و بخشش و گریستن به خاطر خطاها و گناهان است. اگر بنده‌ای پس از گناه صادقانه توبه کرد و به سوی خدا بازگشت، آثار گناه را کاملاً پاک کرد و حقوق مردم را به آنان بازگرداند، خداوند با لطف و احسان خود و از روی نیکی و مهربانی با بندگان، از توبه او شاد می‌گردد، در حالی که نه به آنان احتیاج دارد، نه به توبه‌ی آنان... پیامبر ﷺ فرموده است: «به خدا قسم که خداوند به خاطر توبه‌ی بنده‌اش بسیار شادمان‌تر می‌شود از مردی که در سرزمین خشک در حال مسافرت است و برای استراحت زیر سایه درخت می‌رود و می‌خوابد. هنگامی که بیدار می‌شود سواری خود را نمی‌یابد، روی یک تپه می‌رود و از آن جا اطراف خود را می‌نگرد [تا شاید چهارپایش را بیابد] اما چیزی نمی‌بیند، روی یک تپه دیگر می‌رود، بازهم چیزی نمی‌بیند و با خود می‌گوید: به جای خودم باز می‌گردم و در آن جا می‌مانم تا می‌میرم، وقتی که به آنجا باز می‌گردد چهارپای خود را می‌بیند که دهنه‌اش را با خود می‌کشد. پیامبر ﷺ فرمود: «شادی خداوند از توبه بندگان بسیار بیشتر از شادی چنین مردی است که چهارپایش را یافته است»^(۲).

خدای متعال توبه را یکی از صفات پرهیزکاران قرار داده و پذیرش آن را به استغفار و مصر نبودن بر گناه وابسته کرده است و فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَعَسَىٰ أَلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۵].

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۹۹، حدیث شماره ۷۴۱۶ و مسلم، ج ۴، ص ۲۱۱۴، شماره ۲۷۶۰، لفظ حدیث از بخاری است.

۲- امام احمد، المسند، ج ۴، ص ۲۷۵.

« و کسانی که چون مرتکب کار زشتی شوند یا بر خود ستم کنند، الله را به یاد می آورند، پس برای گناهان شان آمرزش می خواهند، و چه کسی جز الله گناهان را می آمرزد؟ و به آنچه کرده اند، در حالی که می دانند (که گناه است) پا فشاری و اصرار نمی کنند».

منظور از اصرار در آیه بالا انجام عمدی گناه یا توبه نکردن از آن است، استغفار هم همان توبه از گناه و پشیمانی از آن است، پس کسی که استغفار می کند، پشیمان است و بر انجام گناه اصرار نمی ورزد. خداوند توبه کنندگان و پرهیزکاران را وعده مغفرت و بهشت و پاداش نیک داده است... و چنین فرموده است:

﴿أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۶].

«آن ها پاداش شان آمرزشی از (جانب) پروردگارشان و باغ هایی است که از زیر (درختان) آن جوی ها جاری است، جاودانه در آن می مانند، و پاداش (نیکو کاران و) اهل عمل چه خوب است».

حتی خداوند به آنان وعده داده که بدی هایشان را به نیکی تبدیل کند، زیرا گناه بدی و توبه نیکی است و نیکی ها و بدی ها را از بین می برند. این هم فرموده ی خداست:

﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۷۰].

«مگر آن کسانی که از گناه توبه کنند و عمل صالح به جای آرند. پس خدا گناهان آن را بدل به حسنات گرداند، و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است».

بر انسان لازم است که در انجام توبه شتاب ورزد زیرا ممکن است به ناگاه مرگ فرایش گیرد یا در بستر موت، بیمار افتد و اینک توبه او پذیرفته نمی گردد زیرا از روی اجبار است نه اختیار. در حدیث آمده است که: «خداوند توبه بنده را تا زمانی که در بستر مرگ روح به حلقوم او می رسد می پذیرد»^(۱). خداوند هم چنین فرموده است:

۱- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۴۷، حدیث شماره ۳۵۳۷ و گفته: حسن غریب است.

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِسْمَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۸].

«و کسانی که (تمام عمر) به اعمال زشت اشتغال ورزند تا آن گاه که یکی‌شان مرگ را مشاهده‌کند در آن ساعت پشیمان شود و گوید: اکنون توبه کردم، توبه چنین کسی پذیرفته نخواهد شد، و آنان که به حال کفر بمیرند (توبه آنها نیز قبول نشود)، بر اینان عذابی دردناک مهیا ساختیم».

گناهان دو دسته‌اند: صغیره و کبیره. در مقابل گناهان صغیره کفاره‌هایی مانند روزه و نماز وجود دارد که باعث پاک شدن گناهان می‌گردد و پیامبر ﷺ فرموده است: «نمازهای پنج‌گانه، نمازهای جمعه و روزه‌هایی که در ماه رمضان گرفته می‌شود، باعث پاک شدن گناهی است که در فاصله میان آنها [در طول روز و هفته و سال] انجام می‌گیرد، البته به شرطی که از گناهان کبیره پرهیز شود»^(۱). قرآن نیز این مسئله را به صراحت تأکید کرده است.

﴿إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾ [النساء: ۳۱].

«(ای اهل ایمان) چنان که از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده‌اند دوری گزینید، ما از گناهان دیگر شما درگذریم».

در مورد گناهان کبیره در حدیث صحیح چنین آمده است که «گناهان کبیره عبارتند از: شریک قرار دادن برای خدا، نافرمانی پدر و مادر، قتل و سوگند دروغ»^(۲). این را هم باید دانست که کوچک شمردن گناهان صغیره و اصرار بر انجام آنها یعنی زیاد انجام دادن این گناهان باعث می‌شود که جزو گناهان کبیره محسوب شوند. در حدیث آمده است که: «نسبت به گناهان کوچک هوشیار باشید و از آنها پرهیزید»^(۳).

۱- مسلم، الصحیح، ج ۱، ص ۲۰۹، حدیث شماره ۲۳۳.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۵۵۵، حدیث شماره ۶۶۷۵.

۳- احمد، المسند، ج ۱، ص ۴۰۲.

رسول خدا ﷺ فرموده است: «انسان مؤمن گناهان خود را همچون کوهی می بیند که در پای آن نشسته است و می ترسد که بر او فرو ریزد، اما انسان فاجر، گناهان خود را مانند مگسی می داند که بر بینی او می گذرد و گناه را مانند راندن مگسی ساده می انگارد»^(۱).

از یکی از انسان های صالح چنین روایت شده است: «کوچک بودن گناهان خود را در نظر مگیر بلکه به عظمت آن کسی توجه کن که نافرمانیش کرده ای». شکی نیست که باز بودن دروازه توبه در اسلام، هدفی استراتژیک و مهم را دنبال می کند که عبارت است {از تداوم پیوند پیروان با دین و خدای آنها در مواقع ضعف و هنگام انجام گناهان و نافرمانی ها یا موقع سرکشی آنان در برابر برخی دستورات} حتی آنان که دشمنی با دین خدا کارشان را به جای رسانده که شمشیر عدالت برای کشتارشان آخته گشته و قلم و زبان دعوت بر ضد آنها، به حکم مدیر جهان به حرکت درآمده، اسلام دروازه توبه را پیش روی شان گشاده و باز گذاشته است، بدان خاطر که رحمت پروردگار همه چیز و همه کس را دربر گرفته است و نتیجه طبیعی چنین برخوردی این است که جذب پیروان به طور مداوم ادامه می یابد و دشمنان نیز از دین مأیوس نشوند، زیرا یک لحظه درخشش و روشنی چشم در برابر حق باعث می شود که نور الهی در دل نفوذ کند و به آن حیاتی تازه بخشد و آن گاه است که تیغ روبروی اسلام در جهت دفاع از آن تغییر جهت می دهد.

فصل سوم: نفس عوامل دل نرمی در تربیت

بحث اول: ذکر

خداوند فرموده است:

﴿وَأذْكُر رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ﴾ [الاعراف: ۲۰۵].

«پروردگارت را در دل خود، با فروتنی (در برابر خدا) و هراس (از او) و آهسته و آرام صحبتگاهان و شامگاهان یاد کن و از گروه غافلان مباش.»

این آیه کریمه از غفلت و روی گردانی از یاد خدا نهی کرده است، زیرا غفلت جزو بیماری‌های قلبی است که فطرت را فاسد می‌کند و آن را به سوی هلاکت می‌کشاند و در این صورت حواس انسان دوباره برای دریافت حق بیدار نخواهد شد، بلکه حق خود را از او می‌پوشاند و نورش را از او منع می‌کند. خداوند فرموده است:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانُوا لِنَعْمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [الاعراف: ۱۷۹].

«ما بسیاری از جنیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که بازگشت آنان به دوزخ و اقامت آنان در آتش است. (به آن خاطر که) دل‌هایی دارند که با آنها (آیات) را نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که با آنها (موعظه) را نمی‌شنوند، اینان همسان چهار پایاند و بلکه سرگشته‌تراند. اینان واقعاً بی‌خبر هستند.»

هیچ چیزی مانند مداومت و پایبندی به ذکر خدای تعالی زنگار غفلت را از قلب پاک نمی‌کند و باعث بیداری دائمی آن نمی‌شود. این عبادت چنان تأثیری دارد که در نتیجه‌ی آن ترس از خدا و خوف او در قلب انسان جایگزین می‌شود و چنین انسانی اگر اراده و نیت ظلم به کسی یا انجام گناهی به فکر او خطور می‌کند، خدا را به یاد می‌آورد و آن را ترک می‌کند:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الانفال: ۲].

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هایشان هراسان می‌گردد».

خداوند نیز به چنین افرادی که ترس و هراس او در قلب‌شان افتاده وعده بهشت داده است:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ [النازعات: ۴۰-۴۱].

«و اما آن کس که از جا و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه اوست».

﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾ [الرحمن: ۴۶].

«هرکسی که از مقام پروردگار خود بترسد باغ‌هایی (در بهشت) دارد».

به همین خاطر پیامبر ﷺ به شدت برای رسیدن به این مرحله حریص بود و می‌فرمود: «به خدا قسم دوست دارم که بیشتر از همه شما از خدا بترسم و برای پرهیزگاری از خدا از همه شما آگاه‌تر باشم»^(۱).

بر این مبنا میان خشیت و علم رابطه‌ی نزدیکی وجود دارد، زیرا میزان ترس و خشیت بستگی به میزان شناخت انسان از خدا، عظمت و صفات او دارد:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾ [فاطر: ۲۸].

«تنها بندگان دانا و دانشمند از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند».

یاد خدا باعث می‌شود قلب انسان نرم گردد، از سختی آن جلوگیری می‌کند و آن را از تواضع و آرامش و اطمینان و خشوع لبریز می‌گرداند:

﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸].

«آگاه باشید که تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد».

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ [الحديد: ۱۶].

«آیا برای مؤمنان وقت آن نرسیده که دل‌هایشان به هنگام یاد خدا و در برابر حقی که خدا فرو فرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟ شما همچون کسانی نشوید که برای آنان قبلاً کتب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آن سپری گشته و دل‌هایشان سخت گشته است و بیشترشان فاسق و خارج (از حدود دین خدا) گشته‌اند».

اسلام برای ارتباط دادن دل‌های پیروان خود با خداوند متعال بسیار حریص و مشتاق است و برای این هدف عبادت‌هایی مانند روزه و نماز و حج و زکات را تعیین کرده که بعضی از آن‌ها بارها در روز تکرار می‌شود و برخی سالانه و برخی برای یک بار در طول عمر انجام می‌گیرد. ذکر، انسان را در هر حالی به خدا متصل می‌کند و بزرگ و کوچک و تندرست و مریض توانایی انجام آن را دارند. ذکر، تداوم ارتباط قلبی با خدای عز و جل را تضمین و از سنگدلی جلوگیری می‌کند. غفلتی را که بر قلب جاری شده از بین می‌برد، زنگار آن را می‌شوید، آن را از محبت خدا و رسول و حب ایمان پر می‌گرداند و به آن انگیزه می‌دهد که با شیوه‌های مختلف خود را به خدا نزدیک سازد. تنوع اذکار طبق مناسبت‌ها و حالات مختلفی که برای انسان پیش می‌آید، نوعی رابطه میان مؤمن و اشیاء و اتفاقات اطراف او ایجاد می‌کند و خود سبب یادآوری عظمت خالق، قدرت او، و توانایی او در تغییر و تحول جهان می‌گردد.

مادر مؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها در بیان دوام ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید: «پیامبر صلی الله علیه و آله، خدا را در هر حالتی یاد می‌کرد»^(۱). یعنی زمانی که ایستاده بود یا راه می‌رفت یا می‌نشست و یا به پهلو دراز می‌کشید و فرقی نمی‌کرد در حال طهارت باشد یا خیر.

اصحاب و یاران رسول خدا و پیروان نسل‌هایی پس از آنان در این مسئله به ایشان کاملاً اقتدا می‌کردند. بلال را می‌بینیم که آن‌گاه که مشرکان او را در «رمضان» شکنجه می‌دادند می‌گفت: أحد أحد. علی رضی الله عنه اصحاب را چنین وصف می‌کند: «آنان هنگام ذکر خدا مانند درختی که در معرض باد شدید قرار دارد به خود می‌لرزیدند و اشک‌هایشان بر لباس‌هایشان سرازیر می‌شد»^(۲).

۱- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۲۸۲، حدیث شماره ۳۷۳.

۲- ابو نعیم، خلیفه الاولیاء، ج ۱، ص ۷۶.

حسن بصری اوقات فراغت خود را با انجام این ذکر می‌گذرانید: «سبحان الله العظيم»^(۱). به همین صورت بیشترین لفظی که از زبان محمد بن سیرین خارج می‌شد این بود: «سبحان الله العظيم سبحان الله وبحمده»^(۲). ربیع بن انس از یکی از یاران خود چنین نقل می‌کند: «نشانه محبت با خدا، یاد کردن او در بسیاری از حالات است، زیرا هرگز کسی را دوست نخواهی داشت مگر این که او را به فراوانی یاد می‌کنی»^(۳).

مالک بن دینار گفته است: «هیچ کس نتوانسته لذتی را که در ذکر خدا هست در چیز دیگری بیابد»^(۴). پیامبر ﷺ برای بیان منزلت والا و اجر فراوان ذکر گویان آنان را جزو هفت گروهی قرار داده که خداوند در روز قیامت زیر سایه‌ی عرش خود قرارشان می‌دهد: «و مردی که در تنهایی خدا را یاد می‌کند و چشمانش اشک بار می‌گردد»^(۵).

ذکر زبانی در همه اوقات جایز و سنت است اما در برخی موارد انجام آن اهمیت بیشتری دارد مانند ذکر پس از نمازهای فرض. ضرورت ندارد که برای ذکر خدا فقط از الفاظ وارده در سنت استفاده کرد، هرچند که حفظ «اذکار مأثور» و انجام ذکر با آن الفاظ به خاطر وجود معانی عمیق و الفاظ رسا و مؤثر بهتر است، زیرا پیامبر ﷺ با به همراه داشتن گفتارهای فراگیری مبعوث شد و چنین گفتارهایی را دوست می‌داشت و با چنین الفاظی مردم را پند می‌داد. امام مسلم در صحیح خود چنین روایت کرده است: «ابن عباس درباره جویریہ دختر حارث روایت کرده که: یک روز صبح جویریہ در مسجد خود نشسته بود که پیامبر ﷺ نماز صبح را خواند و از پیش او رفت، پیامبر ﷺ بعد از نماز چاشت بازگشت و او را در همان حالی که نشسته بود دید.

پیامبر ﷺ فرمود: آیا هنوز در همان حالی هستی که صبح از تو جدا شدم؟

جویریہ گفت: آری. پیامبر ﷺ فرمود: پس از تو چهار جمله را سه بار تکرار کردم که اگر با آنچه که تو در طول امروز گفته‌ای وزن شوند سنگین‌تر خواهد بود؛ «سُبْحَانَ اللَّهِ

۱- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ج ۲، ص ۵۱۶.

۲- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ج ۲، ص ۵۱۷.

۳- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ج ۲، ص ۵۱۶.

۴- ابو نعیم، حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۵۸.

۵- مسلم، الصحیح، ج ۴، ص ۲۰۹۰، حدیث شماره ۲۷۲۶.

وَبِحَمْدِهِ عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضًا نَفْسِهِ وَزِنَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ»^(۱).

اصحاب پیامبر ﷺ درخت ایمان را با ذکر و تلاوت قرآن تغذیه می کردند. انس رضی الله عنه می گوید: «عبد الله بن رواحه هرگاه یکی از اصحاب را می دید می گفت: بیا لحظه ای به پروردگار خود ایمان بیاوریم. روزی همین جمله را به مردی گفت. او عصبانی شد و نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: ای رسول خدا آیا نمی بینی که ابن رواحه از ایمانی که به آن امر کرده ای رویگردان شده و به ایمان لحظه ای ایمان آورده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند ابن رواحه را رحمت می کند زیرا او مجالسی را دوست دارد که ملائکه خدا - درود خدا بر آنان باد - به آن مجالس افتخار می کنند»^(۲).

از جمله دعاهای پیامبر برگزیده خدا این بود که از خدا می خواست محبت خود را و محبت کسانی که او را دوست می دارند به ایشان عطا کند. در این باره یک حدیث قدسی در روایت ابن عباس آمده است: «پیامبر ﷺ فرموده که خداوند به من فرمود: ای محمد، گفتم: لبیک ای پروردگار، خداوند فرمود: آنان که در ملاء علی هستند بر سر چه چیزی باهم در گیرند؟ گفتم: در مورد اموری که گناهان را پاک می کند. فرمود: آن، چه اموری است؟ گفتم: قدم برداشتن برای نیکی ها، نشستن در مساجد پس از نمازهای فرض و کامل کردن وضو به هنگام سختی ها، خداوند فرمود: در چه اموری؟ گفتم: بخشیدن غذا، نرمی گفتار، نماز شب در حالی که مردم در خوابند. خداوند فرمود: اکنون چیزی بخواه. گفتم: خداوند! از تو می خواهم که مرا در انجام امور خیر و ترک امور زشت یاری کنی. کمک کن که مساکین را دوست داشته باشم، مرا ببخش و به من رحم کن، هرگاه اراده فرمودی قومی را مورد آزمایش و فتنه اندازی مرا در حالی که در فتنه نیفتاده ام بمیران، خداوند! از تو می خواهم که محبت خودت و محبت دوستدارانت را و محبت اعمالی را که مرا به تو نزدیک می سازد نصیبم گردانی. پیامبر ﷺ می فرماید: این دعاها حق هستند پس آنها را بخوانید و به دیگران آموزش دهید»^(۳).

در این حدیث یک مسئله غیبی بیان شده که عبارت است از این که ملائکه در سنجش اعمالی باهم اختلاف دارند که خداوند تا عالم بالا جایی که سدرۃ المنتهی

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۰۹۰، حدیث شماره ۲۷۲۶.

۲- امام احمد، المسند، ج ۳، ص ۲۶۵.

۳- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۳۶۸، حدیث شماره ۳۲۳۵ و گفته که حسن و صحیح است.

هست آنها را بالا می‌برد تا در کتابی «مرقوم» که فرشتگان مقرب بر آن شاهدند ثبت گردد. همچنین در این حدیث انواعی از اعمال صالح بیان شده که فقط از قلبی بیدار و روحی شفاف و مشتاق به نزدیکی خدا و محبت او سرچشمه می‌گیرد.

در یک حدیث قدسی دیگر این گفته‌ی خداوند نقل شده که: «بنده‌ام پیوسته از طریق انجام سنت‌ها به من نزدیک می‌شود تا آن‌گاه که محبوب من می‌گردد و آن‌گاه که محبوب من گردید، من آن گوشه‌خواهم بود که او با آن می‌شنود و آن چشمی خواهم بود که با آن می‌بیند و آن دست‌هایی خواهم بود که با آنها عمل می‌کند و آن پاهایی خواهم بود که با آنها راه می‌رود و هرگاه از من درخواست چیزی نماید، حتماً آن را به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه آورد حتماً به او پناه می‌دهم»^(۱). به همین صورت اگر خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، او را سرپرستی می‌کند و این را هم فرموده است:

﴿وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ [الاعراف: ۱۹۶].

«این خداوند است که صالحان را سرپرستی می‌کند».

ترمذی این حدیث را از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد در برابر دنیا او را محافظت می‌کند همان‌گونه که شما مریض خود را از آب محافظت می‌کنید [که مبادا به او آسیبی برساند]»^(۲).

پیامبر ﷺ به حسن بن علی رضی الله عنه آموخت که جملات زیر را در نماز وتر بخواند: «اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ، وَعَافِنِي فِيمَنْ عَافَيْتَ، وَتَوَلَّنِي فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ...»^(۳). «الهی مرا در زمره کسانی قرار بده که آنها را هدایت داده‌ای و مرا جزو آنها بی بگردان که به ایشان عافیت عطا فرموده‌ای و مرا میان آنان قرار بده که محافظت‌شان نموده‌ای...».

بحث دوم: شکر

خداوند متعال به بندگان خود آموخته است که شکر نعمت باعث ازدیاد و محافظت آن خواهد شد. این آموزش و پرده برداشتن از این سرغیبی لطفی از جانب خداوند در

۱- به روایت بخاری، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۴۰، حدیث شماره ۶۵۰۲.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۳۸۱، حدیث شماره ۲۰۳۶.

۳- ابوداود، السنن، ج ۲، ص ۱۳۳، حدیث شماره ۱۴۲۵ و ترمذی، الجامع، ج ۲، ص ۳۲۸، حدیث ۴۶۴

و گفته که حسن است.

مورد بندگان است تا آنها را به کاری هدایت کند که مایه‌ی اصلاح دین و دنیای‌شان باشد. او فرموده است:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ [ابراهیم: ۷].

«و (و به یاد آورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که: «اگر شکر گزاری کنید، یقیناً (نعمت خود را) به شما افزون می‌دهم، و اگر کفران کنید، بی‌گمان عذاب من سخت است.»

شکی نیست که کافران از ایمان به خدا، پیامبر ﷺ و امور غیبی محروم هستند و این را نمی‌پذیرند که شکر نعمت باعث ازدیاد و حفظ آن می‌شود. اما مؤمنان به اسرار دین توجه می‌کنند و آن را در عمل به کار می‌گیرند و در نتیجه به برکت و لطف و کرم خدای تعالی دست می‌یابند و این باعث خوشبختی و صعود آنان به عالم والاست.

رسول گرامی اسلام ﷺ راهایی را که منجر به شکر نعمت می‌شود، بیان نموده که از جمله آنها حمد و ستایش خدا است تا از این طریق به نعمت‌های او اعتراف کرده باشند... در حدیث صحیح آمده است که: «خداوند از بنده خود خشنود می‌گردد اگر چیزی بخورد و خدا را به خاطر آن ستایش کند یا چیزی بنوشد و خدا را به خاطر آن ستایش کند»^(۱).

حدیث دیگری که بر این موضوع دلالت می‌کند چنین است: «هرکس که صبحگاهان جمله زیر را بگوید شکر آن روز را ادا کرده است:

«اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ فَالْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ».

«خداوند هر نعمتی که شامل حال من شده تنها از طرف تو بوده است تو شریکی نداری، پس ستایش و شکر من برای توست.»

هرکس هنگام غروب مانند این جمله را بیان می‌کند، شکر آن شب را ادا نموده است»^(۲).

یکی دیگر از راه‌های شکر نعمت، سخن گفتن در مورد نعمت‌ها است به قصد آشکار نمودن فضل خدا و اعتراف به کرم او. البته بدون فخر فروشی و زیاده‌گویی، بلکه فرد

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۰۹۵، حدیث شماره ۲۷۳۴.

۲- ابو داود، السنن، ج ۵، ص ۳۱۵، حدیث شماره ۵۰۷۳.

باید همان مقدار از نعمت را که به او تعلق گرفته به خداوند نسبت دهد. خداوند به انجام این کار امر فرموده است:

﴿وَأَمَّا يَنْعَمَ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱].

«و نعمت‌های پروردگارت را باز گوکن و سپاس گذار.»

آشکار نمودن نعمت‌های خدا اثر مهمی بر ظاهر لباس، خوراک، محل زندگی و تأمین مخارج خانواده دارد و باعث می‌شود که فرد نسبت به خود و خانواده‌اش تنگ دست نباشد. در حدیث آمده است: «بخورید و بیاشامید و صدقه دهید و لباس بپوشید اما بدون تکبر و اسراف؛ خداوند دوست دارد که اثر نعمت‌ها را بر بنده خود ببیند»^(۱). پیامبر ﷺ یکی از اصحاب را در ظاهری فلاکت بار و زشت دید، از او پرسید: آیا مالی داری؟ گفت: آری خدای ﷻ از همه‌ی نعمت‌های خود مانند اسب و شتر و گوسفند و برده به من داده است. پیامبر ﷺ فرمود: «حال اگر خداوند بر تو مال داده است باید اثر نعمت خود را بر تو ببیند»^(۲).

از راه‌های دیگر برای شکر نعمت این است که بر اساس آن نعمت اطاعت پروردگار انجام گیرد و در مسیر خیر به‌کار گرفته شود. به عنوان مثال اگر خداوند به کسی نعمت علم عطا فرموده آن شخص باید به آن عمل کند، در نشر آن بکوشد، در کسب آن مخلص باشد، در نقل آن راستی پیشه کند و با زبان و قلم خود از دین خدا دفاع کند، شبهه‌های کافران و ملحدان را مردود گرداند، آثار و نشانه‌های دین خدا را روشن سازد و راه رسیدن به بهشت پروردگار جهانیان را برای راه‌پویان این مسیر تبیین کند و در این صورت است که شکر نعمت علم را به‌جا آورده‌است. یا اگر خداوند به کسی نعمت مال و ثروت عطا فرموده‌است باید از آن برای خود و خانواده‌اش خرج کند اما با صرفه‌جویی و اعتدال و از آن برای امور خیر، جهاد در راه خدا و حل مشکل فقرا ببخشد، همچنین باید زکات را که حق خداست از آن مال بپردازد و در هر زمینه‌ای که نفع عمومی آن شامل حال اسلام و مسلمانان می‌گردد از آن بهره گیرد، مانند این که اقتصاد اسلامی با آن شکوفا شود یا تجارت مسلمانان رونق گیرد یا در پیشرفت صنعت

۱- امام احمد، المنسند، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲- امام احمد، المنسند، ج ۷۴، ص ۱۳۷.

مؤثر باشد. به طور کلی در هر یک از این زمینه‌ها که فرض کفایه است باید از آن استفاده کند.

کسی که خداوند به او قدرت و حکومت داده است باید در این زمینه‌ها تلاش کند: برپا داشتن امور نیکو و پسندیده، از بین بردن زشتی‌ها و امور ناپسند، جهت دادن مردم به سوی اطاعت و عبادت پروردگار، پایبندی به دستورات، پرهیز از نهی شده‌ها و حکم نمودن قانون خدا در زمین.

به همین ترتیب، شکر هر یک از نعمت‌های پروردگار عبارت است از به‌کارگیری آن نعمت در مسیر اطاعت خدا و دور شدن از معصیت. این را هم باید دانست که تنوع نعمت‌های خدا زمینه‌ی بهره‌دهی آنها را در ساخت جامعه و بنای فرهنگ متنوع می‌سازد: «اعْمَلُوا فَلَئِنْ مُيسَّرَ لِمَا خُلِقَ لَهُ»^(۱). تا می‌توانید عمل کنید، زیرا هرکدام از شما برای آنچه که خلق شده، هدایت می‌یابد و کارش آسان گشته است. تفکر در نعمت‌های متنوع پروردگار یکی دیگر از راه‌های شکر است:

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ [ابراهیم: ۳۴].

«اگر بخواهید نعمت‌های پروردگار را بشمارید نمی‌توانید چنین کنید».

هیچ بنده‌ای نیست که خداوند به او نعمت‌های فراوانی عطا نکرده باشد، چه آن نعمت‌ها را بشناسد یا از آن ناآگاه باشد. رسول برگزیده خدا راهی نشان داده که بنده می‌تواند از طریق آن نعمت‌های خدا را بشناسد و شکر آنها را به‌جا آورد، او فرموده است: «دو خصلت هستند که در هر شخصی باشند، خداوند او را به عنوان شاکر و صابر می‌نویسد و اگر این دو خصلت در او نباشد، شاکر و صابر محسوب نمی‌شود، هرکس در مسائل دینی به فرد بالاتر از خود بنگرد و از او تبعیت کند و در مسائل دنیا به پایین دست خود بنگرد و خدا را به خاطر برتری‌هایی که نسبت به فرد پایین دست به او دارد شکرگذاری کند، خداوند این فرد را به عنوان فردی شاکر و صابر می‌نویسد و اما اگر کسی در مسائل دینی به پایین دست خود نگرست و در امور دنیا بالاتر از خود را دید

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۸، ص ۷۰۹، حدیث شماره ۴۹۴۹، و صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۴۰، حدیث شماره ۲۶۴۷.

و برای آنچه که آن فرد دارد و او از دست داده است. تأسف خورد، خداوند او را فردی شاکر و صابر نمی‌نویسد»^(۱).

این حدیث تأثیر مهمی در روان فرد و جامعه دارد، زیرا بیشتر اعمالی که دشمنی‌های فردی و اجتماعی را به دنبال دارد به خاطر تفاوت مردم در **{ووری}** و سطح زندگی آنان است.

اگر هر شخصی به سطح مادی بالاتر از خود بنگرد و برای رسیدن به چنان سطحی حق و ناحق را در نظر نگیرد و با تلاش یا بدون تلاش بخواهد به آن دست یابد و معتقد باشد که سطح مادی افراد تنها ترازوی سنجش برتری مردم نسبت به یکدیگر است، چنین باوری مردم را به یک درگیری طبقاتی می‌کشانند و جامعه را پاره پاره و از هم جدا می‌کند. اما اگر همین فرد به انسان‌هایی بنگرد که از لحاظ مادی در سطح پایین‌تری از او قرار دارند باعث می‌شود که خدا را به خاطر فضل و کرمش بستايد و خوشنودی و آرامش کسب نماید و خود را به حسرت‌ها و آرزوهایی پوچ وانگذارد. البته مانعی ندارد که چنین شخصی برای کسب روزی و افزایش مال خود تلاش کند اما بدون وارد کردن ضرر و زیان به دیگران و به شیوه‌ای مورد پسند خدا. در حدیث آمده است: «هرکس که نگرانی و اندوه او برای قیامت باشد. خداوند ثروت او را در قلبش قرار می‌دهد [یعنی به او قناعت می‌دهد] و امورات زندگیش را جمع و جور می‌نماید و دنیا با ذلت به او روی می‌آورد در حالی که او از آن روی‌گردان است و هرکس که نگرانی‌اش برای دنیا باشد، خداوند آن چنان او را فقیر می‌کند که فقر را با چشم خود ببیند. امورات زندگی و خاطرش را پریشان می‌سازد و دنیا فقط به اندازه تقدیر او نصیبش می‌گردد»^(۲).

پس حرص و هجوم به مال و ثروت دنیا جزو رهنمودهای اسلام نیست، بلکه از نشانه‌های جوامع جاهلی قدیم و جدید است، در صحیح بخاری و مسلم آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «ثروتمندی از فراوانی مال دنیا نیست، بلکه ثروتمندی واقعی زمانی است که درون انسان غنی باشد». به همین خاطر اموال دنیا هر اندازه که زیاد باشد فقط در دست مسلمانان باقی می‌ماند و به دل آنها نفوذ نمی‌کند، در نتیجه بذل و

۱- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۶۶۵، حدیث شماره ۲۵۱۲.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۶۴۲، حدیث شماره ۲۴۶۵.

بخشش آن برای مصالح عمومی و جهت دلجویی از فقرا و جهاد در راه خدا برای شان آسان است. عثمان بن عفان رضی الله عنه کل سپاهیان مشهور به «جیش العسره» را از مال خود تجهیز کرد و عبدالرحمن بن عوف برای دلجویی از مسلمانان نیازمند، یک قافله تجاری بخشید. کار عثمان و عبدالرحمن رضی الله عنهما به این دلیل نبوده که قیمت و ارزش اموال خود را نمی دانستند زیرا قرآن برای آنها بیان کرده بود که مال و ثروت یکی از عوامل پایداری زندگی است و به قدری مهم است که آن را به بچه‌ها و دیوانگان نمی سپارند که آن را از بین ببرند، مسأله این است که مال دنیا هرچند ارزشمند باشد اما در میان نعمت‌های زندگی قیمت اول را ندارد و در اختیار انسان است نه برعکس. و این خلاف آن چیزی است که در بسیاری از جوامع جدید روی می‌دهد و همه نیروها را برای تولید بیشتر گرد هم می‌آورند تا کرامت انسان و سطح زندگی و میزان خدمت او افزایش یابد و در نتیجه انسان به بنده‌ی تولید تبدیل می‌شود در حالی که اسلام از او خواسته‌است که بر تولید و درهم و دینار مالکیت کند. پیامبر چنین فرموده‌است: «بندگان دینار و درهم بیچاره و بدبخت هستند»^(۱).

اما این که رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیروان خود خواسته‌است که برای امور دینی به بالاتر از خود بنگرند به این خاطر است که خواسته از طریق نشان دادن نمونه‌های صالح و با ایمان قوی، الگوپذیری را در جامعه اسلامی و در هر مرحله از تاریخ آن را به مرحله اجرا درآورد، زیرا با وجود این که نسل‌های آینده هنگام مطالعه زندگی و تدبیر در عملکرد افراد الگوی خود اثری قوی بر شخصیت خود می‌یابند، اما نمونه‌های زنده، آسان‌تر مورد مطالعه قرار می‌گیرند و تأثیر قوی‌تری بر جامعه و پیروان می‌گذارند و پیروی از آنان آسان‌تر است. علاوه بر این تا زمانی که تعالیم اسلام در نمونه‌های زنده و در هر عصری قابل تطبیق و اجرا باشد نشانه آن است که این دستورالعمل‌ها شایستگی پیروی را دارند و با نظریه تربیت دائمی هماهنگ است.

در حقیقت، حرص و هجووم و درگیری بر سر مال دنیا و تنگ نظری و بخیلی دردهایی است که بر جوامع غربی حاکم هستند، زیرا این جوامع ایمان حقیقی به خدا و روز آخرت را از دست داده‌اند، اما قیامت و زندگی اخروی پیش چشم بسیاری از مسلمانان نمودار است و هر اندازه که بیشتر به دین خود متصل می‌شوند به همان اندازه کرامت و بخشش و

مهربانی آنان نیز بیشتر می‌گردد؛ آری دنیا در برابر جاودانگی آخرت چه کوتاه است، پس باید فضای آن با ذکر و شکر نورانی شود و افراد نمونه‌ی **{بلندپروازی}** گردند و کلام پروردگار خود را به انجام برسانند و به‌سوی راه نیکو به حرکت در آیند.

بحث سوم: دعاء

مشروعیت دعا در اسلام همانند نماز و روزه و حج باعث شده که رابطه بنده با خدای متعال در هر حالتی مستحکم باشد. برخلاف فلسفه‌های مادی جدید که برنامه‌های خود را بر ایجاد رابطه انسان با طبیعت و جامعه متمرکز نموده و رابطه انسان با خدا را کنار گذاشته‌اند، در برنامه‌های اسلامی رابطه انسان با خدای متعال فضای وسیعی را به خود اختصاص داده است. بدون شک رابطه انسان با خدا در روابط اجتماعی و در رابطه او با هستی انعکاس می‌یابد. از این رو دعا به عنوان عبادتی قابل انجام در اوقات مختلف، برخلاف سایر عبادت‌ها که مخصوص و محدود به زمانی مشخص هستند یا نیازمند تلاش بدنی یا مالی می‌باشند، آسان‌تر از همه‌ی عبادت‌هاست و اگر انسان به انجام آن عادت گیرد، حیات قلبی او را تضمین و روح او را بیدار می‌کند و رابطه درست و نیکوی او با خدا و مردم را نتیجه‌بخش می‌سازد.

دعا درخواست انسان از خداست برای این که به او توجه کند و یاریش گرداند. دعا اظهار فقر و نیازمندی به درگاه خداست، انسان در دعا خود را از توانایی و قدرت تحول در برابر خدا ناتوان می‌داند و دعا بزرگداشت خالق و ستایش اوست. به همین خاطر رسول خدا ﷺ فرموده که: «الدعاء هو العباد»^(۱).

خطابی در باره‌ی این فرموده‌ی پیامبر ﷺ می‌گوید: این به آن معنی است که دعا بیشترین بخش عبادت با برترین عبادت‌هاست.... و این مانند جمله دیگر پیامبر است که فرموده: «الحج عرفه»^(۲).

خداوند متعال هم چنین فرموده‌است:

۱- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۲۱۱، حدیث شماره ۲۹۶۹ و گفته: حسن و صحیح است.
 ۲- خطابی، شأن الدعاء، ص ۵، حدیث حج هم در ترمذی، ج ۳، ص ۲۳۷، شماره ۸۸۹ و ابن ماجه، السنن، ۲، ص ۱۰۳، شماره ۳۰۱۵ و نسائی.

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم. کسانی که خود را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت».

و نیز فرموده: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

«چون بندگانم، از تو درباره من بپرسند، بگو: به راستی که من نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند؛ اجابت می‌کنم. پس (آنان) باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، باشد که راه‌یابند».

خداوند متعال به بندگان خود نزدیک است. دعای آن‌ها را می‌شنود و هرکس که او را اطاعت کند یعنی پایبند شریعتش باشد و از نافرمانی او بپرهیزد، و علاوه بر این، شرایط دعای مقبول را بداند و طبق آن رفتار کند و عوامل مردود شدن دعا را بشناسد و از آن‌ها بپرهیزد، دعایش نزد خدا پذیرفته خواهد شد. در واقع آن کسانی که ندای خدا را می‌پذیرند و به آن ایمان می‌آورند چنین کسانی هدایت یافتگان واقعی هستند که میان دعای آنها و آسمان پرده و مانعی نیست.

حسن بصری در باره ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] می‌گوید: «یعنی عمل کنید و مژده دهید که خداوند بر خود فرض کرده که دعای آنان را که ایمان آورده و کارهای نیکو می‌کنند بپذیرد و از فضل خویش بر آنان بیفزاید»^(۱).

نزدیکی خداوند به بندگان سبب شده که آنان به واسطه و میانجی بین خود و خدا احتیاجی نداشته باشند، او که از رگ گردن به بندگان نزدیک‌تر است و بندگانش می‌توانند در هر مکان و زمان فرایش خوانند و با او مناجات کنند بدون این که مجبور باشند صدای خود را بلند کنند تا چه رسد به این که واسطه‌ای صدای آنان را به او برساند. واسطه‌هایی که در ادیان دیگر کاهن و کشیش و... نام گرفته‌اند. بر همین اساس اسلام نظام «اعتراف به گناه» را که مسیحی‌ها به آن معتقدند نپذیرفته تا طبق آن شخص بر صندلی اعتراف بنشیند و برای کشیش رازهای زندگی خود را بیان کند و

به خطاهای خود اعتراف نماید و با این کار غفران و رضوان خدا را بجوید. پوشیده نیست که با این کار، انسان کرامت خود را بی‌ارزش می‌کند و اسرار زندگی خود را در معرض انتشار قرار می‌دهد.

برخی از مردم در طول تاریخ تلاش کرده‌اند که میان خود و خدا واسطه‌هایی از جنس سنگ و درخت و افراد بشر داشته باشند تا با آنان مناجات کنند، درخواست‌هایشان را نزد آنان مطرح کنند و در پیشگاه آنان به گناهان خود اعتراف نمایند. اما اسلام آمده تا همه‌ی این واسطه‌ها را نابود کند و اعلام نماید که این کار شرک است و واسطه‌ای میان خدا و مخلوقات وجود ندارد و خداوند در آیات بسیاری از واسطه‌گیری و فراخواندن آنان نهی نموده است:

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ ۖ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ﴾ [یونس: ۱۰۶].

«و به جای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می‌رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی (و دعا و عبادت خود را به جای آفریدگار متوجه آفریدگان سازی) از ستمکاران و مشرکان خواهی شد».

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ۖ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ۗ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْزِلُ لَهَا عَافِيَةً ۗ قَالِ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ۗ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ﴾ [الشعراء: ۶۹-۷۳].

«هنگامی که به پدر و قومش گفت: «چه چیز را می‌پرستید؟!». گفتند: «بت‌هایی را می‌پرستیم، و پیوسته برای (عبادت) آن‌ها معتکف هستیم. (ابراهیم) گفت: «آیا هنگامی که آن‌ها را می‌خوانید (صدای) شما را می‌شنوند؟! یا سود و زیانی به شما می‌رسانند؟!».

پس فقط خداوند متعال شایسته دعاست و دعا عبادت است. هرچند درخواست دفع ضرر و جلب منفعت از خدای تعالی را بر دارد:

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾ [الفرقان: ۷۷].

یعنی «اگر عبادت پروردگارم را نمی‌کردید و از او درخواست نمی‌نمودید، او هیچ توجه و اعتنایی به شما نمی‌کرد». پیامبر ﷺ فرمود: «دعا همان عبادت است». سپس این آیه را

تلاوت فرمود:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«و پروردگار شما فرمود: «مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم همانا کسانی که از عبادت من سرکشی می‌کنند، به زودی با خواری به جهنم وارد می‌شوند»».

جای تعجب است با وجود این که خداوند به انسان وعده‌ی استجابت و پذیرش دعا را داده است به سراغ کسانی می‌رود که شایستگی عبادت را ندارند و هیچ نفعی در فرا خواندن آنان نیست. از طرف دیگر، خداوند است که خالق و توانا بر هر کاری است و غیر خدایان مخلوقاتی ضعیف هستند که جز به امر خدا توان هیچ کاری ندارند، همان‌گونه که فرموده است:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾ [الحج: ۱۷۳].

«ای مردم! مثلی زده شده است، پس به آن گوش فرا دهید: بی‌گمان کسانی را که به جای الله (به خدایی) می‌خوانید؛ هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، اگر چه (همگی) برای این (کار) گرد آیند، و اگر مگس چیزی را از آن‌ها برآید، نمی‌توانند از آن باز پس گیرند، (آری) طالب و مطلوب (= عابد و معبود) ناتوانند».

علت فرخوانی غیر خدا این بوده است که مشرکان گمان می‌بردند که بت‌ها و خدایان دیگر، آنان را به خدای حقیقی کمی نزدیک می‌گردانند. قرآن از زبان آنان چنین نقل می‌کند:

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ [الزمر: ۳].

«آگاه باشید که دین خالص از آن الله است، و کسانی که به جای او معبودان (و اولیای) گرفتند (وگفتند) این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این که ما را به الله نزدیک

کنند بی گمان الله (روز قیامت) میان آن‌ها در آنچه اختلاف داشتند، داوری می‌کند، الله آن کسی را که دروغگوی ناسپاس است، هدایت نمی‌کند. اما قرآن این اعتقاد را باطل کرد و فرمود:

﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ﴾ [الصافات: ۱۲۵].

«آیا (بت) «بعل» را می‌خوانید، و بهترین آفرینندگان را رها می‌کنید؟!». و آنان را تهدید نمود که خداوند روز قیامت وادارشان می‌کند که همان خدایان باطل را فرا خوانند و آنان نیز نمی‌توانند ندای‌شان را پاسخ گویند، خداوند چنین فرموده است:

﴿وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ﴾ [القصص: ۶۴].

«و (به عابدان) گفته می‌شود: «معبودهای‌تان را (که شریک الله می‌پنداشتید) بخوانید (تا شما را یاری کنند)» پس آن‌ها را می‌خوانند، ولی جوابی به ایشان نمی‌دهند، و عذاب (الهی) را (با چشم خود) ببینید، (و آرزو کنند) که ای کاش هدایت یافته بودند».

پس تا زمانی که خداوند به بندگان خود نزدیک است و دعای آنان را می‌شنود، واسطه و شریک چرا؟

پاره‌ای از شرایط و آداب دعا

داشتن نیت خالص، حضور قلب، آغاز دعا با حمد و ستایش خدا و درود بر پیامبر ﷺ، انجام یک عمل صالح مانند نماز یا صدقه یا روزه قبل از دعا، ترک گناهان و دوری از غذای حرام، امر به معروف و نهی از منکر، به دلیل حدیث زیر: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، در غیر این صورت نزدیک است که خداوند عذابی بر شما نازل کند، سپس او را فرا خوانید اما دعایتان پذیرفته نشود».

مستحب است که شخص هنگام دعا کردن از بلند کردن صدا خودداری کند، زیرا خداوند متعال فرموده است:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [الاعراف: ۵۵].

«پروردگار خود را با گریه و زاری و به آهستگی خوانید».

حسن بصری گفته: «مردم در زمان پیامبر ﷺ برای دعا کردن تلاش فراوان می‌کردند اما صدایی از آنان شنیده نمی‌شد، هرچه بود نجوا و سخن آهسته‌ای بود میان آنان و پروردگارشان»^(۱).

از ابو موسی اشعری هم نقل شده که گفت: «همراه رسول خدا بودیم، هرگاه به‌جای بلندی می‌رسیدیم، تهلیل (لا إله إلا الله) و تکبیر (الله اکبر) می‌گفتیم و صدایمان بلند می‌شد، پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم بر خود مسلط باشید، شما شخص کر و غایب را صدا نمی‌زنید، او همراه شماست و سخنانتان را می‌شنود، نام او مبارک و مقامش بالاست»^(۲). هر اندازه که پناهندگی بنده به خدا صادقانه‌تر و دعای او اضطراری‌تر باشد، مقبولیت دعا هم بیشتر خواهد بود:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ
أَأَلَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾ [النمل: ۶۲].

«آیا این بت‌ها بهتر اند یا کسی که (دعای) مضطر (= در مانده) را اجابت می‌کند؛ چون او را بخواند، و گرفتاری را بر طرف می‌سازد، و شما را جانشینان زمین قرار می‌دهد، آیا معبودی دیگری با الله است؟! چه اندک پند می‌گیرید».

این هم مستحب است که برای دعا از دعاهای پیامبر ﷺ استفاده شود، زیرا ایشان دعاهای جامع و فراگیری را دوست می‌داشت و الفاظ دیگر را رها می‌کرد که این مسئله در روایت عایشه رضی الله عنها که ابوداود با سند «جید» نقل کرده موجود است^(۳).

پیامبر ﷺ با وجود این که یاران او از فصاحت و بلاغت برخوردار بودند اما دعاهای مخصوص و جامعی را به آنان آموزش می‌داد زیرا به ایشان «گفتارهای فراگیر» عطا شده بود، بر همین اساس اصحاب پیامبر ﷺ برای حفظ دعاهای ایشان تلاش می‌کردند. ابوامامه رضی الله عنه گفته است: «یک بار پیامبر ﷺ دعای بسیاری کرد که ما نتوانستیم چیزی از آن را حفظ کنیم. گفتیم: ای رسول خدا دعای بسیاری کردی و ما نتوانستیم چیزی از آن را حفظ کنیم. فرمود: آیا شما را به دعایی رهنمود نسازم که

۱- الیافعی، نبذه فی الدعاء، ص ۲۷.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۶، ص ۱۳۵، حدیث شماره ۲۹۹۲.

۳- ابوداود، السنن، ج ۲، ص ۱۶۲، حدیث شماره ۱۴۸۲.

همه‌ی دعاهای مرا در خود داشته باشد؟ بگوئید: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَ مِنْهُ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^(۱). «خداوندا، ما امور خیری را که پیامبرت محمد از تو درخواست کرده از تو می‌خواهیم و از شر آنچه که پیامبرت محمد از شر آن به تو پناه برده به تو پناه می‌آوریم».

مشغولیت بسیار به جزئیات اموری که از خدا خواسته می‌شود مکروه است، مانند این که از خدا بهشت درخواست شود اما همراه آن، تعداد و نوع نعمت‌های بهشت هم خواسته شود یا این که همراه پناه خواستن از آتش جهنم، انواع عذاب را هم ذکر کند و از آنها پناه بخواهد. پیامبر ﷺ این نوع دعا کردن را «اعتداء» نامیده و فرموده است: «گروهی خواهند آمد که در دعا اعتداء می‌کند»^(۲). یعنی از حدود دعا تجاوز می‌کنند.

خطابی گفته است: «به‌کار بردن سجع در دعا و تلاش برای کاربرد صنایع ادبی در آن مکروه است، همچنین جایز نیست که امور محال یا آنچه که چشم داشتی به آن نیست از خدا درخواست شود مانند این که کسی جاودانه شدن در دنیا را از خدا بخواهد در حالی که می‌داند خداوند جاودانگی را به خود اختصاص داده و برای همه مخلوقات نابودی را رقم زده است. همچنین نباید دعایی کند که دربرگیرنده معصیت یا برای از بین رفتن رابطه خویشاوندی و یا سایر اموری باشد که در شریعت نهی شده است»^(۳).

احادیث مختلفی از دعا کردن بر ضد خود و فرزندان و اموال یا برای انجام گناه یا قطع رحم نهی کرده و شتاب کردن در پذیرش دعا را ناپسند دانسته است. رسول خدا ﷺ فرموده است: «بر ضد خود و فرزندان و اموال تان دعا نکنید»^(۴).

بازهم پیامبر ﷺ فرموده: «پیوسته دعا بنده پذیرش می‌گردد تا زمانی که برای انجام گناه یا قطع رحم دعا کند و یا «استعجال» کند. گفته شد: ای رسول خدا! استعجال

۱-ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۳۷، حدیث شماره ۳۵۲۱ و گفته که حسن و غریب است.

۲-ابوداود، السنن، ج ۲، ص ۱۶۲، حدیث شماره ۱۴۸۰ و ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۱۲۷۱، حدیث شماره ۳۸۶۴.

۳-خطابی، شأن الدعاء، ص ۱۵.

۴-مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۳۰۴، حدیث شماره ۳۰۰۹.

چیست؟ فرمود: «این که بنده بگوید: من هرچه دعا کردم پذیرش آن را ندیدم، در نتیجه دچار دلسردی می‌گردد و دعا کردن را ترک می‌کند»^(۱).

برای دعا وقت و مکان مخصوص وجود ندارد، اما برکت زمان‌ها و مکان‌ها متفاوت است، مثلاً مکه مکرمه و مسجد نبوی - مخصوصاً فاصله بین منبر رسول اکرم و خانه ایشان که به «روضه» معروف است - مبارک‌ترین مکان‌ها است و به همین صورت، سحر و اوقات پس از نمازهای فرض بهترین اوقات برای دعا کردن است. از پیامبر ﷺ پرسیده شد: کدام دعا به قبولیت نزدیک‌تر است؟ فرمود: «بخش آخر شب و پس از نمازهای فرض»^(۲).

ابوهریره از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «پروردگار ما هر شب از آسمان دنیا نزول می‌کند تا این که یک سوم آخر شب فرا می‌رسد و می‌فرماید: آیا کسی هست که مرا فرا خواند تا دعایش را بپذیرم؟ آیا کسی هست که از من چیزی بخواهد تا به او عطا کنم؟ آیا کسی هست که از من مغفرت بطلبد تا او را ببخشایم؟»^(۳).

«پس بهترین اوقات برای دعا، یک سوم آخر شب، هنگام اذان، فاصله بین اذان و اقامه، پس از انجام نمازهای فرض و هنگام بالا رفتن امام از منبر در روز جمعه تا پایان نماز و آخرین لحظات پس از نماز عصر می‌باشد»^(۴). همچنین امیدوار کننده‌ترین اوقات برای دعا حالت سجود است، به دلیل این گفته‌ی پیامبر ﷺ: «حالتی که بنده می‌تواند بیشترین نزدیکی را به خدا داشته باشد، حالت سجده است پس در آن حالت، زیاد دعا کنید»^(۵). روز عرفه و ماه رمضان هم جزو اوقات مفید برای دعا کردن است.

مخصوصاً ماه رمضان، هم به خاطر ارزش وقت آن و هم به خاطر اهمیت عبادت آن. پس باید انسان مسلمان بهترین وقت را برای دعا انتخاب کند و مخصوصاً در سحرگاه با همه‌ی همت خود به خداوند رو کند و هنگام مناجات با پروردگار، خود را از

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۰۹۶، حدیث شماره ۲۷۳۵.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۲۷، حدیث شماره ۳۴۹۹ و گفته که حسن است.

۳- بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۹، حدیث شماره ۱۱۴۵ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۵۲۱، حدیث شماره ۷۵۸، لفظ حدیث از مسلم است.

۴- ابن قیم، الجواب الکافی، ص ۹.

۵- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۳۵۰، حدیث شماره ۴۸۲.

دلبستگی‌های مادی برهاند و با اصرار و خشوع و شکستگی و ذلت و گریه و زاری در برابر خدا دعا کند، خود را پاکیزه کند و رو به قبله گرداند و خدا را فراوان ستایش کند و بر رسول اکرم درود بفرستد، آن گاه با استفاده از جملات کامل و فراگیر پیامبر ﷺ دعای خود را انجام دهد، البته می‌تواند از جملات دیگر هم استفاده کند، و اگر این شروط را به انجام رساند، خداوند از همه شایسته‌تر است که به پیمان خود وفا کند که وعده داده: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ «مرا فرا خوانید تا دعایتان را بپذیرم».

حال اگر دعای فرد مسلمان پذیرفته نشد باید ببینید که کدام یک از شرایط مذکور را از دست داده است آیا نیت صحیح، حضور قلبی یا پرهیز از خوردن حرام را نادیده گرفته است زیرا خوردن مال حرام دعا را باطل می‌کند، در حدیث ابوهریره آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «ای مردم! خداوند پاک است و جز پاکی را نمی‌پذیرد و آنچه که به پیامبر خود دستور داده به همه‌ی مؤمنان هم دستور داده و فرموده‌است:

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾ [المؤمنون: ۵۱].

«ای پیامبران! از (غذاهای) پاکیزه بخورید، و کار شایسته انجام دهید، بی‌شک من به آنچه انجام می‌دهید؛ آگاهم».

همچنین فرموده‌است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُّوا مِنَ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [البقرة: ۱۷۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای بخورید که روزی شما ساخته‌ایم».

پیامبر ﷺ پس از ذکر این آیات داستان آن مردی را بیان کرد که در سفری طولانی، ژولیده و پریشان دستان خود را رو به آسمان کرد و با گفتن: «پروردگارا، پروردگارا» ندا سر داد، در حالی که خوراک حرام، نوشیدنی او حرام و لباس او حرام و با حرام تغذیه شده بود، کجا دعای چنین شخصی پذیرفته می‌گردد؟^(۱)

روایت شده که شخصی از افراد نظام الملک نزد سلطان ملکشاه از او بدگویی کرد و گفت: ای سلطان، نظام الملک هرساله صد هزار دینار برای علما و در راه علم خرج می‌کند، درحالی که این مقدار مال برای ایجاد یک سپاه کامل که پرچم‌های آن بر دیوارهای قسطنطنیه به اهتزاز درآید کافی است. ملکشاه نظام الملک را سرزنش کرد و

از او خواست عمل خود را توجیه کند. او در پاسخ این که چرا چنین مدرسه‌ای را بنا کرده گفت: من برای تو لشکری برپا کرده‌ام که لشکر شب نام دارد، آن‌گاه که سپاهیان تو در خوابند آنان شبانه بر روی پاهای خود و در صفوفی راست در برابر پروردگار خود می‌ایستند، اشک‌های خود را می‌فرستند و زبان‌های خود را رها می‌کنند و دستان‌شان را به سوی خدا دراز می‌نمایند تا برای تو و سربازانت دعا کنند... در حقیقت تو و سربازانت در سایه حفاظت آنان زندگی می‌کنید و با دعای آنان سکنی گزیده‌اید و به برکت وجود آنان است که باران بر شما می‌بارد و روزی داده می‌شوید»^(۱).

خداوند متعال با لفظ ﴿أَدْعُوْنِي﴾ در آیه ۶۰ سوره غافر مؤمنان را به توحید الوهیت و عبادت رهنمود ساخته است. از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیده شد: آیا به تو هم رسیده که دعا نصف عبادت است؟ گفت: «خیر، دعا همه‌ی عبادت است»^(۲). سفیان می‌گفت: «ترک گناهان هم دعاست»^(۳).

خداوند متعال به افرادی که از عبادت و دعا روی گردان باشند و تکبر بورزند وعده وارد شدن به آتش جهنم را داده درحالی که حقیر و ذلیل گشته‌اند. در آیه ۶۰ غافر خداوند بر خود عهد کرده دعای اهل توحید را قبول بفرماید اما بدون شک پذیرش دعا فقط با شروط آن حاصل می‌شود و مناسب بودن دعا هم لازم است. عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گفت: «من نگران پذیرش دعا نیستم بلکه نگرانی من خود دعاست، پس هرگاه دعا به شما الهام شد، بدانید که پذیرش هم به همراه خواهد داشت»^(۴).

کلام امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه حاوی این مطلب است که خداوند دعاهایی را که پذیرفته می‌شوند به بندگان خود الهام می‌کند و اگر چنین دعایی را که به کسی الهام کرد به طور قطع اراده پذیرش آن را دارد. خدای تعالی مردم را به وسیله دعا به بندگی خود می‌کشد و دوست دارد که بندگان از او درخواست کنند، روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که از خدا طلب و درخواست نکند، خداوند بر او خشم می‌گیرد»^(۵).

۱- العراق فی التاریخ، ص ۵۰۶ و ۵۰۷.

۲- طبری، تفسیر، ج ۲۵، ص ۷۹.

۳- همان، ج ۲۵، ص ۷۹.

۴- ابن قیم، الفوائد، ص ۱۲۸.

۵- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۴۵۶، حدیث شماره ۳۳۷۳.

دعا یکی از بزرگ‌ترین اسباب دستیابی به خیر و دفع بلاهای مقدر است. در حدیث ثوبان آمده است که: «هیچ چیز نمی‌تواند تقدیر خداوند را بازگرداند مگر دعا و هیچ چیز باعث افزایش عمر نمی‌گردد مگر نیکوکاری و بندگان به خاطر انجام گناه از روزی محروم می‌شوند»^(۱). این حدیث با احادیث دیگری که بیان می‌کنند حوادث و سن و سال و روزی جزو مقدرات پروردگار است، منافاتی ندارد، زیرا این امور براساس اسباب مقدر شده‌اند و دعا هم یکی از اسباب بزرگ است و مسائل مذکور هم بدون در نظر گرفتن اسباب آن مقدر نگشته‌اند، «در واقع هرگاه بنده‌ای سبب یکی از مقدرات را فراهم کند آن قضیه مقدر می‌شوند و اگر سبب آن را فراهم نکند، امر مقدر هم منتفی خواهد شد، همانگونه که سیری و سیرابی با خوردن و نوشیدن مقدر گشته و حاصل می‌شوند... وارد شدن به بهشت و جهنم نیز به وسیله اعمال انسان رقم زده می‌شود»^(۲).

به همین خاطر هنگامی که یکی از اصحاب بر عمر رضی الله عنه اعتراض کرد که چرا سربازان را به خاطر طاعون به کوه‌های شمال انتقال داد، و به او گفت: آیا تو از تقدیر خداوند می‌گریزی؟ عمر رضی الله عنه فرمود: ما از تقدیر خدا به‌سوی تقدیر خدا فرار می‌کنیم»^(۳). این واقعه شامل این مسأله است که استفاده از اسباب ضروری است و می‌توان برای مقابله با مقدرات از خود مقدرات بهره گرفت و دعا هم جزو بزرگ‌ترین اسباب است.

عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او - رضوان خدا بر آنان باد - دلیل روشنی بر تأثیر و اهمیت دعاست و نظر افرادی را که معتقدند دعا با وجود مقدر شدن امور توسط خداوند دیگر فایده‌ای ندارد مردود می‌کند.

یکی از اسبابی که منجر به پذیرش دعا می‌شود آن است که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان شده است: «سه دعا هست که بدون شک مستجاب هستند، دعای فرد مظلوم، دعای شخص مسافر و دعای والدین برای فرزند»^(۴).

۱- امام احمد، المسند، ج ۵، ص ۲۸۰.

۲- ابن قیم، الجواب الکافی، ص ۱۵.

۳- ترمذی، الجامع، حدیث شماره ۳۳۷۳ و ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۹۵.

۴- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۷۳۱۴، حدیث شماره ۱۹۰۵ و ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۲۷۰، حدیث شماره ۳۸۶۲.

ابن رجب گفته است: «اگر سفر طولانی شود، دعای مسافر به پذیرش نزدیک‌تر می‌گردد زیرا این گمان هست که به خاطر طول غربتِ شخص مسافر و دوری از وطن و تحمل سختی‌ها نوعی تواضع و دل شکستگی در او ایجاد شود و افتادگی و شکستگی در برابر خداوند هم جزو بزرگ‌ترین اسباب پذیرش دعاست^(۱)، همچنین لباس ژنده و کهنه در تن داشتن و به وجود آمدن حالتی ژولیدگی و غبارآلود در شمایل فرد، جزو اسباب پذیرش دعاست. در حدیث مشهوری از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «چه بسیارند ژولیده موه‌های غبارآلودی که لباس‌های ژنده و کهنه بر تن دارند و کسی بر آنها اهمیتی نمی‌دهد، اما اگر خدا را به چیزی قسم دهند، خداوند آن را به انجام می‌رساند»^(۲). هرگاه پیامبر ﷺ می‌خواست که برای نماز استسقا، از شهر بیرون رود با لباسی ژنده و کهنه با حالت متواضع و گریان می‌رفت^(۳). برادرزاده مُطَرِّف بن عبدالله زندانی شده بود. او لباسی کهنه پوشید و یک چوب دستی به دست گرفت. به او گفته شد: این چه حالتی است که به خود گرفته‌ای؟ گفت: برای پروردگارم خودم را کوچک و حقیر کرده‌ام تا شاید دعایم را در مورد برادرزاده‌ام بپذیرد^(۴).

بالا بردن دست‌ها به سوی آسمان هم جزو اسباب قبولی دعاست. در حدیث سلمان رضی الله عنه از پیامبر ﷺ چنین روایت شده است: «همانا خداوند با حیا و بخشنده است و شرم دارد از این که مردی دستانش را به سوی او دراز کند و او آنها از خالی و ناکام بازگرداند»^(۵). یکی دیگر از سباب پذیرش دعا اصرار و پافشاری بر قبولیت آن و تکرار لفظ «رب» در دعاست. در حدیث عایشه رضی الله عنها به طور مرفوع از پیامبر ﷺ آمده است که فرمود: «هرگاه بنده‌ی خدا چهاربار بگوید: یا رب، خداوند می‌فرماید: لبیک ای بنده‌ی من، بخواه تا به تو بخشیده شود»^(۶).

۱- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ص ۹۸.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۶۹۳، حدیث شماره ۳۸۵۴ و گفته که صحیح و حسن است.

۳- ابن رجب، جامع العلوم و الحکم، ص ۹۸.

۴- همان.

۵- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۵۷، حدیث شماره ۳۵۵۶ و گفته: حسن و غریب است و ابوداود، ج ۲،

ص ۱۶۵ حدیث شماره ۱۴۸۸.

۶- بزار، جامع العلوم، ص ۹۹، به طور مرفوع از عایشه روایت شده است.

انجام اعمال صالح هم جزو اسباب پذیرش دعاست، همانگونه که در حدیث آمده که افرادی وارد غاری شدند و ورودی غار بر آنها بسته شد، پس آنان به اعمال صالحی که نیت خود را برای انجام آنها خالص کرده بودند توسل جستند و دعاهایشان پذیرفته شد.

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰] ^(۱).

«سخن پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و (الله) عمل صالح را بالا می‌برد».

عمر بن خطاب رضی الله عنه فرموده است: «خداوند زمانی دعا و تسبیح را می‌پذیرد که از آنچه حرام نموده پرهیز شود» ^(۲).

محمد بن واسع هم گفته‌است: «اندکی پرهیزکاری برای پذیرش دعا کافی است» ^(۳).

در سبب نزول آیه: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ آمده است که اصحاب پیامبر به ایشان عرض کردند: «ای رسول خدا آیا پروردگار ما نزدیک است که با او نجوی کنیم یا دور است تا او را صدا بزنیم؟»، این بود که خداوند آیه‌ی مذکور را نازل فرمود که معنی آن چنین است: (هرگاه بندگان من در باره‌ی من از تو پرسیدند بگو که من نزدیکم) ^(۴). به خاطر این که خدای عز وجل به بندگان خود نزدیک است، نیازی نیست که آنان هنگام دعا با صدای بلند او را فرا بخوانند و خداوند، زکریا علیه السلام را این‌گونه ستوده است:

﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَنِدَاءً خَفِيًّا﴾ [مریم: ۳].

«چون پروردگارش را به ندایی پنهان (به دعا) خواند».

زکریا به این خاطر خداوند را آهسته فرا می‌خواند، چون می‌دانست که او نزدیک است و ندای آهسته را می‌شنود، پس هنگام دعا صدایش را به خاطر ادب پایین

۱- ابن رجب، جامع العلوم و الحكم، ص ۱۰۰.

۲- همان منبع، ص ۱۰۱.

۳- همان منبع.

۴- طبری، تفسیر، ج ۲، ص ۱۵۸.

می‌آورد. حسن بصری گفته است: «ارزش دعای نهانی از دعای علنی هفتاد برابر بیشتر است»^(۱). خداوند متعال فرموده است:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [الأعراف: ۵۵].

«پروردگارتان را با تضرع (و زاری) و در پنهانی، بخوانید، همانا او از حد درگذرندگان را دوست نمی‌دارد».

بدون شک گریه و زاری و خشوع و فقر و واماندگی و دل شکستگی از اسباب پذیرش دعاست. باید دانست «اعتداء» که امری ناپسند نزد خداست به بلند کردن صدا در دعا تعبیر شده است. ابن جریر گفته: یکی از موارد «اعتداء» بلند کردن صدا و بانگ و فریاد هنگام دعا کردن است. ابن قیم هم در تفسیر این آیه فرموده است: «فرا خواندن خداوند بدون گریه و زاری جزو اعتداء محسوب می‌شود و چنین دعایی دعای متکبر و خودبین و مانند دعای شخص بی‌نیازی است که به خاطر بی‌نیازی خود بر خدا تکبر می‌ورزد، این حالت بزرگ‌ترین اعتداء است و با دعای شخص گریان و ذلیل و فقیر و مسکین در تمام حالات و از هر جهت مخالف است. در واقع هرکس مانند یک انسان فقیر و گریان و ترسان از خدا دعا نکند «معتد» [تجاوزگر از حدود] به شمار می‌آید.

عبادت کردن خداوند به روشی که او مقرر نکرده هم جزو اعتداء است مثلاً با الفاظ و شیوه‌هایی که خدا نمی‌پسندند و آن را مجاز نشمارده‌است او را ستایش کنی که این مسئله اعتداء در ستایش و عبادت است و شبیه اعتداء در درخواست و طلب است»^(۲). در این هم شکی نیست که انجام عبادات مایه حیات قلب است و نزدیک شدن به خدا و فراموش نکردن او به هنگام آسایش یکی از بزرگ‌ترین اسباب پذیرش دعا به هنگام مصیبت و بلا است که حدیث پیامبر ﷺ هم به این قضیه اشاره دارد: «خداوند را به هنگام آرامش و آسایش شناس تا تو را در وقت سختی و مشکل بشناسد»^(۳).

آن چه انسان را از یاد خدا، عبادت و ذکر او باز می‌دارد فراوان بودن نعمت‌ها است. هرچه توجه فرد به دنیا بیشتر باشد و به جمع‌آوری پول و افزایش فرزندان و نسل و نسب روی آورد نیاز بیشتری به محاسبه درونی خود دارد، مبادا که نفس او از اطاعت

۱- ابن قیم، التفسیر القیم، ۷ ص ۲۴۵.

۲- ابن قیم، التفسیر القیم، ص ۲۵۴.

۳- امام احمد، المسند، ج ۱، ص ۳۰۷.

بگریزد و به نافرمانی پردازد و از یاد خدا به سوی غفلت فرار کند. از ابراهیم بن ادهم، که از صالحان معتمد بود، پرسیده شد: مشکل ما چیست که دعا می‌کنیم و پذیرفته نمی‌شود در حالی که خداوند فرموده است ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾؟ ابراهیم گفت: به خاطر این است که دل‌های شما مرده است. گفته شد: چه چیزی آن را میرانده است؟ گفت: هشت صفت؛ حق خدا را شناختید اما براساس آن رفتار نکردید، قرآن را خواندید اما حدود آن را مراعات نکردید، گفتید که ما رسول خدا را دوست داریم اما طبق سنت او عمل نکردید، گفتید از مرگ می‌ترسیم اما برای آن آمادگی حاصل نکردید، خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ [فاطر: ۶].

«مسلمان شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بگیرید، او فقط پیروانش را دعوت می‌کند تا (همه) از اهل آتش سوزان (جهنم) باشند».

اما شما با انجام گناهان با او همراهی کردید، گفتید از آتش می‌ترسیم اما بدن خود را در آن وارد کردید، گفتید بهشت را دوست داریم اما برای رسیدن به آن تلاش نکردید و هرگاه از خواب بیدار شدید عیب‌های خود را پشت سر انداختید و عیب‌های مردم را پیش روی خود پهن کردید و به آن پرداختید، پس خداوند بر شما خشم گرفت، چگونه با این حال دعای شما را پذیرا باشد؟

برخی از اهل گناه برای توجیه غفلت خود به آیات امید و رحمت استفاده می‌کنند، در حالی که معروف کرخی گفته است: «امید تو به رحمت کسی که فرمانبرداریش را نمی‌کنی نشانه‌ی ناتوانی و حماقت است». انسان عاقل برای خود احتیاط به خرج می‌دهد و از گناهان توبه می‌کند و بدون امروز و فردا کردن به انجام طاعات اقدام می‌نماید و از خدا می‌خواهد که بر مسیر دین ثابت قدمش بدارد، همانگونه که رسول خدا ﷺ چنین می‌کرد و بیشترین دعای او این بود: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». «خداوند ای دگرگون کننده قلب‌ها، قلب مرا بر دین خود ثابت بدار»^(۱).

۱- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۴۴۸، حدیث شماره ۲۱۴۰ و ج ۵، ص ۵۳۸، حدیث شماره ۳۵۲۲ و گفته حسن است.

برای دستیابی به قبولیت دعا، اخلاص در آن ضروری است، به دلیل فرموده‌ی خداوند:

﴿فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [غافر: ۶۵].

«پس در حالی که دین خود را خالص گردانیده او را بخوانید».

خدای متعال بیان فرموده‌است که دعا کردن، درخواست از خدا و پناه بردن به او در سرشت مردم قرار گرفته و حتی کافران هم هنگام وارد شدن مصیبت بزرگ، خدایانی را که می‌پرستیدند فراموش کرده و فقط به خدای واحد پناه می‌آورند. خدای تعالی فرموده است:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ [النمل: ۶۲].

«آیا این بت‌ها بهتر اند یا کسی که (دعای) مضطر (= درمانده) را اجابت می‌کند».

خداوند به همین خاطر رویارویی کفار با فطرت را ناپسند دانسته و فرموده‌است:

﴿أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ [النمل: ۶۲].

«آیا معبودی با خدا است؟ واقعاً شما بسیار کم اندرز می‌گیرید».

یکی از مصادیق «مضطرّ» در این آیه انسان‌های مظلوم هستند و پیامبر ﷺ نسبت به دعای مظلومان به ما هشدار داده و فرموده: «از دعای انسان مظلوم بترس، زیرا میان دعای او و خداوند پرده‌ای وجود ندارد»^(۱). همچنین فرموده است که: «درهای آسمان برای دعای مظلوم گشوده می‌شود و خدای ﷻ می‌فرماید: به عزتم قسم که تو را یاری خواهیم کرد، حتی اگر پس از لحظه‌ای باشد»^(۲). بدون شک چنین توجهی به مظلوم دروازه‌ای وسیع را برای عدالت سیاسی و اجتماعی می‌گشاید و روابط مردم را بر مبنای ارزش‌هایی همچون عدالت و صداقت استحکام می‌بخشد.

اسلام آمد تا رابطه بندگان را با خداوند تصحیح کند تا مردم غیر خدا را نپرستند و غیر او را فرا نخوانند، زیر او از رگ گردن به آنان نزدیک‌تر است و دعای دعاگویان را طبق شروط بیان شده در قرآن و سنت می‌پذیرد، اسلام آمد تا روابط مردم را با یکدیگر

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۳۵۷، حدیث شماره ۱۴۹۶ و ج ۵، ص ۱۰۱، حدیث شماره ۲۴۴۸ و

مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۵۰، حدیث شماره ۱۹، لفظ حدیث از مسلم است.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۶۷۳، شماره ۲۵۲۶ و گفته: این حدیث با این اسناد قوی نیست و به

اعتقاد من متصل نیست.

مطابق مبانی عدالت مطلق تنظیم کند. اسلام پیروان خود را راهنمایی کرده که پشت سر برادران خود برای شان دعا کنند و به این وسیله روابط خود را با یکدیگر محکم و دوستی با همدیگر را حفظ نمایند:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^(۱)
[الحشر: ۱۰].

«و (نیز) کسانی که بعد از آن‌ها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند، می‌گویند: «پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببامرز، و در دل‌هایمان کینه‌ای نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند قرار مده، پروردگارا! بی‌گمان تو رؤوف و مهربانی»».

رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که پشت سر برادر خود برایش دعا کند مگر این که فرشته‌ای می‌گوید: برای تو هم این چنین باشد»^(۱).
اسلام به تربیت خود بر منهج میانه روی و اعتدال و پرهیز از مبالغه در گفتار و رفتار اهمیت داده و آنان را تشویق کرده‌است برای کسانی که با آنان نیکی می‌کنند دعا کنند تا به کار نیک آنان اعتراف کرده باشند و احساس فضل و لطف آنان در حق خود را اظهار نموده باشند، اسلام به آنان یاد داده‌است که در پاداش این خوبی‌ها بگویند: «جزاك الله خيرا».

پیامبر ﷺ بیان کرده‌است کسی که این جمله را برای شخص نیکوکار بگوید، نهایت تمجید را از او به عمل آورده‌است. ارزش این جمله به این خاطر است که فرد گوینده آن اظهار می‌کند که من از جبران این کار نیک ناتوانم و پاداش آن را به خداوند بخشنده توانا حواله می‌دهد. ارزش نیکوکاری به حدی است که از حیطة بشر هم خارج شده و فرشتگانی که حاملان عرش الهی هستند و سایر ملائکی که اطراف عرش و در ملاً اعلی حضور دارند خدا را فرا می‌خوانند و برای مؤمنان طلب مغفرت و بخشش می‌کنند، همان‌گونه که خداوند فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾﴾ [غافر: ۷-۹].

«آنان که بردارندگان عرش خدایند و آنان که گرداگرد آنند به سپاس و ستایش پروردگارش سرگرمند و بدو ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند (و می‌گویند) پروردگارا! مهربانی و دانش تو همه چیز را فراگرفته است (هم اعمال و اقوالشان را کاملاً می‌دانی و هم مرحمت و مهربانیت می‌تواند ایشان را دربرگیرد) پس در گذر از کسانی که (از گناهان دست می‌کشند و به طاعات و عبادات می‌پردازند، و از راه‌های انحرافی دوری می‌گزینند و به راستای راهت) برمی‌گردند و راه تو را در پیش می‌گیرند، و آنان را از عذاب دوزخ مصون و محفوظ فرما، پروردگارا! آنان را به باغ‌های همیشه ماندگار بهشتی داخل گردان که بدیشان (توسط پیغمبران) وعده داده‌ای، همراه با پدران خوب و همسران شایسته و فرزندان بایسته ایشان، قطعاً تو (بر هر چیزی) چیره و توانا و (در هر کاری) دارای فلسفه و حکمت هستی، و آنان را از عقوبت دنیوی و کیفر اخروی) بدی‌ها نگاهدار، و تو هرکس را در آن روز از کیفر بدی‌ها نگاهداری، واقعاً بدو رحم کرده‌ای (و مورد الطاف خود قرار داده‌ای) و آن مسلماً رستگاری بزرگ و نیل به مقصود سترگی است.»

دعای این ملائکه فقط شامل حال انسان‌های توبه‌کننده و مخلص خواهد شد. برخی از مردم به واگذاری کلی امور به خداوند [تفویض] تشویق می‌کنند و دعا را متضاد با تفویض کلی امور انسان به خداوند می‌دانند، در حالی که آیه ﴿أَدْعُوَنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ به طور آشکار دعا را بر تفویض ترجیح می‌دهد - این گفته نظر حافظ ابن حجر است که در فتح الباری ذکر شده است-^(۱)، روایت‌های بسیاری از رسول اکرم ﷺ به تواتر رسیده که ایشان مردم را به انجام دعا تشویق می‌کردند. اصحاب نیز از ایشان

درخواست دعا می کردند و می خواستند که به آنان دعاهایی را آموزش دهد. عثمان بن حنیف رضی الله عنه گفته است: «مردی کور نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای پیامبر از خدا بخواه که مرا شفا دهد» فرمود: «اگر بخواهی دعا می کنم، اما اگر اصرار نکنی دعا نمی کنم زیرا این برایت بهتر است». گفت: می خواهم دعا کنی. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد که وضوی نیکویی بگیرد و این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ: نبي الرحمة، إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِتُقْضَى لِي، اللَّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِيَّ»^(۱). «خداوندا من به وسیله پیامبرت محمد، نبی رحمت، به تو روی می آورم و از تو طلبم را می خواهم، ای پیامبر! من به وسیله تو به خداوند رو آوردم تا این نیاز مرا به انجام رسانی، خداوندا شفاعت او را در مورد من بپذیر»^(۲).

ترمذی از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا آموزش داد و فرمود: «ای عمر بگو: اللَّهُمَّ اجْعَلْ سَرِيرَتِي خَيْرًا مِنْ عَلَانِيَتِي وَاجْعَلْ عَلَانِيَتِي صَالِحَةً اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ صَالِحِ مَا تُؤْتِي النَّاسَ مِنَ الْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْوَلَدِ غَيْرِ الضَّالِّ وَلَا الْمُضِلِّ». «خداوندا درون و نهان مرا بهتر از بیرون و ظاهر آن قرار بده و ظاهر مرا صالح و نیکو گردان. خداوندا من از مال و اهل و فرزند که به مردم داده ای صالح آن را خواهانم، نه آنچه را که مایه گمراهی و گمراه کننده است».

واضح است که توجه ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله به آموزش دعا به اصحاب دربرگیرنده ستایش شایسته برای خداوند نیز هست و گفتارهای فراگیر، نیازهای دنیوی و اخروی را هم دربر دارد.

دعا باید شایسته حال و وضعیت دعاکننده هم باشد. مخصوصاً این که برخی از مردم هنگام دعا کردن، ناآگاهانه به خاطر سخت گیری بر ضد خود دعا می کنند. از جمله آثار بزرگ دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله این است که تسبیح (سبحان الله گفتن)، تهلیل (لا إله إلا الله گفتن) و تحمید (الحمد لله گفتن) را در متن خود دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد این سه جمله فرموده است: «از جمله اذکاری که بیانگر عظمت خداست و شما با آنها خدا را یاد می کنید، تسبیح و تهلیل و تحمید است که اطراف عرش می چرخند و

۱- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۶۹، حدیث شماره ۳۵۷۸ و گفته که حسن صحیح غریب است.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۷۳، حدیث شماره ۳۵۸۶ و گفته که غریب است.

صدایی مانند صدای کندوی زنبور عسل دارند و گوینده‌ی خود را یاد می‌کنند. آیا دوست ندارید که کسی داشته باشید و با نام شما ذکر کند؟»^(۱).

آیه ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰].

«سخن پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و (الله) عمل صالح را بالا می‌برد».

میان گفتار پاک و عمل صالح رابطه‌ی نزدیک برقرار کرده است و بی‌شک دعا‌های رسول اکرم ﷺ که با آن خداوند را ستایش کرده و «جوامع الکلم» یعنی گفتارهای فراگیر نام گرفته جزو بزرگ‌ترین و پاک‌ترین گفته‌هاست، پس لازم است انسان مسلمان برخی از این روایت‌ها را حفظ کند و با آنها خدایش را مناجات نماید، زیرا گفتار پاک به سوی خداوند بالا می‌رود.

عبدالله بن مسعود گفته است: «ما هرگاه برای شما حدیثی بیان می‌کنیم با آیات قرآن نیز آن را تأیید می‌نماییم. هرگاه بنده مسلمان خدا بگوید: «سبحان الله وبحمده، الحمد لله، لا إله إلا الله والله أكبر، تبارك الله» فرشته‌ای این کلمات را زیر بال خود گرفته سپس به سوی آسمان به پرواز در می‌آید و به هر گروه از ملائکه که می‌گذرد برای گوینده این کلمات طلب آموزش می‌کنند، تا این که به پیشگاه رحمن می‌رسد. سپس عبدالله این آیه را تلاوت کرد:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ﴾ [فاطر: ۱۰].

«هرکس عزت و قدرت می‌خواهد، (آن را از خدا بخواهد چرا که) هرچه عزت و قدرت است در دست خدا است. (راه وصول به عزت و قدرت هم گفتار و کردار نیک است). گفتار پاکیزه به سوی خدا اوج می‌گیرد (و گوینده خود را پرواز می‌دهد)، و خدا کردار پسندیده را بالا می‌برد (و انجام دهنده‌اش را والا می‌گرداند). کسانی که نقشه‌های سوء می‌کشند و نیرنگ‌ها به راه می‌اندازند، عذاب سختی دارند، و نقشه‌ها و نیرنگ‌هایشان نقش بر آب و تباه می‌شود».

برخی از گذشته‌گان صالح معتقدند که این عمل صالح است که گفتار نیک را بالا می‌برد زیرا در گفته‌ی بدون عمل خیری نیست. ابن عباس گفته‌است: «گفته‌ی نیک ذکر خدا و عمل صالح انجام فرائض خدا است، پس کسی که هنگام انجام فرائض خدا، او را یاد کند، ذکر خدا عمل او را در بر گرفته و آن را به‌سوی خداوند بالا می‌برد، اما کسی که خدا را یاد کند اما فرائض او را انجام ندهد، گفتار او بر عمل او باز گردانده می‌شود زیرا شایسته همان عمل است». «مجاهد و قتاده» هم که دو تن از مفسران تابعی هستند چنین عقیده‌ای دارند^(۱).

هدف این است که گفته با عمل جمع گردد، زیرا عمل نشانه صداقت گفتار است و بیشتر از گفتار در زندگی تأثیر دارد و اسلام به جانب عملی مسائل اهمیت بسیاری داده و فقط به نظریات و گفته‌ها اکتفا نکرده است، به همین خاطر اصحاب پیامبر ﷺ ده آیه از قرآن را می‌آموختند و تا زمانی که مفاهیم مربوط به آداب و احکام را نمی‌فهمیدند و براساس آن عمل نمی‌کردند به آیات دیگر نمی‌پرداختند. این بود که تعالیم نظری اسلام به رفتار و عمل تبدیل می‌شد. و چنان شد که هنوز وحی به نهایت نرسیده بود که امتی ظاهر گشت که براساس تعالیمی والا تربیت یافته و در زندگی خود به آنها پایبند بود و در متن زندگی آن را پیاده کرده بود، امتی که به مثابه یک نماد اسلامی بود که بر زمین راه می‌رفت. الگو و مربی آن محمد ﷺ بود که عایشه در توصیف اخلاق او گفت: «اخلاق پیامبر ﷺ قرآن بود»^(۲).

پیامبر ﷺ یاران خود را به گونه‌ای آموزش می‌داد که در هر حال خدا را یاد کنند. آنان گفتار پاک را از ایشان آموخته بودند که برای ستایش خدا، شکر نعمت‌ها، درخواست بخشش، اظهار صبر و خشنودی و هنگام روی دادن مصیبت‌ها، آن را به‌کار می‌برند. پیامبر ﷺ به همین دلیل گفته است: «حال و وضعیت مؤمن تعجب‌آور است، همه مسائل او خوب است و این فقط شامل حال مؤمن است، اگر به امری خوش فرجام و شادی آور برخورد کند خدا را شکر می‌کند و این مسأله باعث خیر اوست و اگر ضرری متوجه او شود، صبر می‌کند و این هم باعث خیر او می‌شود»^(۳). شکر و صبر خدا با

۱- طبری، تفسیر، ج ۲۲، ص ۱۲۱.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۵۱۳، حدیث شماره ۷۴۶.

۳- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۲۹۵، حدیث شماره ۲۹۹۹.

ذکر او مشخص می‌شود، معاذبن حبل رضی الله عنه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ عملی مانند ذکر نمی‌تواند انسان را از عذاب خدا نجات دهد»^(۱). زیرا ذکر، وسوسه‌های شر و انگیزه‌های گناه را از انسان دور می‌کند و او را در قلعه‌ای بازدارنده قرار می‌دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «شما را امر می‌کنم که خدا را یاد کنید، ذکر مانند این است که دشمن یک انسان او را به سرعت دنبال کند تا این که آن شخص به قلعه‌ای محکم می‌رسد و خود را از دست آن نجات می‌دهد. بنده‌ی خدا هم نمی‌تواند خود را از شیطان حفظ کند مگر به وسیله ذکر خداوند»^(۲). مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا قوانین اسلام زیاد و بر من دشوار گشته، مرا از چیزی آگاه کن که آن را محکم بگیرم. فرمود: «تلاش کن که همیشه زیانت با ذکر خدا خیس باشد»^(۳).

بنده هر اندازه بیشتر خدا را یاد کند، بیشتر به او نزدیک می‌گردد، همانگونه که در صحیحین حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «خداوند می‌فرماید: من با بنده‌ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می‌نمایم. هنگامی که مرا یاد می‌کند، با او هستم، اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم در تنهایی او را یاد می‌کنم و اگر مرا در جمع یاد کند، من هم او را در جمع بهتری یاد خواهم کرد و اگر به اندازه یک وجب به من نزدیک شود، من به اندازه یک «ذراع» به او نزدیک می‌شوم و اگر به اندازه یک «ذراع» به من نزدیک شود من به اندازه یک باغ (فاصله باز کردن دو دست) به او نزدیک می‌شوم و اگر قدم زنان به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او خواهم رفت»^(۴).

ذکر خدا قلب را جلا می‌دهد و آن را از تیرگی‌های گناهان، نافرمانی‌ها، آثار غفلت از خدا و پیروی از هوس، پاک می‌گرداند. انسان بدون ذکر و غافل با پیروی از هوی و هوس، ابزار احساس صحیح و معیار تشخیص درستی‌ها را از دست می‌دهد. و به جایی می‌رسد که خیر و شر و حق و باطل را در هم می‌آمیزد. خداوند فرموده است:

۱- امام احمد، المسند، ج ۵، ص ۲۳۹.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۱۴۹، حدیث شماره ۲۸۶۳ و گفته که حسن صحیح غریب است.

۳- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۴۵۸، حدیث شماره ۳۳۷۵، و گفته: حسن غریب است.

۴- بخاری، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۸۴، حدیث شماره ۷۴۰۵ و مسلم، الصحیح، ج ۴، ص ۲۰۶۱، حدیث شماره ۲۶۷۵، لفظ از بخاری است.

﴿وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ [الکھف: ۲۸].

«دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم، و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است (و پیوسته فرمان یزدان را ترک گفته است) و کار و بارش (همه) افراط و تقریط بوده است.»

پس شایسته نیست که انسان مسلمان از غافلان و سهل‌انگاران که از یاد خدا غافل‌اند و پیرو هوی و هوس می‌باشند و اوامر خدا را زمین گذاشته‌اند پیروی کند، بلکه لازم است که همراه و همنشین اهل خیر و اصلاح باشد که پوینده‌ی راه هدایت و خیرند، مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند. جای توجه است، هرچند که ذکر ساده‌ترین عبادت و سبک‌ترین عمل برای انسان است، اما اجر آن بسیار زیاد است. رسول خدا ﷺ فرمود: این که بگوییم «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر» از هرچه که خورشید بر آن طلوع می‌کند نزد من دوست داشتنی‌تر است^(۱).

مداومت بر انجام ذکر، انسان را در حالتی از بیداری و هوشیاری و حرکت و فعالیت و تلاش نسبت به مصالح دنیا و آخرت قرار می‌دهد. اما کسی که خدا را فراموش کرده- است و ذکر نمی‌کند، پروردگار او را از جنس همین عمل مجازات می‌کند یعنی او را به خود فراموشی مبتلا می‌سازد و کاری می‌کند که مصالح حال و آینده‌اش را از یاد ببرد. البته این مسأله جدا از سرگشتگی و گمراهی است که گریبانگیر برخی از مدعیان ذکر شده و از مصالح خود غافل گشته و از عمران و آبادانی دوری می‌جویند. خدای تعالی فرموده است:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [الحشر: ۱۹].

«و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد. آنان بیرون روندگان (از حدود شرائع الهی) و خارج شوندگان (از دایره ایمان) هستند.»

امّت ما برای از میان برداشتن ویرانه‌ها و محکم کردن پایه‌های تمدن و فرهنگ ایمانی در زمین چه قدر نیازمند بیداری روح و عقل و جسم است؟... ما چه قدر نیازمند این هستیم که غفلت را ترک کنیم و دیگر اوقات و مصالح خود را ضایع نکنیم و نیروها

را هدر ندهیم؛ ما چه قدر نیازمند عمل مخصانه و جدی هستیم تا با این وسیله زمام تمدن را دوباره به دست گیریم، پس از آن که در طول چندین قرن در گمراهی و از خود غافل بوده‌ایم و البته که دلیل این غفلت و گمراهی فقط این بوده که خدا را فراموش کردیم و او نیز ما را به خود فراموشی مبتلا کرد.

اسلام تأکید می‌کند که افراد باید به وسیله حق و برای حق هوشیار و آگاه باشند، اسلام به پیروان خود حقوق و وظایف‌شان را شناسانده، ظلم را میان آنها حرام کرده و حق مظلوم را از ظالمان آنها می‌گیرد. اسلام حاکمیت و مسئولیت آن را به عنوان یک تکلیف محسوب کرده و فقط باید افرادی آن را بر دوش گیرند که توانایی حمل آن را دارند و حقوق آن را ادا می‌کنند که عبارت است از: حفاظت از امت و کرامت آن و حفاظت از شخصیت و شرافت و اموال آن و قبل از هر چیز حفاظت از عقیده و باور امت. علاوه بر این بزرگ و کوچک، حاکم و رعیت، ثروتمند و فقیر، همه در برابر یک شریعت تسلیم هستند و در پیشگاه شرع یکسان می‌باشند. با این حال کجاست آن ادعا که گمراهان می‌پندارند که «دین افیون توده‌ها است» در واقع چنین ادعایی مخصوص خود آن افکار جاهلی و گمراهی است که دشمنان از آن نوش کرده و به جنگ با سرزمین اسلام آمده‌اند تا قلعه‌های اعتقادی و ارزش‌های اخلاقی آن را نابود سازند و تفرقه و اختلاف میان فرزندان این امت واحد بپراکنند و هیچ ستونی برای‌شان استوار نماند و در چنین حالی آنان به خود مشغول باشند و دشمن خود را از یاد ببرند و به خاطر گرفتاری با یکدیگر از ساختن آینده‌ی خود غفلت ورزند.

ذکر خداوند در انسان بیداری ایجاد می‌کند تا عمل استوار انجام دهد، در روابطی همچون خرید و فروش و سایر معاملات اخلاص بورزد، مصالح عمومی را مراعات کند، حقوق و وظایف را در نظر داشته باشد و به آن تجاوز نکند، با مردم مهربان باشد و بر آنان سخت نگیرد و حقوق‌شان را بی‌ارزش نکند، با آنان در گفتار و کردار همکاری و همدردی کند، به خاطر جهاد در راه خدا و کسب رضای او از شرف و مال و وطن دفاع نماید و خلاصه این که ذکر یکی از بزرگ‌ترین عبادت‌ها و اجر آن بسیار است هر چند که برای هر انسانی ممکن و آسان است. ذکر از نظر ارزش فرهنگی، یک آگاهی دائمی و بیداری پایدار و همیشگی است که سرگشتگی و بیهوشی در آن نیست، بلکه ذکر عین هوشیاری است.

داستان یونس علیه السلام سخت‌ترین آزمونی را که یک انسان ممکن است در زندگی دنیا به آن مبتلا شود به نمایش در می‌آورد. خداوند او را برای هدایت قومش که اهل نینوا و بت‌پرست بودند فرستاد. او نیز آنان را به سوی هدایت فرا خواند اما به دعوت او لبیک نگفتند، در نتیجه آنان را از عذاب خدا ترساند و بدون اذن خدا آنان را رها کرد و از میان آنان بیرون رفت.

هنگامی که عذاب خداوند به آنان نزدیک شد، ایمان آوردند و خداوند نیز عذاب را از آنان دور کرد و به آن مبتلا نشدند. یونس علیه السلام از این واقعه خشمگین شد، زیرا قوم او هرگز تجربه دروغ از او نداشتند اما اکنون [به خاطر رفع عذاب وعده داده شده توسط او] گمان‌های نادرست به او می‌بردند. هرچند که یونس علیه السلام از ایمان آنان خبر نداشت و به سبب دفع عذاب هم آگاه نبود. یونس علیه السلام با خشم و ناراحتی سوار بر یک کشتی شد، به این گمان که خداوند او را به خاطر عملش مجازات نمی‌کند، اما او برای ترک قومش از طرف خدا امر نشده بود. پس خداوند او را چنین مجازات کرد که طوفانی سخت را بر کشتی حامل او مسلط کرد و یارانش او را در آب انداختند و یک ماهی بزرگ به اذن خدا او را بلعید و یونس در تاریکی‌های سه گانه قرار گرفت، تاریکی شب، تاریکی درون دریا و تاریکی شکم ماهی، سپس خداوند به او الهام کرد که در آن تاریکی‌ها این ندا را سر دهد: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۷]. «ای پروردگار جز تو خدایی نیست، پاک و منزهی، من جزو ظالمان بوده‌ام».

خداوند دعای او را پذیرفت و به ماهی الهام کرد که یونس را در ساحل دریا بیرون اندازد و غم و اندوه را از او دور کرد. این به خاطر ارزش تسبیح او برای خدا بود و خداوند این چنین مؤمنان تسبیح‌گو را نجات می‌دهد. خدای تعالی فرموده است:

﴿وَذَا التُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْلَبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، وَنَحْنُنُهُ مِنَ الْعَمَىٰ ﴿۸۸﴾ وَكَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾﴾ [الأنبياء: ۸۷-۸۸].

«(یاد کن داستان یونس ملقب به) ذوالنون را در آن هنگام که (بر قوم نافرمان خود خشم گرفت و ایشان را به عذاب خدا تهدید کرد و بدون دریافت پیام آسمانی، از میان‌شان) خشمناک بیرون رفت و گمان برد که (با زندانی کردن و دیگر چیزها) بر او سخت و تنگ نمی‌گیریم، (سوار کشتی شد و کشتی به تلاطم افتاد و به قید قرعه

مسافران و کشتی‌بانان او را به دریا انداختند و نهنگی او را بلعید). در میان تاریکی‌های (سه‌گانه شب و دریا و شکم نهنگ) فریاد برآورد که (کریم! و رحیما!) پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزّهی (از هرگونه کم و کاستی، و فراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دل‌مان می‌گذرد و تصوّر می‌کنیم. خداوندا! بر اثر مبادرت به کوچ بدون اجازه حضرت باری) من از جمله ستمکاران شده‌ام (مرا دریاب!) دعای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها کردیم، و ما همین‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم (و در برابر دعای خالصانه، آنان را از گرفتاری‌ها می‌رهانیم).

داستان یونس عبرت‌ها و مفاهیمی در بر دارد که راه را پیش روی انسان مؤمن روشن می‌گرداند. از جمله این که هرگاه به قومی سرکش و نافرمان و کافر غذایی غالب شد قطعاً بر آنان نازل خواهد شد هرچند که هنگام مشاهده عذاب ایمان بیاورند و اگر در مورد قوم یونس چنین نشد موردی خاص است و برای دیگران چنین نبوده است، خدای تعالی فرموده است:

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا

عَنْهُمْ عَذَابَ الْخُرِّي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۹۸﴾ [یونس: ۹۸].

«هیچ قومی و ملتی (که در شهرها در گذشته زندگی می‌کرده‌اند به طور دسته جمعی در برابر پیغمبران الهی به موقع) ایمان نیاورده‌اند تا ایمان‌شان برای‌شان سودمند باشد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان به دور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی (که خواسته‌ایم بمانند، از زندگی) برخوردار کردیم.»

یکی دیگر از درس‌های این داستان این است که مؤمن باید به صفت رضا و تسلیم در برابر دستورات خدا و قضا و قدر آراسته گردد. بر خود خشم نگیرد و خدایش را به خشم نیاورد و عقل خود را قانع نکند که عمل نادرست او مجازاتی در پی نخواهد داشت. یونس علیه السلام هم انتظار چنین امتحان و آزمایشی که او در شکم ماهی قرار دهد نداشت و اگر به قضای خدا راضی می‌بود آن مجازات به او نمی‌رسید. پند دیگر اهمیت تسبیح است، زیرا یونس علیه السلام اگر آن تسبیح را نمی‌کرد ممکن نبود که از شکم ماهی خارج شود و خداوند در ضمن این داستان قرآنی یکی از صیغه‌های دعا را که در صورت وجود شرایط پذیرفته می‌گردد به ما آموزش داده است، این دعا همان دعای یونس است که از مکانی دور حرکت می‌کند و پرده‌های ظلمت سه‌گانه را پاره

می‌گرداند و چنین طنین می‌اندازد: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۶].

آری یونس این‌گونه به گناه خود اعتراف نمود و از آن توبه کرد. اما تسبیح او رشته‌ای دراز بود که نه شب و نه روز پایانی نداشت، او چنین بود که تسبیح را هیچ‌گاه فراموش نکرد مگر آن دم که هنگامی آزمایش سهم‌گین بود و ماهی او را بلعید... اما چه زود به تسبیح خود بازگشت و احساس حرکت و آگاه شد که هنوز هم در مسیر زندگی است... پس دعای او پذیرفته شد... خدایش چنین می‌فرماید:

﴿فَالْتَقَمَهُ الْخُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۱۴۲﴾ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۴۳﴾﴾ [الصافات ۱۴۲-۱۴۳].

«ماهی او را بلعید، در حالی که مستحق ملامت بود (و می‌بایست در برابر کاری که کرده بود، زندانی شود). اگر او قبلاً از زمره پرستش‌گران نمی‌بود.»
و اگر تسبیح یونس باعث نجات او شد، مسأله‌ای مخصوص او نبود بلکه این تسبیح سبب نجات هر مؤمنی در هر زمان و مکانی است چون خدای تعالی در ادامه فرمود:

﴿وَكَذَلِكَ نُجِّي الْمُؤْمِنِينَ﴾

ترمذی از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دعایی که یونس، آن گاه که در شکم ماهی بود، با آن خدا را فرا خواند این بود: (لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين) هر فرد مسلمانی این دعا برای رفع مشکلی خوانده باشد خداوند قطعاً پذیرای آن بوده است»^(۱). حاکم هم روایتی شبیه ترمذی آورده و آن را صحیح دانسته اما این جمله را هم به این روایت اضافه کرده‌است که: «مردی گفت: ای رسول خدا آیا این دعا مخصوص یونس است یا برای همه مؤمنان؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به گفته‌ی خداوند گوش نداده‌ای که فرموده: ﴿وَنَجِّنُهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِّي الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۸]^(۲)».

۱- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۲۹، حدیث شماره ۳۵۰۵.

۲- المنذری، الترغیب و التزهیب، ج ۲، ص ۶۱۸.

«پس دعای او را اجابت کردیم، و از اندوه نجاتش دادیم، و این گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم».

موضوع‌گیری مؤمنان در برابر آزمایش‌ها و امتحانات الهی بر حسب ایمان و آگاهی و درک آنان از دین متفاوت است. برخی از آنان صبر پیشه می‌کنند و تسلی می‌یابند و به خود باز می‌گردند و ثواب آن را از خداوند می‌طلبند همانگونه که از «مطرف» نقل شده که هنگام فوت پسرش عبدالله با لباسی زیبا و موی چرب نزد قومش رفت. آنان خشمگین شدند و گفتند: پسر عبدالله مرده و تو با این لباس و موی روغن زده بیرون آمده‌ای؟ گفت: آیا به خاطر این مصیبت خود را بیچاره و مفلوک کنم، در حالی که خداوند به خاطر صبر در برابر این مصیبت‌ها به من وعده نعمت‌هایی داده که هرکدام از آن نعمت‌ها از همه‌ی دنیا برایم دوست داشتنی‌تر است. او فرموده است:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ﴿۱۵۶﴾ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾ [البقرة: ۱۵۶-۱۵۷].

«آن‌ها که هرگاه مصیبتی به ایشان برسد می‌گویند: ما از آن‌الله هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم. این‌ها هستند که درودها و رحمتی از پروردگارشان بر ایشان است و اینانند هدایت‌یافتگان».

«آیا پس از این وعده‌ها خود را بیچاره و فرومایه سازم؟!»^(۱)

برخی مردم هنگام برخورد با یک آزمایش به داد و فریاد می‌پردازند، صبر خود را از دست می‌دهند، توکل را رها و محاسبه را فراموش می‌سازند، حتی گاهی این بی‌تابی انسان را به خشم و دشمنی در برابر تقدیر وا می‌دارد و به جای این که خدای تعالی را فرا خواند و با انجام عبادت و اعمال صالح به او تقرب جوید، در عبادت سستی می‌کند و مدعی می‌شود که دعا بی‌فایده است. چنین عکس‌العملی در برابر آزمایش خدا به دلیل ضعف ایمان، عادت‌ی بودن عبادت و خالی بودن قلب از تأثیر عبادت‌های قلبی است. ابن جوزی رحمته گفته است: «مرد بزرگی را می‌شناختم که حدود هشتاد سال داشت و اهل دین و پایبند به نماز جماعت بود. پسر دختر او فوت کرد. گفت: لازم نیست کسی دعا کند زیرا دعایش پذیرفته نمی‌گردد، سپس گفت: اگر با خدا دشمنی

می‌کردیم، فرزندی برایمان باقی نمی‌گذاشت. ابن قیم می‌گوید: فهمیدم که نماز و کارهای خیر او از روی عادت است نه از چشمه‌ی معرفت و ایمان و این افراد کسانی هستند که خداوند را بر لبه انحراف عبادت می‌کنند». اما مؤمن هوشیار در سختی‌ها به خدا تکیه می‌دهد و به‌جای اهل و مال و مقام از دست داده، باجایگزینی نیکو جبران آن را می‌خواهد.

در داستان ایوب علیه السلام هم که قرآن بیان کرده یک الگوی والا برای ما وجود دارد، الگویی برای صبر هنگام امتحان و بلا و پناه بردن به خداوند به وسیله دعا...

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَ أَلَىٰ مَسْنَىٰ الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۸۳﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ فَكَّشْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَءَاتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿۸۴﴾﴾ [الانبیاء: ۸۳-۸۴].

«ایوب را (یاد کن) بدان گاه که (بیماری او را از پای در آورده بود، و در این وقت) پروردگار خود را به فریاد خوان (و عاجزانه گفت: پروردگارا!) بیماری به من روی آورده است و تو مهربان‌ترین و مهربانانی (پس بدین بنده ضعیف رحم فرما). دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم، و (به‌جای) اولاد او اموالی که از دست داده بود) دو چندان بدو دادیم، محض مرحمت‌مان (در حق ایوب) و تذکاری (از صبر و شکیبایی) برای پرستندگان (یزدان سبحان، تا همچون ایوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند».

آن چه که ایوب علیه السلام به آن مبتلا شد و اهل و عیال و مال خود را از دست داد و جسمش بیمار شد مجازاتی از جانب خدا نبود، بلکه امتحانی بود برای ایمان او و تصفیه‌ای بود برای صبر او. و چون صبر کرد و به خدا پناه برد و رحمت او را خواهان بود، خداوند نیز پذیرای دعایش شد و او را شفا داد و اهل و مالش را چندین برابر کرد... پناهندگی او به خدا چه نیکو بود و کناره‌گیری او از شیطان چه زیبا!

﴿وَإِذْ كُرِّعَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَ أَلَىٰ مَسْنَىٰ الشَّيْطَانِ يَنْصَبِ وَعَدَابِ ﴿۸۱﴾ أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ ﴿۸۲﴾ وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَ ذِكْرًا لِّأُولَى الْأَلْبَابِ ﴿۸۳﴾ وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَأَضْرِبْ بِهِ وَ لَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۸۴﴾﴾ [ص: ۴۱-۴۴].

«ای محمد!» خاطرنشان ساز (سرگذشت) بنده ما ایوب را، بدان گاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: اهریمن مرا دچار رنج و عذاب کرده است (و سخت زار و نزار و بیمارم). (به فریادش رسیدم و او را ندا در دادیم که) پای خود را در زمین بکوب، (هنگامی که چنین کرد چشمه آبی بر جوشید. بدو بیم دادیم:) این آبی است که هم برای شستشوی (تنت مفید) است و هم برای نوشیدن (گوارا و سودمند) است. (بیماری و ناراحتی ایوب را برطرف ساختیم و به جای) اولاد (و اموالی که از دست داده بود) دو چندان بدو عطا کردیم، محض مرحمت‌مان (در حق ایوب) و تذکاری (از صبر و شکیبایی) برای خردمندان (تا همچون ایوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند و در حوادث و مشکلات، رشته صبر جمیل را از دست ندهند). (ایوب سوگند خورده بود که یکی از افراد خانواده‌اش را تنبیه کند و چندین ضربه چوب بزند. ما برای رفع این مشکل نیز بدو دستور دادیم) بسته‌ای (از چوب‌های نازک، بار رشته خرما، و یا ساقه‌های گندم و همانند آن) را برگیر و (او را) با آن بزن، و سوگند خود را مشکن (و با کم‌ترین اذیت و آزاری قسم خویش را به مرحله اجرا درآورد). ما ایوب را شکیبا یافتیم، چه بنده خوبی بود! او بسیار توبه و استغفار سر می‌داد».

ایوب علیه السلام در صبر و پناه بردن به خدا و استقامت بر عبادت، نمونه‌ای والا برای هر فرد مصیبت زده‌است هرچند که مصیبت، کمرشکن و حادثه، بزرگ باشد. پس اگر تعالیم اسلام انسان را به صبر و یاری جستن از خداوند رهنمود می‌سازد و از بی‌تابی و حزن نهی می‌کند جای تعجب نیست که کتاب‌های تاریخ ما نمونه‌های بسیاری از مؤمنان صبور را در طول تاریخ اسلامی برای ما بیان می‌کند که هرکدام در نوع مصیبت‌ها و شدت و سختی آزمایش باهم تفاوت داشته‌اند. ابن ابی شیبه با سند خود از ثابت بنانی روایت کرده‌است که صلت بن ایشم در جنگی شرکت نمود و پسرش هم همراه او بود. به پسرش گفت: ای پسرم پیش برو و بجنگ تا این که تو را به خدا تقدیم دارم، پسرش حمله کرد و جنگید تا این که کشته شد، سپس پدر هم حمله کرد و کشته شد، زنان گرد آمدند. همسر صلت به پا خواست و گفت: خوش آمدید. اگر برای تبریک گفتن به نزد من آمده‌اید خوش آمدید اما اگر برای کاری دیگر آمده‌اید بازگردید»^(۱).

آری این یک خانواده مسلمان است که مردان آن مجاهد و شهید و زنان آن صبور و

ایثارگرند و همه‌ی آنها به وعده‌های خدا بیشتر از دارائی‌های خود اعتماد و اطمینان دارند. ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زهد در دنیا به معنی حرام کردن حلال خدا و ضایع نمودن مال دنیا نیست، بلکه زهد این است که به آنچه نزد خداست از آنچه که نزد توست اطمینان بیشتری داشته باشی و ثواب صبر به هنگام مصیبت و صبر بر آنچه در مصیبت از دست داده‌ای را بر باقی ماندن نعمت از دست داده ترجیح دهی»^(۱).

در نهایت باید گفت که «دعا سلاح مؤمن، ستون دین و نور آسمان‌ها و زمین است»^(۲). پس باید خود را به آن عادت دهیم و آن را به فرزندان خود بیاموزیم.

۱- ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۱۳۷۳، حدیث شماره ۴۱۰۰ و ترمذی با لفظ نزدیک آن، الجامع، ج ۴، ص ۵۷۱ حدیث شماره ۲۳۴۰ و گفته که غریب است.

۲- حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۴۹۲ و گفته که صحیح است.

باب دوم:
تربیت با توجه به عقاید و خاصیت
الگوپذیری انسان

فصل اول: تربیت با توجه به ایمان به روز آخرت

بحث اول: برانگیخته شدن پس از مرگ

ایمان به زنده شدن رکنی از ارکان عقیده‌ی اسلامی و انکار آن کفری آشکار است و اگر شخصی به زنده شدن و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و بهشت و جهنم اعتقاد نداشته باشد، ایمان او به طور کامل از میان می‌رود. خداوند فرموده است:

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَعَلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴].

«همانگونه که (نخستین بار سهل و ساده) آفرینش را سر دادیم، آفرینش را از نو بازگشت می‌دهیم (و به شکل دیگری زندگی دوباره می‌بخشم و مردمان را برای حساب و کتاب حاضر می‌آوریم). این وعده‌ای است که ما می‌دهیم، و ما قطعاً آن را به انجام می‌رسانیم.»

﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [التغابن: ۷].

«کافران می‌پندارند که هرگز زنده و برانگیخته نخواهند گردید: بگو: چنین نیست که می‌پندارید، به پروردگار سوگند: زنده و برانگیخته خواهید شد. و سپس از آن چیزهایی که می‌کرده‌اید باخبرتان خواهند کرد. و این کار برای خدا ساده و آسان است.»

بدون شک اجرای عبادات اسلامی، اخلاق دینی و شرایع الهی که بندگان مکلف به انجام آن هستند وابسته به وجود پاداش و مجازات در روز حساب و کتاب است، در غیر این صورت مؤمنان و کافران، فرمان‌برداران و نافرمانان، نیکوکاران و اشرار همه مساوی خواهند بود و دین تأثیری در رهنمود انسان به‌سوی خیر و معرفت نخواهد داشت.

قرآن به شیوه‌ای بسیار نیکو اعتقاد به زنده شدن یا همان ایمان به روز قیامت را بیان نموده و با تصاویری واضح و شگفت‌انگیز، صحنه‌ها و مناظر قیامت را به تصویر کشیده است به گونه‌ای که در هیچ یک از آثار وحی الهی باقی‌مانده قبل از قرآن یا ادبیات بشر در طول تاریخ چنین شیوه‌ای نمی‌بینیم. این تصویرپردازی هم مربوط به دوران برزخ است و هم روز حشر و حساب و کتاب و حوض و صراط و میزان و هم مربوط به توصیف بهشت و جهنم. بیان قرآن در این مورد به گونه‌ای است که هم

عظمت خالق و قدرت او را روشن می‌سازد و هم ما را نسبت به اهمیت تقوا و ترس از خدا هوشیار می‌کند.

سنت پیامبر ﷺ نیز به عنوان مفسر و توضیح دهنده جزئیات قیامت به کنار قرآن آمد. ابوهریره از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «روز قیامت خداوند زمین را می‌گیرد و با دست راست خود آسمان را در هم می‌پیچد، سپس می‌فرماید: من پادشاه هستم. کجایند پادشاهان زمین؟»^(۱).

هنگامی که جبرئیل علیه السلام در باره‌ی ایمان از رسول خدا ﷺ سؤال پرسید، او در جواب فرمود: «ایمان یعنی باور به خدا، ملائکه خدا، کتاب‌های آسمانی، پیامبران خدا، روز قیامت و ایمان به قدر خیر و شر»^(۲).
خداوند فرموده است:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«این که (به هنگام نماز) چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی (تنها) همین (نیست) (و یا ذاتاً رو کردن به خاور و باختر، نیکی به شمار نمی‌آید). بلکه نیکی (کردار) کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیغمبران ایمان آورده باشد».

قرآن روز قیامت را با نام‌هایی مختلفی نامگذاری کرده است؛ روز جزا، روز حساب، روز خروج، روز زنده شدن، روز حسرت، روز جدایی و روز تغابن (زیانمند گشتن گروهی و سودمند شدن گروهی دیگر). قرآن همچنین انکار روز قیامت توسط مشرکان را زشت شماره‌است و گفته‌ی آنان را چنین نقل می‌کند:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ [الجماعه: ۲۴].

«منکران رستاخیز می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن بسر می‌بریم،

۱- بخاری، الصحيح، ج ۷، ص ۱۹۴، باب ۴۴ (رقاق) و ج ۸، ص ۱۶۶، باب ۶ (توحید) و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۴۸ حدیث شماره ۲۷۸۸.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۳۷، حدیث شماره ۸.

در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد».

و از اینجا باور فیلسوفان قدیم دهری (منکران وجود خدا) و فیلسوفان جدید متافیزیک و ماده‌پرست را مردود می‌کند. همه‌ی این فیلسوفان و ماده‌گرایان فراموش کرده‌اند که عقل به صورت بدیهی و واضح پذیرفته است که «فاقد الشیء لایعطیه» یعنی فاقد یک شیء نمی‌تواند آن را ببخشد، و فراموش کرده‌اند که ماده‌ی سخت و بی‌جان عقل ندارد، روح در او نیست و اراده‌ای از خود ندارد، پس چگونه می‌تواند عقل و روح و اراده را خلق کند؟!

قرآن عقیده‌ی یهودیان و مسیحیان را نیز که در باره‌ی حقیقت روز قیامت دچار انحراف شده‌اند ناپسند دانسته‌است و از یهودیان که معتقد به جاودانه ماندن در جهنم نیستند چنین نقل می‌کند:

﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ [البقرة: ۸۰].

«می‌گویند: (هرچند هم گناهکار باشیم) آتش جز چند روز معدودی گریبان‌گیر ما نمی‌گردد».

نصاری نیز به تفکر «منجی بودن مسیح و فدا شدن او برای رهایی آنان از آتش» پناه برده و خود را در دامنه‌ی یک زندگی حیوانی و دور از دین رها ساخته‌اند و به این عقیده توکل کرده‌اند که قرآن آن را چنین نقل می‌کند:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّوْهُ﴾ [المائدة: ۱۸].

«یهودیان و مسیحیان می‌گویند: ما پسران و عزیزان خداییم».

اما باور امت اسلامی در این باره این‌گونه است:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ [آل

عمران: ۹].

«پروردگارا! تو مردمان را در روزی که تردیدی در آن نیست جمع خواهی کرد (تا همگان را در برابر کارشان پاداش دهی و بدین امر وعده داده‌ای و) بی‌گمان خدا خلاف وعده نمی‌کند».

و در مورد لحظه‌ی وقوع قیامت باید گفت که خداوند آن را جزو علم مخصوص خود قرار داده‌است و کسی به آن آگاه نیست. او فرموده‌است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَعَثَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸۷﴾﴾ [الأعراف: ۱۸۷].

«درباره‌ی روز قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند: در چه زمانی (دنیا به پایان می‌رسد) قیامت رخ می‌دهد؟ بگو: تنها پروردگرم از آن آگاه است، و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد (و از پایان این جهان و سرآغاز آن جهان مردمان را بیاباگانند. اطلاع از هنگامه قیامت) برای (ساکنان) آسمان‌ها و زمین سنگین و دشوار است (و هرگز دانش انسان بدان نمی‌رسد). قیامت ناگهانی به وقوع می‌پیوندد و بر سرتان می‌تازد. از تو می‌پرسند: انگار تو از (شروع) قیامت باخبری؟ بگو: اطلاع از آن، خاص یزدان است، ولیکن بیشتر مردمان (این مسأله و فلسفه آن را چنان که باید) نمی‌دانند».

اینکه زمان وقوع قیامت جزو اسرار باقی مانده است باعث شده که مردم برای توبه کردن و انجام عبادت‌ها، امروز و فردا نکنند و برای آباد ساختن دنیا از زراعت و صنعت و تجارت غافل نمانند. البته قرآن برخی نشانه‌ها و علایم را که قبل از برپا شدن قیامت روی می‌دهند بیان کرده و رسول خدا نیز جزئیات آن را در احادیث خود توزیع داده است.

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ أَنْتَظِرُونَ إِنَّنَا مُنْتَظِرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۸].

«روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد (و آنان را به ایمان اجباری وادار می‌نماید) اما ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان خیری نیندوخته‌اند، سودی به حال‌شان نخواهد داشت».

رسول اکرم ﷺ پس از خواندن این آیه آن را چنین تفسیر کرد: «قیامت برپا نخواهد شد تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع کند، هنگامی که مردم طلوع خورشید از مغرب را می‌بینند همه‌ی آنها ایمان می‌آورند، در این حال است که ایمان این تازه مؤمن‌ها هیچ نفعی به حال ایشان ندارد»^(۱).

۱- بخاری، الصحيح، ج ۷ ص ۱۹۵، باب ۹ (تفسیر سوره ششم) و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۳۷، شماره ۱۵۷.

در روز قیامت فهم زمان از بین می‌رود:

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِئُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ﴾ [الروم: ۵۵].

«روزی که قیامت برپا می‌شود گناهکاران سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی در (دنیا و جهان برزخ) ماندگار نبوده‌اند این چنین آنان (در دنیا توسط شیاطین و شیاطین صفتان از درک حقیقت و راه درست) باز داشته شده‌اند (و هم اینک گرفتار عذاب ابدی گشته‌اند بدا به حال‌شان!».

زمین و آسمان‌ها نیز در این روز دگرگون می‌شوند:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ [براهیم: ۴۸].

«در آن روزی که زمین به زمین دیگری و آسمان‌ها به آسمان دیگری تبدیل می‌شوند و آنان در پیشگاه خداوند یگانه مسلط (بر همه چیز و همه کس)، حضور به هم می‌رسانند».

او فرموده است:

﴿وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَ الْأُخْرَى﴾ [النجم: ۴۷].

«و این‌که قطعاً بر خدا است که (رستاخیز را پدیدار و مردگان را) زندگی دوباره بخشد».

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [العنكبوت: ۲۰].

«بگو در زمین بنگرید و بنگرید که خدا چگونه در آغاز موجودات را پدید آورده است و (چه رنگ و بو و سیما و ویژگی‌هایی به هر یک داده است و چه اسراری در آنها به ودیعت نهاده است تا از مشاهده اشیاء به راز و رمز آنها پی ببرید و در برابر قدرت مافوق تصور آفریدگارش سر تسلیم فرود آورید و بدانید که او کسی است که جهان را از نیستی به هستی آورده است) بعداً هم جهان دیگر را پدیدار می‌کند چراکه خدا بر هر چیز تواناست».

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ﴾ [یس: ۵۱].

«(برای بار دوم) در صور دمیده می‌شود و به ناگاه همه آنان از گور بیرون آمده و به سوی (دادگاه حساب و کتاب) پروردگارش شتابان رهسپار می‌گردند».

مردم هنگام زنده شدن براساس صالح بودن و فاسد بودن برانگیخته می‌شوند و انسان‌های فاسد خلقتی ناقص خواهند داشت، خداوند فرموده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾^(۱۴۴)
 قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿۱۴۵﴾ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴿۱۴۶﴾ [طه: ۱۲۴-۱۲۶].

«و هرکس که از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتاب‌های آسمانی دوری گزیند) زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت، (چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه قیامت گسیل و با دیگران) در آن جا گرد می‌آوریم. گفت: پروردگارا! چرا مرا نابینا جمع آورده‌ای؟ من که قبلاً بینا بوده‌ام خدا می‌گوید: همین است آیات من به تو رسید و تو آن‌ها را نادیده گرفتی همان‌گونه هم تو امروز نادیده گرفته می‌شوی (بی‌نام و نشان در آتش رها می‌گردد)».

قرآن دلایل زنده شدن و امکان عقلی آن را هم بیان کرده است:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۱۴۷) [الروم: ۲۷].

«او است که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را باز می‌گرداند و این برای او آسان‌تر است. بالاترین وصف، در آسمان‌ها و زمین متعلق به خدا است و او بسیار با عزت و اقتدار و سنجیده و کار بجا است».

بدون شک خلقت اولیه بدون وجود مشابه مشکل‌تر از باز گرداندن خلقت به حال اولیه است. خداوند نمونه‌ها و مثال‌هایی را برای مردم بیان کرده‌است تا قضیه رستاخیز را بر آن قیاس کنند و شک و شبهه دامن‌گیر آنان نشود، خداوند فرموده‌است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ ۖ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُجِي الْمَوْتَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۱۴۸) [فصلت: ۳۹].

«و از نشانه‌های (قدرت) خدا این است که تو زمین را خشک و برهوت می‌بینی اما هنگامی که (قطره‌های حیات بخش) آب بر آن فرو می‌فرستیم به جنبش در می‌آید و آماسیده می‌گردد (و بعدها به صورت گل و گیاه و سبزه موج می‌زند) آن کسی که این زمین خشک و برهوت را زنده می‌کند هم او مردگان را نیز (در قیامت) زنده می‌گرداند چرا که او بر هر چیزی تواناست».

در این آیه زنده شدن ایشان به زنده شدن زمین قیاس شده است که این نوع قیاس را «قیاس إله إلا له» گویند. به همین شیوه خداوند بیان کرده است که خلق هستی مهم‌تر از خلق بشر است، زیرا در نظام مهندسی جهان میلیون‌ها قانون وجود دارد که ادامه وجود و حفظ بقای آن وابسته به آن قوانین است، بدین خاطر خداوند فرموده است:

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [غافر: ۵۷].

«قطعاً آفرینش آسمان‌ها و زمین بسی دشوارتر است از آفرینش مردمان (در پایان این جهان برای شروع زندگی در آن جهان) ولیکن بیشتر مردمان (که کفار و مشرکانند چنین چیزی را درست) نمی‌دانند».

همچنین قرآن نمونه‌هایی از زنده شدن و زنده کردن را که در این دنیا برای مردگان روی داده بیان کرده و آن را جزو امور خارق العاده و معجزه به حساب آورده است؛ آن گاه که ابراهیم خلیل الله به پروردگار گفت: ﴿أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾ [البقرة: ۲۶۰]. «نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می‌گردانی». خداوند در پاسخ او فرمود:

﴿قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۰].

«و گفت: پس چهار تا از پرندگان را بگیر و آن‌ها را به خود نزدیک گردان (تا مشخصات و ممیزات آن‌ها را دریابی آن گاه آن‌ها را ذبح کن و درهم بیامیز) سپس بر سر کوهی قسمتی از آنها را بگذار بعد آنها را بخوان به سرعت به سوی تو خواهند آمد و بدان که خداوند چیره و با حکمت است».

ابراهیم عليه السلام بندهای پرندگان را از هم گسست و با همدیگر قاطی نمود و آن‌ها را از هم جدا کرد و هرکدام را بر قلعه‌ی کوهی گذاشت، خداوند همه‌ی آن اجزاء را باهم جمع کرد و پیش روی ابراهیم حیاتی دوباره بخشید. مثال دوم این قضیه برای یکی از پیامبران یهود روی داد، به شیوه که خداوند جسدش را پس از مرگ زنده کرد و پیش روی او به الاغش زندگی دوباره بخشید و غذا و نوشیدنی او را برایش تازه کرد. قرآن این مسأله را چنین بیان کرده است:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾﴾ [البقرة: ۲۵۹].

«یا همچون کسی که از کنار دهکده‌ای گذر کرد در حالی که سقف خانه‌ها فرو تپیده بود. دیوارهای آن‌ها بر روی سقف‌ها فرو ریخته بود گفت: چگونه خدا این را پس از مرگ آن‌ها زنده می‌کند؟ پس خدا او را صد سال میراند و سپس زنده‌اش گرداند و گفت: چه مدت درنگ کرده‌ای؟ گفت: روزی یا قسمتی از یک روز، فرمود: (نه) بلکه صد سال درنگ کرده‌ای به خوردنی و نوشیدنی خود (که همراه داشتی) نگاه کن (و بین که با گذشت این زمان طولانی به اراده خدا) تغییر نیافته است و بنگر به الاغ خود (که چگونه از هم متلاشی شده است. ما چنین کردیم) ما تو را نشانه (گویایی از رستاخیز) برای مردمان قرار دهیم (اکنون) به استخوان‌ها بنگر که چگونه آن‌ها را بر می‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم و سپس بر آن‌ها گوشت می‌پوشانیم هنگامی که (این حقایق) برای او آشکار شد، گفت: می‌دانم که خدا بر هر چیز تواناست.»

اثبات زندگی در عالم برزخ و عذاب قبر

قرآن وجود حیات برزخی را اثبات می‌کند، این دوره پس از مرگ آغاز شده و با شروع قیامت پایان می‌یابد، در حقیقت روح انسان در این دوره و پس از مرگ بر حسب ایمان و عمل او در دنیا، عذاب می‌بیند و درد می‌کشد یا استراحت می‌کند و آرامش می‌یابد. خدای تعالی فرموده است:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰].

«(کافران به راه غلط خود ادامه می‌دهند) و زمانی که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد می‌گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) باز گردانید تا این که کار شایسته‌ای بکنم و فرصت‌هایی را که از دست داده‌ام جبران نمایم نه! (هرگز راه بازگشتی وجود ندارد) این سخنی است که او بر زبان می‌راند (و اگر به فرض به زندگی دنیا برگردد باز به

همان برنامه و روش خود ادامه می‌دهد) در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روزی که برانگیخته می‌شوند».

﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶].

«و آن آتش دوزخ است که بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه می‌شوند (این عذاب برزخ ایشان است) و اما روزی که قیامت برپا می‌شود (خدا به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون را به شدیدترین عذاب دچار سازید».

مردی پیش عامر شعبی، که جزو بزرگان تابعین است، گفت: خدا فلانی را رحمت کند، او اهل آخرت شد، عامر گفت: خیر او هنوز جزو اهل آخرت نگشته است بلکه اکنون اهل برزخ است، او نه از دنیا است و نه از آخرت»^(۱).

ما راجع به روح چیزی غیر از آنچه وحی الهی بیان کرده است نمی‌دانیم، و برای ما روشن نکرده که ماهیت روح چیست، اما وجود روح، زمان وارد شدنش به بدن انسان و زمان گرفته شدن آن از جسم را به ما اطلاع داده است، قرآن در پاسخ به سؤالی که کفار درباره‌ی روح از پیامبر ﷺ پرسیدند فرمود:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵].

«از تو (ای محمد) در باره‌ی روح می‌پرسند (که چیست) بگو: روح چیزی است که تنها پروردگرم از آن آگاه است (و خلقتی اسرارآمیز و ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اعجوبه جهان آفرینش است، بنابراین جای شگفت نیست اگر به حقیقت روح پی نبرید) چراکه جز دانش اندکی به شما داده نشده است».

پس شناخت ماهیت روح جزو امورات خاص خداست و بشر آن را نمی‌داند، و هرگز به آن شناخت پیدا نمی‌کند. امام مسلم در کتاب حدیث خود از پیامبر ﷺ چنین نقل کرده است: «هرکدام از شما در مدت چهل روز در شکم مادرش خلقت خود را کامل می‌کند، سپس در مدت چهل روز دیگر به خون بسته‌ای تبدیل می‌شود، سپس فرشته

فرستاده می‌شود و روح را در آن می‌دمد»^(۱). این حدیث بیانگر زمان دمیده شدن روح در جسم آدمی است، اما درباره زمان گرفته شدن آن از جسم، ام سلمه رضی الله عنها گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ابوسلمه رفت و او را در حالی دید که [بی‌جان شده] و چشمان او باز بود. پیامبر صلی الله علیه و آله چشمان او را بست، آن‌گاه فرمود: هرگاه روح انسان قبض می‌گردد، چشمان‌اش آن را دنبال می‌کند»^(۲). این حدیث بیان می‌کند که روح خلق شده و جدید است نه قدیم و فقط وجود انسان در خلق بر آن پیشی گرفته است و این مضمون حدیث مذکور است.

اما نسبت دادن روح به خدا در این آیه:

﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ ۗ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ ۗ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ [السجدة: ۹].

«آنگاه (اندام) او را سامان داد، و از روح خود در آن دمید، و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، چه اندک سپاس می‌گزارید».

و عیسی را روح خدا نامیدن که در قرآن آمده است، از نوع اضافه تخصیصی و برای بزرگداشت و گرمی‌داشت روح است و مانند اضافه صفات الهی به خدا نیست، از طرف دیگر صفات خدا خلق نشده و قدیم هستند اما روح مخلوقی است گرمی، روح برای جاودانگی خلق شده است برخلاف جسم که پوسیده می‌گردد و دوباره زنده می‌شود. همچنین روح انسان پس از جدایی از جسم در حال عذاب یا در رفاه و آسایش باقی می‌ماند^(۳). خداوند فرموده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹].

«و کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نشمار بلکه آنان زنده‌اند و بدی‌شان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود و (چگونگی زندگی و نوع خوراک ایشان را خدا می‌داند و بس)».

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۰۳۶، حدیث شماره ۲۶۴۳.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۲۰۳۶، حدیث شماره ۹۲۱.

۳- السفارینی، لوامع الانوار، ج ۲، ص ۳۷.

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکدام از شما که بمیرد، جایگاهش در ابتدای روز و اول شب به او نشان داده می‌شود، اگر بهشتی باشد جایگاهش در میان **{ { اهل بهشت } }** و اگر جهنمی باشد جایگاهش در میان اهل آتش است و به او گفته می‌شود: این جایگاه توست تا زمانی که خداوند در قیامت تو را زنده می‌گرداند»^(۱).

قرآن کریم تفاوت حال صالحان و گناهکاران را در هنگام مرگ این‌گونه بیان می‌کند:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ [الجاثية: ۲۱].

«آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدی‌ها می‌شوند گمان می‌برند که ما آنان را همچون کسانی به شمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند و حیات و ممات و دنیا و آخرت‌شان یکسان می‌باشد (اگر این چنین بیندیشند چه بد قضاوت و داوری می‌کنند!)».

در صحیح بخاری آمده که انس بن مالک از ابوطلحه روایت کرده که پیامبر ﷺ در روز بدر دستور داد که بیست و چهار نفر از سران قریش را در یکی از چاه‌های بدر بیندازند سپس آنان را با نام پدران‌شان صدا می‌زد و می‌فرمود: «ای فلان پسر فلان و ای فلانی پسر فلان! آیا بهتر نبود که از خدا و رسولش اطاعت می‌کردید، همانا به آنچه که پروردگارتان وعده داده بود رسیدیم. آیا شما هم وعده‌ی خدا را به حقیقت دریافتید؟» عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا!!! با اجساد بی‌روح سخن می‌گویی؟! رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست شما گفتار مرا بهتر از آنان نمی‌شنوید»^(۲). در حدیث دیگر آمده است: «هرگاه بنده‌ای در قبر گذاشته می‌شود و همراهان و دوستانش برمی‌گردند و از آن‌جا می‌روند، او صدای کفش‌های آنان را می‌شنود»^(۳).

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۹۹، حدیث شماره ۲۸۶۶.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۵، و مسلم، ج ۴، ص ۲۲۰۲، حدیث شماره ۲۸۷۳. لفظ از بخاری است.

۳- بخاری، الصحيح، ج ۲، ص ۹۲، باب ۶۸ (جنائز).

پیامبر ﷺ فرموده است: این آیه: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾ [ابراهیم: ۲۷]. «خداوند مؤمنان را با گفتار ثابت، استوار و ثابت قدم می‌دارد»، در مورد عذاب قبر نازل شد^(۱). هرگاه پیامبر ﷺ از دفن یک میت فارغ می‌شد کنار قبر می‌ایستاد و می‌فرمود: «برای برادر خود طلب بخشش کنید و از خدا بخواهید که او را ثابت قدم بدارد زیرا اکنون از او سؤال می‌شود»^(۲). صحابی بزرگوار عبدالله بن مسعود فرموده است: «زندگی تنگ و سخت همان عذاب قبر است»^(۳). از عایشه رضی الله عنها نقل شده که زنی یهودی نزد او رفت و برای او از عذاب قبر گفت و برای او دعا کرد که: خداوند تو را از عذاب قبر نجات دهد. عایشه رضی الله عنها در مورد عذاب قبر از رسول خدا ﷺ سؤال کرد. ایشان فرمود: «آری، عذاب قبر...»^(۴). یعنی آری عذاب قبر برای کسانی که جبار و متکبر و سخن چین و همکار ظالمانند و از مردم عیب‌جویی می‌کنند و کسانی که کاهنان و طالع‌بینان و فال‌گیران را تصدیق کنند وجود دارد. این توضیح را «سفارینی» بیان کرده است^(۵).

در صحیح مسلم از زید بن ثاقب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیامبر ﷺ بر مادیان خود سوار بود و ما هم همراه ایشان در یکی از باغ‌های قبیله «بنی نجار» بودیم، ناگهان مادیان ایشان رم کرد و نزدیک بود که او را پایین بیندازد. در همین هنگام متوجه چند قبر (شش یا پنج یا چهار قبر) شدیم. پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی صاحبان این قبرها را می‌شناسد؟ مردی گفت: من می‌شناسم. پیامبر ﷺ پرسید: اینان چه وقت مرده‌اند؟ گفت: در دوران شرک و بت‌پرستی مرده‌اند. پیامبر ﷺ فرمود: اگر پنهان نمی‌شدید و فرار نمی‌کردید، از خداوند می‌خواستیم که صداهایی را که من از عذاب قبر می‌شنوم به شما هم بشنواند. آن‌گاه پیامبر ﷺ رو به ما کرد و فرمود: از عذاب قبر به خدا پناه ببرید. ما هم گفتیم: «نعوذ بالله من عذاب القبر»^(۶).

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۲۰۱، حدیث شماره ۲۸۷۱.

۲- ابوداود، السنن، ج ۳، ص ۵۵۰.

۳- ابن مسعود این جمله را در تفسیر آیه ۱۲۴ سوره طه فرموده است.

۴- بخاری، الصحيح، ج ۲، ص ۱۰۲، باب ۸۷ (جنائز).

۵- سفارینی، لوامع الانوار، ج ۲، ص ۱۹.

۶- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۲۰۰، حدیث شماره ۲۸۶۷.

هنگامی که عمرو بن عاص رضی الله عنه در بستر مرگ بود چنین وصیت کرد: «...اگر مُردم، نوحه و زاری نکنید و بر سر قبرم آتش روشن ننمایید، آن گاه که مرا دفن کردید خاک را یک باره بر من بریزید و همان اندازه که یک شترِ آماده قربانی، ذبح می‌گردد و گوشت آن تقسیم می‌شود کنار قبرم بمانید تا آرام بگیرم و وحشتم بر طرف شود و ببینم که به فرستادگان پروردگارم چه جوابی بدهم»^(۱).

در دوران برزخ فرصتی برای توبه یا عمل صالح وجود ندارد و فرصت انجام همه‌ی این اعمال با مرگ انسان پایان می‌یابد. اما اگر در طول زندگی کار نیکی کرده باشد و منفعت آن هنوز در میان مردم جاری باشد، پاداش آن به او می‌رسد، همانگونه که در حدیث صحیح بیان شده است: «هرگاه انسانی بمیرد، راه عمل بر او بسته می‌گردد مگر از سه طریق: از طریق صدقه جاریه، علمی که برای مردم سودمند است و فرزند صالحی که برای او دعا کند»^(۲).

خداوند فرموده است:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِسْمَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۸﴾﴾
[النساء: ۱۸].

«توبه کسانی پذیرفته نیست که مرتکب گناهان می‌گردند (و به دنبال انجام آن‌ها مبادرت به توبه نمی‌نمایند و برکرده خویش پشیمان نمی‌گردند) تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد و می‌گوید: هم اینک توبه می‌کنم (و پشیمانی خویش را اعلام می‌دارم) همچنین توبه کسانی پذیرفته نیست که بر کفر می‌میرند (و جهان را کافرانه ترک می‌گویند) هم برای اینان و هم آنان عذاب دردناکی را تهیه دیده‌ایم».

پس فقط دنیا جای توبه و عمل است و انسانِ باهوش، کسی است که نفس خود را پست شمارد و برای زندگی پس از مرگ عمل نماید، اما عاجز و ناتوان کسی است که از هواهای نفسانی پیروی می‌کند - همان گونه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است - انسان عاقل قبل از این که از طرف کسی دیگر مورد محاسبه قرار گیرد خود را محاسبه می‌کند و قبل از این که اعمالش توسط دیگران وزن شود، خود آن را وزن می‌کند و

۱- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۱۲، حدیث شماره ۱۲۱.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۳، ص ۱۲۵۵، حدیث شماره ۱۶۳۱.

خود را برای مرگ آماده می‌کند و در دنیا برای سعادت آخرت احتیاط می‌نماید، زیرا دنیا هر اندازه طول بکشد بازهم فانی است و زندگی جاوید و باقی در آخرت است، نعمت‌های دنیا مانند یک چشم برهم زدن می‌گذرند و نعمت واقعی آن است که خداوند برای بندگان صالحش مهیا فرموده است.

عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: «اگر دنیا از اول تا آخر به کسی داده شود سپس آن شخص بمیرد مانند آن است که شخصی در خواب چیزی ببیند که مایه خوشحالی اوست، سپس بیدار می‌شود و می‌بیند که در دست او چیزی نیست»^(۱).

پس اگر حال کسی که تمام دنیا در اختیار او باشد مانند یک رؤیای گذرا است، وای به حال کسی که مقداری اندک از دنیا بهره برده است و بسیاری از آنان که لذتی از دنیا برده‌اند؛ از این دسته‌اند و بدتر حال آن کسی است که سهمی بسیار اندک برده یا به هیچ سهمی از دنیا نرسیده و برده‌وار و درمانده و گرسنه در دنیا زندگی می‌کند، که بسیاری از انسان‌های بیچاره و بدبخت از این گروهند!!

بحث دوم: شفاعت

با آیات قرآن و سنت نبوت وقوع شفاعت از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و انسان‌های صالح در آخرت ثابت شده است. شفاعت عبارت است از درخواست از پروردگار برای بخشیدن گناه بندگان مسلمان و این کار فقط زمانی انجام می‌پذیرد که خداوند به شفاعت کنندگان اجازه این کار را بدهد و راضی باشد که شفاعت در مورد آن دسته از مسلمانان صورت گیرد. خداوند فرموده است:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی بحق جز او نیست، زنده (و جهان هستی را) نگه دار و مدبر است، نه چرت او را فرا گیرد و نه خواب، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟ آنچه در

پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می‌داند. و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد احاطه نمی‌یابد، کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته، و نگاهداری آن دو (زمین و آسمان) بر او گران و دشوار نیاید، و او بلند مرتبه و بزرگ است.»

«کیست آن که در پیشگاه او میانجی‌گری کند مگر با اجازه او؟».

﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: ۲۶].

«چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواری‌شان) شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد مگر بعد از آن که خدا (به شفیع) اجازه دهد و (از مشفوع له) راضی و خشنود گردد».

شفاعت به هیچ یک از کافران تعلق نمی‌گیرد:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظَمِينَ مَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ﴾ [غافر: ۱۸].

«ستمگران نه دارای دوست و دلسوزند و نه دارای میانجی‌گری که میانجی او پذیرفته گردد».

تمامی آیاتی که شفاعت را نفی می‌کند به نفی شفاعت از کافران برمی‌گردد. شفاعت پیامبر ﷺ و انسان‌های صالح در قرآن و سنت ثابت شده و رحمتی از جانب خداوند برای بندگان محسوب می‌شود. مسلمانان در مورد شفاعت برای عموم امت اختلافی ندارند و همه به آن معتقدند. خوارج و معتزلی‌ها و آنان که پیرو اصول عقلی آنان هستند. برای انسان‌های موحدی که به دلیل ارتکاب برخی گناهان کبیره وارد آتش شده‌اند شفاعت را ناجیز شمرده‌اند. در حالی که از رسول اکرم ﷺ در حدیث صحیح ثابت شده است که فرمود: «هرکسی که شفاعت را تکذیب کند، هیچ بهره‌ای از آن نخواهد داشت»^(۱). انسان مسلمان اگر در مورد اخبار غیبی به سندی صحیح از رسول اکرم ﷺ دست یافت در برابر آن تسلیم می‌شود و آن را با سنجش عقلی بی‌ارزش نمی‌سازد، زیرا عقل آمادگی این را ندارد که امور غیبی را بسنجد و حق و باطل را در

۱- ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۴۲۶ به نقل از سنن سعید بن منصور که به نظر ابن حجر سند آن صحیح است.

این زمینه از هم تشخیص دهد، بلکه وظیفه اصلی پس از دست یافتن به صحن اسناد خبر به پیامبر ﷺ و فهم معنای آن پایان می‌پذیرد. در مورد شفاعت هم از پیامبر ﷺ حدیث صحیح رسیده که فرمود: «وَأَعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ»^(۱). یعنی «به من شفاعت داده شد». و در حدیث صحیح دیگری فرموده است: «من سید فرزندان آدم در روز قیامت هستم و اولین کسی هستم که دارای حق شفاعت می‌باشم و میانجی‌گری می‌کنم»^(۲).

صحابی فقیه عبدالله بن عمر رضی الله عنه آیه زیر را چنین تفسیر کرد:

﴿وَمَنْ أَلَّيْلٍ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^(۷۹)
[الإسراء: ۷۹].

«انسان‌ها در روز قیامت به زانو خواهند افتاد و هر امتی پیامبرش را دنبال می‌کند و می‌گویند: ای پیامبر! برای ما شفاعت کن، تا این که شفاعت به پیامبر ﷺ ختم می‌شود، در این روز است که خداوند، پیامبر ﷺ را به مقامی ستایش شده [مقام محمود] برمی‌گزیند»^(۳).

جمهور مفسران این تفسیر را برای آیه‌ی مذکور پذیرفته‌اند^(۴). این شفاعت همان شفاعت عظمی است که خداوند، فقط آن را به آخرین پیامبر خود اختصاص داده تا به واسطه او حساب و کتاب مردم را زود آغاز نماید و حاضران در صحنه محشر از هراس حساب و کتاب و آن موقعیت‌هایی یابند. شفاعت پیامبر ﷺ باعث می‌شود که گناه کاران اهل توحید هم از آتش خارج شوند که البته این شفاعت دوم را سایر انبیاء و انسان‌های صالح و علماء هم انجام می‌دهند.

قاضی عیاض گفته: «شفاعت‌های مربوط به پیامبر ما در روز قیامت پنج نوع است:
اول: شفاعت عمومی.

دوم: شفاعت برای وارد کردن گروهی از مؤمنان به بهشت بدون حساب.

سوم: گروهی از یک امت به سبب گناهان‌شان مستحق آتش گشته‌اند، اما پیامبر ﷺ در مورد برخی از آنان شفاعت می‌کند و وارد بهشت می‌شوند. بخشی از مبتدعان و

۱- بخاری؛ الصحيح، ج ۱، ص ۴۳۵ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۳۷۰، حدیث شماره ۵۲۱.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۷۸۴، حدیث شماره ۲۲۷۸.

۳- بخاری، الصحيح، ج ۵، ص ۲۲۸ باب ۱۱ و فتح الباری، ج ۸ ص ۳۹۹.

۴- بخاری؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۴۲۶.

خوارج و معتزله این شفاعت را انکار کرده و براساس اصول عقلی فاسد خود اعتقاد به آن را ناجایز دانسته‌اند، اصول عقلی این گروه‌ها مبنی بر حسن و قبح عقلی است.

چهارم: شفاعت پیامبر ﷺ و سایر انبیاء و ملائکه و مؤمنان در مورد تعدادی از گناهکاران که وارد آتش جهنم شده‌اند.

قرطبی می‌گوید: جماعت معتزلی‌ها این نوع شفاعت را هم انکار کرده‌اند. زیرا آنان شفاعت را برای هرکسی که به سبب گناه، آتش بر او واجب گشته ممنوع دانسته‌اند، هرچند که وارد جهنم هم نشده باشد و به طرق اولی کسی را که وارد جهنم شده باشد از شفاعت محروم می‌دانند.

پنجم: شفاعت برای افزایش درجه اهل بهشت و بالا رفتن مقام آن‌ها.

قاضی عیاض گفته: «معتزلی‌ها این نوع شفاعت و شفاعت مربوط به حشر اول انسان‌ها [شفاعت عظمی] را انکار کرده‌اند»^(۱).

ابن ابی العز بر تقسیم قاضی عیاض این موارد را اضافه کرده است:

ششم: شفاعت برای تخفیف عذاب آنان که شایستگی تخفیف را دارند، مانند شفاعت پیامبر ﷺ در مورد عمویش ابوطالب.

هفتم: شفاعت پیامبر ﷺ برای آنان که نیکی‌ها و بدی‌هایشان مساوی است. پیامبر ﷺ برای این افراد شفاعت می‌کند تا وارد بهشت گردند.

هشتم: شفاعت پیامبر ﷺ برای همه‌ی مؤمنان که خداوند به آنان اجازه دهد وارد بهشت شوند^(۲).

در مورد شفاعت عظمی در حدیث صحیح چنین آمده است: «خداوند در روز قیامت مؤمنان را جمع می‌کند، آنان می‌گویند: کاش واسطه‌ای میان خود و پروردگار می‌یافتیم تا ما را از این جایگاه رها سازد». پیامبر ﷺ فرمود: سپس آنان نزد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (درود خداوند بر همه‌ی آنان باد) می‌روند، اما هرکدام به عذری از شفاعت برای مؤمنان عذر می‌خواهند، تا این که نزد محمد ﷺ می‌آیند و برای آنان شفاعت می‌کند. به او گفته می‌شود «ای محمد از دروازه سمت راست آن دسته از امت را که حسابی بر آن نیست وارد کن. این افراد می‌توانند همراه سایر مردم از

۱- قرطبی، التذکره فی احوال المولی و امور الاخره، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲- ابن ابی العز، شرح عقیده الطحاویه، ص ۱۹۷-۱۹۸.

درهای دیگر هم وارد بهشت شوند» و این‌گونه با شفاعت کبرای پیامبر ﷺ قضاوت نهایی آغاز می‌گردد.

اما شفاعت دوم پیامبر ﷺ برای خارج کردن نافرمانان از آتش است، پیامبر ﷺ فرمود: «آنان نزد من می‌آیند من هم می‌روم تا برای رفتن به نزد پروردگار اجازه بگیرم، به من اجازه داده می‌شود، وقتی پروردگارم را می‌بینم، برایش سجده می‌کنم و آن اندازه که مرا مهلت دهد در آن حال می‌مانم، آنگاه به من گفته می‌شود: ای محمد بلند شو، سخت را بگو تا شنیده شود، درخواستت را مطرح کن تا پذیرفته گردد و شفاعت نما تا شفیع گردی. من هم با کلمات و الفاظی که خداوند به من آموخته او را ستایش می‌کنم، سپس شفاعت می‌کنم، پس حدی برایم تعیین می‌کند و من آنان را وارد بهشت می‌کنم، سپس باز می‌گردم و می‌گویم: پروردگارا! در جهنم فقط افرادی باقی مانده‌اند که قرآن را زندانی کرده بودند»^(۱). یعنی طبق تفسیر قتاده بن دعامه سدوسی فقط افرادی در جهنم می‌مانند که کافرند و قرآن را حبس نموده‌اند^(۲). سپس پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس که بگوید: لا إله إلا الله و در قلب او اندازه یک دانه جو نیکی باشد از آتش رها می‌شود، پس کسی که بگوید: لا إله إلا الله و در قلب او اندازه یک دانه گندم خیر و نیکی باشد از جهنم خارج می‌شود. پس کسی که بگوید: لا إله إلا الله و در قلب او یک ذره خیر باشد از آتش خارج می‌شود»^(۳).

درست است که با این شفاعت پیامبر ﷺ آن دسته از اهل توحید که نافرمانی کرده‌اند یا دچار گناه کبیره شده‌اند از آتش جهنم خارج می‌شوند - آن هم پس از این که به خاطر گناهان کبیره و نافرمانی در آن عذاب داده می‌شوند و به شرطی که پروردگار هم اجازه این کار را برای آن دسته از اهل توحید صادر نماید - و هرچند که این مسئله در احادیث به تواتر رسیده و ایمان به شفاعت جزو ضروریات شریعت گشته است، اما نباید هیچ شخصی با تکیه به این مسئله از عمل صالح دست بردارد یا در گناهان صغیره و کبیره غرق شود به این امید که با شفاعت از آتش نجات می‌یابد. چنین برخوردی با قضیه شفاعت از غافلان صادر می‌شود، زیرا او چه می‌داند که

۱- بخاری، الصحيح، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۹۲، و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۸۱، لفظ از بخاری است.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۴۴۰.

۳- بخاری، ج ۱۳، ص ۳۹۲، باب ۱۹ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۸۲، حدیث شماره ۱۹۳.

خداوند اذن شفاعت را برایش صادر می‌کند یا خیر؟ علاوه بر این آیا نباید به عذاب جهنم و وارد شدن به آتش فکر کند که کمترین عذاب آن «شعله‌های کمی از آتش است که تا قوزک پای او می‌رسد و به سبب گرمای آن، مغزش به جوش می‌آید؟»^(۱). و آیا در نافرمانی خدا لذتی وجود دارد که با چنین شکنجه‌ای برابری نماید و شخص با امید به شفاعت بخواهد آن را تحمل کند؟

پس برای انسان عاقل تا چه حد ضروری است که توجه به نفس را رها کند و با توحیدی خالص برای آخرت آمادگی کسب نماید و اعمال صالح را به فراوانی انجام دهد، آن‌گاه تمنای شفاعت کند و برای این که شفاعت رسول الله ﷺ که برای امتش لحاظ کرده‌است شامل حال او شود، دعا نماید. در حدیث صحیح آمده است که فرمود: «برای هر پیامبری یک دعای مستجاب وجود دارد که آن را از خدا می‌خواهد و من می‌خواهم که دعایم را برای شفاعت امتم تا آخرت به تأخیر اندازم»^(۲). در صحیح مسلم آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «شفاعت من - ان شاء الله - برای هر فرد امتم که بمیرد و برای خدا شریک قرار نداده باشد، شامل خواهد شد»^(۳).

شفاعت پیامبر ﷺ برای مؤمنان موحدی است که نافرمانی کرده‌اند، همان‌گونه که در گفته رسول خدا ﷺ آمده است: «من میان پذیرش شفاعت و این که نصف امتم وارد بهشت شوند مختار گشتم و شفاعت را انتخاب کردم زیرا امتم را به اندازه کافی و بیشتر از نصف در برمی‌گیرد، آیا شما می‌پندارید که شفاعت برای انسان‌های با تقوا و پرهیزگار است؟ خیر بلکه برای گناه‌کاران و خطا کاران و افرادی است که دامن خود را به گناه آلوده‌اند»^(۴). در حدیث دیگری هم به صحت رسیده‌است که پیامبر ﷺ فرمود: «شفاعت من برای آن دسته از امتم است که مرتکب گناه کبیره شده‌اند»^(۵).

این احادیث در امید و رحمت را به روی بندگان می‌گشاید و آنان را از یأس و نومیدی از رحمت خدا باز می‌دارد اما انسان غافل و مغرور نیاز دارد که در این حدیث

۱- بخاری، الصحيح، مناقب الانصار، ص ۴۰ و مسلم، الصحيح، ایمان، ص ۳۵۸.

۲- بخاری البخاری ج ۱۱، ص ۹۶ و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۸، حدیث شماره ۱۹۸.

۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۹.

۴- السنن، ج ۲، ص ۱۴۴۱.

۵- السنن، ج ۵، ص ۱۰۶، و مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۳.

پیامبر ﷺ تأمل کند که بیان کرده‌است گروهی از امت او که «اصحاب الشمال» نام دارند به عذاب خدا گرفتار می‌شوند و پیامبر ﷺ به خداوند می‌فرماید: پروردگارا! اتم را نجات بده و خداوند می‌فرماید: ای محمد تو نمی‌دانی که اینان بعد از تو چه کرده‌اند؟^(۱).

و اگر کسی غرور بر او مسلط شده‌باشد و به این حدیث قانع نشود در این حدیث دیگر تأمل کند که فرمود: «ای فرزندان عبدمناف! من نمی‌توانم در پیشگاه خدا برای شما کاری کنم. ای عباس بن عبدالمطلب من نزد خدا نمی‌توانم برای تو کاری بکنم و ای صفیه عمه‌ی رسول خدا من نمی‌توانم نزد خداوند برایت کاری کنم»^(۲). یا به این حدیث توجه کند که فرمود: «مواظب باشید که هیچ‌کدام از شما را در روز قیامت نبینم در حالی که گوسفندی بر دوش خود گذارده که صدایش را بلند کرده یا اسبی که شیهه می‌کشد یا شتری که صدایش را بلند کرده‌است یا طلا و جواهرات و لباس‌هایش بر دوش او تکان می‌خورند و آن شخص در این حال فریاد بزند: ای رسول خدا به فریادم برس. اگر چنین بگوید: من خواهم گفت: نمی‌توانم کاری برایت بکنم، زیرا پیامم را به تو رساندم»^(۳).

ابن ابی العز می‌گوید: حال که سرور تمام خلائق و بزرگ‌ترین شفیع نزد خدا به نزدیک‌ترین شخص خود می‌گوید: «من نمی‌توانم در پیشگاه خدا کاری برایت بکنم» دیگران چه وضعی خواهند داشت؟^(۴).

یکی از مقامات شفاعات، شفاعت پیامبر ﷺ برای این است که افرادی بدون حساب وارد بهشت شوند، همان‌گونه که یک بار هنگام غذا خوردن به اصحاب فرمود: «پروردگارم ﷻ به من وعده داده‌است که هفتاد هزار از امتم بدون حساب و کتاب و بدون عذاب وارد بهشت شوند و من امیدوارم که آنان وارد نشوند تا این که شما و پدران و همسران و نسل صالح شما در مساکن بهشتی جای‌گیر شوید»^(۵). یکی دیگر از

۱- صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۹۵، باب ۴۵.

۲- صحیح، بخاری، ج ۳، ص ۱۹۰، باب ۱۱.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۷، باب ۱۸۹ و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۶۱، حدیث شماره ۱۸۲۱.

۴- شرح العقیده الحاویه، ص ۲۰۶.

۵- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶ و المعرفه و التاريخ، ج ۱، ص ۳۱۸ و این حدیث طبق شروط بخاری و مسلم صحیح است.

مقامات شفاعت پیامبر ﷺ برای بالا رفتن درجات برخی از بهشتیان است تا مقامشان بیشتر از آنچه که عملشان اقتضا می‌کند بالا رود. همان‌گونه که هنگام وفات ابوسلمه رضی الله عنه برایش دعا کرد: «خداوندا ابوسلمه را ببخش، درجات او را در میان هدایت یافتگان بالا ببر، در نسل او در آینده جانشنیانی قرار بده و ما و او را مغفرت بفرما و ای پروردگار جهانیان، قبرش را برایش گشاد کن و آن را برایش نورانی فرما»^(۱).

طبق نصوص قرآن و سنت ثابت شده که شفاعت فقط توسط پیامبر ﷺ انجام نمی‌شود بلکه پیامبران و ملائکه و مؤمنان هم برای خارج شدن اهل توحید از آتش شفاعت می‌کنند.

در روایت بخاری آمده است که مؤمنان می‌گویند: «پروردگارا! برادران مؤمن ما را که همراه ما نماز می‌خواندند، همراه ما روزه می‌گرفتند و همراه ما کار [نیک] می‌کردند [را نیز نجات بده] خداوند می‌فرماید: «بروید و هرکس را یافتید که یک مثقال دینار ایمان در قلب او باشد، از میان اهل دوزخ خارج سازید، خداوند صورت آنان را بر آتش حرام می‌گرداند، آنان نزد اهل آتش می‌روند در حالی که بعضی از آنان تا قوزک پا در آتش فرو رفته است و برخی تا نیمه ساق پا. مؤمنان هرکدام از آنان را بشناسند از آتش در می‌آورند، سپس باز می‌گردند. خداوند به آنان می‌فرماید: [دوباره] بروید و هرکس را که یک مثقال ذره ایمان در قلب او هست از آتش بیرون آورید. آنان می‌روند و هرکس را بشناسند بیرون می‌آورند». ابو سعید خدری رضی الله عنه که راوی این حدیث است گفت: اگر شما سخن ما را باور نمی‌کنید این آیه را بخوانید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَعِفَهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا

عَظِيمًا ﴿٥٠﴾ [النساء: ۴۰].

«خداوند ذره‌ای ظلم روا نمی‌دارد و از (اجر کسی نمی‌کاهد، ولی) اگر کار نیکی (از کسی) سرزند، آن را چند برابر می‌گرداند».

ابوسعید دوباره حدیث را پی‌گیری کرد و گفت: «سپس پیامبران و ملائکه و مؤمنان شفاعت می‌کنند و خدای جبار می‌فرماید: الآن شفاعت من باقی است و آزاد کردن بقیه‌ی اهل توحید را از آتش به عهده می‌گیرد و آنان را بدون این که عملی صالح انجام

داده باشند یا کار نیکی کرده باشند وارد بهشت می‌سازد»، این گروه جز این که اهل توحید بوده و برای خدا شریک قائل نشده‌اند چیز دیگری نداشته‌اند و جزو آزادشدگان رحمان هستند^(۱)، البته پس از این که مجازات آن بی‌عملی را از آنان می‌گیرد^(۲).

از این جا برای ما روشن می‌شود که احادیثی که بیانگر حرام بودن آتش بر گوینده «لا إله إلا الله» است فقط کسانی را مد نظر دارد که قول و عمل به مقتضای آن را باهم جمع می‌کنند، زیرا گناهان اهل توحید آنان را در آتش وارد می‌سازد، اما باعث نمی‌شود که مانند کافران در آتش جاودانه بمانند. حدیث زیر هم جزو این احادیث است: «هرکس شهادت دهد که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداست، آتش جهنم بر او حرام می‌گردد»^(۳).

این مسأله هم به اثبات رسیده‌است که فرزندان می‌توانند برای پدران‌شان شفاعت نمایند، همان‌گونه که در این حدیث آمده است: «خداوند درجه‌ی بندی صالح را در بهشت بالا می‌برد، بنده می‌گوید: پروردگارا این مقام بالا چرا و از کجا به من تعلق گرفت؟ در پاسخ او گفته می‌شود: به خاطر استغفار فرزندت برای تو»^(۴). در حدیث دیگری هم آمده است که «هر پدر و مادری که سه فرزند نابالغ، آنان وفات کند، قطعاً خداوند آنان و فرزندان‌شان را به فضل و رحمت خود وارد بهشت می‌سازد، پیامبر ﷺ در ادامه فرمود: و به فرزندان گفته می‌شود: وارد بهشت شوید، می‌گویند منتظر پدر و مادرمان هستیم. سه بار به آنان گفته می‌شود وارد بهشت شوید، اما آنان در پاسخ می‌گویند: منتظر پدر و مادرمان هستیم. در نهایت به آنان گفته می‌شود: به همراه پدر و مادرتان وارد بهشت شوید»^(۵).

در حدیث صحیح آمده است که یکی دیگر از اسباب شفاعت این است که صد نفر از مسلمانان بر جنازه‌ای نماز بخوانند و برای او نزد خداوند میانجی‌گری کنند متن حدیث چنین آمده است: «هیچ مرده‌ای نیست که گروهی از مسلمانان به تعداد صد

۱- بخاری، الصحيح، ج ۱۳، ص ۴۲۰.

۲- ابن حبان، موارد الظمان.

۳- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۵۷.

۴- احمد، المسند، ج ۲، ص ۵۰۹ و سند آن صحیح است.

۵- احمد، المسن، ج ۲، ص ۵۱۰ و سند آن صحیح است.

نفر بر او نماز بخوانند و همه آن‌ها برایش شفاعت کنند مگر این که شفاعت آنان در مورد او پذیرفته می‌شود»^(۱). اما اگر مقام توحیدی نمازگزاران بالا باشد تعداد کمتر از صد نفر نیز برای شفاعت مرده کافی است، همان‌گونه که در حدیث صحیح دیگری آمده است: «هیچ مرد مسلمانی نیست که بمیرد و بر جنازه‌ی او چهل مرد مسلمان که برای خدا شریک قائل نمی‌شوند نماز بخوانند مگر این که خداوند شفاعت‌شان را در مورد او می‌پذیرد»^(۲). اما شفاعت مسلمانانی که به لعنت فرستادن عادت کرده‌اند پذیرفته نمی‌شود، در حدیث صحیح آمده است: «لعنت گویان در روز قیامت جزو شهادت دهندگان و شفاعت کنندگان نخواهند بود».

یکی دیگر از اسباب شفاعت، سجده‌ی زیاد برای خداست، در حدیث آمده است: «پیامبر ﷺ عادت داشت که به خدمتکار می‌فرمود: آیا چیزی نیاز داری؟ یک بار خدمتکار در پاسخ گفت: ای رسول خدا نیاز من این است که روز قیامت شفاعتم کنی، فرمود: چه کسی این را به تو یاد داده‌است؟ گفت: خدایم، فرمود: پس با سجده‌ی بسیار مرا یاری کن»^(۳).

از پیامبر ﷺ حدیث صحیح رسیده‌است که قرآن برای خواننده‌ی خود شفاعت می‌کند. در صحیح مسلم آمده است: «قرآن بخوانید زیرا در روز قیامت شفیع یاران خود خواهد بود»^(۴). از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که فرمود: «روز قیامت، قرآن می‌آید و برای همنشین خود شفاعت می‌کند و می‌گوید: پروردگارا برای هر عمل کننده‌ای اجر و پاداشی وجود دارد و من این شخص را از لذت‌ها و خواب منع می‌کردم، پس او را گرامی بدار. در پاسخ گفته می‌شود: [ای بنده‌ی خدا] دست راستت را بگشا، در نتیجه دستش از رضوان خدا لبریز می‌شود. سپس گفته می‌شود: دست چپت را بگشا و آن هم از رضوان خدا لبریز می‌شود»^(۵).

۱- مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۶۵۴.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۶۵۵.

۳- احمد، المسند، ج ۳، ص ۵۰۰ و هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۴۹.

۴- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۵۵۳.

۵- الدارمی، السنن، ج ۲، ص ۴۳۰.

یکی دیگر از اسباب شفاعت سکونت در مدینه و وفات در آنجاست، در حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس سختی و مشقت مدینه را تحمل کند و در آن جا وفات کند اگر مسلمان باشد روز قیامت برای او شفیع خواهم بود و به نفعش شهادت خواهم داد»^(۱).

درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و برای دستیابی او به «وسیله» که مقامی مخصوص پیامبر است یکی از اسباب شفاعت است. در حدیث آمده است: «هرکس که برای من درخواست وسیله کند، شفاعت من برایش حلال خواهد شد»^(۲).

شفاعت نشان از رحمت خدا برای بندگان موحش دارد، خداوند به پیامبرش اجازه می‌دهد که برای آنان که خدا راضی است شفاعت کند و به ملائکه و سایر پیامبران و صالحان هم اجازه می‌دهد که برای برادران خود در آخرت شفاعت کنند. همچنین شفاعت نشان از رحمت پیامبر صلی الله علیه و آله برای امتش دارد زیرا ایشان دعای مخصوص برای امتش را به شفاعت اختصاص داده است، شفاعت نشان می‌دهد که مؤمنان هم در قیامت نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوز هستند، زیرا با وجود این که خود از نعمت پایدار بهشت برخوردار شده‌اند اما برادران دیگر خود را فراموش نمی‌کنند که در دنیا اهل توحید بودند و به همراهشان نماز می‌خواندند و زکات می‌پرداختند، روزه می‌گرفتند، حج را به جای می‌آوردند و مسئولیت‌های جهاد را بر دوش می‌گرفتند اما انجام برخی اعمال باعث شده که از ورود به بهشت محروم شوند. پس برای‌شان نزد خداوند شفاعت می‌کنند.

اسلام پیروان خود را این‌گونه تربیت می‌کند که با یکدیگر همکاری کنند و نسبت به هم نیکوکار باشند، خوی خودخواهی در آنان نباشد، برای مصالح یکدیگر در تلاش باشند و برای دستیابی به حقوق خود از شفاعت بهره گیرند، خدای تعالی فرموده است:

﴿مَنْ يَشْفَعُ شَفْعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفْعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾ [النساء: ۸۵].

«کسی که (در میان مردم) میانجی‌گری کند و میانجی‌گری او پسندیده (شرع) باشد نصیبی از (پاداش) آن خواهد داشت هرکسی که میانجی‌گری کند و میانجی‌گری او

۱- مسلم، الصحيح، ج ۶، ص ۳۶۹.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۲۸۸.

ناپسند (شرع) باشد بهره‌ای از سزا از آن خواهد داشت و (پشتیبانی از حق بی‌پاداش نمی‌ماند و پشتیبانی از باطل بی‌سزا نخواهد بود) خداوند بر هر چیزی چیره است (و همه چیز را می‌پاید).

پس کسی که برای امری پسندیده شفاعت کند، سهمی از آن را به دست می‌آورد، در حدیث صحیح آمده است که: «شفاعت کنید تا اجر بگیرید، خداوند آنچه را بخواهد بر زبان پیامبرش به انجام می‌رساند»^(۱).

پیامبر ﷺ هنگامی که قبیله «هوازن» در غزوه حنین شکست خورد و فرزندان و زنان آنان اسیر شدند شفاعت نمود، هنگامی که قبیله هوازن بازگشتند و مسلمان شدند و از پیامبر ﷺ درخواست نمودند که اسیران و اموال آنان را بازگرداند، ایشان فرمود: آنچه که به من و فرزندان عبدالمطلب غنیمت رسیده است به شما باز گردانده می‌شود. هنگامی که نماز ظهر را خواندم در مسجد بگوئید: ما پیامبر ﷺ را میان خود و مؤمنان شفیع می‌کنیم و مؤمنان را میان خود و رسول الله ﷺ واسطه تا زنان و فرزندانمان به ما بازگردانده شود آنان چنین کردند و اصحاب هم اسیران را به آنان بازگرداندند»^(۲).

پیامبر ﷺ برای «میث» شوهر «بریره» شفاعت کرد، زیرا او را دوست می‌داشت اما «بریره» او را نمی‌پسندید. پیامبر ﷺ به «بریره» گفت: «کاش نزد او باز می‌گشتی؟ گفت: ای رسول خدا! آیا به من دستور می‌دهی؟ فرمود: خیر بلکه فقط میانجی‌گری می‌کنم. گفت: من نیازی به او ندارم»^(۳).

اما اگر حدود و قوانین الهی نیاز به قضاوت داشته باشد یا جزو اختیارات حاکم اسلامی باشد، رسول الله ﷺ واسطه‌گری در آن موارد را نهی فرموده است. هنگامی که اسامه بن زید در مورد اجرای حد بر زن مخزومی که دزدی کرده بود با رسول خدا ﷺ سخن گفت و قصد شفاعت او را داشت، پیامبر ﷺ به او فرمود: «آیا در مورد حدود خداوند واسطه‌گری می‌کنی؟». سپس میان مردم خطبه‌ای خواند و فرمود: «آنان که قبل از شما بودند به این خاطر هلاک شدند که اگر انسان صاحب مقامی میان آنان دزدی می‌کرد، رهایش می‌کردند، اما اگر انسان ضعیف و بی‌مقامی مرتکب دزدی

۱- بخاری، الصحيح، ج ۱۳ ص ۴۴۸.

۲- احمد، المسند، ج ۲، ص ۲۱۸، ابن هشام، السیره، ج ۲، ص ۴۹۲.

۳- بخاری، الصحيح، ج ۹، ص ۴۰۸ و ابوداود، السنن، ج ۲، ص ۶۷۱.

می‌شد، حد سرقت را بر وی اجرا می‌کردند، اما به خداوند قسم اگر فاطمه دختر محمد هم دزدی کند، دستش قطع خواهم کرد»^(۱).

در روایت آمده است که: «صفوان پسر امیه بن خلف در مسجد خوابیده بود و لباسش را زیر سرش گذاشته بود، دزدی آمد و لباس او را دزدید، صفوان دزد را گرفت و نزد پیامبر ﷺ آورد، او به دزدی خود اعتراف کرد، پیامبر ﷺ دستور داد دستش را قطع کنند، صفوان گفت: ای رسول خدا آیا دست یک عرب را به خاطر لباس من قطع می‌کنی؟ پیامبر ﷺ فرمود: «چرا قبل از این که او را نزد من بیاوری این را نگفتی [و او را نبخشیدی؟]». صفوان می‌گوید: سپس پیامبر ﷺ فرمود: «قبل از این که نزد حاکم بروید شفاعت کنید، زیرا اگر حاکم به حاکم برسد و ببخشد، خداوند او را نبخشاید». آنگاه پیامبر ﷺ دستور داد دستش را از مچ قطع کنند»^(۲).

نهی پیامبر ﷺ از شفاعت کردن برای جلوگیری از اجرای حدود خدا به این خاطر است که اجرای حدود، مصلحت و امنیت جماعت مسلمین و مساوات آنان در شریعت خدا را در پی دارد و عدالتی را که شریعت برای ایجاد آن نازل شده است به انجام می‌رساند. خداوند فرموده است:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۹].

«ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است (بنابر مصلحت و حکمتی در آن) و دقائق و نکاتی که در احکام است این است که قانون قصاص را برای شما وضع کردیم تا از تجاوز و خون‌ریزی بپرهیزید».

اما شفاعت در امور خیر همان چیزی است که شریعت اسلام مردم را برای انجام آن تشویق فرموده و اسلام پیروان خود را بر پایبندی آن تربیت نموده است و آنان نیز در دنیا و قیامت به اجرای آن می‌پردازند.

۱- بخاری، الصحيح، ج ۶، ص ۵۱۳.

۲- الدار قطنی، السنن، ج ۳، ص ۲۰۴. در سند حدیث «عرزمی» هست که شخصی متروک است اما حدیث صفوان صحیح است و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و احد از چند و جه آن را روایت کرده‌اند. این را ابن عبدالباقی هم در تنقیح المقال گفته است.

بحث سوم: بهشت

بهشت یک رؤیا نیست که مستضعفان زمین را از خود بی خود کند و آنان را از دستیابی به حقوق، بهبود شرایط زندگی و ارتقای روابط اجتماعی تا بالاترین سطوح انسانی باز دارد و باعث شود که انسان برای هم نوعش فرآورده‌ای به بار نیاورد یا بر او تکبر ورزد. زیرا اسلام هیچ کس را از حق طلبی و دفاع از حقوق خود منع نمی‌کند، بلکه آنان را برای گرفت حق تشویق می‌نماید: پیامبر ﷺ فرموده است: «کسی که برای دفاع از مالش کشته شود، شهید است»^(۱).

بازهم فرموده است: «آقا و سرور شهیدان، حمزه پسر عبدالمطلب است و کسی که در برابر حاکمی ستمگر بایستد و او را به نیکی امر کند و از بدی باز دارد و حاکم او را به قتل برساند، او نیز چنین مقامی دارد»^(۲).

بهشت در واقع منزل اصلی شهیدان نیکوکار است و پاداش آنان برای جان و مالی است که در راه برتری حق و عدل بخشیده‌اند. پس انسان خردمند نباید فریب اندیشه‌های مارکسیستی را بخورد که معتقد است «دین افیون توده‌هاست»، و اگر چنین تفکری زمانی به واقعیت پیوست در مقطعی از قرون وسطی و تاریخ حاکمیت کلیسا بود که تاریکی و ظلمت بر اروپا سایه افکنده و قدرت اربابان کلیسا با فئودال‌ها و مالکان اراضی و پادشاهان سرکش متحد شده بود، اما هیچ‌گاه در تاریخ اسلام رنگ واقعیت به خود نگرفت و دین به افیون توده‌ها تبدیل نشده است.

انسان اندیشمند نباید فریب تعبیرهای غربی و ماده پرستان را بخورد که آن را مبتنی بر تحلیل‌های روان‌شناختی و انسان‌شناسی کرده و معتقدند که دین دارای یک مبدأ ابتدایی است و از «توتم پرستی» به «توحید» رسید که این ترقی هم ناشی از رشد عقلانیت انسان بود و همین رشد عقلانی، بشر را به جایی رساند که خود را از قید دین خارج سازد! چنین بینش‌هایی باعث پوشاندن حقایقی می‌شود که پیشرفت علمی بشر کشف کرده است و خود را ناچار دیده که صادقانه به وجود خالقی توانا و تدبیرگر برای این جهان پر از شگفتی و باعظمت اعتراف کند.

۱- بخاری، الصحيح، ج ۳، ص ۱۰۸، باب ۳۳، مظالم و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۲۵، حدیث شماره ۱۴۱.

۲- حاکم، المسند، رک، ج ۳، ص ۱۹۵.

ایمان به بهشت جزء عقاید اسلامی است که در متون کتاب و سنت ثابت شده است. خداوند فرمود:

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۗ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۱﴾﴾ [الحديد: ۲۱].

«بر یکدیگر پیشی بگیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمان و زمین است، برای کسانی آماده شده است که به خدا و پیامبرانش ایمان داشته باشند این عطاء خدا است و به هرکس که بخواهد می‌دهد». ﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۲۵﴾﴾ [یونس: ۲۵]. «خداوند (انسان را به بهشت، یعنی) به سرای امن و امان و آرامش و اطمینان دعوت می‌کند».

خدای تعالی «سلام» است و «دارالسلام» هم که مؤمنین را به سوی آن فرا می‌خواند و آنان را تشویق می‌کند که با یکتاپرستی و عبادت نیکو برای دستیابی به آن تلاش کنند، همان بهشت است^(۱).

پیامبر گرامی ﷺ بهشت را یاد می‌کند و اصحاب خود را برای به دست آوردن آن ترغیب می‌نمود و می‌فرمود: «ندیده‌ام که کسی از آتش بهراسد و یا در طلب بهشت باشد اما در غفلت و خواب به سر برد»^(۲). پیامبر ﷺ در این حدیث از غفلت برای فرار از آتش جهنم و غفلت از دستیابی به بهشت نهی فرموده است و این کار فقط با فرار از عرصه گناه به دامنه بندگی و اطاعت ممکن است. جای تعجب است که شخصی خواهان فرار از آتش و خطرات آن باشد اما به خواب فرو رود! و در صدد دستیابی به بهشت باشد اما بخوابد. بهشتی که پیامبر ﷺ، امور غیبی آن را طبق الهام و وحی خداوند، این‌گونه توصیف فرموده است: «آن مقدار از بهشت که اندازه‌ی جای کوبیده شدن یک شلاق بر زمین است از دنیا و همه‌ی دارائی‌های آن بهتر است»^(۳). در حدیث

۱- طبری، تفسیر، ج ۱۱، ص ۱۰۳.

۲- آلبانی، صحیح الجامع الصغیر، ج ۵، ص ۱۴۴ و ترمذی، السنن، حدیث شماره ۲۶۰۱ و نگا: شرح السنه، بغوی، ج ۱۴، ص ۷۲.

۳- بخاری، الصحیح، ج ۴، ص ۸۷، باب ۲ (آغاز خلقت).

قدسی آمده است که خداوند فرمود: «برای بندگان صالحم در بهشت چیزهایی آماده کرده‌ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب کسی خطور کرده است». ابوهیریه می‌گوید: اگر می‌خواهید [به این حدیث یقین کنید] این آیه را بخوانید:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۱)
[السجدة: ۱۷]

«پس هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های (عظیمی) که مایه‌ی روشنی چشم‌هاست برای آن‌ها نهفته شده است، به (پاس) آنچه که (در دنیا) انجام می‌دادند». ابو موسی اشعری در تفسیر این آیه:

﴿وَلِمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾ [الرحمن: ۴۶].

«ویرای کسی که از ایستادن در برابر پروردگار خویش بترسد، دوباغ بهشتی است». فرموده است: دو باغ از طلا برای «سابقین» [آنان که در ایمان از همه پیشی گرفته‌اند] و دو باغ از نقره برای آنان که در رتبه بعدی قرار دارند یعنی «تابعین» [از نظر علم «مصطلح الحدیث»] این حدیث «مرفوع» است، زیرا از امور غیبی خبر می‌دهد و ابوموسی اشعری رضی الله عنه نمی‌تواند طبق نظر خود در این باره سخن بگوید، پس به طور یقین آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است.^(۲)

«مجاهدبن جبر» که جزو امامان مفسر است و طبق نظر «ابن تیمیه» تفسیر او میان تفاسیر تابعین بهترین جایگاه را دارد در تفسیر این آیه:

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾ [فاطر: ۳۴].

«و گویند: «حمد (و ستایش) مخصوص الله است که اندوه را از ما دور کرد، یقیناً پروردگار ما آمرزنده سپاس‌گزار است».

گفته است که: «خداوند از اهل بهشت «خزین مرگ» را دور می‌کند و آنان در برابر مرگ ایمن می‌شوند»^(۳). در مورد نظر مجاهد، احادیثی وارد شده‌است که بیان می‌کند مؤمنان در بهشت جاودانه می‌مانند. از جمله‌ی آن احادیث این است که پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- بخاری، الصحيح، ج ۶، ص ۲۱.

۲- طبری، تفسیر، ج ۲۲، ص ۱۳۸.

۳- طبری، تفسیر، ج ۲۲، ص ۱۳۸.

فرمود: «خداوند اهل بهشت را به بهشت و اهل جهنم را به جهنم وارد می‌کند، سپس در میان هردو دسته فردی ندا می‌دهد که: ای اهل بهشت، برای شما هیچ مرگی نیست و ای اهل جهنم برای شما هم هیچ مرگی نیست و هرکدام از شما در جایگاه خود جاودانه خواهد ماند»^(۱).

کسی که در ادبیات بابلی‌ها و یونان قدیم و اقوام دیگر مطالعه کند و افسانه‌های جاری در میان آن ملت‌ها را مورد دقت قرار دهد در می‌یابد که بشر تا چه اندازه برای جاودانگی در تلاش بوده و در این تلاش با ناکامی مواجه گشته است. جاودانه شدن برای بشر هرگز محقق نشده و نخواهد شد مگر در بهشتی که خداوند برای بندگان صالح خود مهیا فرموده است، آن‌گاه که «مرگ را در روز قیامت به صورت گوسفندی با رنگ مایل به سفید می‌آورند... و دستور داده می‌شود که آن را ذبح کنند»^(۲).

جاودانگی مؤمنان در بهشت فقط به همراه نعمتی دائمی و تندرستی پایدار و جوانی همیشگی خواهد بود. پیامبر ﷺ فرموده است: «در بهشت یک منادی ندا می‌دهد: برای شما مقرر گشته که همیشه تندرست باشید پس هرگز مریض نخواهید شد و مقرر گشته که زنده باشید پس هرگز نخواهید مُرد و مقرر گشته که جوان و شاداب باشید پس هرگز پیر نخواهید شد و مقرر گشته که در نعمت و بهره‌مندی باشید پس هرگز دچار فقر نمی‌شوید. و این وعده پروردگار است که فرموده:

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلِيٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولَ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾﴾ [الأعراف: ٤٣]^(۳).

«و آنچه از کینه (و نفرت) که در سینه‌هایشان است بر می‌کنیم. و از زیر (درختان و مسکن‌های) آن‌ها نهرها جاری است. و گویند: «ستایش مخصوص الله است که ما را به این (بهشت) هدایت نمود، و اگر الله ما را هدایت نمی‌کرد؛ ما هرگز راه نمی‌یافتیم. مسلماً فرستادگان پروردگار ما به حق آمدند». و (آنگاه) به آنان ندا داده می‌شود که: «این بهشت را به پاداش آنچه که انجام می‌دادید، به (شما داده‌اند و) ارث بردید».

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۸۹، حدیث شماره ۲۸۵۰.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۸۸، حدیث شماره ۲۸۴۹.

۳- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۸۲، حدیث شماره ۲۸۳۷.

با هر بادی که از شمال می‌وزد زیبایی مردان و زنان بهشتی بیشتر می‌گردد و تسبیح و تکبیر پروردگار به آنان الهام می‌شود و از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و سایر نعمت‌های بهشتی بهره‌مند می‌گردند که بزرگ‌ترین و برترین آن نعمت‌ها، رضوان خدای تعالی است. پیامبر ﷺ فرموده است: «خداوند به بهشتیان می‌فرماید: ای اهل بهشت! آنان می‌گویند: لبیک ای پروردگار، در خدمتیم و خیر و برکت در دستان توست. آن گاه می‌فرماید: آیا [از پاداشی که به شما دادم] خوشنود گشتید؟ می‌گویند: چگونه می‌شود که راضی نباشیم ای پروردگار! در حالی که به ما چیزهایی داده‌ای که به هیچ‌یک از مخلوقات خود نداده‌ای. خداوند می‌فرماید: آیا بیشتر از این هم به شما بدهم؟ می‌گویند: پروردگار!! از این بهتر و بیشتر چیست؟ می‌فرماید: رضوان خود را بر شما حلال می‌کنم و هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم»^(۱).

همان‌گونه که مرگ، اهل بهشت را فرا نمی‌گیرد، به خواب هم نمی‌روند و به هیچ طریقی از نعمت‌های بهشتی فاصله نمی‌گیرند. از رسول اکرم ﷺ سؤال شد که آیا بهشتیان می‌خوابند؟ فرمود: خواب برادر مرگ است و اهل بهشت نمی‌میرند»^(۲). [پس به خواب هم نمی‌روند].

میوه‌های بهشتی همیشه تازه و نو می‌شوند. پیامبر ﷺ فرموده: «هرگاه توسط یک فرد بهشتی میوه‌ای چیده شود، خداوند بلافاصله در جای آن همانندش را به وجود می‌آورد»^(۳).

خداوند بهشت را مزده‌ای برای مسلمانانِ اهل توحید قرار داده و اولین کسی که دروازه‌های بهشت برایش گشوده می‌شوند، محمد ﷺ خاتم النبیین است. انس بن مالک می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «روز قیامت به دروازه بهشت می‌رسم و می‌خواهم که آن را برایم باز کنند. نگهبان آن می‌گوید: تو چه کسی هست؟ می‌گویم: من محمد

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۸۲، حدیث شماره ۲۸۲۹.

۲- آلبانی، السلسلة، الصحيح، ج ۳، ص ۷۴ و ۷۸.

۳- حاکم، المستدرک، ج ۴، ص ۴۵۰، و طبرانی و بزار از حدیث ثوبان. لفظ حدیث از حاکم و رجال آن «ثقه» است، غیر از عبادبن منصور که فردی «صدوق» است اما گاهی دچار تدلیس و تغییر در حدیث می‌شود. البته این حدیث یک «متابع» دارد. پس «حسن لغیره» است. حاکم گفته: طبق شروط «شیخین» صحیح است. طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۰ و بزار، المسند، ق ۲۱۷ و کشف الاستار، ج ۴، ص ۲۰۰.

هستم. نگهبان می‌گوید: به من دستور داده شده‌است که قبل از تو در را برای هیچ‌کسی باز نکنم»^(۱).

پس از پیامبر ﷺ گروه مؤمنان و متقیان وارد بهشت می‌شوند. از پیامبر ﷺ روایت شده‌است که فرمود: «ما آخرین امت [در دنیا] و اولین امت در قیامت هستیم و قبل از همه وارد بهشت می‌شویم»^(۲). هفتاد هزار از مؤمنان و اهل تقوی بدون حساب و کتاب و فقط به خاطر ارزش اخلاصی که در توحید داشته و به شیوه‌ی نیکو بر خداوند توکل نموده‌اند وارد بهشت می‌گردند.

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «هفتاد هزار از امتم بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که برای شفای مریض‌های خود از داغ کردن و دعاهای نامشروع استفاده نمی‌کنند و بر پروردگار خود توکل می‌نمایند»^(۳).

بیشتر اهل جنت را مسلمانان و پیروان محمد ﷺ تشکیل می‌دهند. حدیث زیر به این مطلب اشاره دارد: «همه‌ی امت‌ها بر من عرضه شدند. [در میان آنان] پیامبری را دیدم که پیروان او کمتر از ده نفر بودند، پیامبرانی دیگر را دیدم که هرکدام یک یا دو نفر پیرو داشتند، ناگاه امتی بسیار پرجمعیت به من نشان داده شد. گمان بردم آنان امت من هستند. اما به من گفته شد: آنان موسی و پیروانش هستند، اکنون به این افق بنگر. من هم نگرستم و جمعیتی بسیار زیاد دیدم. گفته شد: همه‌ی آنان امت تو هستند و همراهشان هفتاد هزار بدون حساب و کتاب و لمس عذاب به بهشت داخل می‌شوند»^(۴).

پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر، مسلمانان را این‌گونه مزده داده است:

«من امیدوارم که شما نصف اهل بهشت را تشکیل دهید، زیرا شما در میان امت‌های دیگر مانند یک موی سیاه در بدن یک گاو سفید یا یک موی سفید در بدن یک گاو سیاه هستید»^(۵). این حدیث بیانگر کثرت کافران و جمعیت اندک مؤمنان است.

۱- مسلم، الصحيح، ص ۱۸۸، شماره ۳۳۳.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۵۸۵، حدیث شماره ۸۵۵.

۳- مسلم الصحيح، ج ۱، ص ۱۹۸، حدیث شماره ۲۱۸.

۴- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۹۹، حدیث شماره ۲۲۰.

۵- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۲۰۱، حدیث شماره ۳۸۷.

این مسأله در طول تاریخ همین‌گونه بوده‌است اما پیروان محمد ﷺ از پیروان سایر انبیاء بیشتر خواهند بود. در حال حاضر تعداد امت مسلمان به نسبت کافران روی زمین کم جمعیت‌تر است و وظیفه مسلمانان در عصری که اکثریت اهل زمین را کفار تشکیل می‌دهند، این است که پیوسته در صدد ابلاغ دعوت اسلام به ملت‌ها و ادیان و نژادهای مختلف باشند تا این مسئولیت مهم از عهده‌ی آنان خارج گردد و کلام حق و دین حقیقی در جایگاه والای خود قرار گیرد و مفهوم این آیه به حقیقت پیوندد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳].

«تا این آیین (کامل و شامل) را بر همه‌ی آئین‌ها پیروز گرداند (و به منصفی ظهورش رساند) هر چند که مشرکان نپسندند».

بحث چهارم: آتش جهنم

همه‌ی ادیان آسمانی، تکذیب کنندگان دعوت پیامبران را به سوختن در آتش جهنم تهدید کرده‌اند. خداوند متعال بیان فرموده‌است که همان‌گونه اهل بهشت در آن جاودانه می‌مانند، جهنمی‌ها نیز در آتش جهنم برای همیشه ماندگار خواهند شد:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ [التغابن: ۱۰].

«و کسانی که کافر بشوند و آیات ما را تکذیب بکنند آنان دوزخیان‌اند جاودانه در آنجا می‌مانند».

﴿لَهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ۚ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ ۗ يَعْبَادُونَ فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ [الزمر: ۱۶].

«بالای سرشان سایبان‌هایی از آتش و در زیر پاهایشان سایبان‌هایی از آتش دارند (و بلکه از هر سو آتش بر آنان خیمه زده است و طبقات آتش ایشان را فراگرفته است) این چیزی است که خداوند بندگان خود را از آن می‌ترساند (و برحذر می‌دارد) پس ای بندگان! خویشتن را از (عذاب) من بپرهیزید (و با انجام طاعات و عبادت خود را از آتش دوزخ در امان دارید)».

در آیات بسیاری از قرآن کریم، نسبت به آتش جهنم هشدار داده شده است، برخی از آیات به توصیف آتش جهنم، طبقات آن، عمق و گودی آن، پرده‌ها و تاریکی آن، شدت سرما و گرما و میزان سوزاندگی آن، ناله‌های آن، دود و شعله‌ها و زبانه‌های آن و دره‌ها و کوه‌های آن، چاه‌ها و چشمه‌ها و رودهای آن، زنجیرها و بندها و انواع عذاب آن می‌پردازد، برخی آیات دیگر هم خوراک‌ها و نوشیدنی‌های جهنمیان و نوع پوشش و جاودانه بودن آنان در جهنم و خروج اهل توحید با رحمت خدا و شفاعت شفیعان از این ورطه‌ی هولناک را بیان می‌کنند. پیامبر ﷺ هم به شیوه‌ای بی‌سابقه، جزئیات و اخبار جهنم را توصیف نموده است به گونه‌ای که در ادیان دیگر تا این حد، وضوح نیافته است. البته همه‌ی ادیان آسمانی، جهان آخرت و وجود بهشت و جهنم در آن جهان را اثبات و تأیید می‌کنند. ترساندن از آتش اثر عمیق‌تری از تشویق به بهشت برای تربیت نفس انسانی دارد. اسلام برای رونق بخشیدن به شعله‌های ایمان در نفس انسان از هردو شیوه‌ی ترغیب و ترهیب بهره گرفته است. خداوند فرموده است:

﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى﴾ [اللیل: ۱۴].

«من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور می‌شود و زبانه می‌کشد».

نعمان بن بشیر که یکی از اصحاب پیامبر است می‌گوید: من از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «أَنْذَرْتُكُمْ النَّارَ أَنْذَرْتُكُمْ النَّارَ». «من شما را از آتش می‌ترسانم، من شما را از آتش می‌ترسانم».

«پیامبر ﷺ این جمله را به گونه‌ای می‌فرمود که مردم داخل بازار، آنرا از جایی که من ایستاده‌ام می‌شنیدند»^(۱).

در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده است که ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت نمود که فرمود: «من شبیه مردی هستم که آتشی روشن می‌کند و موجودات ریز و پروانه‌ها می‌افتند [و می‌سوزند]. من هم می‌خواهم شما را از افتادن در آتش نجات دهم، اما شما می‌خواهید به کام آن فرو روید»^(۲).

۱- احمد، المسند، ج ۴، ص ۲۶۸ - ۲۷۲ و طیالسی، المسند، ص ۱۰۷ و درامی، السنن، ج ۲، ص ۳۲۹ و ابن حبان، مورد الظمان، ص ۶۱۶ و بیهقی، السنن الکبری، ج ۳، ص ۲۰۷.
۲- بخاری، الصحيح، فتح الباری، ج ۶، ص ۴۵۸، حدیث شماره ۳۴۲۶ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۷۸۹، حدیث شماره ۲۲۸۴.

بازهم در صحیحین از انس رضی الله عنه نقل شده که گفت: بیشترین دعای پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که می فرمود:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱].

«پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما (و سرای اجل و عاجل ما را خوش و خرم گردان) و ما را از عذاب آتش (دوزخ محفوظ نگه دارد)».

جابر رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به مردی فرمود: «در نماز چگونه دعا می کنی؟ گفت: تشهد را می خوانم، آنگاه می گویم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ». خداوندا! من از تو بهشت را می خواهم و از آتش جهنم به تو پناه می آورم».

البته نه مانند شما و نه مانند معاذ نمی توانم دعاها را زمزمه کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همه‌ی ما برای رسیدن به بهشت این دعاها را می خوانیم و تفاوتی میان دعاها ما و تو نیست»^(۱).

هدف از تهدید انسان‌ها ترساندن آنان از آتش، ایجاد ترس در برابر خدا، بزرگداشت او و تشویق بندگان به اطاعت و پرهیز از نافرمانی او است. انسان هر اندازه از خدا بیشتر بترسد به همان میزان به انجام سنت‌ها و اعمال صالح می پردازد. ترس در حد خود امری پسندیده است اما اگر به نگرانی و اضطراب و دوری از اعمال شایسته منجر گردد، از طریق امید به خوش فرجامی و مهربانی پروردگار معالجه می گردد که آیات «رجاء» همین وظیفه را در بر دارند و در نهایت انسان را به میانروی و تعادل می رسانند و حالتی میان «خوف» و «رجاء» به او می بخشند. پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از دعا‌های خود می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ»^(۲). «پروردگارا من از حزن و اندوه و ناتوانی و کسالت به تو پناه می آورم».

مؤمنان به خاطر این که خداوند «حزن» را از آنان دور گردانده، سپاس گذاری می کنند:

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾ [فاطر: ۳۴].

«شکر و ستایش برای خدایی که حزن و اندوه را از ما دور گرداند».

۱- ابوداود، السنن، ج ۱، ص ۵۰۱، حدیث شماره ۷۹۲ و ابن ماجه، السنن الزوائد، با سند صحیح و رجال ثقه، و احمد، المسند، ج ۳، ص ۴۷۴ و ج ۵، ص ۷۴.

۲- بخاری، الصحيح به شرح فتح الباری، ج ۶، ص ۸۶، شماره ۲۸۹۳.

بدون شک غلبه‌ی حزن و اندوه بر مؤمنان به گونه‌ای که آنان را از شاد نمودن خانواده و انجام وظایف مثبت باز دارد، پدیده‌ای منفی و نیازمند معالجه است. اگر حزن، هنگام تفکر در آیات عذاب و حوادث جهنم به ذهن انسان خطور کند به حدی که برای پرهیزکاری و انجام عبادات مؤثر باشد، برای شخص مؤمن مطلوب است. هر اندازه که مؤمن، یادآور اخبار و اوصاف جهنم می‌گردد ترس او از خداوند و خضوعش در برابر عظمت او بیشتر می‌گردد. حتی مناظر دنیوی مانند شعله‌ور شدن آتش در تنور و نانوائی یا کوره‌ی آهنگری همیشه انسان‌های مؤمن را به یاد آتش جهنم انداخته، قلب‌هایشان را لرزانده و باعث سرازیر شدن اشک‌هایشان گردیده است. رسول اکرم ﷺ از همه‌ی مردم نسبت به جهنم و حالات آن آگاهی بیشتری داشت، به همین خاطر فرموده است: «قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر آنچه را که من می‌بینم شما هم ببینید، خنده‌ای کمتر و گریه‌ای بیشتر خواهید داشت. اصحاب عرض کردند: «ای رسول خدا، مگر چه می‌بینید؟ فرمود: آتش و جهنم را می‌بینیم»^(۱).

ابو درداء از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «اگر آنچه را که من می‌دانم شما هم می‌دانستید کمتر می‌خندیدید و بیشتر گریه می‌کردید و از هول و هراس این که نجات پیدا می‌کنید یا خیر، به بیابان‌ها می‌رفتید و به درگاه خداوند التماس می‌کردید». همواره در زندگی روزمره تصاویر جهنم، حال و وضع جهنمیان که با غل و زنجیرها و سایر ابزارهای جهنمی بسته شده‌اند به ذهن مؤمنان خطور می‌کند و اثر خود را بر رفتار و عمل کرد آنان می‌گذارد.

«سعید جرمی» در توصیف انسان‌هایی که خوف خدا را دارند می‌گوید: «آنان هرگاه به آیه‌ای برمی‌خورند که بیانگر اوصاف آتش جهنم است، از وحشت فریاد می‌زنند، گویی که ناله‌ای آتش در گوش‌شان طنین می‌اندازد و آخرت پیش چشمان‌شان است»^(۲).

خداوند، آتش جهنم را برای انسان‌ها و جنّی‌های نافرمان خلق کرده است، زیرا این دو گروه مکلف به انجام وظیفه هستند و در قبال آن بازخواست می‌شوند. راه نجات برای این دو گروه از موجودات، اطاعت از خداوند و پرهیز از نافرمانی اوست. رسول اکرم ﷺ بیان فرموده‌است که گریه کردن از ترس خدا و برای رهایی از آتش و پناه

۱- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۳۲۰، حدیث شماره ۴۲۶. به روایت انس.

۲- ابن رجب، التخويف من النار، ص ۳۴.

بردن به خداوند، به بندگان سود می‌رساند و آنان را از آتش جهنم نجات می‌دهد: «دو چشم هست که آتش جهنم هیچ‌یک از آن دو را لمس نمی‌کند. چشمی که در دل شب از ترس خدا اشک می‌ریزد و چشمی که برای رضای خدا، شب را بیدار می‌ماند و نگهبانی می‌دهد»^(۱).

در حدیث دیگر آمده است: «هرکس سه بار از خداوند بهشت را طلب کند، بهشت می‌گوید: خداوندا او را وارد بهشت کن و هرکس سه بار از جهنم به خدا پناه ببرد، جهنم می‌گوید: خداوندا او را از آتش نجات بده»^(۲).

همان‌گونه که بهشت دارای درجاتی است، جهنم هم دارای طبقاتی عمیق است، خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۵].

«بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پایین‌ترین مکان آن هستند».

و همان‌گونه که بهشت دروازه‌های مختلفی دارد به بعضی از بعضی دیگر ارزشمندترند، جهنم نیز دارای دروازه‌های متفاوت است:

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ

مَقْسُومٌ] [الحجر: ۴۳-۴۴].

«و حتماً دوزخ می‌عادگاه جملگی آنان است، دوزخ دارای هفت در است و هر دری بخش خاص و ویژه‌ای از آنان دارد (که از آن به دوزخ در می‌آیند و متناسب با اعمال زشت و پلید ایشان است)».

درهای هشت‌گانه بهشت، هرکدام برای یکی از اعمال صالح تخصیص یافته، به همین صورت دروازه‌های هفت‌گانه جهنم نیز هرکدام برای یکی از اعمال زشت و گناه آلود معین گشته است^(۳). دروازه‌های جهنم بر روی اهل جهنم بسته می‌شود.

﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّوَةٌ﴾ [الهمزة: ۸].

«آن آتشی ایشان را در بر می‌گیرد که سرپوشیده و در بسته است».

۱- ترمذی، الجامع، ج ۳، ص ۹۶، حدیث شماره ۱۶۹ و گفته که حسن و غریب است.

۲- ترمذی، الجامع ج ۴، ص ۱۰۰، حدیث شماره ۲۶۹۱.

۳- ابن رجب، التخويف من النار، ص ۶۱.

سفیان ثوری آیه‌ی:

﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۳].

«وحشت بزرگ (قیامت) آن‌ها را اندوهگین نسازد، و فرشتگان به استقبال‌شان آیند (گویند): «این همان روز تان است که به شما وعده داده می‌شد»».

را این‌گونه تفسیر نموده که: «منظور از «فزع اکبر» بسته شدن دروازه‌های جهنم بر روی اهل آن است»^(۱). آتش جهنم به وسیله‌ی چادرهایی از جنس آتش مانند دالان‌هایی سرپوشیده، زبانه‌های آتش را برای سوزاندن کافران نگه می‌دارد. خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا﴾ [الکهف: ۲۹]^(۲).

«ما برای ستمگران آتشی را آماده کرده‌ایم که (از هر طرف ایشان را احاطه می‌کند) و سراپرده آنان را در بر می‌گیرد».

آیات قرآنی جمعیت جهنمیان را بسیار زیاد تعیین کرده است:

﴿كَأَنَّمَا أَعْيَشْتِ جُوهَهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [یونس: ۲۷].

«انگار با چادرهایی تاریکی از شب چهره‌هایشان پوشانده شده است آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند».

برخی از احادیث صحیح بیان می‌کنند که گروهی از اهل توحید هم در آتش می‌سوزند تا حدی که به ذغال تبدیل می‌شوند و آنگاه که به رحمت خداوند شفاعت مؤمنان از آن خارج می‌گردند در آب حیات شستشو داده می‌شوند^(۳).

یکی از خواص آتش جهنم آن است که هم گرمای شدید دارد و هم سرمای سخت:

﴿وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾ [التوبة: ۸۱].

«و می‌گویند در گرما (ی سوزان تابستان به‌سوی میدان نبرد) حرکت نکنید (ای

۱- ابن رجب، التخويف النار، ص ۶۱.

۲- ابن رجب، همان ۷ ص ۶۳.

۳- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۶۷، حدیث شماره ۱۸۳.

پیغمبر! بدانان) بگو: اگر دانا بودند می فهمیدند که آتش جهنم گرم تر و سوزان تر (از گرمای تابستان و از همه آتش های جهان) است».

در صحیح بخاری و مسلم نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «این آتشی که بنی آدم در دنیا روشن می کنند فقط یک جزء از آتش جهنم است که هفتاد برابر از این آتش گرم تر است»^(۱). ثابت شده که آتش جهنم تا نصف هر روز شدت می گیرد و هرگاه اهل جهنم وارد آن می شوند بر شدت آن افزوده می گردد و همه ی آنان را به ذغال تبدیل می کند، پس از آن که دیگر چیزی برای سوخت آن باقی نماند، جهنمیان دوباره زنده می شوند و جهنم به سراغشان می آید...
خداوند فرموده است:

﴿كُلَّمَا حَبَّتْ ذَنْلَهُمْ سَعِيرًا﴾ [الإسراء: ۹۷].

«هر زمان که زبانه آتش (به سبب سوختن گوشت و استخوان ایشان) فروکش کند (با تجدید گوشت و استخوانشان) بر زبانه آتششان می افزاییم».

جهنم دارای صدای خشم آلود و جوش و خروشی خاص است که در کلام خدا این چنین وصف شده است:

﴿وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾ [۱۱-۱۲].

«ما برای کسی که قیامت را دروغ بداند، آتش شعله ور و سوزانی آماده کردیم. هنگامی که ایشان را از دور می بیند، صدای خشم آلود و جوش و خروش آن را می شنوند».

﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورٌ﴾ [الملك: ۷].

«هر زمان که به دوزخ انداخته می شوند، تنوره می زند و غرشی از آن می شنوند».

قرآن کریم بیان نموده که هوای جهنم گرم و سوزان (سَموم) و آب آن داغ و جوشان است و دودی پر حرارت و بسیار غلیظ و سیاه بر آن جا سایه افکنده است:

﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ﴾ [۴۱-۴۴].

﴿فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ﴾ [۴۲].

﴿يَحْمُومٍ﴾ [۴۳]. لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ﴾ [الواقعة: ۴۱-۴۴].

۱- بخاری، به شرح فتح الباری، ج ۶، ص ۳۳۰، حدیث شماره ۳۲۶۵ و مسلم، ج ۴، ص ۲۱۸۴، حدیث شماره ۲۸۴۳.

«سمت چپی ها! چه سمت چپی هایی؟! (بدا به حال شان!) آنان در میان شعله های آتش و آب جوشان به سر خواهند برد و در سایه دوده های بسیار سیاه و گرم قرار خواهند گرفت نه خنک است و نه مفید فایده ای».

خداوند به فضل و کرم خود ما را از همه ی این عذاب ها نجات دهد.
آیات قرآنی همچنین از بسته شدن کافران در آتش، نوع عذاب ها و غذاهای آنان خبر می دهند:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا﴾ [الإنسان: ۴].

«ما برای کافران زنجیرها و غل ها و آتش فروزان دوزخ را آماده کرده ایم».

﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا﴾ [المزمل: ۱۲-۱۳].

«نزد ما غل و زنجیرها و آتش سوزان دوزخ است و همچنین خوراک گلوگیری و عذاب دردناکی موجود است».

قرآن بیان کرده است که اهل آتش با غل و زنجیرهایی در دستان و گردن شان بسته می شوند و دستان شان به گردن شان آویخته می گردد تا نتوانند گرمای آتش را از خود دور کنند، بلکه با چهره های شان به استقبال آتش بروند:

﴿أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ

تَكْسِبُونَ﴾ [الزمر: ۲۴].

« آیا کسی که با چهره اش سختی عذاب روز قیامت را (از خود) دور می سازد، (همانند بهشتیان هستند؟! و به ستمکاران گفته می شود: «بچشید (کیفر) آنچه را که بدست می آورید»».

اهل جهنم به وسیله ی تازیانه هایی از جنس آهن سرکوب می شوند:

﴿وَلَهُمْ مَقْلَعٌ مِنْ حَدِيدٍ﴾ [الحج: ۲۱-۲۲].

﴿وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ [الحج: ۲۱-۲۲].

«و تازیانه هایی از آهن برای (زدن و سرکوبی) ایشان (آماده شده) است هر زمان که دوزخیان بخواهند خویشتن را از غم و اندوه عظیم آتش برهاند بدن برگردانده شوند».

خداوند متعال فرموده است که جهنمی ها با یکدیگر درگیر می شوند، همدیگر را نفرین می کنند، از هم متنفرند و از بت های سنگی و شیاطین جن و انس بیزاری

می‌جویند. خداوند فرموده‌است که خدایان مشرکان همراه آنان در جهنم خواهند بود:

﴿وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٩٢﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ ﴿٩٣﴾ فَكُذِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿٩٤﴾ وَجُنُودُ إبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ نُسَوِّعُكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾ وَمَا أَصَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾﴾ [الشعراء: ۹۱-۹۹].

«و دوزخ برای گمراهان آشکار گردانده می‌شود و بدیشان گفته می‌شود آنجا هستند معبودهایی که پیوسته عبادت می‌کردید؟ (معبودهای) غیر از خدا، آیا آن‌ها (در برابر این شدائد و سختی‌هایی که اکنون با آن روبه‌رو هستید و هستند) شما را کمک می‌کنند یا خویشتن را یاری می‌دهند؟ پس از آن آنان (که پرستش‌شوندگان گمراه ساز) همراه گمراهان، بی‌پای به دوزخ سرنگون افکنده می‌شوند و جملگی لشکریان اهریمن آنان در آنجا به کشمکش می‌پردازند و می‌گویند به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم و آن زمان که ما شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم و ما را جز بزهکاران گمراه نکرده است.»

در قرآن آمده که زنجیرهای کافران بسیار طولانی و آنان را بر روی چهره‌هایشان می‌کشند:

﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿٣١﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾﴾ [الحاقة: ۳۰-۳۲].

«(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می‌فرماید): او را بگیرید و به غل و بند و زنجیرش کشید و سپس او را به دوزخ بیندازید سپس او را با زنجیری ببندید و بکشید که هفتاد ذراع درازا دارد.»

﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾﴾ [القمر: ۴۸].

«روزی داخل آتش، بر رخساره، روی زمین کشیده می‌شوند (و بدیشان گفته می‌شود) بچشید لمس و پسوده دوزخ را.»

یکی دیگر از نمونه عذاب‌های جهنم این است که آنان را تا بالاترین نقطه آن می‌برند و از آن جا به پایین پرتاب می‌کنند.

﴿سَأَرْهُقُهُمْ صَعُودًا ﴿١٧﴾﴾ [المدثر: ۱۷].

«به زودی او را به بالا رفتن از گردنه و امیدارم.»

ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «هرکس که خود را از بالای یک کوه پایین بیندازد و خودکشی کند، در حقیقت در آتش جهنم افتاده و برای همیشه در آن می ماند»^(۱). علاوه بر این، آنان همانند سنگ آسیاب می چرخند و دل و روده هایشان همراه آن کشیده می شود. در حدیث آمده است:

«روز قیامت، مردی را می آورند و در آتش می اندازد، در این حال، دل و روده اش در آتش می ریزد، آنگاه همانند درازگوشی که به سنگ آسیاب وصل است و دور آن می چرخد، شروع به چرخیدن می کند. اهل آتش در اطراف او جمع می شوند و می گویند: ای فلانی! چه شده چرا این گونه بر سرت آمده است، آیا تو نبودی که مردم را به خوبی امر می کردی و از بدی ها نهی می نمودی؟ و او می گوید: من این کار را می کردم اما خودم براساس آن رفتار نمی کردم»^(۲).

گاهی جهنمیان را در مکانی بسیار تنگ قرار می دهند به گونه ای که توانایی کمترین حرکتی را نخواهند داشت:

﴿وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا﴾ [الفرقان: ۱۳].

«هنگامی که ایشان، با غل و زنجیر، به مکان تنگی از آتش دوزخ افکنده می شوند در آنجا (واویلا سر می دهند) و مرگ را به فریاد می خوانند (و آرزوی نابودی می کنند)».

آنان فقط می توانند فریاد بزنند:

﴿وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا﴾ [فاطر: ۳۷].

«آنان در دوزخ فریاد برمی آورند».

مرگ نیز به سراغ آنان می آید و باعث شکنجه و عذاب شان می شود، اما نمی میرند:

﴿وَيَأْتِيهِ أَلْمُوتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾

[ابراهیم: ۱۷].

«مرگ از هر سو بدو روی می آورد و حال این که نمی میرد (تا از آنچه بدان مبتلا است نجات یابد)».

۱- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۰۴، حدیث شماره ۱۰۹.

۲- بخاری، الصحيح، ج ۴، ص ۹۰، باب ۱۰.

عذاب‌های دیگر نیز برای اهل جهنم مهیا گشته که جز خداوند کسی از آن‌ها خبر ندارد:

﴿وَعَاخِرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ﴾ [ص: ۵۸].

«و جز این نوع کیفرهای دیگری از این قبیل دارند».

اما بزرگ‌ترین و سخت‌ترین شکنجه برای دوزخیان آن است که نمی‌توانند خدا را ببینند، و او بر آنان خشم می‌گیرد:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [۱۵] ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿۱۶﴾

[المطففين: ۱۵-۱۶].

«هرگز! هرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارش محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارش) مطرودند سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و بدان می‌سوزند».

در قرآن بیان شده که اهل دوزخ از درخت «زقوم» می‌خورند تا سیر شوند، آن‌گاه آنچه خورده‌اند در شکم آن‌ها به جوش می‌آید، می‌خواهند بروی آن آبی بنوشند، پس همانند شتری تشنه که مدت‌هاست آب ننوشیده، از آن مایع داغ به خوردشان می‌دهند، اما نه تنها هرگز سیراب نمی‌شوند بلکه هرچه درون آن‌هاست از گرمای آن ذوب می‌گردد:

﴿إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ طَعَامٌ الْأَثِيمِ﴾ [۴۳] كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿۴۴﴾ كَغَلِي

الْحَمِيمِ ﴿۴۶﴾ [الدخان: ۴۳-۴۶].

«قطعاً درخت زقوم، خوراک گناهکاران است همچون فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد جوششی همچون آب گرم و داغ».

یک بار پیامبر ﷺ پس از تلاوت آیه‌ی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [۱۰۲]

[آل عمران: ۱۰۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از الله - آن گونه که شایسته‌ی پروا کردن از اوست - پروا کنید، و جز در مسلمانی نمیرید».

فرمود: اگر یک قطره از «زقوم» به دنیا بیفتد، زندگی اهل زمین را تباه می‌گرداند، پس وای به حال کسی که خوراک او زقوم باشد^(۱).

خدای تعالی بیان فرموده که خوراک ساکنان جهنم از جنس گیاهی خشک و خاردار است که نه تنها بدن را تغذیه نمی‌کند بلکه باعث رفع گرسنگی هم نمی‌شود و گلوی آنان را می‌گیرد^(۲).

پیامبر ﷺ فرمود: «اهل جهنم به حدی گرسنه می‌شوند که با تمام عذاب‌های آنان برابری می‌کند، آنان از شدت گرسنگی غذای گلوگیر درخواست‌شان پذیرفته می‌گردد و به یاد می‌آورند که در دنیا به وسیله‌ی شراب، لقمه‌های گلوگیر را می‌بلعیدند، پس شراب می‌خواهند و در پاسخ آنان آبی داغ و جوشان را در ظرف‌هایی مخصوص با قلاب‌های آهنی به آنان می‌دهند. هنگامی که این آب داغ به چهره‌هایشان نزدیک می‌شود، آن را به شدت می‌سوزاند و با خوردن آن دل و روده‌ی آنان تکه تکه می‌گردد»^(۳).

خداوند متعال شراب اهل دوزخ را، حمیم (آب جوشان)، غساق (بسیار سرد) صدید (خونابه) و مهل (شبیبه فلز گداخته) نامیده و فرموده:

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ۚ إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا ۗ﴾ [النبا: ۲۴-۲۵].

«در آن جا نه هوای خنکی می‌چشند و نه نوشیدنی گوارایی می‌نوشند و لیکن آب جوشان و سوزان و زردابه و خونابه‌ی [دوزخیان] را می‌نوشند».

﴿وَإِنْ يَسْتَعْثِبُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ۗ﴾ [الکهف: ۲۹].

«اگر در آن آتش سوزان فریاد برآورند (که آب) با آبی همچون فلز گداخته به فریادشان رسند که چهره‌ها را بریان می‌کند چه بد نوشابه‌ای».

﴿يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ ۗ﴾ [ابراهیم: ۱۷].

«در دوزخ به آن فرد جهنمی، خونابه‌ای نوشانده می‌شود و او آن را [به ناچار و با رنج بسیار] جرعه جرعه می‌نوشد و به هیچ وجه برایش گوارا نخواهد بود».

۱- ترمذی، السنن، ج ۴، ص ۷۰۷ و گفته که صحیح است.

۲- مضمون آیات ۶-۷ غاشیه و مزمل ۱۲-۱۳.

۳- ترمذی، السنن ج ۷، ص ۷۰۷.

در حدیث صحیح آمده است که: «خداوند با خود عهد بسته که خود شرابخوار را از (طینه الخبال) بنوشاند. اصحاب گفتند: ای پیامبر! (طینه الخبال) چیست؟ فرمود: عرق اهل دوزخ یا همان چرکاب و کثافت‌ها حاصل از سوختن جهنمیان»^(۱).

روایت شده که عبدالله بن عمر رضی الله عنه آب سردی نوشید، پس از آن به شدت به گریه افتاد. به او گفتند: چه چیز باعث گریه‌ی تو شد؟ گفت: به یاد آیه‌ای از کتاب خدا افتادم که فرموده:

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ﴾ [سبأ: ۵۴].

و به یادم افتاد که اهل دوزخ هیچ چیز را به اندازه‌ی آب سرد و گوارا اشتها نمی‌کنند، زیرا خداوند از زبان آنان نقل می‌کند که به اهل بهشت می‌گویند:

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾ [الأعراف: ۵۰].

«دوزخیان بالای جنتیان صدا می‌زنند که مقداری از آب یا چیزهایی که خداوند قسمت شما فرموده است به ما عطا کنید».

خداوند در مورد لباس اهل جهنم فرموده است:

﴿فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ﴾ [الحج: ۱۹].

«کسانی که کافرند (خداوند برای‌شان آتش دوزخ را تهیه دیده و انگار آتش آن) جامه‌های (است که به تن آنان چسپیده بوده و) برای آنان از آتش بریده (و دوخته) شده است».

و

﴿سَرَابِيلُهُمْ مِّن قَطِرَانٍ وَتَغَشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ﴾ [ابراهیم: ۵۰].

«پیراهن‌های ایشان از قطران [مس گداخته] است».

در حدیث صحیح آمده است: «اگر زنی بر مرده‌اش نوحه می‌خواند قبل از مرگ توبه نکند، روز قیامت در حالی زنده می‌شود که پیراهنی از جنس مس گداخته بر تن

دارد»^(۱). تشک و لحاف آنان نیز از جنس آتش است. خداوند فرموده:

﴿لَهُمْ مِّنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۴۱].

«برای آنان (در دوزخ) بستری از آتش و بال پوش‌هایی از آتش است، و اینچنین ستمکاران را کیفر می‌دهیم.»

در احادیث صحیح آمده که جسم جهنمیان بزرگ شده و صورت‌هایشان زشت و قبیح می‌گردد. پیامبر ﷺ فرمود: دندان آسیاب و پیشین شخص کافر به اندازه‌ی کوه احد بزرگ می‌گردد»^(۲). همچنین فرموده که: «فاصله‌ی شانه‌های شخص کافر به اندازه‌ی بزرگ می‌شود که یک سوار کار ماهر و سریع در سه روز می‌تواند آن را طی کند»^(۳). خداوند هم فرموده است:

﴿تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۴].

«شعله‌های آتش دوزخ صورت‌های ایشان را فرا می‌گیرد و آنان در میان دوزخ چهره در هم کشیده (و پریشان و نالان) به سر می‌برند.»

ابن مسعود رضی الله عنه در این باره می‌گوید: «مانند چهره درهم کشیدن افراد جهنمی که سرشان را با آتش شانه می‌کنند و در این حال دندان‌هایشان ظاهر می‌شود و لب‌هایشان چروک می‌گردد»^(۴).

خداوند متعال بیان فرموده که پوست اهل آتش پس از هر بار سوخت، دوباره روئیده می‌شود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَمَا نَصَّجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ [النساء: ۵۶].

«بی‌گمان کسانی که آیات و دلائل ما را انکار کرده و انبیاء ما را تکذیب نموده‌اند. سرانجام ایشان را به آتش شگفتی وارد می‌گردانیم و بدان می‌سوزانیم هر زمان که

۱- مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۶۴۴، حدیث شماره ۹۳۴.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۸۹، حدیث شماره ۲۸۵۱.

۳- بخاری، الصحيح، ج ۷، ص ۲۰۱، باب ۵۱ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۸۹ حدیث شماره ۲۸۵۲.

۴- ابن رجب، التخويف، من النار، ص ۱۲۵.

پوست‌های (بدن) آنان بریان و سوخته شود پوست‌های دیگری به‌جای آن قرار می‌دهیم تا مزه عذاب را بچشند».

این بدان خاطر است که مراکز احساس اولیه بر روی پوست قرار دارد و درد بیشتری احساس می‌کنند. اهل آتش به تناسب اعمال خود دارای عذاب‌های متفاوتی هستند.

در حدیث صحیح آمده است: «آتش دوزخ برخی از جهنمیان را تا «قوزک» پا، برخی را تا زانوهای آن‌ها، برخی را تا کمر و برخی را تا گردن فرا می‌گیرد»^(۱).

پیامبر ﷺ در حدیثی دیگری فرموده است: «کسی که کم‌ترین عذاب را در دوزخ دارد کفش‌ها و بندهایی از جنس آتش به پا می‌کند [و به حدی گرمای آن زیاد است] که در اثر آن مغز سرش به جوش می‌آید»^(۲).

در صحیح مسلم آمده که: «روز قیامت نعمت‌های دنیایی اهل آتش را می‌آورند و به طور کامل در آتش فرو می‌برند تا نابود گردد. آن گاه [به اهل آتش] گفته می‌شود: ای بنی آدم آیا تاکنون خیری دیده‌اید؟ و آیا هرگز از نعمتی بهره‌مند شده‌اید؟ آنان هم می‌گویند: به خداوند سوگند تاکنون خیری ندیده‌ایم»^(۳). همان طور که بیان شد، قرآن به تفاوت عذاب اهل جهنم تصریح کرده است. برخی مانند فرعون و پیشوایان کفار و دعوت‌گران باطل که مردم را به سوی کفر فرا می‌خوانند و به جهنم سوق می‌دهند، چنین کسانی بیشترین و سخت‌ترین عذاب و شکنجه را خواهند داشت، قرآن فرموده است:

﴿يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶].

«و اما روزی که قیامت برپا می‌شود (خداوند به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون را به شدیدترین عذاب دچار سازید».

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا

يُفْسِدُونَ﴾ [النحل: ۸۸].

«کسانی که کفر می‌ورزند (مردمان را) از راه خدا باز می‌دارند، عذابی بر عذاب‌شان می‌افزایم (و) در برابر فسادی که می‌نمایند (مجازات ایشان را مضاعف می‌گردانیم)».

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۸۵، حدیث شماره ۲۸۴۵.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۹۶، حدیث شماره ۲۱۳.

۳- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۶۲، حدیث شماره ۲۸۰۷.

رسول اکرم ﷺ بیان فرموده که اگر کفار در دنیا عمل نیکی از آنان صادر شود، قبل از مرگ به آنان پاداش داده می‌شود تا حسنه‌ای برای قیامت نداشته باشند.

در صحیح مسلم چنین آمده: «خداوند به نسبت کمترین نیکی به مؤمنان ظلم نمی‌کند، هم در دنیا به آنان پاداش می‌دهد و هم در آخرت. اما کافران در دنیا نتیجه‌ی تمام کارهای نیکی را که برای خداوند کرده‌اند خواهند گرفت تا هنگام ورود به قیامت هیچ حسنه‌ای نمانده باشد که در قبالتش پاداش گیرند»^(۱).

اهل دوزخ پیوسته دعا می‌کنند و می‌خواهند که از عذابشان کم شود، خداوند فرموده است:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ ۗ قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿۵۰﴾﴾ [غافر: ۴۹-۵۰].

«دوزخیان به نگهبانان دوزخ می‌گویند شما از پروردگارتان درخواست کنید که یک روز (بلی فقط یک روز) عذاب ما را از ما بردار. نگهبانان دوزخ به آنان می‌گویند: آیا پیغمبران شما آیه‌های روشن و دلایل آشکار را برای شما نمی‌آوردند؟ می‌گویند: آری می‌گویند: پس خودتان درخواست کنید ولی درخواست کافران (به‌جایی نمی‌رسد و بی‌فایده است و) جز سردرگمی نتیجه‌ای ندارد».

آنان همواره خواستار خروج از آتش جهنم هستند اما در نهایت ناامید می‌گردند. این مسئله در احادیث فراوانی بیان شده که آنان از نگهبانان جهنم درخواست شفاعت نزد باری تعالی را می‌کنند، اما هم نگهبانان جهنم و هم خداوند از پذیرش آن امتناع می‌ورزند. آنان درخواست خود را در ابتدا چنین مطرح می‌کنند:

﴿قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿۱۰۶﴾ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿۱۰۷﴾﴾ [المؤمنون: ۱۰۶-۱۰۷].

«می‌گویند پروردگارا! بدبختی ما (که ناشی از انجام معاصی بود) بر ما چیره گشته بود و ما مردمان گمراهی بودیم. پروردگارا! ما را از آتش دوزخ بیرون بیاورد و اگر برگشتیم، ما ستمگر خواهیم بود».

اما خداوند این گونه پاسخ می دهد:

﴿قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۸].

«خداوند (بدیشان) می گوید: بتمرگید در آن! و با من سخن مگوئید».

در این حال مایوس و سرافکنده می گردند و شروع به ناله و شیون و آه و حسرت می کنند^(۱). دوزخیان همیشه به خروج از آتش امیدوارند، تا این که به آنان اعلام می شود که حکم جاودانگی برای ایشان صادر شده و مرگ هم قربانی گشته است. در صحیحین چنین آمده است: «در این هنگام شادی اهل بهشت افزون می گردد و حزن و اندوه اهل آتش بیشتر می شود»^(۲).

در سوره ی اعراف برخی از گفتگوهای دوزخیان با ساکنان بهشت این گونه به تصویر کشیده شده است: اهل بهشت به دوزخیان می گویند:

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۴۴].

« واهل بهشت، اهل دوزخ را صدا می زنند که: «آنچه را که پروردگاران به ما وعده داده بود، (همه را) حق یافتیم، پس آیا شما (نیز) آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود؛ حق یافتید؟!». گویند: «آری». پس ندا دهنده ای در میان آن ها ندا دهد که: «لعنت خداوند بر ستمکاران باد!».

دوزخیان نیز فریاد می آورند که:

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [الأعراف: ۵۰].

«دوزخیان بهشتیان را صدا می زنند که: مقداری از آب یا از چیزهایی که خداوند قسمت شما فرموده است به ما عطا کنید، بهشتیان می گویند: خداوند آب و چیزهای بهشت را بر کافران قدغن کرده است».

۱- ترمذی، السنن، ج ۴، ص ۷۰۸، حدیث شماره ۲۵۸۶.

۲- بخاری، الصحيح، ج ۷، ص ۲۰۰، باب ۵۱ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۸۹، حدیث شماره ۲۸۵۰.

«عامر شعبی» و «قتاده سدوسی»، که جزو علمای تابعین هستند، بیان کرده‌اند که: بهشت دارای پنجره‌هایی است که ساکنان آن می‌توانند از طریق آن، دوزخیان را مشاهده کنند و به آنان می‌گویند: «شما چرا جزو شقاوت‌مندان شده‌اید در حالی که ما به فضل راهنمایی شما وارد بهشت گشتیم، آنان در پاسخ می‌گویند: ما شما را به انجام خوبی‌ها امر می‌کردیم، اما خود آن را انجام نمی‌دادیم و شما را از بدی‌ها نهی می‌کردیم اما خود از انجام آن دست نمی‌کشیدیم»^(۱).

در قرآن بیان شده‌است که خزانه داران و فرشتگان عذاب جهنم بسیار خشمگین و سخت‌گیر هستند:

﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾
[التحریم: ۶].

«فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سخت‌گیر و زورمند و توانا هستند از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند».

در واقع آنان همان مأموران جهنم هستند که «زبانیه» نام دارند:

﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ۗ ﴿١٧﴾ سَدَّغُ الزَّبَانِيَّةِ ﴿١٨﴾﴾ [العلق: ۱۷-۱۸].

«بگذار او هم‌نشینان و هم‌مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلید (نه او را در جنگ با مؤمنان یار بدهند) ما بزودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم (تا او را به دوزخ ببرند و به ژرفای آن بی‌اندازند)».

رسول خدا ﷺ فرموده است که برای یکتاپرستان پلی بر روی جهنم قرار داده می‌شود به نام «صراط» تا از آن عبور کنند، بخاری و مسلم چنین روایت کرده‌اند: بر روی دو طرف گودال جهنم پلی نصب می‌شود. من نخستین پیامبری خواهم بود که با امت خود از روی آن پل عبور می‌کنم. در آن روز غیر از پیامبران کسی نمی‌تواند سخنی بگوید، و سخن پیامبران هم این خواهد بود: «اللهم سلم سلم» یعنی پروردگارا نجات، نجات. [در دوزخ] قلاب‌هایی مانند خارهای درخت «سعدان» وجود دارد. البته بزرگی آن‌ها را جز خداوند، کسی دیگر نمی‌داند. این قلاب‌ها، مردم را طبق اعمال‌شان

می‌ربایند، برخی از مردم به واسطه‌ی ایمان و عمل صالح نجات می‌یابند و برخی هم مجازات می‌شوند و سپس نجات می‌یابند»^(۱).

احادیث صحیح بر این مسئله دلالت دارند که پل صراط پس از اتمام شفاعت نصب می‌گردد.

یک بار ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها به یاد دوزخ افتاد و گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه چیز باعث گریه‌ی تو شده است؟ گفت: به یاد آتش جهنم افتادم، ای رسول خدا آیا روز قیامت به یاد خانواده‌ی خود می‌افتید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه در سه مکان هیچ‌کسی به یاد کسی دیگر نیست: هنگام وزن کردن اعمال، زیرا همه در فکر این هستند که آیا نیکی‌هایشان سنگین‌تر خواهد بود یا خیر. دوم هنگام تحویل گرفتن کارنامه‌ی اعمال. زیرا همه در این فکر هستند که آیا نامه‌ی اعمال‌شان به دست راست‌شان داده می‌شود یا در دست چپ یا از پشت سر. سوم هنگام قرار گرفتن پل صراط بر روی جهنم»^(۲).

در صحیح مسلم روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد: «ای پیامبر «جِسْر» چیست؟ فرمود: جایی است که انسان در آن می‌لغزد و تعادلش را از دست می‌دهد، زیرا پر از چنگک‌ها و قلاب‌های آهنی و خارها است»^(۳).

مشرکان نمی‌توانند از روی پل صراط عبور کنند بلکه قبل از نصب پل وارد جهنم می‌شوند. در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است: «روز قیامت ندا داده می‌شود که هر امتی به خدایان خود ملحق گردد. پس از آن همه‌ی امت‌ها که بت‌پرست بوده‌اند در آتش می‌افتند و فقط خداپرستان باقی می‌مانند... پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن فرمود: آن گاه پل صراط را بر روی جهنم نصب می‌کنند»^(۴).

خداوند متعال فرموده است که میان مؤمنان براساس میزان ایمان و اعمال صالح آنان نوری را تقسیم می‌کند تا با آن بصیرت بیابند. مؤمنان از خداوند خواستار تکمیل

۱- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۶۴، حدیث شماره ۱۸۲ [و بخاری، الصحيح، ج ۳، ص ۲۸۷ شماره ۷۶۴ - مترجم].

۲- ابوداود، السنن، ج ۴، ص ۲۴۰، حدیث شماره ۴۷۵۵.

۳- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۶۹.

۴- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۶۷، حدیث شماره ۳۰۲.

آن نور می‌شوند و منافقان به طور کلی از آن محروم می‌گردند، خداوند متعال فرموده است:

﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا آتِنَا نُورًا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [التحریم: ۸].

«می‌گویند: «پروردگارا! نور ما را به تمام (و کمال) برسان، و ما را بیامرز بی‌گمان تو بر هر چیز توانایی»».

در باره منافقان هم می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ قِيلَ

أرجعوا وراءكم فالتمسوا نوراً﴾ [الحديد: ۱۳].

«روزی مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: (با شتاب به سوی بهشت حرکت نکنید و) منتظرمان بمانید تا از نور شما فروغ و پرتوی (به ما بتابد و از آن) استفاده کنیم بدیشان گفته می‌شود به عقب برگردید (و مجدداً به دنیا بروید) و نوری به بدست بیاورید».

در کتاب‌های سیره نقل شده‌است که برخی از تابعین و اصحاب رضی الله عنهم از جمله عمر بن خطاب و عبدالله بن رواحه، هنگام تلاوت آیه‌ی:

﴿وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ [مریم: ۷۱] ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا

وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾ [مریم: ۷۱-۷۲].

« و هیچ یک از شما نیست؛ مگر آن که وارد آن (= جهنم) شود، این (وعده) بر پروردگارت فرمانی حتمی (و شدنی) است. سپس کسانی را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می‌بخشیم، و ستمکاران را به زانو در آمده در آن رها می‌کنیم».

به گریه می‌افتادند. هنگامی که از ابن رواحه سبب گریه‌ایش را پرسیدند، گفت: خدای من به من خبر داده‌است که وارد جهنم می‌شوم اما نفرموده که از آن خارج می‌گردم^(۱).

عبدالله بن مسعود و جابر بن عبدالله، لفظ «ورود» در آیه را به معنی «عبور» دانسته‌اند [یعنی همه‌ی شما از روی جهنم عبور می‌کنید]. مفسران تابعین از جمله حسن بصری، قتاده سدوسی و عبدالرحمن بن زید بن اسلم با نظر آن دو صحابی

موافقند^(۱). ابن عباس و مجاهد [که جزو مفسران تابعین و شاگرد ابن عباس است] نظرشان این است که ورود به همان معنای دخول است اما وارد شدن مؤمنان به جهنم در حال خاموشی آن خواهد بود^(۲).

امام مسلم در صحیح خود حدیثی تخریج کرده است که دلیل خوبی برای نظر ابن مسعود و همفکران اوست، آن حدیث چنین است: «ان شاء الله هیچ یک از اصحابی که زیر درخت [در بیعت الرضوان] بیعت دارند وارد جهنم نمی شوند».

حفصه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما در قرآن آمده که وارد می شوند!! پیامبر صلی الله علیه و آله به او تذکر داد [که با نظرش مخالفت نکند]، حفصه گفت: ولی خداوند فرموده است: ﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: ۷۱]. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند در جایی دیگر فرموده است که:

﴿مَنْ نَجَّى الدِّينَ اتَّقُوا وَنَدَّرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾ [مریم: ۷۲].

«سپس پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمگران را ذلیلانه در آن رها می سازیم».

در روایتی دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وارد آن می شوند اما پس از آن به وسیله ای اعمال صالح از آن خارج می گردند»^(۳). در صحیح مسلم هم آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی که در طول زندگی سه فرزند خود را از دست بدهد وارد جهنم نمی شود مگر به خاطر حلال شدن قسم خداوند در آیهی [۷۱، مریم]»^(۴).

عبدالرزاق صنعانی و جمعی دیگر هم ورود را به همان وارد شدن به جهنم تفسیر کرده اند ظاهر آیهی ﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ نیز مقتضی ورود به آتش و لمس آن است^(۵)، پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام بیان یکی دیگر از صحنه های جهنم می فرماید: «آن گاه که بنده برای حساب و کتاب در پیشگاه خداوند می ایستد، آتش روبروی او خواهد آمد. اما اگر آن شخص در دنیا صدقه ای داده باشد، آتش را از او دور می کند».

۱- همان، ص ۱۷۷.

۲- همان، ص ۱۸۲.

۳- مسلم، الصحیح، ج ۴، ص ۱۹۴۲، حدیث شماره ۲۴۹۶.

۴- مسلم، الصحیح، ج ۴، ص ۲۰۲۸، حدیث شماره ۱۵۰.

۵- ابن رجب، التخویف من النار، ص ۱۸۳.

پیامبر ﷺ فرمود: «هر فردی با خدای خود سخن خواهد گفت، در حالی که هیچ کس میان او و پروردگارش نیست، بنده‌ی خدا در این حال به سمت راست و چپ خود می‌نگرد، اما فقط اعمال خود را می‌بیند، پیش روی خود را هم که می‌نگرد، جز آتش چیزی در برابرش نمی‌یابد، پس تا می‌توانید خود را از آتش نجات دهید حتی با بخشیدن یک دانه خرما»^(۱).

آن چه که به گناهکاران اهل توحید سود می‌رساند، سجده برای پروردگار جهانیان در دنیاست. در صحیح بخاری و مسلم روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «تا اینکه خداوند از قضاوت میان بندگان فارغ می‌شود و می‌خواهد که با رحمت خود برخی از دوزخیان را نجات دهد، پس به ملائکه امر می‌کند تا آنان را که به توحید گواهی داده‌اند از آتش بیرون آورند ملائکه آن گروه را با اثر سجده بر چهره‌هایشان می‌شناسد زیرا آتش جایگاه سجده را نمی‌سوزاند و این بدان خاطر است که خداوند، آتش را بر جایگاه سجده حرام کرده است. در نتیجه آن گروه از آتش خارج می‌شوند، اما همه‌ی بدن‌شان [جز جایگاه سجده] سوخته است. در این حال آب حیات را بر روی آنان می‌ریزند و مانند دانه‌های کنار جوی آب شروع به روئیدن می‌کنند»^(۲).

در احادیث صحیح این مسئله هم بیان شده است که اکثریت بنی آدم، در دوزخ خواهند بود و پیروان پیامبران به نسبت کافران و گمراهان کمتر هستند و همه‌ی آنان در آتش خواهند بود مگر آنان که دعوت انبیاء به ایشان نرسیده باشد. افرادی هم که نمای اسلامی گرفته و خوی کفر پیشه کرده‌اند و از نظر باری تعالی منافق نام گرفته‌اند در قعر جهنم جای می‌گیرند. اما بیشترین گروه جهنمی از اهل توحید را زنان تشکیل می‌دهند، زیرا «فضل و برتری شوهر و نیکی او را انکار می‌کنند»^(۳).

صدقه برای زنان نیز مفید خواهد بود و آتش را از آنان دور می‌گرداند. پیامبر ﷺ فرمود: «ای زنان مسلمان، صدقه بدهید و بسیار استغفار کنید، زیرا دیدم که شما

۱- بخاری، الصحيح، ج ۸، ص ۲۰۲، باب ۳۶ و مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۷۰۳، حدیث شماره ۶۷ لفظ آن از مسلم است.

۲- بخاری، الصحيح، ج ۸، ص ۱۸۰، باب ۲۴ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۶۵، حدیث شماره ۹۹ لفظ حدیث از بخاری است.

۳- بخاری، الصحيح، ج ۱، ص ۱۳، باب ۲۱ و مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۶۲۶، حدیث شماره ۹۰۷، لفظ حدیث از بخاری است.

بیشترین اهل جهنم را تشکیل داده‌اید»^(۱). در حدیث دیگری که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «آیا بگویم که اهل بهشت چه کسانی هستند؟ هر شخص ضعیفی که از طرف دیگران هم مورد تضعیف قرار گرفته باشد [اهل بهشت است] و اگر به خداوند سوگند بخورد، خداوند آن را به انجام می‌رساند. آیا بگویم که اهل دوزخ چه کسانی هستند؟ هر شخص فاجر و خسیس و بدخلقی که به مردم ظلم می‌کند و تکبر می‌ورزد، جهنمی است»^(۲).

خدای متعال فرموده است:

﴿الَّذِينَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾ [الزمر: ۶۰].

«مگر جایگاه متکبران دوزخ نیست؟».

۱- بخاری، الصحيح، ج ۱، ص ۷۷۸ باب ۶ و مسلم، صحيح ۷ ج ۱، ص ۸۶، حدیث شماره ۷۹، لفظ حدیث از مسلم است.

۲- بخاری، الصحيح، ج ۶، ص ۷۲ و مسلم، صحيح، ج ۴، ص ۲۱۹۰. حدیث شماره ۲۸۵۳، لفظ حدیث از بخاری است.

فصل دوم

تربیت با توجه به نمونه‌های والا و

الگو پذیری از آنها

بحث اول: چنگ زدن به قرآن و سنت

وحدت مسلمانان فقط زمانی تحقق می‌یابد که قرآن کریم را دست‌آویز خود قرار دهند. دست‌آویختن به قرآن به معنی پایبندی به احکام و آداب آن از لحاظ فکری و عملی است و این کار هم مستلزم توجه و عمل به دستورات و راهنمایی‌های سنت است که «مجملات» قرآن را تفصیل و احکام آن را توضیح می‌دهد. «تخصیص» احکام «عام»، «تقیید» احکام «مطلق» و تبیین احکام جزئی اسلامی که قرآن نص صریحی برای آنها ندارد نیز بر عهده سنت پیامبر ﷺ است. در واقع سنت باعث تکمیل وحی الهی است.

لفظ «سنت» در فقه اسلامی به گفته‌ها، افعال و سکوت پیامبر ﷺ در برابر برخی اعمال اطلاق می‌گردد و در اصول دین به معنی عقاید صحیحی است که پیامبر ﷺ و اصحاب ایشان پذیرفته‌اند و در مقابل «بدعت» قرار دارد. چنگ زدن به قرآن و سنت باعث می‌شود که امت اسلامی بتواند وحدت عقیدتی، فکری و روحی خود را حفظ کند و دارای نوعی یکپارچگی در زمینه‌ی رفتاری و ارزیابی‌های اخلاقی، اجتماعی و قوانین مدنی باشد.

بدین خاطر پیامبر ﷺ همواره به یاران و پیروان خود تأکید می‌کرد که اعمال و اجتهادات آنان در چارچوب اصول شریعت و دور از بدعت باشد تا وحدت‌شان محفوظ و از تفرقه در امان باشند. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: «یک بار پیامبر ﷺ برای ما خطی کشید و فرمود: «این راه خدا است». سپس خطوط دیگری در چپ و راست آن خط کشید و فرمود: «این‌ها هم راه‌های متفرقه‌ای است که در هرکدام از آن‌ها شیطانی وجود دارد و مردم را به آن فرا می‌خواند». آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأَنْعَام: ۱۵۳] ^(۱).

«و این راه مستقیم من است، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های (پراکنده) پیروی نکنید، که شما را از راه الله دور می‌کند، این چیزی است که الله شما را به آن سفارش نموده است، شاید پرهیزگار شوید».

پیامبر گرامی اسلام ضرورت التزام به قرآن و سنت را این‌گونه بیان فرموده است: «کتاب خداوند بهترین کلام و رهنمودهای محمدی بهترین هدایت می‌باشد و بدترین امور بدعت‌گزاری در دین است و هر بدعتی گمراهی است» ^(۲).

پیامبر ﷺ نسبت به آثار بدعت هشدار داده‌است و تفاوت قائل شدن میان عمل به قرآن و عمل به سنت را یکی از این آثار خطرناک برشمرده و فرموده‌است: «به شما هشدار می‌دهم، نبینم که فردی از شما بر مسند حکومت تکیه دهد و در برخورد با یکی از اوامر یا نواهی من بگوید: نمی‌دانم [کنایه از بی‌اهمیت پنداشتن سنت] آنچه را که در کتاب خداست پیروی می‌کنیم [و آن بس است]» ^(۳). در روایت ترمذی همین حدیث با این لفظ آمده است: «میان ما و شما کتاب خدا حکم می‌کند، هرچه را در آن حلال یافتیم، حلال می‌کنیم و هرچه را حرام کرده بود، تحریم می‌نماییم [این چنین نگویید و بدانید] که هرچه را رسول خدا ﷺ حرام کرده باشد مانند آن است که خداوند تحریم کرده باشد» ^(۴).

آن‌چه که پیامبر ﷺ نسبت به آن هشدار داده بود واقع شد و در گذشته و حال تاریخ امت اسلامی افرادی یافت شده‌اند که معتقد به بی‌نیازی از سنت و اکتفا به قرآن

۱- احمد المسند، ج ۱ ص ۴۳۵ و ۴۶۵.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۴۹، حدیث شماره ۷۲۷۷ و مسلم، الصحيح، ج ۲ ص ۵۹۲ حدیث شماره ۸۶۷، لفظ حدیث از مسلم است.

۳- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۲، حدیث شماره ۴۶۰۵ و ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۳۷، حدیث شماره ۲۶۶۳ و گفته: حسن و صحیح است. لفظ حدیث از ابوداود است.

۴- ترمذی، السنن ج ۵، ص ۳۸، حدیث شماره ۲۶۶۳ و گفته: این حدیث با این وجه حسن و غربت است.

بوده‌اند چنین باوری خطرناک و [گمراه کننده] است، زیرا بدون سنت، نه فهم اسلام ممکن است و نه اجرای احکام قرآن.

پیامبر ﷺ همچنین نسبت به وقوع اختلافات فراوان در میان امت هشدار داده و فرموده‌است: «امت من در آینده به هفتاد و دو فرقه تبدیل می‌شود که همگی به جز یک فرقه در جهنم خواهند بود، آن یک فرقه، جماعت مسلمانان هستند»^(۱).

در حقیقت علت متفرق شدن امت، دست نیازیدن به قرآن و سنت و حاکم و داور قرار دادن عقل به جای شرع است. واضح است که عقول مردم متفاوت و معیارهای عقلانی از هم متمایز است، پس اگر قضاوت به عقل صرف واگذار شود، راهکارهای متفاوت و روش‌های مختلفی را پیش می‌آورد که ناشی از گوناگونی اجتهادات و اختلافات نظرات است. به همین خاطر مبارزه با فکر اسلامی در گذشته و حال از بزرگ‌ترین اسباب اختلاف بوده است. تفاوت دیدگاه صاحب نظران و متکلمان در قرن دوم و سوم هجری که به سبب ترجمه‌ی آثار فلسفی یونان و منطق ارسطویی پیش آمد، مهم‌ترین عامل به وجود آمدن فرقه‌هایی همچون قدریه و معتزله و جبریه و معتضله و مشبهه بود. اما آنچه که تأثیر این نحله‌های فکری را تا حدودی کاهش داد موضع‌گیری مناسب علما در برابر آن بود که با کناره‌گیری از این افکار، طرد آنها و پرهیز از نقل آن نظرات و خودداری از همنشینی با طرفداران آن افکار و اکتفا به جوابیه‌های مختصر و رد شبهات حاصل از آنها، چنین افکاری را در تنگنا قرار دادند و مجال را بر آن محدود نمودند. از امام مالک بن انس پرسیده شد که: «چه مواردی بدعت هستند؟ فرمود: اهل بدعت به کسانی می‌گویند که در مورد نام‌ها و صفات و کلام و علم و قدرت خداوند سخن می‌گویند و به مواردی می‌پردازند که اصحاب تابعان در باره‌ی آن سخن نگفته‌اند»^(۲).

دامنه‌ی مشغولیت علمای امت باید در زمینه‌ی نشر سنت، مجالس حدیث و آگاهی بخشی به امت در باب معانی قرآن و حدیث باشد به گونه‌ای که قلعه‌ای محکم در برابر تهاجم فکری دشمنان ایجاد کند. امام احمد بن حنبل فرموده است: «بر شما لازم

۱- ابن ماجه، السنن ۷ ج ۲، ص ۱۳۲۲، حدیث شماره ۳۹۹۳.

۲- محمد بن مفلح حنبلی، الآداب الشرعیة و المنح المرعیة، ج ۱، ص ۲۲۶.

است که به سنت و حدیث و مطالب نافع بپردازید و از فرو رفتن و مجادله در مباحث خودداری نمائید، زیرا علاقه به سخن وری و مباحثه، کسی را رستگار نمی‌کند»^(۱).

سطح پایین آگاهی امت از معانی کتاب و سنت و کمبود دانشمندان مسلمان برای آگاه سازی امت در قرن حاضر باعث شده است که امت اسلامی آن قلعه‌ی محافظ را از دست بدهد و در برابر تهاجم فکری بیگانگان منفعلم بماند... و در نتیجه قلب و ذهن جوانان مسلمان را به شک و تردید آغشته کرده است و باعث شده نسلی جانشین قدما گردد که جز نامی از اسلام چیزی نمی‌داند و در فکر و رفتارش اثری از تعالیم اسلامی وجود ندارد تا چه رسد به این که زندگانی خویش را بر آن مبنا قرار دهد.

در مقابل خلأ روحی، فکری و اجتماعی به وجود آمده و در نتیجه‌ی حاضر نبودن اسلام در صحنه، افکار و ایدئولوژی‌های غربی و شرقی راهی برای نفوذ در ذهن و عقل مسلمانان یافته‌اند و در نتیجه امت یکپارچه را تکه تکه کرده‌اند و به گونه‌ای دچار تفرقه نموده که هیچ هدفی آنان را گرد هم نمی‌آورد و هیچ عقیده‌ای متحدشان نمی‌سازد و هیچ شریعتی بر آنان حکم نمی‌راند. این تفرقه باعث شده است که از ضعف، سستی، عقب‌ماندگی و حرکتی قهقرایی رنج ببرند و حیاتی پر از زد و خورد و تنگ و سخت داشته باشند. در واقع هیچ راهی برای نجات امت اسلامی از این آثار شوم وجود ندارد مگر پرهیز از اختلاف و چنگ زدن به قرآن و سنت و هوشیار نمودن امت با این دو منبع مهم و بالا بردن اصول اسلام در حد نیاز زمان و هماهنگ با پیشرفت سریع بشر و تغییرات روزافزون تمدن و خودداری از تعصب و فرو رفتن در باورهای شخصی و در لاک خود خزیدن و خود را اسیر ذهنیات شخصی کردن و به عبارتی واضح‌تر حل مسئله مساوی است با پرهیز از افراط و تفریط که رسول گرامی اسلام ﷺ ما را این گونه از آن برحذر می‌دارد: «از غلو در دین بپرهیزید، زیرا امت‌های پیشین به همین سبب هلاک گشتند»^(۲).

همچنین باید از دست‌آوردهای مثبت تهاجم فکری استفاده کرد و در این زمینه راه تفریط پیموده نشود و با دلایل مترقی و همگام با زمان پیشرفت و از این طریق سایر

۱- ابن مفلح، الآداب الشرعية و المنح المرعية، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۲- ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۱۰۰۸، حدیث شماره ۳۰۲۹ و احمد، المسند، ج ۱، ص ۲۱۵ و ص ۳۴۷، لفظ حدیث از امام احمد است.

افکار و ایدئولوژی‌ها را در برابر اسلام، رام و مطیع نمود که این مسئله هم با ارتباط محکم و استوار با قرآن کریم و سنت نبوی ممکن خواهد شد: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِيِّينَ وَعَصُوا عَلَيَّهَا بِالتَّوَّاجِدِ»^(۱). «بر شما لازم است که از سنت من و خلفای راشدین و هدایت‌یافته پیروی کنید و با دندان‌های خود آن را محکم بگیرید».

بدون شک شناخت از اسلام زمانی کامل می‌گردد که شناخت کافی از سنت وجود داشته باشد. هیچ یک از اصحاب یا تابعین و یا امامان معتبر مسلمان نپذیرفته‌اند که شناخت از قرآن و بی‌توجهی به سنت و اظهار بی‌نیازی از آن یا اعتقاد به حجت نبودن آن عامل هدایت بوده است. اما در این دوران افرادی پیدا شده‌اند که چنین باوری دارند و فراموش کرده‌اند که چنین تفکری منجر به تعطیل نمودن بیانات پیامبر ﷺ در باره قرآن می‌گردد:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴].

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این‌که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است) و تا این‌که آنان (قرآن را مطالعه کنند و در باره مطلب آن) بیندیشند».

علمای گذشته، اهمیت سنت را در بیان قرآن توضیح داده‌اند. قرآن در مورد فرائضی همچون نماز و روزه و زکات و حج و محرمانی همچون زنا و شراب‌خواری و گوشت حیوان مرده و خون و گوشت خوک و... به اختصار سخن گفته است... و این وظیفه سنت است که تعداد رکعت‌های نماز، کیفیت اداء آن، شروط صحت آن و آیات و اذکار آن را روشن سازد یا این‌که حد نصاب اموال مختلف زکات و مقدار اموال و اجناس کشاورزی و حیوانات و کالاهای تجاری که زکات به آن تعلق می‌گیرد بیان نماید؛ در مورد روزه و حج هم همین‌گونه است. پس رسول گرامی ﷺ مجملات قرآن را تبیین کرده‌است و اگر بیان نبوی نبود نمی‌دانستیم چگونه فرائض دینی را به شیوه‌ی مشروع آن ادا کنیم و مردم در این زمینه به اختلافات شدیدی دچار می‌شدند.

اصحاب پیامبر ﷺ هم - درود خدا بر آنان باد - این مسأله را برای مردم توضیح می‌دادند و جایگاه سنت را روشن می‌ساختند تا مردم دچار آن خطری که پیامبر ﷺ

۱- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۴، حدیث شماره ۴۶۰۷ و ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۴۴، حدیث شماره ۲۶۷۶، و گفته: حسن و صحیح است لفظ حدیث از اوست.

نسبت به آن هشدار داده بود نگردند. امیه بن عبدالله بن خالد بن اُسَید ذکر کرده‌است که از عبدالله بن عمر رضی الله عنه پرسید: آیا تو معتقدی که نماز مسافر باید کوتاه گردد؟ ما چنین مسأله‌ای را در کتاب خدا نمی‌بینیم. بلکه فقط نماز حاضر را در آن یافته‌ایم؟ ابن عمر رضی الله عنه گفت: ای برادرزاده! خداوند در حالی پیامبر صلی الله علیه و آله را فرستاد که ما چیزی نمی‌دانستیم و هر چه را که پیامبر انجام می‌داد، انجام می‌دادیم^(۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده‌است که به رفتار ایشان تأسی شود و روش او در انجام عبادات الگو قرار گیرد. بخاری از مالک بن حویرث نقل کرده‌است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی نزد ما آمد که جوان‌هایی متفرق و پراکنده بودیم. ما بیست شب نزد ایشان ماندیم. ایشان گمان برد که ما مشتاق خانواده‌هایمان شده‌ایم پس درباره‌ی کسانی که در خانه تنها گذاشته بودیم پرسید. ما هم به او اطلاع دادیم. ایشان طبع لطیف و مهربانی داشت، پس فرمود: «نزد خانواده‌هایتان باز گردید و این مسائل را به آنان آموزش دهید و به انجام آن امر کنید و همان‌گونه که من نماز خواندم شما هم نماز بپا دارید. هرگاه وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید و شخص بزرگ‌تری از میان خودتان برای تان امامت کند»^(۲).

در حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده‌است که گفت: من پیامبر خدا را دیدم که روز «نحر» (یعنی روز قربانی از ایام حج) از روی مرکبش «رمی» می‌کرد و می‌فرمود: «آداب و مناسک حج را یاد بگیرید. من نمی‌دانم که آیا پس از این حج، مهلتی دیگر برای حج کردن در سال آینده خواهم داشت یا خیر؟»^(۳).

امام مسلم از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده‌است که: «او یک بار وضو گرفت. ابتدا صورتش را بطور کامل شست، سپس دست راستش را تا آرنج و دست چپش را تا آرنج شست. آنگاه پس از مسح سر به شستن پای راست تا ساق و پای چپ تا ساق پرداخت و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم اینگونه وضو می‌گرفت»^(۴).

۱- احمد، المسند، ج ۲، ص ۹۴، ۱۴۸ و نسائی، السنن، ج ۳، ص ۱۱۷ و ابن ماجه، السنن، ج ۱، ص ۳۳۹، حدیث شماره ۱۰۶۶.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۳۷، حدیث شماره ۶۰۰۸.

۳- مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۹۴۳، حدیث شماره ۱۲۹۷.

۴- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۲۱۶.

از طریق این روایات می‌توانیم پی ببریم که منهج اصحاب و فهم اسلام این‌گونه بوده‌است که قرآن و سنت را با هم مرتبط و جزو وحی می‌دانستند و فرد مسلمان به هر دو مورد نیاز دارد، زیرا فقط از طریق آن‌هاست که می‌تواند عبادات خود را ادا نماید. سنت علاوه بر این که «مجملات قرآن» تبیین می‌کند به تقیید امور مطلق هم می‌پردازد، مانند حکم قطع دست دزد که در قرآن به صورت مطلق بیان شده و کل دست را شامل می‌شود اما سنت آن را به قطع تا مچ دست مقید کرده‌است. خداوند فرموده‌است:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۸].

«دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان کیفری از سوی خدا قطع کنید، و خداوند (بر کار خود) چیره و (در قانون‌گذاری خویش) حکیم است (و برای هر جنایتی عقوبت مناسبی وضع می‌کند تا مانع پخش آن گردد)». طبق این آیهی قرآن دست دزد باید بریده شود، اما مکان آن را مشخص ننموده‌است اما سنت آن را تعیین کرده‌است، عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب (رضوان خدا بر آنان باد) هم دست دزد را از مچ قطع می‌کردند^(۱).

آیات عام قرآن نیز از طریق سنت تخصیص می‌یابد مانند تحریم گوشت حیوان مرده که در قرآن حکمی عام دارد. خداوند فرموده‌است:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ [المائدة: ۳].
 «(ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن‌ها برده شود و به نام دیگران سر بریده شود».

طبق این آیه گوشت همه‌ی حیوانات مرده حرام است، اما رسول اکرم ﷺ گوشت حیوانات مرده دریایی و ملخ را از آن استثناء نموده‌است و فرمود:
 «آب دریا پاک و جانواران مرده‌ی دریایی حلال هستند»^(۲).

۱- بیهقی، السنن، ج ۸، ص ۲۷۱.

۲- ابوداود، السنن، ج ۱، ص ۶۴، حدیث شماره ۸۳ و ترمذی، الجامع، ج ۱، ص ۱۰۱، حدیث شماره ۶۹ و گفته که حسن و صحیح است.

«عبدالله بن اوفی هم گفته است که ما همراه رسول خدا ﷺ هفت غزوه را انجام داده و از ملخ برای خوراک استفاده می‌کردیم»^(۱).

مردی به امام احمد بن حنبل گفت: می‌بینم که احادیث را نقل می‌کنی و آن را به خود نسبت می‌دهی. امام فرمود: [آری و اگر تو حدیث را نمی‌پذیری] در مورد این آیه چه می‌گویی:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱].

«الله درباره‌ی فرزندان‌تان به شما سفارش می‌کند، سهم پسر، چون سهم دو دختر است».

آن مرد گفت: این آیه مخصوص مؤمنان است. امام احمد پرسید: اگر شخص وارث قاتل یا برده باشد چه مقدار ارث به او تعلق می‌گیرد؟ آن مرد [چون از سنت خبر نداشت نتوانست پاسخ دهد و] ساکت ماند. امام احمد برای او روشن کرد که طبق سنت پیامبر ﷺ، شخص قاتل و برده از عمومیت آیه خارج شده‌اند^(۲).

غیر از مواردی که ذکر شد، گاهی سنت احکام جدیدی ذکر می‌کند که در قرآن بیان نشده است مانند صدور حکم براساس شهادت و سوگند یک شاهد یا وجوب پرداخت دیه توسط زن عاقل و بالغ یا حرمت ازدواج همزمان با زن و عمه‌ی زن یا خاله‌ی و یا بیان احکام شفعه و ارث «جدّه» و سایر احکامی که در قرآن نیامده است.

بر این اساس روشن گشت که احکام شریعت کاملاً مبتنی بر سنت است و فهم کامل اسلام فقط با توجه به این دو وحی خدایی یعنی قرآن و سنت تکمیل می‌گردد. اصحاب گرامی پیامبر این مسأله را کاملاً روشن نمودند تا در دام شبهه‌ها و انحرافات عقیدتی و فکری نیافتند، امام بخاری روایت کرده‌است که: زنی از قبیله بنی اسد نزد عبدالله بن مسعود آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن شنیدم که تو زنانی را که به خاطر زیبایی، خال کوبی می‌کنند، و کسانی که آنان را خال کوبی می‌کنند، زنانی که ابروهای خود را باریک می‌نمایند و میان دندان‌های خود فاصله می‌اندازند و خلقت خدا را تغییر می‌دهند، لعنت کرده‌ای. ابن مسعود گفت: آری، چرا چنین نکنم در حالی که رسول الله ﷺ هم آنان را لعنت کرده‌است و خداوند هم آن را در قرآن ذکر فرموده است. آن

۱- مسلم، صحیح، حدیث شماره ۱۹۵۲.

۲- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۴۹.

زن گفت: من همه‌ی کتاب خدا را خواندم اما چنین چیزی در آن نیافتم. ابن مسعود گفت: اگر آنرا می‌خواندی حتماً آن را می‌دید، مگر خداوند نفرموده است:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]^(۱).

«چیزهای را که پیغمبری برای شما (احکام الهی) آورده است اجرا کنید، و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید».

ابن مسعود رضی الله عنه برای آن زن مسلمان تبیین کرد که قوانین اسلامی منحصر به قرآن نیست بلکه برخی از آن قوانین در سنت نیز آمده است. عبدالرحمن بن یزید، شخصی را در حال احرام دید که لباس بر تن داشت، او را نهی کرد. آن شخص گفت: آیه‌ای از کتاب خدا برایم بیاور تا حکم آن لباسم را از تن بدرآورد. عبدالرحمن همان آیه‌ی (حشر: ۷) را بیان کرد.

عبدالله بن عباس شاگردش، طاووس را دید که پس از نماز عصر دو رکعت نماز خواند، به او گفت که پایبندی کامل و دقیق به احکام سنت بسیار ضروری است و گفت: این دو رکعت نماز پس از عصر را ترک کن. طاووس گفت: نهی از این دو رکعت برای حالتی است که سنت تلقی شود. ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از ادای این دو رکعت پس از نماز عصر نهی کرده، اکنون نمی‌دانم که آیا تو به خاطر آن اجر می‌گیری یا شکنجه می‌شوی، زیرا خداوند فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶]^(۲).

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد)».

عمران بن حصین به یک منکر سنت گفت: تو شخصی احمق هستی، آیا در کتاب خدا دیده‌ای که نماز ظهر چهار رکعت است و قرائت آن جهری نیست. سپس مسائل دیگری از نماز و زکات را برایش بیان کرد و گفت: و آیا در کتاب خدا تفسیری دیده‌ای

۱- بخاری، صحیح، ج ۶، ص ۵۸، چاپ استانبول.

۲- نگا: الموافقات، ج ۴، ص ۲۴ و ۲۵ و ابن عبدالبر، الجامع، ج ۲، ص ۱۸۹.

که بیان کند فلان حکم مبهم است و رفع آن در سنت آمده است^(۱).
 مردی به مطرف بن عبدالله شخیر گفت: برای ما فقط از قرآن سخن بگوئید.
 مطرف در جواب او گفت: به خدا قسم چیزی برتر از قرآن سراغ نداریم. اما سخنان
 کسی را که از همه به قرآن آگاه‌تر است می‌جوییم^(۲). امام عبدالله بن مبارک بسیاری
 از وقت خود را در خانه می‌نشست و به نظارت در احادیث می‌پرداخت. به او گفته شد:
 آیا در این تنهایی احساس دلتنگی و تنهایی نمی‌کنی؟ عبدالله بن مبارک گفت: چگونه
 چنین احساسی داشته باشم، در حالی که همراه پیامبر ﷺ و یارانش به سر می‌برم^(۳).
 پیشوایان مسلمان به اهمیت سنت و خطر انکار آن با تأویلات باطل و شبهات عقلی
 پی‌برده‌اند. از امام احمد درباره‌ی احادیث مربوط به «نزول خداوند» پرسیده شد، ایشان
 در پاسخ گفت: «ما به این احادیث ایمان داریم، آن‌ها را تصدیق می‌نماییم و هیچ یک از
 آن‌ها را انکار نمی‌کنیم. البته اگر دارای اسناد صحیح باشند و در این صورت سخنان
 پیامبر ﷺ را رد نمی‌کنیم و یقین داریم که هرچه را بیان فرموده حق است»^(۴). امام
 احمد فرموده است که هرکس حدیث پیامبر خدا را انکار کند بر لبه‌ی پرتگاه هلاکت
 قرار گرفته است»^(۵).

امام شافعی فرموده است: «هرگاه حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ نقل کنم و به آن
 عمل ننمایم، شما را شاهد می‌گیرم که عقلم را از دست داده‌ام»^(۶).
 طبق مطالبی که ذکر شد واضح می‌شود که فرا خواندن مردم برای اکتفا به قرآن و
 دور شدن از سنت جزو شبهه‌هایی است که از گذشته مطرح بوده و در عصر حاضر نیز
 دوباره مطرح شده است. سلف صالح به مردم فهمانیدند که عمل به سنت برای
 مسلمان لازم است. زیرا تفسیر قرآن، مقید مطلقات و مخصص احکام عام آن و
 دربرگیرنده‌ی قوانینی جدی است که در قرآن ذکر نشده و برای مسلمانان ضروری

۱- ابن عبدالبر، جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- ابن عبدالبر، جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۹۱.

۳- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۳۹ و ۳۵۳.

۴- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۳۰۴، و بخاری در صحیح، ج ۳، ص ۲۵، باب تهجد این حدیث
 [حدیث مربوط به نزول خدا] را بیان کرده است.

۵- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۹۷.

۶- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۳۴.

است. بدین ترتیب شبهه‌های پیرامون انکار سنت ریشه کن شد و مردم به هردو وحی [قرآن و سنت] پایبند گشتند و معنی این آیه را فهمیدند:

﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴].

«(که آن‌ها را) با دلایل روشن و کتاب‌ها (فرستادیم) و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به سوی آن‌ها نازل شده است، و باشد که آن‌ها ببیندیشند».

در حقیقت سنت مصدر دوم قانون‌گذاری اسلامی و پیروی از آن واجب است و باید همانند قرآن دستورات آن انجام داده شود و از منهیات آن پرهیز گردد. خداوند فرموده‌است:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ [النساء: ۸۰].

«هرکس از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است چراکه پیغمبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که خدا بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی‌کند که خدا از آن نهی کرده باشد».

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷].

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجرا کنید، و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ [محمد: ۳۳].

«ای مؤمنان! از خدا و پیغمبر اطاعت کنید».

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو ندانسته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

علاوه بر این آیات، آیات دیگری هم ارزش و جایگاه والای سنت نبوی در اسلام را بیان کرده و معانی و مفاهیم وارده در سنت را وحی الهی معرفی نموده و خداوند فرموده است:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد».

اما قرآن هم در لفظ و هم در معنی وحی خداوند است.

فهم کامل اسلام و شناخت جزئیات احکام آن فقط از طریق سنت حاصل می‌گردد و همان‌گونه که بیان شده، سنت مجملات قرآن را تفصیل، احکام مطلق را مقید و قواعد عام را مستثنی می‌کند و احکامی را که در قرآن نامی از آن نیامده تدوین می‌نماید. به همین خاطر پیامبر ﷺ فرموده‌است: «بدانید که همراه قرآن، همانندی مانند آن نیز به من وارد شده است»^(۱). یعنی به پیامبر ﷺ قرآن و سنت عطا شده و تبعیت از هرکدام از آن‌ها واجب است.

پیامبر ﷺ در خطبه‌ای چنین فرمود: «من شما را به تقوای خدا و اطاعت و پیروی از امیر خود سفارش می‌کنم، حتی اگر آن امیر برده‌ای حبشی باشد. بدانید که هرکدام از شما که پس از من زنده بماند اختلافات فراوانی را میان مسلمانان خواهد دید پس در این حال بر شما لازم است که روش من و روش خلفای راشدین و هدایت یافته را در پیش گیرید، به آن تمسک جوید و با دندان‌های خود آن را محکم بگیرید»^(۲).

بیهقی با استناد به حدیث «سفینه» گفته‌است که منظور از خلفای راشدین، امامان چهارگانه، ابوبکر و عمر و عثمان و علی (رضوان خدا بر آنان باد) می‌باشند. حدیث سفینه از این قرار است:

«الْخِلاَفَةُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ سَنَةً بَعْدِي، ثُمَّ مُلْكُ بَعْدَ ذَلِكَ». «خلافت اسلامی پس از من

سی سال برقرار خواهد بود و پس از آن نظامی پادشاهی حاکم خواهد شد»^(۳).

۱- احمد، المسند، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۳، حدیث شماره ۴۶۰۷ و ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۴۴، حدیث شماره ۲۶۷۶ و گفته حسن و صحیح است. لفظ حدیث از ابوداود است.

۳- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۰۳، حدیث شماره ۲۲۲۶ و گفته حسن است. همچنین امام احمد و ابوداود آن را نقل کرده‌اند (به نقل از زرکشی در المعتمد فی یخرج احادیث المنهاج و المختصر) ص ۷۸، آلبانی هم این حدیث را صحیح دانسته و آن را در «الجامع الصغیر» آورده است.

این احادیث بیان می‌کنند که عمل خلفای چهارگانه‌ی اسلامی سنتی قابل تبعیت است و نظرات اجماعی میان آن چهار نفر برای مسلمین حجیت دارد. این به خاطر جایگاه والای آنان بعد از پیامبر ﷺ از نظر اسلام است و همنشینی طولانی مدت آنان با پیامبر ﷺ و فهم نیکو از کلام خدا و رسول به عظمت مقام آنان افزوده‌است.

کتاب‌های مختلف حدیثی و تاریخی به نقل گفتارها، بیان عمل‌کردها و نشان دادن سجایای نیک آنان پرداخته و شایستگی و توانایی کافی آنان برای اداره‌ی امور جامعه‌ی آن عصر را ثبت نموده و نحوه‌ی قضاوت و نوع برداشت آنان از متون دین در زمینه‌ی عقیده و احکام، در دل تاریخ محفوظ مانده است.

قرآن با زبان قریش نازل شد. پیامبر ﷺ و خلفای راشدین هم قریشی بودند پس تواناترین افراد برای فهم مراد خدا و رسول همانان بودند و توانستند در حوادث مربوط به وحی مشارکت مثبت داشته باشند و از اسباب نزول آیات آگاهی کافی کسب نمایند و در نتیجه فهمی نیکو و برداشتی صحیح از آیات و احادیث به دست آورند.

اصحاب پیامبر ﷺ از اهمیت وحدت امت آگاهی داشتند و در مقابل اختلافات ناشی از اجتهاد از خود تسامح نشان می‌دادند و تصمیم را به خلیفه‌ی مسلمانان واگذار می‌نمودند و به آن پایبند می‌شدند. حتی اگر خلیفه در زمینه‌ی مسائل عبادی نظری داشت که با دلایل قوی دینی منافات پیدا می‌کرد باز هم به رأی خلیفه پایبند می‌شدند، زیرا می‌دانستند که قوی‌ترین دلیل برای حفاظت از وحدت امت، پایبند شدن به نظرات اما شرعی مسلمانان است و وحدت هم طبق آن و سنت و اجماع امری مورد تأکید دین است:

﴿وَلَا تَنَزَعُوا فِتْفَشَلُوا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: ۴۶].

«کشمکش نکنید، (که اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود (و ترس و هراسی از شما نمی‌شود)».

پیامبر ﷺ هم فرموده است: «پس از من به کفر باز نگردید که [در اثر اختلاف] گردن یکدیگر را بزیند»^(۱).

اصحاب پیامبر این راهنمایی‌ها را به درستی فهمیدند و به مقتضای آن عمل کردند.

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۲۱۷، حدیث شماره ۱۲۱ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۸۲، حدیث شماره ۶۵ و ۶۶.

«یک بار عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در سفر حج به «منی» رفت. از مردم پرسید: امیرالمؤمنین چند رکعت نماز خواند؟ گفتند: چهار رکعت. او هم به تبعیت از امیر چهار رکعت نماز خواند. مردم گفتند: مگر تو برای ما حدیثی نقل نکردی که طبق آن پیامبر صلی الله علیه و آله در «منی» دو رکعت خوانده است؟ ابن مسعود گفت: آری و الآن هم معتقد به آن هستم، اما بدانید که عثمان بن عفان پیشوای مسلمین است و من با او مخالفت نمی‌کنم و چنین کاری را شر می‌پندارم»^(۱).

قرآن و سنت دلیل و راهنمای مسلمان در مسیر زندگی و راهنمای جامعه اسلامی برای حرکت و ترقی است. تحقیقات به عمل آمده در زمینه‌ی سرگذشت انسان نشان داده است که دین در گشایش دید انسان و حرکت مستقیم جوامع به سوی پیشرفت روحی، فرهنگی، عقلانی و مادی بسیار اثرگذار بوده است. دین اسلام هم به عنوان مجموعه‌ای متشکل از آیات قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چارچوبی مشخص را برای فعالیت‌های عمومی انسان تعیین می‌کند و از انحراف او به سوی هلاکت و سردرگمی جلوگیری می‌نماید.

انسانی که از هدایت خدایی و راهنمایی رسول خدا محروم مانده، در حیطة‌ی تجربیات شخصی و بشری محبوس می‌ماند و تلاش‌های صورت گرفته توسط بشر برای رسیدن به حقیقت و کشف عالم غیب تنها منبع آگاهی بخشی او به شمار می‌آید، و پرسش‌های او در زمینه‌ی مبدأ و معاد و سیر تحول انسان و هدف از خلقت را در این حیطة باید جستجو کند. فیلسوفان و متفکران بسیاری در طول تاریخ در صدد پاسخ گویی به این سؤالات و پر کردن خلأ حاصل از آن‌ها بوده‌اند. اما هر اندازه دامنه‌ی علم انسان وسیع و ذکاوت او بالا باشد، نمی‌تواند که پرده‌های نادانی را به طور کامل ببرد و به حقیقت و بصیرت دست یابد، مگر از طریق وحی الهی. برای کشف حقیقت، دستیابی به تصویری کلی از هستی و جایگاه انسان نیروهای عظیمی هدر رفت و تلاش‌های بسیاری صورت گرفت و عقول و اندیشه‌های متفکران و فیلسوفان در طول قرن‌های متمادی درگیر این قضیه شد اما نتیجه‌ای جز نظراتی متفاوت و متضاد و اجتهاداتی ناقص در بر نداشت و همین بازدهی ناقص، اثری منفی بر جهان فکر و اندیشه و عرصه‌ی اخلاق گذاشت و میلیون‌ها انسان تا هم اکنون نیز در گمراهی و

۱- بیهقی با سند حسن، السنن، ج ۳، ص ۱۴۳-۱۴۴.

بی‌ثباتی در زمینه‌ی افکار و اندیشه و جهان دینی قرار دارند. امام مالک رحمته مسلمانان را از تکیه بر عقول مردم در زمینه مسائل دینی، اعتقادی و ارزشی نهی فرموده و گفته‌است: «آیا هرگاه شخصی با قدرتِ جدل بیشتر از دیگری نزد ما بیاید، وحی نازل شده از جانب جبرئیل امین بر محمد صلی الله علیه و آله را به خاطر جدل او رها کنیم»^(۱).

برخی از منتقدان اسلام گفته‌اند که فکر اسلامی تابع حدودی مشخص است و تمام جوانب خود را محدود به دایره‌ی نصوص کرده و در چارچوب وحی محصور گشته‌است و برای بررسی حقیقت بدور از تعهدات عقیدتی، آزادی کامل ندارد. اما آنچه که آنان عیب می‌دانند و آن را انحصار و بسته بودن در چارچوبی خاص می‌پندارند، در واقع نعمتی بزرگ از جانب پروردگار است که بر بندگان منت نهاده و بدین وسیله مسلمانان را از سردرگمی و جستجوی بی‌سرانجام حقایق و عدم شناخت از مسیر تکامل نجات داده است:

﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الحجرات: ۱۷].

«آن‌ها بر تو (ای پیامبر) منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند، بگو: «اسلام آوردن تان را بر من منت نگذارید، بلکه اگر راست‌گویید الله بر شما منت می‌نهد که شما را به (سوی) ایمان هدایت کرده است»».

رهنمود انسان به ایمان از جمله بزرگ‌ترین منت‌های خالق بشر بر اوست و هر اندازه افق روحی و فکری انسان وسیع‌تر گردد بیشتر می‌تواند عظمت ایمان و آثاری را که در ثبات شخصیت و روح دارد، درک کند و می‌فهمد که چه امنیت و آرامشی به او بخشیده و چه احساسات زیبایی در زمینه‌ی خیرطلبی، حق‌گرایی و جمال دوستی در او ایجاد نموده و تا چه حد به رفتار او رنگ عدل و اعتدال، عقل و انضباط و جمال و شکوه بخشیده است.

وحی الهی زندگی اسلامی را در طول تاریخ رنگ‌خدایی بخشیده و باعث شده که نسل‌های مسلمان امت بر منهج قرآن و سنت پرورش یابند و دیدگاهی عمیق نسبت به هستی و انسان و زندگی داشته باشند و در روان آنان مفاهیم مرتبط با حقیقت و نیکی استقرار یابد. نسل‌های پی‌درپی امت علاوه بر این توانسته‌اند رفتار خود را زیر عنوانین

«عقیده و شریعت» نظم ببخشند و از خلال احکام و تعالیم اسلام حقوق و وظایف خود را به خوبی بشناسند تا دیگر برای رسیدن به حق و دفع ظلم به جنگ و درگیری طولانی، ترور و ترساندن و زندان و خون ریزی دست نیالایند بلکه هر تلاشی در این زمینه در محدوده‌ای مشخص، تحت عنوانی معین و دستوری معتبر صورت گیرد و همه‌ی این چارچوپها، بخششی ربانی و قانون الهی تلقی گردد که همه‌ی بندگان در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورند و توانای تغییر یا تحریف یا به بازیچه گرفتن آن به خاطر مصالح فردی یا اجتماعی، بزرگ یا کوچک و مرد یا زن بودن افراد را ندارند و همه زیر نظارت شریعتی گسترده و **{مهراں گیز}** قرار می‌گیرند تا عدل را ایجاد کند، نیکی را محقق سازد و رستگاری را تضمین نماید. [به عنوان مثال] اگر کسی تطابقی میان تاریخ زندگی زن در اسلام و تاریخ زندگی زن در غرب صورت دهد، عظمت و زیبایی این حقیقت تاریخی را به طور کامل درک خواهد کرد که زن غربی برای دستیابی به حقوق خود، جنگ و جدالی طولانی و درگیری‌هایی فراوان را در گذر زمان انجام داده است، در حالی که اسلام بیشتر این حقوق را بدون هیچ جنگ و جدالی به زن بخشیده است یا در رابطه با حقوق کارگران هم همین قضیه در غرب روی داد در حالی که کارگران مسلمان قبل از کارگران غربی به حق و حقوق خود رسیدند و برای دستیابی به حقوق خود به هیچ صحنه‌ی نبردی وارد نشده‌اند و در هیچ انقلاب ویران‌گری مشارکت نداشته‌اند.

بخش دوم

تربیت اجتماعی

باب اول:
فرد و خانواده

فصل اول: تربیت فرد

بحث اول: تربیت کودک

تربیت اجتماعی در اسلام ابتدا در خانواده، سپس مدرسه و در نهایت در جامعه انجام می‌گیرد. خانواده همان نهادی است که ارزش‌های اخلاقی را به کودک انتقال می‌دهد تا با آن حق و باطل و خیر و شر را بشناسد، کودک هم این تعلیمات را در سنین پایین بدون مخالفت و تقابل می‌پذیرد و کم‌کم عناصر شخصیتی او شکل می‌گیرد و نمودارهای هویت در او برجسته می‌شود؛ اسلام بدین خاطر پدر خانواده را ملزم می‌کند که به طور جدی به آموزش خانواده و تربیت افراد آن اهتمام ورزد و در تأمین معاش آنان هیچ کوتاهی نکند. پیامبر ﷺ به اصحاب - رضوان الله علیهم - می‌فرمود: «نزد خانواده‌های خود بازگردید، در میان آنان بمانید و به آموزش آنها اقدام نمایید»^(۱). اسلام همچنین به پدران توصیه نموده است که خانواده را مایه آرامش برای اهل آن قرار دهند تا کودکان در آن آرام گیرند و به محیطی پر از اطمینان خاطر، سلامت روان، محبت و همسازي و حس تعاون و یک‌پارچگی میان افراد تبدیل گردد. خانواده بستری است برای مردان و زنان آینده و سرنوشت امت به سرنوشت افرادی بستگی دارد که در آن به سر می‌برند.

اسلام به همین جهت پیروان خود را به مراعات مساوات در زمینه‌های مادی و معنوی امر کرده و دستور داده است که دختران را همانند پسران بدانند و هیچ رابطه‌ی تبعیض‌آمیزی با دختران نداشته باشند. پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس فرزند دختری داشته باشد و او را زنده بگور نکند، او را پست و خوار نشمارد و فرزند پسرش را بر او ترجیح ندهد، خداوند او را وارد بهشت می‌گرداند»^(۲).

این که اسلام از به‌کارگیری خشونت و آزار رسانی به دیگران منع کرده با هدف ایجاد فضایی مستحکم است تا فرزندان بتوانند به دور از عقده‌های روانی و فشارهای

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۲، ص ۱۱۱، حدیث شماره ۶۳۱.

۲- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۳۵۴، حدیث شماره ۵۱۴۶.

اجتماعی رشد کنند. پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین شما کسی است که به نسبت خانواده بهترین رفتار را داشته باشد و من نسبت به خانواده‌ام از همه‌ی شما بهترم»^(۱).

کودک باید احساس کند که خانواده‌اش او را دوست دارند و او را بر خود ترجیح می‌دهند. ایجاد چنین باوری برای کودک ضروری است تا شخصیت او کامل گردد و فطرتش از انحراف مصون بماند. مادر همان‌گونه که فرزندش را شیر می‌دهد با احساسات و عواطف متعالی هم او را تغذیه می‌کند و مفاهیمی همچون محبت و امنیت و مهربانی با دیگران را به او می‌آموزد. خداوند متعال به پدران و مادرانی که تربیت فرزندان را به شایستگی انجام می‌دهند اجر بزرگی عنایت می‌کند. از عایشه رضی الله عنها نقل است که فرمود: زنی به همراه دو دخترش نزد من آمد تا چیزی به او بدهم. اما فقط یک دانه خرما یافتم به او دادم. او نیز آن را میان دخترانش تقسیم کرد و خود از آن نخورد و رفت. هنگامی که پیامبر ﷺ بازگشت، جریان را برایش تعریف کردم، ایشان فرمود: «هرکس که چنین دخترانی داشته باشد و به آن‌ها نیکی کند، برای وی به پرده‌ای در برابر آتش تبدیل خواهند شد»^(۲).

دوست داشتن فرزند به معنی سهل‌انگاری در تربیت و کوتاهی کردن در آموزش رفتارهای اجتماعی در همان سنین پایین نیست و باید او را به روابط نیکو با دوستانش و احترام به بزرگترها عادت داد و انگیزه‌ی رقابت درونی را در او تعمیق بخشید تا بتواند نوع روابط با دیگران را تشخیص دهد؛ پس باید میان مهربانی با فرزند و تادیب او تعادل برقرار نمود و همان‌گونه که نباید در مقابل کلیه‌ی درخواست‌های کودک تسلیم شد، همچنین نباید به طور مداوم بر او فشار تربیتی وارد کرد. در واقع واگذاری بیش از حد شخصیت کودک به پدر و مادر، او را برای رویارویی در مقابل سختی‌های زندگی ناتوان می‌سازد و فشار زیاد در تربیت هم او را خودگرا و منزوی باز می‌آورد و احساس محرومیت را در او ایجاد می‌کند.

یکی از موارد رفتاری که باید به کودک آموزش داده شود این است که هنگام ورود به نزد دیگران اجازه بگیرد و این کار را با سه بار در زدن یا بلند کردن صدا انجام دهد،

۱- ترمذی، السنن، ج ۵، ص ۷۰۹، حدیث شماره ۳۸۹۵ و گفته که حسن و غریب و صحیح است.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۸۳، حدیث شماره ۱۴۱۸ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۰۲۷، حدیث شماره ۲۶۲۹.

اگر طرف مقابل به او اجازه‌ی ورود داد وارد شود و در غیر این صورت منصرف گردد. قضیه‌ی «استئذان» یا همان اجازه گرفتن هم در منزل موضوعیت دارد و هم در خارج منزل و نزد دوستان. در حدیث شریف آمده است که مردی از پیامبر ﷺ پرسید: آیا برای رفتن پیش مادرم از او اجازه بگیرم؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری. مرد گفت: اما ما در یک خانه زندگی می‌کنیم. پیامبر ﷺ فرمود: اجازه بگیر. مرد گفت: اما من خدمتکار او هستم؟ پیامبر ﷺ فرمود: اجازه بگیر، آیا دوست داری او را لخت ببینی؟ مرد گفت: خیر. پیامبر ﷺ فرمود: پس اجازه بگیر»^(۱).

«پیامبر ﷺ هنگام رفتن به خانه‌ی کسی روبروی در نمی‌ایستاد بلکه یا در سمت راست در می‌ایستاد یا در سمت چپ»^(۲).

یکی دیگر از آداب رفتاری برای فرزند توجه به «حقوق راه» است. پیامبر ﷺ فرمود: «مواظب باشید که سر راه‌ها ننشینید. اصحاب گفتند: اما ما چاره‌ای نداریم، آنجا مجالس ماست و باهم سخن می‌گوییم. پیامبر ﷺ فرمود: پس حقوق راه را مراعات کنید. اصحاب گفتند: حق راه چیست؟ فرمود: پرهیز از چشم چرانی و آزار مردم، پاسخ گویی به سلام، امر به معروف و نهی از منکر»^(۳).

واضح است که این حدیث برای روابط اجتماعی، ضوابطی مخصوص قرارداد کرده است زیرا فرد عضوی از جامعه است و باید حقوق اجتماع را ادا نماید. کاشتن حس احترام به دیگران در نهاد کودک ضروری است و باعث می‌شود که در مقابل اطرافیان خود متواضع، مهربان و خیرخواه باشد. همچنین لازم است که او را به سمت ایجاد روابط اجتماعی و دوستی‌های سازنده سوق داد. در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هر انسانی بر مرام و باور یارانش سیر می‌کند، پس باید بنگرد که چه کسانی را به دوستی بر می‌گزیند»^(۴). عمق بخشیدن به روابط دوستانه امری مطلوب

۱- مالک، الموطا، ج ۱، ص ۹۶۳.

۲- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۳۷۴، حدیث شماره ۵۱۸۶.

۳- بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۱۱۲، حدیث شماره ۲۴۶۵ و مسلم، الصحيح، ج ۳، ص ۱۶۷۵، حدیث شماره ۲۱۲۱، لفظ حدیث از بخاری است.

۴- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۶۸، حدیث شماره ۴۸۳۳ و ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۸۹، حدیث شماره ۲۳۷۸ و گفته که حسن و غریب است.

است، در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه کسی با شخصی دیگر رابطه‌ی دوستی برقرار کرد، از اسم و نام پدر و محل تولد او بپرسد زیرا برای ایجاد مودت کارساز است»^(۱). اسلام به استفاده از هرچیزی که باعث تحکیم دوستی میان پیروانش می‌گردد تشویق نموده و از عوامل سست کننده‌ی روابط نهی کرده است. در حدیث آمده است: «ما از تظاهر و اجبار نهی شده‌ایم»^(۲). این بدان خاطر است که ظاهرسازی در روابط اجتماعی منجر به قطع آن می‌گردد زیرا ظاهرسازی نیاز به تحمیل نوعی مشقت مادی یا معنوی بر نفس دارد و فرد را وادار می‌کند که هرچه زودتر خود را از رابطه‌ای که منجر به این تکلیف شده برهاند.

رفتار اسلامی درست، روابط اجتماعی را این‌گونه تنظیم می‌کند که نونهالان مورد مهربانی و بزرگسالان مورد احترام قرار گیرند. در حدیث آمده است که: «هرکس به افراد کوچک و کم‌سال ما رحم نکند و به بزرگان ما احترام نگذارد، از ما نیست»^(۳).

در حدیث دیگری آمده است که: «هر جوانی که پیرمردی را به خاطر سن و سالش گرامی بدارد، خداوند هنگام پیری شخصی را برایش معین می‌کند که به او احترام بگذارد»^(۴).

در اموری که برای کودک قابل بررسی است باید نظر او را خواست تا عادت کند که به هنگام مشکلات فکر خود را به کار بیندازد و نظرش را ارائه دهد. این مسئله نوعی احترام به اراده‌ی کودک و تقویت شخصیت او است و احساس رابطه با دیگران و همکاری با آنان را در او ایجاد می‌نماید. این اقدام با راهنمایی رسول اکرم ﷺ هماهنگ است که فرمود: «هرکس که اسب یا شتری اضافی دارد باید آن را به دیگران ببخشد. و هرکس در سفر توشه و غذایی اضافی دارد باید از آن به دیگران ببخشد». راوی می‌گوید: آنگاه پیامبر ﷺ چند نمونه‌ی دیگر از اموال را ذکر کرد تا جایی که گمان بردیم هیچ یک از ما نسبت به دارائی‌های اضافی خود، حقی نداریم»^(۵).

۱- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۹۹، حدیث شماره ۲۳۹۲ و گفته که غریب است.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۶۴، حدیث شماره ۷۲۹۳.

۳- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۳۲۱، حدیث شماره ۱۹۱۹.

۴- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۳۷۲، حدیث شماره ۲۰۲۲.

۵- مسلم، الصحيح، ج ۳، ص ۱۳۵۴، حدیث شماره ۱۷۲۸.

اگر شخصی نسبت به دیگران برتری مالی ندارد، امکان دارد که برتری عقلانی و نظری داشته باشد. در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «دین یعنی خیرخواهی. عرض کردند: خیرخواهی برای چه کسانی، ای رسول خدا؟ فرمود: خیرخواهی برای خدا، کتاب خدا، رسول خدا، پیشوایان مسلمان و عموم مردم»^(۱).

باید فرزند را به بخشش و مراعات افرادی که سطح اقتصادی پایین‌تری دارند عادت داد. پیامبر ﷺ فرمود: { «هرگاه خادم خانه برای یکی از شما غذا آورد، او را نزد خود بنشانید تا همراهش غذا بخورید و اگر ننشست، یک یا دو لقمه به او بدهید، زیرا تحمل گرمای پخت و پز و مسئولیت تهیه‌ی غذا بر عهده‌ی خادم بوده است»^(۲) }.

بحث دوم: تربیت اجتماعی براساس حس زیبایی دوستی

هرکس که قرآن می‌خواند عمیقاً به این احساس دست می‌یابد که قرآن نظر انسان را به سمت زیبایی‌های طبیعی در هستی جلب می‌کند، در نتیجه عجایب خلقت و ظرافت‌های هستی و شگفتی مناظر را پیش چشم می‌آورد، آیات قرآن کریم به رفت و آمد شب و روز از پی یکدیگر، حرکت خورشید و ماه و ایجاد روزها و سال‌ها بدون کوچک‌ترین اختلال در منظومه شمسی می‌پردازد و تأثیر آن را بر زندگی انسان‌ها و حیوانات و گیاهان روی زمین بیان می‌دارد که چگونه با تثبیت درجه حرارت در میزانی مشخص باعث می‌شود که موجودات زنده به فعالیت پردازند و فضای زندگی را برای‌شان آماده می‌سازد. و در صحنه‌ای دیگر به توصیف صحنه‌های زیبای حاصل از نور اندک ماه و تغییر اشکال آن به «بدر» و «هلال» می‌پردازد و هلال را به «عرجون قدیم» یعنی شاخه‌ی خشکیده‌ی خمیده‌ی خرما تشبیه می‌کند که همانند هلال ماه، رنگی زرد دارد و خمیده و باریک است. آن گاه به پرتوهای خورشید درخشان و قرص طلایی و براق آن می‌پردازد، سپس ستارگان را که مایه‌ی زینت آسمان آبی هستند توصیف می‌کند و چنین می‌فرماید:

﴿وَرَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا﴾ [فصلت: ۱۲].

«آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی (از ستارگان درخشان و تابان) بیاراستیم».

۱- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۳۲۴، حدیث شماره ۱۹۲۶. این حدیث در صحیح مسلم هم هست.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۹، ص ۵۸۱، حدیث شماره ۵۴۶۰.

﴿وَعَايَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخَ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾﴾ [یس: ۳۷-۴۰].

«و شب (نیز) برای آن‌ها نشانه (و عبرتی) است ما روز را از آن بر می‌کشیم، پس آنگاه همه در تاریکی فرو می‌روند. و خورشید (نیز که) پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر (الله) پیروزمند داناست. و برای ماه منزلگاه‌های مقدر کرده‌ایم، تا چون شاخه (خشک و) کهنه خرما باز گردد. نه خورشید را سزد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد، و هر یک در مدار خود شناورند».

این احساس زیبایی دوستی به احادیث نبوی هم سرایت کرده و توجه انسان را به این قضیه شدیدتر نموده و احساسات او را بر مبنای آن پرورده است تا به طور کامل آن را بچشد. رسول خدا ﷺ فرمود: «اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند چهره‌ای همانند ماه شب چهارده دارند و چهره گروه پس از آنان در حد درخشان‌ترین ستاره‌ی آسمانی می‌درخشد»^(۱). در جایی دیگر فرموده است: «در بهشت بازاری وجود دارد که اهالی آن هر جمعه به آن جا می‌آیند، باد شمال هم وزیدن می‌گیرد و به چهره‌ها و لباس‌هایشان برخورد می‌کند و زیبایی و جمال آنان بیشتر می‌گردد. سپس نزد خانواده‌های خود باز می‌گردند در حالی که بسیار زیباتر شده‌اند. آنان می‌گویند: به خداوند سوگند که بسیار زیباتر شده‌اید. آنان نیز می‌گویند: به خداوند سوگند که شما هم بسیار زیباتر گشته‌اید»^(۲).

رشد دادن احساسات از طریق حس زیبایی دوستی جایگاه مهمی در تربیت اسلامی دارد. هرچه که دیده از آن خشنود گردد و نفس را طراوت بخشد و لذت سالم به انسان بدهد، چه پدیده‌های طبیعی و اشکال گوناگون باشد یا رنگ و صدا و فکر، همه‌ی این‌ها باعث جلب توجه حواس انسان مسلمان می‌گردد و او را به تأمل و کسب تجربه و تسبیح و شناخت خالق هستی و درک زندگی وا می‌دارد.

۱- بخاری، الصحيح، ج ۴، ص ۸۶، کتاب «بدء الخلق» جاپ استانبول و مسلم، الصحيح، حدیث شماره ۲۸۳۴، لفظ حدیث از بخاری است.

۲- مسلم، الصحيح، حدیث شماره ۲۸۳۳.

پیامبر ﷺ در بسیاری مواقع به توضیح اسرار برخی پدیده‌ها می‌پرداخت و مسلمانان را به توجه و تأمل در آن تشویق می‌نمود. ایشان یک بار هنگام غروب خورشید به ابوذر غفاری رضی الله عنه فرمود: «آیا می‌دانی که خورشید به کجا می‌رود؟ گفت: خدا و رسول داناترند. فرمود: می‌رود تا برای سجود اجازه بگیرد. {پس به او اجازه داده می‌شود} و گویا به او اجازه داده نمی‌شود و به او گفته می‌شود، از هرکجا که می‌خواهی بازگرد، پس او هم می‌رود و برای روز بعد طلوع می‌کند»^(۱).

این حدیث پیوستگی قوانین طبیعی به همدیگر و تحت فرمان خدا بودن آن قوانین را بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که تا زمان قیامت هیچ تغییری در حرکت خورشید به وجود نخواهد آمد.

اسلام فقط به تعیین رویکرد احساسات انسان به سوی پدیده‌های زیبا در هستی اکتفا نکرده است بلکه از او می‌خواهد که منشأ رفتارهای او همان حس زیبا دوستی باشد و این احساس در محدوده‌ای خاص نیست، می‌تواند شمایل انسان، اعمال و افکار او یا روابط او با اشیای متنوع و هم جنسانش و حتی جهان حیوانات و گیاهان را هم در برگیرد و هرکدام از این موارد باید ذوق زیبایی را به انسان منعکس سازد. یکی از برنامه‌های اسلام برای ایجاد حالت زیبادوستی در انسان در حدیث زیر تبلور می‌یابد، پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس که به اندازه‌ی یک ذره، تکبر در وجود او باشد از بهشت محروم می‌گردد، مردی گفت: مردم دوست دارند که لباس‌ها و کفش‌هایشان زیبا باشد. پیامبر ﷺ فرمود: خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ اما تکبر، گستاخی در برابر خدا و تحقیر مردم است»^(۲).

هستی که ساخته‌ی خداست با هماهنگی موجود میان اجزای آن، ساختار زیبا و ظرافت وجود آن، جمال پسندی پروردگار را منعکس می‌کند. انسان مسلمان هم آنچه را که خدا دوست دارد دوست می‌دارد و آنچه را که خدا زشت بداند، او هم زشت می‌داند، پس باید انسان مؤمن در میان کل بشر متمایز باشد و جهت درک زیبایی‌ها احساس و ایجاد آن در سطح بالاتری قرار گیرد. براین اساس از جانب پیامبر ﷺ

۱- بخاری، به شرح فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۰۴، حدیث شماره ۷۴۲۴ و ترمذی، السنن، حدیث شماره ۲۱۸۶ و گفته که این حدیث حسن و صحیح است. لفظ حدیث از بخاری است.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۹۳، حدیث شماره ۱۴۷.

دستوراتی صادر شده است که مؤمنان را برای مشارکت در ایجاد زیبایی تشویق می‌کند: «چه می‌شود که هرکدام از شما برای روز جمعه لباسی جدا از لباس کارش داشته باشد»^(۱). یا فرموده است: «پنج چیز جزو فطرت بشری است: ختنه کردن کودکان، تراشیدن موهای زیر ناف و زیر بغل، کوتاه کردن ناخون‌ها و سبیل»^(۲).

در حدیث دیگری هم فرموده است: «هرکس که موی سر دارد باید آن را گرامی بدارد»^(۳). یعنی با نظافت و کوتاه کردن و روغن زدن و شانه کردن به مواظبت از آن بپردازد، ابو قتاده‌ی انصاری می‌گوید: به پیامبر ﷺ عرض کردم که: «موی سر من تا شانه‌هایم می‌آید، آیا آن را به حال خود بگذارم و شانه‌اش کنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری و از آن مواظبت کن». ابو قتاده از آن به بعد هر روز دو بار موهای خود را روغن می‌زد و فرموده‌ی پیامبر ﷺ را جامه‌ی عمل پوشید»^(۴).

پیامبر ﷺ از تراشیدن بخشی از موی سر و رها کردن بخشی دیگر نهی فرموده است زیرا منظر زشتی به انسان می‌دهد از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: «پیامبر ﷺ از [قزع] نهی نمود» [قزع یعنی پراکنده تراشیدن موی سر].

انواع روش‌های تراشیدن مو که «هیپی‌ها» در غرب استفاده می‌کنند نیز همین عنوان قرار می‌گیرد. پیامبر ﷺ مردی را دید که موهای سرش ژولیده و پراکنده بود، فرمود: «آیا این مرد چیزی نمی‌یابد تا با آن سرش را آرامش دهد؟»^(۵). پیامبر ﷺ مردی دیگر را دید که لباس‌های کثیفی بر تن داشت، فرمود: «آیا این مرد برای شستن لباس‌هایش چیزی سراغ ندارد؟»^(۶). ایشان به یارانش دستور می‌داد که بوی چربی و گوشت را از دست‌شان پاک کنند»^(۷).

۱- مالک، موطا.

۲- بخاری، صحیح، ج ۷، ص ۵۶، چاپ استانبول و مسلم، الصحیح، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳- ابوداود، السنن، حدیث شماره ۴۱۶۳ و آلبنی الاحادیث الصحیحه، ص ۵۰۰.

۴- مالک، موطا، ج ۲، ص ۹۴۲، کتاب شعر، حدیث شماره ۱۴۹۳.

۵- ابوداود، السنن، ج ۴، ص ۳۳۲ و نسائی، السنن، ج ۸، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ و احمد، المسند، ج ۳، ص ۳۵۷.

۶- ابوداود، السنن، ج ۴، ص ۳۳۲ و احمد، المسند، ج ۳، ص ۳۵۷.

۷- ابوداود، السنن، ج ۴، ص ۱۸۸، حدیث ۳۸۵۲ و حدیث ۱۸۵۹ و ۱۸۶۰.

البته زیبایی‌های رفتاری، فراوان و متنوع هستند و اسلام نیز به آن رفتارها نهایت توجه را کرده است، مانند نهی از بلند کردن صدا بدون نیاز به این کار. خداوند فرموده است:

﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾ [لقمان: ۱۹].

«و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن، و از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد نزن) زیرا زشت‌ترین صداها؛ صدای خران است.»

پیامبر ﷺ هم فرموده است: «با صدای زیبا به تلاوت قرآن زینت بخشید»^(۱). همچنین فرموده است: «دستوری که خداوند به پیامبری خوش صدا داده تا قرآن را با صدای زیبا بخواند مانند هیچ یک از دستورات دیگر نیست»^(۲).

نفرت از چیزهایی که انسان‌های سالم از آن نفرت دارند و پسندیدن چیزهایی که فطرت‌های پاک و سالم می‌پسندند نیز ناشی از حس جمال دوستی است. مانند این حدیث که فرمود: «هرگاه یکی از شما چیزی نوشید، نفس خود را در آن ندمد»^(۳).

یا مانند این حدیث که فرمود: «خداوند عطسه را دوست دارد و از خمیازه بیزار است. پس هرگاه شخصی عطسه کرد و پس از آن خدا را سپاس گفت وظیفه‌ی هر مسلمانی که آن را می‌شنود آن است که به او بگوید: «یرحمك الله». اما خمیازه از رفتارهای شیطان است، پس هرگاه یکی از شما خمیازه کشید باید تا حد امکان از اظهار آن خودداری نماید، زیرا خمیازه، شیطان را به خنده در می‌آورد»^(۴).

یکی دیگر از رفتارهای زیبا پسند آن است که انسان عادت کند در برابر برادران و آشنایان خود با تبسم و خوشرویی برخورد نماید و از ترشرویی، اخم و عصبانیت بپرهیزد. پیامبر ﷺ فرموده است: «یکی از کارهای نیک برخورد با برادر مؤمن با روی گشاده است و این که از مشک پر از آب خورد در ظرف او بریزی»^(۵).

۱- ابوداود، السنن، حدیث شماره ۱۴۶۸ و آلبانی، الاحادیث الصحیحه، ص ۷۷۱.

۲- بخاری، الصحیح، ج ۹، ص ۲۱۴، کتاب التوحید، باب ۵۲ و مسلم، الصحیح، فضائل القرآن، ص ۱۹.

۳- بخاری، الصحیح، ج ۶، ص ۲۵۰، کتاب «الاشربه».

۴- بخاری، الصحیح، ج ۶، ص ۱۲۵.

۵- ترمذی، الجامع، حدیث شماره ۱۹۷۰ و گفته که حسن غریب است.

بازهم فرموده است: «تبسم تو در برابر برادر مؤمنت، صدقه محسوب می‌گردد»^(۱).
 «هرگاه پیامبر ﷺ عطسه می‌کرد، صورتش را می‌پوشاند»^(۲).

پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر برخی رفتارهای زیبا را بیان فرمود: «فرد کم سن باید بر فرد مسن سلام گوید و کسی که در حال رفتن است بر فردی که نشسته و افراد کم جمعیت بر افراد پر جمعیت سلام گویند»^(۳).

به همین ترتیب هدف از تربیت اسلامی ریشه‌دار کردن ارزش‌های فکری، عقیدتی و رفتاری زیبا در نهاد انسان است. عادت به نظم نیز یکی دیگر از رفتارهای زیبا است. از انس رضی الله عنه نقل شده است که فرمود: «پیامبر ﷺ به خانه‌ی ما آمد و آب خواست، من هم گوسفندی دوشیدم و از آب چاه خود در آن ریختم»^(۴). و به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادم پیامبر ﷺ آن را نوشید در حالی که ابوبکر رضی الله عنه در طرف چپ او، عمر رضی الله عنه روبروی او و یک فرد اعرابی در سمت راستش ایستاده بودند، آن‌گاه که پیامبر ﷺ از نوشیدن فارغ شد، عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا [ابتدا] به ابوبکر بده تا بنوشد، اما پیامبر ﷺ به فرد اعرابی داد و ابوبکر و عمر را رها کرد و فرمود: آنان که در سمت راست هستند مقدم هستند [و این جمله را سه بار تکرار فرمود]. انس رضی الله عنه می‌گوید: پس این مسئله سنت است [و هم سه بار جمله را تکرار نموده است]^(۵).

در واقع اولویت دادن به سمت راست یکی از ارزش‌های زیبای رفتاری است که بسیاری از مشکلات روزمره را حل می‌کند، خداوند فرموده است:

﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾﴾ [الواقعة: ۸-۹].

«سمت راستی‌ها! اما چه سمت راستی‌هایی؟ (اهل سعادت و خوشبختی! خوشا به

۱- ترمذی، الجامع، حدیث شماره ۱۹۵۶ و گفته، این حدیث غریب است.

۲- ترمذی، الجامع، حدیث شماره ۲۷۴۵.

۳- بخاری، الصحيح، ج ۷، ص ۱۲۷ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱، حدیث شماره ۲۱۶۰.

۴- این مسئله جایز است و ریختن آب در شیر فقط برای فروش ممنوع است و این کار معمولاً برای خنک کردن شیر یا افزایش آن به تعداد میهمانان صورت می‌گرفت. شرح نووی بر صحیح مسلم، مترجم.

۵- مسلم، الصحيح، ص ۱۶۰۴، حدیث شماره ۳۷۸۳.

حالشان) و سمت چپی‌ها! اما چه سمت چپی‌هایی؟! (اهل شقاوت و بدبختی! بدا به حالشان».

و نیز فرموده است:

﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَلَكَهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾ غُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾ فِي سُمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾ وَظِلِّ مِّنْ يَّحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَبَدًا مِّتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعْنَا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾ أَوْ آبَاءُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [الواقعة: ۲۷-۴۸].

«سمت راستی‌ها! چه سمت راستی‌هایی؟! (اوصاف مواهب و نعمت‌هایشان در بیان نمی‌گنجد). در (سایه‌ی درخت) سور بی‌خار آرمیده‌اند. و در سایه درختان موزی به سر می‌برند که میوه‌هایش روی هم ردیف و چین‌چین افتاده‌است. و در میان سایه‌های فراوان و گسترده و کشیده (خوش و آسوده‌اند). و در کنار آبشارها و آب‌های روان (به سر می‌برند که زمزمه‌ی آن گوش جمعی را نوازش می‌دهد و منظره آن چشم انسان را فروغ می‌دهد). و در میان میوه‌های فراوان هستند. که نه تمام می‌شود و نه منع می‌گردد. و در بین همسران ارجمند و گران‌قدر (خوش می‌گذرانند). ما آنان را (در آغاز کار، بدین شکل زیبا و دلربا) پدیدار کرده‌ایم. ایشان را دوشیزه و نوجوان ساخته‌ایم. آنان شیفتگان (همسر خود، و همه جوان و طنّاز و) هم سن و سال هستند. (همه‌ی این نعمت‌های ششگانه) متعلق به سمت راستی‌ها است. سمت راستی‌ها گروه زیادی از پیشینیان (گروندگان به هر دینی از ادیان آسمانی) هستند. و گروه زیادی از آیندگان. سمت چپی‌ها! چه سمت چپی‌هایی؟! (بدا به حالشان!) آنان در میان شعله‌های آتش و آب جوشان به سر خواهند برد! و در سایه‌ی دودهای بسیار سیاه و گرم قرار خواهند گرفت. نه خنک است و نه مفید فایده‌ای. چرا که آنان پیش از این خوشگذران بوده‌اند. و پیوسته بر انجام گناهان بزرگ، پا فشاری داشته‌اند و می‌گفته‌اند آیا زمانی که مُردیم و خاک و استخوان گشتیم، آیا دوباره زنده کردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان پیشین ما هم؟!».

خداوند در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلِّمْ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٢﴾ فَنُزِّلْ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾ وَتَصْلِيَةً جَجِيٍّ ﴿٩٤﴾﴾ [الواقعة: ۹۰-۹۴].

«و اما اگر از یاران سمت راستی‌ها باشد، از سوی یاران سمت راستی‌ها درودت باد! و اما اگر (شخص محتضر) از جمله تکذیب‌کنندگان و گمراهان (سمت چپی) باشد، (همین که محتضر مُرد) با آب جوشان از او پذیرایی می‌گردد! و به آتش دوزخ فرو انداختن و جای دادن در آن است.»

خدای متعال بیان فرموده که «اصحاب المیمنه» دارای دو خصلت ممتاز هستند، صبر و رحمت:

﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾﴾ [البلد: ۱۷-۱۸].

« آنگاه از کسانی باشد که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به صبر سفارش کرده‌اند، و یکدیگر را به (محبت و) مهربانی توصیه نموده‌اند. اینان اهل سعادتند (که نامه اعمال‌شان به دست راست‌شان داده می‌شوند و به بهشت می‌روند) ». بازهم فرموده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾﴾ [المدثر: ۳۸-۳۹].

«هرکسی در گرو کاری است که کرده است. مگر یاران سمت راستی (که مؤمنانند و خویشتن را با انجام نیکی‌ها در جهان از عذاب یزدان رها نموده‌اند)».

خداوند متعال در آیه‌ای دیگر فرموده است:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَبَيِّنَاتٍ ۖ فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أَقْرَبُ وَكِتَابِي ۖ إِلَىٰ ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِي ۖ فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٤١﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٤٢﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٤٣﴾ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿٤٤﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَبِشْمَالِهِ ۖ فَيَقُولُ يَلِيَّتَنِي لَمْ أُوْتِ كِتَابِي ۖ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِي ۖ يَلِيَّتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ ﴿٤٧﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِي ۖ هَلَكْتُ ۖ عَنِّي سُلْطَانِيَةٌ ﴿٤٨﴾﴾ [الحاقة: ۱۹-۲۹].

«پس اما کسی که نامه (اعمالش) را به دست راستش دهند، گوید: «بیاپید نامه (اعمال) مرا بخوانید! من یقین داشتم که به حساب (اعمال) خودم خواهم رسید». پس او در یک زندگی پسندیده (و رضایت بخشی) خواهد بود. در بهشتی برین. که میوه‌هایش (برای چیده شدن) در دسترس است. (و به آن‌ها گفته می‌شود): «بخورید و بیاشامید، گوارای تان باد، به (خاطر) آنچه در ایام گذشته پیش فرستاده‌اید». و اما کسی که نامه (اعمالش) را به دست چپش دهند، گوید: «ای کاش هرگز نامه (اعمال) مرا به من داده نمی‌شد، و نمی‌دانستم حسابم چیست. ای کاش (با مرگ) همه چیز تمام می‌شد (و پایان کار بود). مال و دارایی ام مرا بی‌نیاز نکرد (و سودی نبخشید). قدرت و فرمانروایی ام (نیز) از (دست) من رفت (و بکلی نابودشد)».

و در آیه‌ای دیگر هم چنین فرموده است:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۝۸ وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۝۹ وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ۖ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ۝۱۱ وَيَصَلِّي سَعِيرًا ۝۱۲ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۝۱۳ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ۝۱۴ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا ۝۱۵﴾ [الانشقاق: ۷-۱۵].

«پس اما کسی که نامه (اعمالش) به دست راستش داده شود، بزودی به حسابی آسان، محاسبه می‌شود. و شاد و مسرور به سوی خانواده‌اش باز می‌گردد. و اما کسی که نامه (اعمالش) از پشت سرش به او داده شود. پس بزودی (مرگ و) نابودی را می‌طلبند. و به (آتش) جهنم شعله‌ور در آید. بی‌گمان او در (دنیا) میان خانواده خود شادمان بود. به راستی او گمان می‌کرد هرگز باز نخواهد گشت. آری، همانا پروردگارش (نسبت) به او بینا بود».

پیامبر ﷺ هم فرموده است: «سمت راستی‌ها در اولویت هستند [و این جمله را دوبار تکرار فرمود] پس از سمت راست آغاز کنید و به آن اهمیت بدهید». احادیث صحیح فراوانی از رسول اکرم ﷺ رسیده‌است که مؤمنان را در بسیاری از کارها به آغاز نمودن از سمت راست تشویق می‌کند، مانند دستور ایشان به استفاده از دست راست هنگام خوردن یا از طرف راست وارد مسجد شدن یا شستن اعضای وضو از سمت راست. پیامبر ﷺ هر جا که می‌توانست از سمت راست آغاز می‌نمود و از آن استفاده می‌کرد و حتی هنگام دراز کشیدن بر سمت راست خود می‌خوابید.

بدون شک استعمال کلمه‌ی «یمین» در قرآن و سنت براساس مفهوم لغوی و اصل اشتقاق آن کلمه در زبان عرب است که مفهوم «یمن و برکت» را در ضمن خود دارد و با «بدشگونی و بی‌برکتی» متضاد است. لفظ «راست» با «چپ» متضاد است و این نظر «ابن سیده» است. در حدیث چنین آمده است: «هر دو دست خداوند یمین است.» یعنی هر دو دست پروردگار دارای صفت کمال است و در هیچ‌کدام نقصی نیست.

از جملاتی که عرب در عصر جاهلیت و اسلام به کار برده‌اند روشن می‌گردد که همواره لفظ «یمین» را برای برکت و خیر و قدرت داشته و به «یمین الله» سوگند می‌خورند. قرآن نیز کلمه‌ی «یمین» را برای خیر استعمال نموده است.

شخصی که مؤمن و صالح است در روز قیامت نامه‌ی اعمال خود را به دست راست می‌گیرد و به آسانی محاسبه می‌شود یعنی به بدی‌های خود می‌نگرد، اما به آسانی از آن‌ها می‌گذرد و در مورد آن‌ها جدال و اعتراض نمی‌کند زیرا چنین کاری مایه‌ی هلاکت است. پس با شادمانی نزد خانواده‌اش باز می‌گردد. اما شخص کافر و منافق نامه‌ی اعمالش را به دست چپ و در حالی می‌گیرد که دست چپش از پشت بسته شده و برای هلاکت خود فریاد می‌زند، پس در آتش انداخته می‌شود و این همه مصیبت فقط به خاطر این است که به زنده شدن پس از مرگ معتقد نبوده و برای آخرت عملی انجام نداده است.

اما کسی که نامه‌ی اعمالش به دست راست او داده می‌شود. مطمئن و آرام است زیرا به حساب و کتاب و زنده شدن پس از مرگ معتقد بوده و برای آن تلاش کرده است. پس پاداش او یک زندگی خوشایند و خالی از هرگونه سختی و مصیبت خواهد بود.

آن کس که نامه‌ی اعمالش به دست چپ او داده می‌شود آرزو می‌کند که اصلاً وجود نمی‌داشت و برای همیشه از یادها می‌رفت و هیچ‌گاه زنده نمی‌شد. اما چنین آرزویی هرگز روی نخواهد داد زیرا مال، قدرت و تسلط، خود را در دنیا ضایع گرداند و به وسیله‌ی آن اطاعت پروردگار را به‌جا نیاورد و امروز ندای خداوند را می‌شنود که چنین طنین می‌افکند:

﴿خُدُوهُ فَعُلُوهُ﴾ ۳۰ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿۳۱﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا

فَأَسْلُكُوهُ ﴿۳۲﴾ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿۳۳﴾ [الحاقه: ۳۰-۳۳].

«خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می‌فرماید: او را بگیرید و به غل و بند و زنجیرش کشید. سپس او را به دوزخ بیندازید سپس او را زنجیری ببندید و بکشید

که هفتاد ذراع درازا دارد. چرا که او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد.»^(۱)

قرآن نیز اصطلاح «اصحاب الیمین» را به کار برده^(۲) و آن را بر کسانی اطلاق می‌کند که روز قیامت نامه‌ی اعمال‌شان به دست راست آن‌ها داده می‌شود^(۳). قرآن برای این گروه، نعمت‌ها و خیرات فراوانی در نظر گرفته‌است از جمله درخت سدر، درخت موز، سایه‌های دائم درختان بهشتی، جوان شدن، به دست آوردن مجدد همه‌ی آثار جوانی و نشاط و زیبایی، هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ رفتاری به همراه الفت و محبت^(۴).

اصطلاح «اصحاب الشمال» هم در قرآن ذکر شده و منظور از آن کسانی است که در سمت چپ برای حساب و کتاب و نگه داشته می‌شوند. قرآن برای آنان عذاب‌های مختلفی ذکر کرده است. از جمله آب جوش و سایه‌ی دود سیاه متعفن. آنان همان کسانی هستند که در دنیا به رفاه و آسایش خو گرفته‌اند و خدا را از یاد برده و به شرک و معصیت پایبند شده‌اند و دیگر هرگز غذای نیکو و آب گوارا نخواهند دید و این برای آنان چه سخت است!!

اسلام «اصحاب الیمین» را می‌ستاید و «اصحاب الشمال» را پست شمرده‌است. بر این اساس صفت «راست‌گرایی» در فرهنگ عربی اسلامی صفتی محبوب و پسندیده است و در فرهنگ عرب جاهلی هم همین جایگاه را داشته است.

لازم است که هنگام کاربرد کلمات، مدلول لغوی و بار معنایی و ساختار فنی آن لحاظ شود. امروزه در فرهنگ سیاسی عربی، اصطلاح «یمین» یا راستی‌ها برای محافظه‌کاران و اصطلاح «یسار» یا چپی‌ها برای ترقی‌خواهان به کار می‌رود.

چنین کار بردی برای این اصطلاحات برگرفته از فرهنگ سیاسی غرب است که پس از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی رایج شد. آن هنگام در مجلس فرانسه افراد رادیکال و انقلابی در سمت چپ و محافظه‌کاران در سمت راست می‌نشستند و این مسئله به نمادی برای طرفداران این دو گروه در طول تاریخ اروپا تبدیل شد و پس از آن در اثر ترجمه‌ی دانش غربی و تدریس آن در دانشگاه‌های کشورهای شرقی و مسلمان این اصطلاح به این کشورها نیز سرایت کرد.

۱- در سوره‌ی واقعه، آیه ۲۷.

۲- طبری تفسیر، ج ۲۷، ص ۱۷۹.

۳- طبری، تفسیر، ج ۲۷، ص ۱۷۹-۱۸۹.

گروه بندی مردم قبل از این تقسیمات در کشورهای اسلامی براساس اصطلاحات شرعی بود و تا اواخر قرن نوزدهم میلادی فقط این اصطلاحات حاکم بود. مسئله به همین جا ختم نشد که مسلمانان معاصر به «راست و چپ» موصوف گردند بلکه تاریخ گذشته‌ی امت اسلامی را هم در نوردید و به پاره و زخمی نمودن ساحت نیکوی گذشتگان نیز دامن زد، تاجایی که برخی ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما را دست راستی و عمر و علی را دست چپی نام برده‌اند در حالی که چهارده قرن است که این افراد این دنیا را ترک کرده‌اند و همه به یقین دانسته‌اند که آنان دارای ایمان و صداقت و تعهد در برابر اوامر خدای تعالی بوده‌اند و ریشه‌ی حق و عدالت را که مفاهیمی واضح و بی‌شبهه هستند در زمین کاشتند.

حال که چنین است آیا لازم نیست که در ادبیات معاصر نگاهی دوباره بیندازیم ادبیاتی که نخبگان و فرهنگیان و حتی کل امت و شاید کل بشریت را به «چپ و راستی» تقسیم نموده و راست را نشانه‌ی کهنه پرستی و چپ را نماد ترقی خواهی می‌داند. آیا شایسته است از ادبیاتی تقلید شود که عادتش تقلید از فکر اروپایی هم در جانب مارکسیستی و هم در جانب سرمایه داری آن است؟ و از فرهنگ خودی که مفاهیم الفاظ آن برگرفته از وحی و توجهات وحیانی است، صرف نظر شود.

آنچه که شریعت اسلام برای تقسیم‌بندی مردم ارائه نموده تنها تقسیم‌بندی مناسب و عدالت‌آمیز است، زیرا از جوهر انسان، نیکی‌های نهفته، ارزش‌های موجود در آن خبر می‌دهد و میزان تلاشی که برای تحقق اهداف به خرچ می‌دهد را آشکار می‌سازد. البته اهدافی که حق، عدالت، آزادی و خیر را آشکار و صداقت را در زمینه‌ی این موارد، پنهان می‌دارد. این اهداف در برگیرنده‌ی شعارهای ساختگی و جعلی نیستند و در بازی با شعارها نقشی ندارند. زیرا اهداف اسلامی عبارت از ارزش‌هایی مطلق هستند که از جانب هیچ‌کس تغییر نمی‌یابند و بزرگ و کوچک و قوی و ضعیف و حاکم و محکوم و ثروتمند و فقیر باید در برابر آن‌ها تسلیم باشند. مردم از شعارهای جعلی خسته شده‌اند؛ شعارهایی که تنها نتیجه‌ی آن‌ها نابودی نشانه‌های انسانیت در انسان معاصر است.

خداوند چه نیکو فرموده‌است که:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۲۷].

«خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد (و از آلودگی پاک نماید) و کسانی که از خواسته‌های نفسانی پیروی می‌کنند؛ می‌خواهند شما دستخوش انحراف بزرگی شوید».

بحث سوم: احترام به دیگران

یکی از اهداف اسلام ایجاد جامعه‌ای پیوسته است که انسان در آن به کرامت و آزادی خود افتخار کند و روابط خود را با دیگران براساس احترام متقابل و اطمینان کامل بنیان نهد و به نسبت جان و مال و آبروی خود امنیت داشته باشد.

هدف اسلام این است که انسان بتواند در چنین جامعه‌ای با روحیه‌ای مثبت و سراسر خیر و بخشش و روابط اجتماعی ناشی از حسن ظن به تجربه زندگی بپردازد. به همین خاطر است که هرچه را که منجر به منفی نگری و انزوا و گوشه‌گیری در انسان می‌گردد حرام نموده و مردم را به تمسک به عواملی فرا خوانده است که موجب تقویت روابط اجتماعی و تحکیم پایه‌های محبت و همکاری میان مردم می‌گردد. خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾﴾ [الحجرات: ۱۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، که برخی از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی و پرده دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید؛ آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه‌ی شما از مرده خواری بدتان می‌آید (و از آن بیزارید، غیبت نیز چنین است و از آن بپرهیزید و) از خدا پروا کنید، بی‌گمان خداوند بس توبه‌پذیر و مهربان است.»

این آیه به تحریم ظن و گمان بد به افراد یا تهمت زدن به دیگران بدون دلیل اشاره دارد. در حالی که ظن مثبت امری مطلوب است و در آیه‌ی زیر به چنین رفتاری فرا خوانده شده است:

﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿۱۲﴾﴾ [النور: ۱۲].

«چرا هنگامی‌که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان خیر نبردند، و نگفتند: این تهمتی (بزرگ و) آشکار است.»

پس خداوند متعال هر نوع ظنی را حرام ننموده و فقط گمانه‌زنی‌هایی را تحریم کرده است که براساس آن مؤمنی به مؤمن دیگر، امری ناپسند را نسبت دهد مانند این

که بدون دلیل، شخصی را به شراب‌خواری متهم نماید. گمان بد و اتهام به افراد باعث کنجکاو شدن مردم در مورد آنها و در نهایت منجر به بدبینی و تجسس در عیوب آنان می‌گردد که این هم امری حرام است و خداوند با لفظ ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ آن را تحریم نموده است.

برای مؤمن همین کافی است که خود را به ظواهر افراد قانع کند و برای دستیابی به نهانی‌ها و اسرار زندگی آنان که خداوند هم آن را پوشیده داشته تلاش نکند. پیامبر ﷺ فرمود: «وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۱). «هرکس که عیوب مسلمانی را پوشیده نگه دارد، خداوند روز قیامت عیوبش را خواهد پوشاند».

یکی از احادیثی که از تفتیش و جستجو در امورات مردم و تحقیق درباره‌ی گمان‌های بد نهی نموده، حدیث زیر است که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه گمان بد بردید درباره‌ی آن تحقیق نکنید. اگر به کسی حسد بردید سرکشی و نافرمانی نکنید و اگر بدشگونی برای مسأله‌ای به ذهنتان خطور کرد از آن بگذرید»^(۲).

بدون شک تلاش برای دستیابی به عیوب مردم و جستجوی گناهان و نافرمانی‌های آنان منجر به فساد می‌گردد. زیرا آنان زمانی که ببینند، احوال و اسرارشان برای مردم فاش گشته، حیای خود را از دست می‌دهند و از آن پس نافرمانی‌های خود را آشکارا انجام می‌دهند. این بار غرور آنان را می‌گیرد و اعمال خود را توجیه می‌کنند و به توبه روی نمی‌آورند. بر همین اساس است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر تو درصدد دستیابی به نهانی‌های مردم باشی، آنان را فاسد کرده‌ای یا به فساد نزدیک ساخته‌ای»^(۳). یک بار دیگر هم به کارگزاران خود فرمود: «امیر مردم اگر به شک و شبهه در مورد آنان تکیه کند، آنان را فاسد ساخته است»^(۴).

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۹۷، حدیث شماره ۲۴۴۲ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۹۹۶. حدیث شماره ۲۵۸۰.

۲- کنز العمال، ج ۳، ص ۴۹۷، شماره ۷۵۸۵. این حدیث صحیح الاسناد است و در حاشیه‌ی شماره ۱۹ آن هم ذکر شده است.

۳- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۹۹، حدیث شماره ۴۸۸۸.

۴- همان، ص ۲۰۰، حدیث شماره ۴۸۸۹.

پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی دیگر از پرداختن به عیوب مسلمانان به شدت نهی فرموده و عامل این کار را به مجازاتی از جنس عمل ﴿جَزَاءً وَفَاقًا﴾^(۱) تهدید نموده و بیان کرده که همان گونه که او برای رسوایی دیگران حریص است، خداوند هم عیوب او را نمی‌پوشاند و رسوایش خواهد ساخت، پیامبر ﷺ فرمود: «ای کسانی که با زبان ایمان آورده‌اید اما اثری از آن در قلب‌تان وارد نگشته است، غیبت مسلمانان را نکنید و در جستجوی کشف عورات آنان نباشید و بدانید هرکس که درصدد کشف عورات مسلمین باشد، خداوند درصدد کشف عورتش برخواهد آمد و در نهایت در خانه‌اش آبرویش را خواهد برد و او را رسوا خواهد کرد»^(۱).

برخی از مردم برای دستیابی به آبروی مسلمین و کشف نهانی‌ها و گناهان پشت پرده‌ی آنان تلاش می‌کنند تا به مال و مقام و محبوبیت نزد مسؤلان دست یابند. پیامبر ﷺ نسبت به این کار هشدار داده، آن را حرام دانسته و خطر آن را بر دین چنین بیان فرموده است: «هرکس که از طریق آبروریزی یک مسلمان به لقمه نانی برسد، خداوند همان را در جهنم به او خواهد داد و هرکس که با این کار لباسی بر تن کند، خداوند همانند آن را در جهنم بر او خواهد پوشاند و هرکس که ریاکاری و چاپلوسی و مدح نابجای دیگران به اهداف خود برسد، خداوند همان کار را در قیامت با او خواهد کرد و آبرویش را خواهد برد»^(۲).

پیامبر ﷺ به مسلمانان امر نموده‌است که از آبروی برادران خود دفاع کنند و دست رد بر سینه‌ی افرادی بزنند که درصدد هتک حرمت و آبروریزی مسلمین هستند و باید پدیده‌ی زشت تجارت با آبروی مردم و تفریح با شرافت آنان را ریشه کن کنند. زیرا کسی که به آبروریزی دیگران نزد تو می‌پردازد، آبروی تو را هم نزد آنان خواهد برد. پیامبر ﷺ سکوت در برابر غیبت و عیب جویی از مسلمانان را به شدت نهی فرموده و چنین گفته است: «هرگاه شخصی در برابر هتک حرمت و آبروریزی مسلمانان [سکوت کند] و با این کار او را رسوا سازد، خداوند در جایی که دوست دارد او را یاری کند، خوار و بی‌آبرویش خواهد ساخت، هر شخصی هم که هنگام آبروریزی و هتک حرمت

۱- همان، ص ۱۹۴، حدیث شماره ۴۸۸۰.

۲- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۹۵، حدیث شماره ۴۸۸۱.

یک مسلمان از او دفاع کند، در جایی که دوست دارد یاری شود، خداوند یاریش خواهد نمود»^(۱).

آنچه که در روابط اجتماعی به عنوان یک قاعده‌ی عمومی مطرح است، حرمت خون و مال و آبروی مسلمین است. در حدیث آمده است: «تجاوز به کلیه‌ی حقوق مسلمانان از جمله خون و مال و آبروی آن‌ها بر دیگران حرام است»^(۲).

خداوند متعال بر همین مبنا از غیبت و سخن چینی نهی فرموده است:

﴿وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱۲].

«و یکی از دیگری غیبت ننماید؛ آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌ی خود را بخورد؟ به یقین همه‌ی شما از مرده‌ی خواری بدتان می‌آید. از خدا پروا کنید، بی‌گمان خداوند بس توبه‌پذیر و مهربان است».

امام مسلم در صحیح خود حدیثی تخریح کرده‌است که معنی غیبت را تبیین می‌کند. ابوهیرره از پیامبر ﷺ چنین نقل می‌کند: «آیا می‌دانید که غیبت چیست؟ اصحاب گفتند: خدا و رسول دانانترند. فرمود: این که در مورد برادرت چیزی بگویی که او را ناخشنود سازد. شخصی گفت: اگر آن صفت در وجود آن شخص باشد، حکم آن چیست؟ فرمود: اگر آنچه را که تو درباره‌ی برادرت می‌گویی در وجود او باشد، غیبت کرده‌ای، در غیر این صورت بهتان کرده‌ای»^(۳). پس غیبت یعنی ذکر عیب دیگران در غیاب آن‌ها^(۴).

حسن بصری گفته است: غیبت سه‌گونه است که هر سه مورد در کتاب خداوند مذکور است؛ غیبت و افک و بهتان. غیبت یعنی این که در غیاب برادرت چیزی بگویی که در صفات او هست. افک یعنی گفتن امری ناپسند که دیگران در مورد برادرت برای تو نقل کرده‌اند و بهتان هم یعنی نسبت دادن امری ناروا به شخصی که در مورد او حقیقت ندارد^(۵).

۱- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۹۷، حدیث شماره ۴۸۸۴.

۲- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۹۸۶، حدیث شماره ۲۵۶۴.

۳- مسلم، الصحیح، ج ۴، ص ۲۰۰۱، حدیث شماره ۲۵۸۹.

۴- قرطبی، الجامع الاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۳۵.

۵- قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۳۵.

آیه‌ی قرآن زشتی و ناپسندی غیبت را به خوردن گوشت مردگان تشبیه نموده و آن را همانند این کار تحریم نموده است^(۱). [طبق نظر ابن عباس هدف از تشبیه غیبت به خوردن گوشت مردگان، حرمت این کار است نه فقط بیان زشتی آن]. علاوه بر این همان‌گونه که مرده خوردن گوشت خود را احساس نمی‌کند، فردی که غیبت می‌شود از سخنی که دیگران در مورد او می‌گویند بی‌خبر است. این قضیه در زبان عرب رایج است. مقنع‌کندی گفته‌است:

فان اكلوا لحمی وفرت لحرمهم وان همه مرا مجدی بنیت لهم مجدا
اگر آنان گوشت مرا بخورند، گوشت‌شان را زیاد خواهم کرد و اگر افتخاراتم را نابود سازند، آنان را بزرگ جلوه می‌دهم.

پیامبر ﷺ در سفر معراج، حال و وضع اهل غیبت را دید و آن را چنین وصف فرمود: «هنگامی که به معراج رفتم از کنار قومی عبور کردم که ناخن‌هایی از جنس مس داشتند و با آن چهره و سینه‌ی خود را می‌خراشیدند. گفتم: ای جبرئیل آنان چه کسانی هستند. گفت: آنان کسانی هستند که گوشت مردم را می‌خوردند و در آبروریزی آنان نقش داشتند»^(۲).

رسول خدا ﷺ در حدیثی متفق علیه خبر داده که انسان سخن چین (نَمَام) به خاطر انجام این عمل در قبر شکنجه داده می‌شود^(۳) و وارد بهشت نمی‌گردد. پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ» یعنی شخص «قَتَات» وارد بهشت نمی‌گردد. فرق میان نَمَام و قَتَات این است که نَمَام در محل صدور خبر حاضر می‌شود و عین خبر را به درستی نقل می‌کند تا روابط میان مردم را فاسد کند یا با نقل این اخبار وقت‌گذرانی کند و میان مردم فاصله اندازد، اما «قَتَات» به شخصی می‌گویند که اخبار را از اصل منبع نقل نمی‌کند، از هرکس چیزی می‌شوند و با آن میان مردم فساد ایجاد می‌کند.

برخی از مردم گمان می‌کنند که سخن آنان در مورد مردم چندان مهم نیست و گناهی مرتکب نمی‌شوند. اما با توجه به الگوهای سلف صالح باید از هرگونه توصیف

۱- طبری، تفسیر، ج ۲۶، ص ۱۳۷.

۲- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۹۴، حدیث شماره ۴۸۷۸.

۳- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۷۲، حدیث شماره ۶۰۵۵ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۲۴۰.

حدیث شماره ۲۹۲.

بدی در رابطه با دیگران خودداری کنیم حتی اگر در مورد آنها صدق کند به خصوص اگر به ذکر آن اوصاف ناخشنود باشند. از عایشه رضی الله عنها نقل است که فرمود: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: «در مورد صفیه همین بس که چنین و چنان است! - راوی می گوید: منظور ایشان کوتاه قدی صفیه بود - اما پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: ای عایشه چیزی گفتی که اگر با آب دریا ترکیب شود سراسر آن را فاسد می کند. عایشه رضی الله عنها می گوید: این در حالی بود که من برای پیامبر صلی الله علیه و آله ادای یک انسان را درآوردم، اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دوست ندارم تقلید هیچ انسانی را دریاورم حتی اگر پاداش دنیای فراوانی هم به من بدهند»^(۱).

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها به خطر چنین گفتاری آگاهی نداشت تا این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسأله را برایش بیان نمود، سپس خود به نقل این حدیث اقدام کرده است تا همان گونه که او آگاه شد امت اسلام هم آگاهی یابند و همان گونه که او پرهیز نمود آنان نیز از این کار بپرهیزند.

خداوند غیبت را به این دلیل حرام نموده است که در ارتباطات اجتماعی ضعف ایجاد می کند و روابط میان مردم را نابود می گرداند و اطمینان و اعتماد را در میان شان تضعیف می نماید و به ناموس و کرامت افراد لطمه می زند. خداوند فرموده است:

﴿وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱۲].

«و یکی از دیگری غیبت ننماید؛ آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه ی شما از مرده خواری بدتان می آید (و از آن بیزارید، غیبت نیز چنین است و از آن بپرهیزید)».

سلف صالح به خطرات غیبت آگاهی داشتند به همین خاطر بر نفس خود مواظبت می کردند، کلمات خود را می شماردند [کنایه از کم گویی] و به یکدیگر هشدار می دادند. شخصی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مالک بن دخشن کجاست؟ دیگری

۱- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۹۲، حدیث شماره ۴۸۷۵ و ترمذی هم با الفاظی مشابه آن را تخریج نموده، ج ۴، ص ۶۶۰، حدیث شماره ۲۵۰۲ و گفته حسن و صحیح است.

گفت: او منافق است و خدا و رسول را دوست نمی‌دارد. پیامبر ﷺ فرمود: این چنین نگو آیا ندیده‌ای که «لا إله إلا الله» می‌گوید و با گفتن آن قصد رضای خدا را دارد؟ آن مرد گفت: خدا و رسول دانانترند. اما ما می‌بینیم که به منافقان رو کرده و خیرخواه آنان است. پیامبر ﷺ فرمود: خداوند آتش را بر هر کسی که گوینده‌ی «لا إله إلا الله» باشد و قصد رضای خدا کند، حرام نموده است»^(۱).

پیامبر ﷺ در غزوه تبوک میان اصحاب نشسته بود و فرمود: «کعب بن مالک چه کرد؟ یکی از افراد قبیله‌ی بنی سلمه گفت: ای رسول خدا زیبایی و خودپسندی باعث شده که او از کار باز بماند. معاذ بن جبل ؓ به آن مرد گفت: چه بد گفتی! ای رسول خدا به خدا قسم که ما در کعب جز خیر و نیکی ندیده‌ایم. پیامبر ﷺ ساکت ماند»^(۲).

این تعالیم والا در نهاد نسل‌های پس از اصحاب هم جایگزین شد و آنان نیز به مراقبت از رفتار خود توجه می‌کردند؛ ابوقلابه رقاشی می‌گوید: از ابوعاصم شنیدم که می‌گفت: از زمانی که آثار زیان‌بار غیبت را شناختم غیبت هیچ‌کس را نکرده‌ام. میمون بن سیاه هرگز کسی را غیبت نکرد و به هیچ‌کس اجازه نمی‌داد که در حضور او دیگران را غیبت کند و اگر کسی غیبت می‌کرد به او تذکر می‌داد، اگر نمی‌پذیرفت خود او مجلس را ترک می‌نمود^(۳).

علی بن حسین ؓ از مردی شنید که شخصی را غیبت می‌کند، به او گفت: «از غیبت بیرهیز زیرا غیبت، خورشت سگ‌های مردم است»^(۴).

مردی به حسن گفت: شنیده‌ام که مرا غیبت نموده‌ای. حسن گفت: مقام تو نزد من آن قدر والا نیست که نیکی‌هایم را به تو بسپارم [یعنی کسی که غیبت شخصی را می‌کند از نیکی‌هایش کاسته شده و به طرف مقابل تعلق می‌گیرد]^(۵).

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۵۱۹، حدیث شماره ۴۲۵ و ج ۳، ص ۶۱، حدیث شماره ۱۱۸۶ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۴۵۶، حدیث شماره ۳۳. لفظ حدیث از بخاری است.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۴، حدیث شماره ۴۴۱۸ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۱۲۲، حدیث شماره ۲۷۶۹. لفظ حدیث از مسلم است.

۳- ابن ابی دنیا، کتاب «الصمت و آداب اللسان»، ص ۳۵۵، شماره ۲۵۱، چاپ دارالمغرب همان، ص ۳۸۶، شماره ۲۹۹.

۴- همان، ص ۳۸۶، شماره ۲۹۹.

۵- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۳۶.

در این باره داستان ظریفی روایت شده است: روزی حسن بصری به مردی که غیبتش را کرده بود یک طبق خرما هدیه داد و به او گفت: مطلع شدم که تو بخشی از حسنات را به من بخشیده‌ای، خواستم با این هدیه جبران کرده باشم. مرا ببخش اگر کم است و به اندازه‌ی هدایای تو ارزش ندارد^(۱). می‌توان صدور چنین حرکتی را از انسانی حکیم مانند حسن بصری انتظار داشت. او در واقع با این حرکت به این حدیث پیامبر ﷺ اشاره داشته‌است که فرمود: «هرکس که به برادر خود ظلمی کرده یا به آبرویش تعرض نموده‌است در همین دنیا از او بخشش بطلبد. قبل از این که روزی بیاید که دینار و درهم او برایش سودی نخواهد داشت و اگر کار نیکی داشته باشد به اندازه‌ی ظلمی که کرده از آن اعمال نیکو کاسته می‌گردد و به شخص دیگر تعلق می‌گیرد و اگر هم عمل صالحی نداشته باشد از بدی‌های او می‌کاهند و به حساب شخص ظالم منظور می‌گردد»^(۲).

این حدیث به این مطلب اشاره دارد که هنگام توبه از گناه غیبت باید از شخص غیبت شده هم حلالیت طلبیده شود. حتی برخی از پیشینیان، حاضر به بخشش شخص غیبت‌گو نبوده‌اند. از سعید بن مسیب نقل شده‌است که گفت: کسی را که به من ظلم کرده نمی‌بخشم. به محمد بن سیرین گفته شد: ای ابوبکر! این مرد آمده تا به خاطر ظلمی که به تو کرده حلالیت بطلبد. ابن سیرین گفت: من غیبت را حرام نکرده‌ام که اکنون آن را حلال کنم. خداوند غیبت را بر او حرام کرده‌است و من هم نمی‌توانم چیزی را حلال کنم که خداوند تا ابد بر او حرام نموده است^(۳). البته حدیث مذکور، این توصیه را هم با خود دارد که مسلمانان از ظلم و اشتباه یکدیگر درگذرند، زیرا نشانه‌ی وجود رحمت در میان آنان است.

قرآن هم به بخشش دیگران تشویق نموده و فرموده‌است:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰].

«اگر کسی (به هنگام قدرت، برای هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی از بدکار) گذشت کند (و میان خود و میان او) صلح و صفا به راه اندازد، پاداش چنین

۱- منبع آن در اصل مذکور نبود، امام بنده آن را در احیاء علوم الدین، باب «النیمه»، ج ۲، ص ۳۴۷ یافتیم. مترجم.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۱۰۱، حدیث شماره ۲۴۴۹.

۳- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۳۸ و ۳۳۹.

کسی با خدا است».

شاید اعتراف غیبت کننده نزد طرف مقابل به طبیعت غیبت بستگی داشته باشد و اصل این است که هنگام حلالیت خواستن از او این اعتراف صورت گیرد، مگر این که به شخص سومی ضرر برساند که در این صورت ناجایز است.

برخی از علماء به بیان انگیزه‌های احتمالی غیبت پرداخته‌اند تا فرد مسلمان با آگاهی از آنها در ابتدا آن انگیزه‌ها را از میان بردارد تا اصل غیبت هم ریشه‌کن شود. یکی از انگیزه‌های غیبت، کینه و خشم افرادی است که تربیت دینی چندانی ندارند، یا قرار گرفتن در جمع دوستانی است که به این عمل زشت می‌پردازند و او هم با آنان همساز می‌شود تا خود را هم رنگ آنان نشان دهد. یکی دیگر از این عوامل تخریب شخصیت کسی است که ممکن است بر علیه او شهادتی دهد یا چیزی بگوید که برای او ناخوشایند است. عیب‌جویی از دیگران به نیت برتر نشان دادن خود، حسادت، شوخی و وقت‌گذرانی، تکبر و تحقیر شخصیت دیگران هم می‌تواند از عوامل غیبت باشد. گاهی نیز ممکن است غیبت در راه خدا باشد. به این شیوه که بر شخص خطاکاری خشم گیرد و به جای این که او را نصیحت کند و به معروف امر نماید یا از منکر نهی کند به بدگویی از او می‌پردازد. مثلاً شخصی را می‌بیند که نمازهای سنت یا روزه‌های سنت را انجام نمی‌دهد و بدین خاطر بر او خشم می‌گیرد. از «عامر بن وائله» رضی الله عنه که یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است روایت شده است که گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی از کنار قومی عبور کرد بر آنان سلام کرد و آنان نیز به او پاسخ دادند. پس از این که از آن جا گذشت، یکی از آن جماعت گفت: به خدا سوگند از این شخص به خاطر خدا متنفر هستم. دیگران گفتند: بسیار سخن بدی گفتی. پیامبر صلی الله علیه و آله از جریان مطلع شد. ایشان آن مرد را فرا خواند و در حضور شخصی که از او بدگویی کرده بود دلیل تنفرش را پرسید؟ آن مرد گفت: من همسایه‌ی او هستم و با او رابطه دارم، به خدا سوگند هرگز ندیدم غیر از نمازهای فرضی که همه‌ی مردم می‌خوانند، نماز دیگری بخواند. مرد دیگر گفت: ای رسول خدا از او بپرس آیا تاکنون دیده‌است که نمازهای فرض را با تأخیر بخوانم یا وضوی نادرستی بگیرم یا رکوع و سجودی ناتمام انجام دهم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله همین مسائل را از او پرسید و او به همه‌ی این سؤالات پاسخ منفی داد و در ادامه گفت: به خدا سوگند هرگز ندیده‌ام غیر از روزه‌ی فرض ماه رمضان روزه‌ای بگیرد. آن مرد گفت: ای رسول خدا از او بپرس آیا تاکنون دیده که من روزه‌ی فرض

را نگیرم یا حق آن را بطور کامل ادا ننمایم؟ پیامبر ﷺ از او پرسید و او هم به همه‌ی این سؤالات پاسخ منفی داد و در ادامه گفت: به خدا سوگند هرگز ندیده‌ام که به فقیری چیزی ببخشد مگر زکات اموال که همه آن را می‌بخشند. آن مرد گفت: ای رسول خدا از او بپرس آیا تاکنون در پرداخت زکات اموال کوتاهی کرده‌ام یا عامل زکات را منتظر گذاشته‌ام. رسول خدا ﷺ هم این سؤال‌ها را از او پرسید و او پاسخ منفی داد. پیامبر ﷺ در نهایت فرمود: برخیز همین را می‌دانم که او از تو بهتر است»^(۱).

یکی از مهم‌ترین راه‌های درمان غیبت یادآوری مجازات سخن آن در قیامت، خشم خدا از آن، تباه شدن نیکی‌ها در اثر آن، افزایش بدی‌ها و ورود به آتش در نتیجه‌ی آن است. علاوه بر این باید خود بنگرد، عیوب خود را پیش چشم آورد و تصور کند که اگر دیگران آن عیب‌ها را نزد یکدیگر بازگو کنند چه اندازه ناراحت خواهد شد. باید به این نکته هم توجه داشته باشد که عیب جویی از دیگران به خاطر نقص ظاهری و خلقی آن‌ها مانند زشت چهره بودن، لنگی، چپ چشمی یا کوری در واقع ایراد گرفتن از خلقت خداست و پیامبر ﷺ امر فرموده‌است که هنگام مشاهده‌ی شخصی که به این موارد مبتلا است، خدا را به خاطر عافیتی که به ما داده‌است شکرگذاری کنیم^(۲).

مردی به یکی از حکیمان گفت: ای زشت چهره، او در پاسخ گفت: خلقت چهره‌ام دست خودم نبود که آن را زیبا سازم^(۳).

پس درمان نفس و پاک کردن آن از آفات غضب و حسد و تکبر و خودپسندی ضامن رهایی از بسیاری از انگیزه‌های غیبت است.

شارع مقدس در هیچ حالتی غیبت را جایز ندانسته‌است مگر زمانی که شخصی برای دفاع از حقوق خود نزد قاضی مجبور به این کار باشد. پیامبر ﷺ در این مورد فرموده است: «شخصی که صاحب حق است، اختیار تندگویی و شدت و استدلال را دارد»^(۴) اما با رعایت ادب.

۱- امام احمد، المسند، ج ۵، ص ۴۵۵.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۴۹۵، حدیث شماره ۳۴۳۱ و ۳۴۳۲ و گفته که غریب است.

۳- منبع آن یافت نشد.

۴- بخاری، فتح الباری، ج ۴، ص ۴۸۳، حدیث شماره ۲۳۰۶ و مسلم، الصحيح، ج ۳، ص ۱۲۲۵، حدیث شماره ۱۶۰۱. لفظ حدیث از بخاری است.

حالت دوم جواز غیبت زمانی است که شخصی برای تغییر منکر نزد کسی می‌رود که توانایی تغییر منکر را دارد، آن گاه از کسی که منکر را انجام داده‌است به او خبر می‌دهد. اگر نیت این شخص صادقانه نباشد، کار او حرام است.

حالت سوم جواز غیبت هم هنگام درخواست فتوی از علماست، مانند استفتای هند دختر عتبه از پیامبر ﷺ که به ایشان عرض کرد: «ای رسول خدا شوهرم ابوسفیان مرد خسیس است و به اندازه‌ی کافی به من و فرزندم پول نمی‌دهد و من ناچارم مخفیانه از کیسه‌ی او پول بردارم. پیامبر ﷺ فرمود: آن مقدار که برای تو و فرزندت لازم است بردار اما به شیوه‌ای نیکو»^(۱). طبق این روایت، هند از همسر خود بدگویی کرد اما پیامبر ﷺ او را این کار نهی نفرمود، زیرا می‌دانست قصد او استفتاء است نه غیبت.

حالت چهارم جواز غیبت، هشدار دادن به مسلمانان است تا در دام افراد بدعت گذار و فاسق نیفتند. این حالت هنگام مشاوره‌ی ازدواج بیشتر اتفاق می‌افتد. مانند داستان فاطمه دختر قیص رضی الله عنه که به پیامبر ﷺ عرض کرد: «معاویه پسر ابوسفیان و ابوجهم از من خواستگاری کرده‌اند [نظر شما در رابطه با آن‌ها چیست؟] پیامبر ﷺ فرمود: ابوجهم مردی است که عصایش را از روی دوشش پایین نمی‌گذارد [کنایه از برخورد بد با زنان و کتک زدن آنان یا همیشه در سفر بودن است]. معاویه نیز فقیر و بی‌پول است»^(۲).

برای شخصی که در مورد شاهدان یک قضیه تحقیق می‌کند نیز جایز است که عیوب آنان را ذکر نماید و به همین صورت برای محدثان هم جایز [و بلکه لازم] است که راویان ضعیف و دروغ پردازان را در حد لزوم جرح کنند تا از این طریق احادیث صحیح و ضعیف از هم تفکیک گردند.

البته در همه‌ی این حالات لازم است که انسان مسلمان بر دین خود مواظبت داشته باشد فقط در حد ضرورت به ذکر عیوب بپردازد. خداوند متعال فرموده است:

﴿ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾ [ق: ۱۸].

«انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند مگر این که فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است.»

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۹، ص ۵۰۷، حدیث شماره ۵۳۶۴ و مسلم، الصحيح، ج ۳، ص ۱۳۳۸، حدیث شماره ۱۷۱۴. لفظ از بخاری است.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۱۱۱۴، حدیث شماره ۱۴۸۰.

﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲].

«و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید».

بحث چهارم: شناخت مسئولیت‌های فردی

در قوانین اسلامی قاعده‌ای مهم وجود دارد و آن این است که هر فرد مسلمانی فقط گناه خود را بر دوش می‌کشد و بار گناه دیگران بر او تحمیل نمی‌شود.

خدای متعال چنین فرموده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸].

«هر کسی در گروکاری است که کرده است».

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الانعام: ۱۶۴].

«و هیچ‌کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ۖ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾

[فصلت: ۴۶].

«هرکس که کار نیک بکند به نفع خود می‌کند، و هرکس که کار بد بکند به زیان خود می‌کند».

این آیات به بیان دامن‌های مسئولیت‌های فردی پرداخته و سنت پیامبر ﷺ هم این مفاهیم را تأیید و تأکید نموده است. پیامبر ﷺ در این مورد فرموده است که: «هیچ‌کس به خاطر گناه پدر یا برادرش مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد»^(۱). پس اگر پدر یا برادر جنایتی مانند قتل یا امثال آن را مرتکب شدند، در دنیا یا آخرت مجازات می‌شوند و ربطی به دیگران ندارد. پس جایز نیست که افراد دیگری در مجازات قتل به عنوان انتقام کشته شوند. ابوداود در «سنن» از ابورمله نقل کرده است که گفت: همراه پدرم [برای کاری] نزد پیامبر ﷺ رفتیم. پیامبر ﷺ به پدرم فرمود: این پسر توست؟ پدرم گفت: بله به پروردگار کعبه قسم. پیامبر ﷺ فرمود: به حقیقت چنین است؟ حاضرم شهادت بدهم. پیامبر ﷺ به خاطر شباهتی که میان من و پدرم بود و با این حال پدرم برای اثبات رابطه‌ی پدر و فرزندی میان ما سوگند خورد، تبسم کرد و فرمود: گناه

فرزندت بر تو حمل نمی‌شود و گناه تو نیز بر او تحمیل نمی‌گردد. آن گاه این را تلاوت فرمود: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾^(۱). پس به خاطر گناه فرزند، پدر گرفتار نمی‌گردد و فرزند نیز به خاطر گناه پدر گرفتار نمی‌شود، هرچند که رابطه‌ی میان این دو بسیار قوی است و پدر در تربیت فرزندش نقش داشته است.

بر همین اساس دیدگاه اسلام به نسبت بچه‌های سرراهی و فرزندان نامشروع بسیار عادلانه و منصفانه است و گناه پدران‌شان را به آنان تسری نمی‌دهد.

﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۴۹].

«و پروردگار تو به کسی ظلم نمی‌کند. (چرا که پاداش یا کیفر، محصول اعمال خود مردمان است)».

انسان فقط زمانی در پیشگاه خدا مسئول است که دعوت اسلام به او ابلاغ شده باشد.

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الاسراء: ۱۵].

«و ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم».

به همین صورت بار مسئولیت فقط بر کسانی تحمیل می‌گردد که مکلف باشد و در واقع مخاطبان خداوند در آیات امر و نهی و ارشاد، همانان هستند. از دیدگاه شرع مکلف به کسی اطلاق می‌گردد که بالغ و عاقل و توانا بر دخل و تصرف باشد. و چنین شخصی است که حقوق واجب خداوند، از جمله نماز و روزه و حج و حقوق مردم مانند نفقه و خیرخواهی، برای او تعیین می‌گردد.

قصد شریعت از تعیین این تکلیف و حقوق واجب برای افراد و پیشنهاد تمسک به سنت‌ها، خارج ساختن شخص مکلف از پیروی بی‌قید و بند هوی و هوس و الزام او به عبادت پروردگار و تسلیم شدن اختیاری در برابر نظام شریعت است، چرا که او در زمینه‌های دیگر به جبر، تسلیم نظام هستی شده‌است. با این برنامه است که هدف خداوند از خلقت انسان محقق می‌گردد که هدفش را این‌گونه بیان فرمود:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

این هدف خلاف آن چیزی است که فیلسوفان ماتریالیست از ماده پرستان قبل از خود نقل و دوباره تکرار می‌کنند. قرآن نظر ماده پرستان قبل از خود را این‌گونه نقل می‌کند:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۲۴﴾﴾ [الجاثية: ۲۴].

«منکران رستاخیز می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن بسر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد! آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی نمی‌گویند، و بلکه تنها گمان می‌برند و تخمین می‌زنند».

این‌که تکالیف خداوند به بشر رو کرده‌است نه به مخلوقات دیگر نشان از کرامت انسان دارد و برای سعادت او در دنیا و آخرت مقرر گشته‌است و سایر مقاصد شریعت هم چیزی غیر از این هدف غایی را در پی ندارد. خداوند از عبادت و اطاعت بندگان بی‌نیاز است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿۱۵﴾﴾ [فاطر: ۱۵].

«ای مردم! شما (در هر چیزی، محتاج و) نیازمند خدا هستید، و خدا بی‌نیاز (از عبادت شما است) و ستوده است».

محمد مصطفی ﷺ در یک حدیث قدسی از خدای خود چنین نقل می‌کند:

«ای بندگان من شما هرگز نمی‌توانید به جایی برسید که به من ضرر یا نفعی برسانید، ای بندگان من: اگر اولین و آخرین شما و انسان‌ها و جنی‌های شما جزو باتقوی‌ترین افراد باشند، چیزی به ملک من اضافه نمی‌گردد. ای بندگان من اگر اولین و آخرین شما، انسان‌ها و جنی‌های شما جزو فاجرترین افراد باشند از ملک من چیزی کاسته نمی‌گردد، ای بندگان من اگر اولین و آخرین شما و انسان‌ها و جنی‌های شما همگی در یک مکان جمع گردند و از من مطلوبات خود را بخواهند، درخواست همه‌ی آنان را پذیرا خواهم بود و هرکس هرچه بخواهد به او خواهم داد و چیزی از خزائن من کم نمی‌شود مگر به اندازه‌ی مقدار آبی که با خارج کردن یک سوزن خیاطی از دریا کم می‌گردد»^(۱).

پس بدون شک می‌توان گفت مکلف شدن انسان به عبادت و اطاعت پروردگار برای مصالح خود انسان و برای سنجش میزان وفاداری و شکرگذاری در برابر نعمت‌های متنوع و فراگیر پروردگار است. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿۷۲﴾ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۷۳﴾﴾ [الاحزاب: ۷۲-۷۳].

«ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها (و همه‌ی جهان خلقت) عرضه داشتیم (و انجام وظیفه‌ی اختیاری همراه با مسئولیت، و انجام وظیفه‌ی اجباری بدون مسئولیت را بدیشان پیشنهاد کردیم. جملگی آن‌ها اجبار را بر اختیار برتری دادند) و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این‌که انسان زیر بار آن رفت آنان واقعاً ستمگر و نادانند. و سرانجام خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشترک را کیفر دهد و بر مردان و زنان مؤمن ببخشد و (بدیشان رحمت نماید) خداوند همواره بس آمرزگار و مهربان بوده و هست.»

طبق نظر جمهور علما منظور از امانت در این آیه همان تکلیف است^(۱).

امانت‌هایی که دین بر عهده انسان‌ها گذاشته است، قبل از همه توحید و یکتاپرستی، اقرار به ربوبیت پروردگار و کمال صفات او و آن‌گاه پیروی اعتقادی و عملی از رسول اکرم ﷺ است. حمل این امانت باعث می‌شود که انسان از شریک قائل شدن برای خدا و پایبندی به سایر عقاید جاهلی و باطل و مخالفت با شریعت و دستورهای رسول رهایی یابد. شرک بزرگ‌ترین گناه و بالاترین گناه کبیره است که خداوند آن را نمی‌بخشد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿۴۸﴾﴾ [النساء: ۴۸].

«بی‌گمان الله این را که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد، و غیر از آن را برای هر کس بخواهد می‌بخشد، و هر کس که به الله شرک ورزد، یقیناً گناهی بزرگ مرتکب شده‌است.»

و در آیه‌ای دیگر فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶].

«بی‌گمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پایین‌تر از آن را از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای خدا انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است)».

قرآن انسان مشرک را گمراه و دروغ‌باف دانسته و خداوند بیان فرموده که بهشت را بر او حرام نموده است:

﴿مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲].

«بی‌گمان هرکس شریکی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یابوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم برهاند)».

در آیه‌ای دیگر هم آمده است که مشرکان نجس هستند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۲۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بی‌گمان مشرکان (به سبب کفر و شرک‌شان، از لحاظ عقیده) پلیدند، لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند. اگر (بر اثر قطع تجارت آنان با شما) از فقر می‌ترسید، (نترسید که) خداوند اگر بخواهد شما را به فضل و رحمت خود (از خلق از مشرکان) بی‌نیاز می‌گرداند؛ چرا که خدا آگاه (از کار شما است و برای گرداندن آن) دارای کمال عنایت و حکمت است».

برخی از فیلسوفان و متفکران معتقدند که تنگ کردن دایره‌ی ارتباط با خدا بخش بزرگی از تعالیم اسلام را به خود اختصاص داده‌است در حالی که رویکرد دنیای امروز توسعه‌ی ارتباطات اجتماعی، تعیین حقوق و وظایف مردم در این زمینه و تاکید بر آزادی انسان و گرامیداشت انگیزه‌های رفاه طلبی و سعادت خواهی اوست.

حقیقت این است که اسلام به توحید بسیار اهمیت داده و آن را محور زندگی بشر قرار داده است و اولین مرحله از عدالت و وفاداری در رابطه با پروردگار معنی می‌یابد و باید به او وفادار بماند و حق الوهیت را ادا کند و عبادت را مخصوص او گرداند. اگر انسانی نتواند با خدای خود که روزی‌رسان و بزرگواری و توانا بر حساب و کتاب و ثواب و عقاب است رفتاری عادلانه داشته باشد، چگونه می‌تواند همین رفتار را با بشری همانند خود به اجرا درآورد؟ از سوی دیگر اگر او نتواند خود را از قید و بند باورهای شرک‌آمیز و خرافی و تسلیم شدن در برابر نیروهای تخیلی حاکم بر طبیعت و یا خدایان ساخته‌ی بشر رها کند، چگونه خواهد توانست از تسلیم شدن در برابر طاغوت‌های بشری خود را آزاد سازد، وجودش را اثبات کند، آزدیش را پاس دارد و کرامت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی‌اش را به دست آورد.

انسان توحیدی همان انسان آزاده است، زیرا می‌داند که هیچ فرمانروا و فریادری جز «الله» نیست و می‌داند که هیچ موجودی جز به اذن پروردگار نمی‌تواند به او ضرر و نفعی برساند و این‌گونه جایگاه خود را در هستی می‌شناسد، به دینش افتخار می‌کند و خیر و حق و جمال را به دست می‌آورد و قبل از هرچیز هدف از خلقت خود را کشف می‌کند.

هرچند که فیلسوفان و مصلحان غربی مآب برای ایجاد تردید در راه توحید و راه ایمان به خدا و یکتاپرستی، تلاش‌های بسیاری کرده‌اند و با طرح برنامه‌های اصلاح اجتماعی در چارچوب فلسفه‌های متنوع و دور از منهج پروردگار هستی درصدد این کار برآمده‌اند، اما هرگز نتوانسته‌اند آن اصلاح مد نظر خود را به اجرا درآورند. زیرا بیگانه شدن از خدا فقط شر و فساد را بیشتر می‌کند و جز کینه و نفرت چیزی نمی‌کارد و فقط انسان‌های مضطربی را می‌سازد که از هرگونه عناصر انسان صالح تهی هستند.

اگر فیلسوفان و مصلحان، قدر خداوند را می‌دانستند، می‌فهمیدند که اولین لازمه‌ی اصلاح انسان، شناخت پروردگار، تحکیم رابطه با او و اطاعت از اوامر و نواهی اوست. و می‌دانستند که این وظیفه‌ی مصلحان نیست که به تشریح ادیان جدید یا تعیین دیدگاهی برای جهان و انسان از طریق نظر و اجتهاد بپردازند زیرا فقط خداوند حق تشریح دارد و فقط ظالمان ملحد و متکبران خودسر هستند که به مخالفت با قوانین خدا تن می‌دهند.

خداوند متعال فرموده است:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷].

«و آن‌ها (= مشرکان) الله را چنانکه سزاوار بزرگی اوست نشناختند در حالی که روز قیامت تمام زمین در مشت اوست و آسمان‌ها درهم پیچیده در دست راست اوست، او منزه و برتر است از آنچه شریک او می‌پندارند.»

در آیه دیگر هم فرموده‌است:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل‌الدین: ۱۸] ﴿إِن الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل‌عمران: ۱۸-۱۹].

«الله گواهی داده است که معبودی (بحق) جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش، (نیز بر این مطلب گواهی می‌دهند). در حالی که (الله در جهان هستی) قیام به عدالت دارد، معبودی (بحق) جز او نیست، که توانمند حکیم است. همانا دین (حق) نزد خدا، اسلام است.»

امام ابن‌قیم در توضیح این آیه می‌فرماید: «این آیه دربرگیرنده‌ی حقیقت توحید است و شامل بزرگ‌ترین و عادلانه‌ترین شهادت است و مهم‌ترین شاهد و مشهود را مشخص نموده است و عبارات سلف صالح در مورد لفظ «شهد» پیرامون این چند معنی دور می‌زند: حکم، قضاء، اعلام بیان و اخبار»^(۱).

پس لازم است که همت متفکران به سمت فهم بیشتر مضامین عقیدتی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تربیتی اسلام متوجه گردد و این فهم را به طور مداوم میان افراد ریشه‌دار کنند و هدف‌شان از این کار رسیدن به خداوند متعال و رسیدن به موجبات سعادت انسان در دنیا و آخرت باشد.

بحث پنجم: امنیت فردی

خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاءُؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ
وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳].

«و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد کیفر او دوزخ است و جاودانه در آن جا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خدا محروم می‌سازد و برای او عذاب بزرگی آماده می‌کند».

سعید بن جبیر گفته است: اهل کوفه درباره‌ی این آیه با هم اختلاف نظر داشتند. پس من برای حل این اختلاف نزد ابن عباس سفر کردم و از او درباره‌ی این آیه پرسیدم، فرمود: «این آخرین آیه‌ای است که [در این باب] نازل شد و پس آن آیه‌ی دیگری برای نسخ آن نازل نشده است»^(۱). ابن عباس به خاطر همین برداشت از آیه بود که همواره می‌گفت: «هرکس مؤمنی را به طور عمد به قتل برساند هیچ توبه‌ای از او پذیرفته نخواهد شد». در نظر ابن عباس این آیه جزو آیات محکم است و این نظر برخلاف رأی جمهور علماء است. رسول خدا ﷺ فرموده است: «هرکس یکی از کافران طرف قرارداد با ما را به قتل برساند، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد. این در حالی است که بوی آن از فاصله‌ی زمانی چهل سال راه به مشام می‌رسد»^(۲).

حافظ ابن حجر عقلانی گفته است: «مراد ابن نفی - هرچند نفی عام است - زمان خاصی است»^(۳). و دلایل عقلی و نقلی این مسأله را تأیید می‌کنند و منظور حدیث این است که شخص مسلمان هرچند که مرتکب گناهان کبیره هم شده باشد پس از مرگ مسلمان محسوب می‌شود و جاودانه در آتش نخواهد ماند و در نهایت به بهشت داخل می‌گردد، اگرچه قبل از آن عذاب دیده باشد»^(۴).

آیه‌ی ۹۳ سوره‌ی نساء هم به آثار خطرناک قتل اشاره دارد، زیرا قتل به معنی تجاوز به حق زندگی دیگران است و این حق را خداوند متعال به انسان داده و چنین

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۲۳۱۷، حدیث شماره ۳۰۲۳.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۶، ۲۶۹، حدیث شماره ۳۱۶۶ و ج ۱۲، ص ۲۵۹، حدیث شماره ۶۹۱۴.

۳- یعنی عدم ورود شخص قاتل به بهشت حکم ابدی ندارد. مترجم.

۴- ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۵۹.

مقدر کرده است که فقط با امر و اراده‌ی او به دنیا پا بگذارد و از آن خارج شود. پس اگر کسی برخلاف دستور و اراده‌ی خداوند از عالم شهادت خارج گردد [مانند اقدام به خودکشی] در معرض خشم و عذاب خدای تعالی قرار می‌گیرد و اگر برخلاف دستور پروردگار باعث گرفتن حق زندگی از دیگران گردد بازهم در معرض خشم و لعنت خداوند قرار می‌گیرد و برای همیشه در جهنم می‌ماند^(۱).

قرآن کریم مسئولیت جامعه‌ی مسلمان را در زمینه‌ی حفظ حق زندگی افراد و مجازات قاتلان و دفاع از حق زندگی مردم گوشزد فرموده و قتل ناحق یک انسان را برابر با قتل همه‌ی انسان‌ها داشته و بخشیدن دوباره‌ی زندگی به یک انسان را همانند زندگی بخشیدن به همه‌ی انسان‌ها برشمرده است. قرآن جنین فرموده است:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾
[المائدة: ۳۲].

«هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها را کشته است.»

هر جامعه‌ای که در برابر سلب حق زندگی از افراد ساکت می‌ماند و با سبک سری و بی‌مبالاتی به این جرم بزرگ می‌نگرد و همان‌گونه که اخبار عصر حاضر از بی‌تفاوتی اکثریت مردم در برابر جنایتکارانه‌ترین نمونه‌های قتل خبر می‌دهد و چنین جرمی بدون دخالت دیگران به وقوع می‌پیوندد، چنین جامعه‌ای به قاتلان فرصت می‌دهد که پس از قتل اول به قتل دوم و سوم نیز اقدام نمایند، به خصوص اگر ترس واقع شدن زیر حکم قانون را هم نداشته باشند. چنین برخوردی از جانب جامعه را می‌توان یکی از علل کثرت جرائم قتل در این عصر دانست. بسیاری اوقات انگیزه‌ی قتل اموری بسیار جزئی و بی‌ارزش است و این نشان از کم‌بها بودن جان انسان‌ها در تمدن مادی است. بسیار اتفاق افتاده است که افرادی برای به دست آوردن چند «جنیه» یا چند «دلار» که بتوانند با آن شرابی را بنوشند، دیگران را به قتل رسانده‌اند صرفاً به این خاطر که بدن‌شان به آن عادت گرفته و یا به ماده‌ای مخدر معتاد شده‌اند. گاهی هم شخص مقتول جزو بستگان و نزدیکان قاتل بوده و فقط به خاطر این که او را به خشم آورده یا لذتش را از او قطع نموده او را کشته است یا شاید شخصی فرزند خود را به قتل

۱- البته بر اساس رأی ابن عباس ولی در هر حال وارد جهنم می‌گردد. مترجم.

برساند به این بهانه که حق دارد زندگی را از او بگیرد تا از یک بیماری طولانی مدت یا خطرات ناشی از جنگ یا سختی‌های ممکن در مسیر زندگی او را نجات دهد.

در حقیقت بی‌احترامی به حق زندگی افراد، تجاوز به همه‌ی اجتماع است، زیرا همه‌ی افراد به طور مساوی از حق حیات برخوردارند و بی‌ارزش دانستن حق یک شخص منجر به بی‌ارزش دانستن حقوق دیگران خواهد شد و در نتیجه حق حیات پایمال می‌گردد و کل جامعه احساس امنیت خود را در دست می‌دهد و امنیت اجتماعی در خطر می‌افتد.

گاهی اوقات افرادی هستند که در معیار حقیقت هم حق زندگی را از دست می‌دهند و آن زمانی است که حرمت شریعت خدا را نگه ندارد، با آن رو در رو بایستند و برای نشر فساد در زمین بکوشند، در چنین حالی قتل او برابر با دادن حق زندگی به دیگران است. خداوند در این باره فرموده است:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يٰۤاُولِيَ الْاَلْبٰبِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ﴾ [البقرة: ۱۷۹].

«و ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص حیات و زندگی است، باشد که شما تقوا پیشه کنید».

قصاص در این آیه مایه‌ی حیات برای خردمندان معرفی شده‌است زیرا اگر قاتل بداند که مجازات قتل دیگران، کشته شدن خود اوست از کشتن دیگران خودداری می‌کند، پس هم حق حیات را به دیگران بازگردانده و هم به خود. در قرآن چنین آمده است:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ اِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [الاسراء: ۳۳].

«و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را - جز به حق، حرام کرده است».

پس کشتن دیگران حرام است مگر این که شخصی یکی از جرم‌های بزرگ زیر را مرتکب شود که در حدیث شریف چنین بیان شده است: «خون هر مسلمانی که به توحید و رسالت من گواهی می‌دهد حرام است مگر در یکی از سه حالت زیر: شخص متأهلی که زنا می‌کند، شخصی که دیگری را کشته‌است و خود باید در قصاص آن کشته شود و کسی که دین خود را رها کرده‌است و از جماعت مسلمانان فاصله می‌گیرد»^(۱).

چنین قتل‌هایی به عنوان قصاص صورت می‌گیرد و منجر به حفظ حقوق عموم مردم می‌گردد. دین اسلام خودکشی را نیز تحریم کرده‌است زیرا انسان حق ندارد به زندگی خود پایان بخشد:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ [النساء: ۲۹].

«و خودکشی نکنید و خون همدیگر را نریزید. بی‌گمان خداوند (پیوسته) نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود)».

رسول خدا ﷺ هم فرموده است: «هرکس که به قصد خودکشی، خود را از بالای کوه پایین اندازد برای همیشه در آتش جهنم سقوط می‌کند و هرکس که به خوردن زهر، خود را بکشد، به طور دائم آن زهر را در آتش جهنم در دست خواهد داشت و جرعه جرعه آن را خواهد نوشید و هرکس، با آهنی خودکشی کند برای همیشه و به طور دائم، آن آهن را در آتش جهنم به دست خواهد داشت و در شکمش فرو خواهد برد»^(۱).

بخاری از رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «در میان اقوام پیشین مردی بود که زخمی شده بود، چون نتوانست شکیبایی کند، چاقویی برداشت و رگ دست خود را قطع کرد، اما خونس بند نیامد و مرد. خدای متعال در باره‌اش فرمود: بنده‌ام بر من پیشی گرفت، پس بهشت را برایش حرام ساختم»^(۲).

شریعت اسلام برای بخشیدن حق زندگی به انسان‌ها میان بزرگ و کوچک و مرد و زن تفاوتی قائل نشده است و برای مجازات شخص قاتل در هر یک از این حالات قصاص را در نظر گرفته و باید کشته شود مگر این که ولی مقتول با گرفتن دیه از قتل او بگذرد. اگر شخصی مرتکب قتل غیر عمد شود بر او لازم است که یک برده‌ی مؤمن را آزاد سازد، و اگر برده یافت نشد باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد و به خانواده مقتول دیه پرداخت نماید. مگر این که او را از پرداخت آن معاف سازند. خدای متعال در این باره فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا﴾ [النساء: ۹۲].

۱- بخاری، فتح الباری، حدیث شماره ۵۷۷۸.

۲- بخاری، فتح الباری، حدیث شماره ۳۴۶۳.

«هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا. کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید که برده‌ی مؤمنی را آزاد کند خون بهایی هم به کسان کشته بپردازد مگر این که آنان درگذرند (و از دریافت خون بها که صد شتر است، چشم پوشی کنند)».

امام قرطبی رحمته الله در بیان حکمت کفاره‌ی قتل می‌گوید: «علما در مورد معنای کفاره اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند که وجوب کفاره به خاطر آزمودن قاتل و پاک‌سازی گناه اوست و گناه قاتل این بوده که در زمینه‌ی حفظ جان انسان‌ها احتیاط و پرهیز لازم را به خرج نداده‌است تا این که انسان‌هایی به ناحق به دست او کشته شده‌اند. بعضی از علما هم گفته‌اند که کفاره به این خاطر واجب شد تا جایگزینی برای تعطیلی حق خداوند در مورد شخص مقتول باشد، زیرا او دارای حقوقی از جمله بهره‌گیری از زندگی و دخل و تصرف در امورات حلال بود و خداوند هم حقوقی بر او داشت از جمله این که او یکی از بندگان خدا بود و نام بندگی بر او واجب بود - و کوچک و بزرگ بودن، آزاد یا برده بودن، مسلمان یا ذمی بودن در این رابطه بی‌تأثیر بود - و این نامگذاری باعث شد که از حیوانات و جانداران دیگر متمایز گردد. علاوه بر آن امید می‌رفت که از نسل او اشخاصی به وجود آیند که خداوند را عبادت کرده و از او اطاعت نمایند. در واقع قاتل این شخص باعث شده که نام و اوصافی را که برای مقتول برشمردیم از او سلب نماید. به همین خاطر مستوجب کفاره گشته است. در هر حال هرکدام از دو توجیه مذکور برای بیان حکمت کفاره صحیح‌تر باشد نشان از این دارد که هرچند متن آیه برای قتل خطا عقوبت تعیین نموده‌است اما برای قتل عمد نیز همان مجازات به صورت شدیدتر اجرا می‌گردد»^(۱).

شریعت اسلامی ارث مقتول را بر قاتل حرام نموده و طبق نظر اکثریت علما این مجازات برای قتل عمد و غیر عمد یکسان است. این بدان خاطر است که افراد طمّاع برای دستیابی هرچه زودتر به ارث، نقشه‌ی قتل بستگان را تدبیر نکنند و این مسأله به یکی از قواعد فقهی مبدل گشته که سرفصل آن چنین است: «مَنْ اسْتَعْجَلَ الشَّيْءَ قَبْلَ أَوَانِهِ عُوِّبَ بِحِرْمَانِهِ»^(۲). یعنی مجازات کسی که درصدد به دست آوردن چیزی باشد که هنوز وقت آن نرسیده، محروم شدن از آن است. حتی اگر شخصی برای

۱- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۳۱۵.

۲- احمد الزرقاء، شرح القواعد الفقهیه، ص ۴۰۳.

دیگری وصیتی بنویسد و شخص مورد وصایت، او را به قتل برساند، وصیت مذکور از نظر شرع باطل می‌گردد.

با تأمل در مسأله‌ی قصاص قاتل در شریعت اسلامی واضح می‌گردد که حق زندگی کردن یک نعمت خدادادی به انسان است و کسی جز خدا حق ندارد که این حق را از او سلب نماید و حکم قصاص را هم خود خداوند به عنوان مجازاتی از جنس گناه و برای حمایت از جامعه در برابر این جرم زشت تشریح نموده است. قصاص در واقع یک قانون بازدارنده برای قاتلان و مجرمان است.

لازم است بدانیم که قوانین ساخته‌ی بشر همیشه تابع قانون‌گذاران است. آنان زمانی که وقوع قتل‌ها شایع می‌شود به تصویب قانون قصاص تن می‌دهند و گاهی نیز آن را به حبس ابد یا طولانی مدت همراه با اعمال شاقه تغییر می‌دهند. هرچند که بیشتر قوانین جهان کشتن قاتل را در مجازات قتل در متن خود دارد و این نشانه‌ی سبقت اسلام در بحث قانون‌گذاری و تدوین قوانین جنایی است. البته این فقط یکی از موارد سبقت شریعت پاک اسلام از سایر دین‌ها و قوانین بشری است.

بحث ششم: حمایت اجتماعی از افراد

مشکلاتی که عموماً دامن‌گیر مردم می‌شود به سبب گناهان آن‌هاست. البته خداوند با فضل و رحمت خود بسیاری از گناهان را می‌بخشد و گناهکاران را مجازات نمی‌کند:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴿۳۰﴾﴾
[الشوری: ۳۰].

«آنچه از مصائب و بلا به شما می‌رسد، به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید. تازه خداوند از بسیاری (از کارهای شما) گذشت می‌کند (که شما از آنها توبه نموده‌اید و یا با کارهای نیک آن‌ها را از نامه اعمال زدوده و پاک کرده‌اید)».

﴿وَلَوْ يُوَٰخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿۴۵﴾﴾
[فاطر: ۴۵].

«و اگر الله مردم را به (سبب) آنچه که انجام داده‌اند؛ مجازات کند، هیچ جنبنده را بر روی آن (= زمین) باقی نخواهد گذاشت، و لیکن آن‌ها را تا زمانی معین به تأخیر می‌اندازد، پس هنگامی که اجل آن‌ها فرا رسد، یقیناً الله به بندگانش بیناست.»

با تأمل در این آیات عملکرد لطیف پروردگار در قبال بندگان آشکار می‌گردد، زیرا به خاطر رحمتی که به آنان دارد، بسیاری از گناهان‌شان را می‌بخشد سپس آنان را به مشکلات و گرفتاری‌هایی مبتلا می‌سازد تا آثار گناهان‌شان را از میان بردارد. در حدیث صحیح آمده است که: «مسلمان، دچار هیچ‌گونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی‌شود، مگر این که خداوند به وسیله‌ی آن‌ها گناهانش را می‌بخشد، حتی خاری که به پایش می‌خلد، باعث کفاره‌ی گناهانش می‌گردد»^(۱).

رسول خدا ﷺ این مفاهیم را به کامل‌ترین شیوه برای اصحاب (رضوان الله علیهم) بیان فرموده و از آنان خواسته که در چنین مواقعی به شیوه‌ای نیکو در برابر مصائب خاص و عام صبر پیشه کنند. «صبر جمیل» در برابر این مصیبت‌ها بدین معنی است که شکایتی همراه آن نباشد، بلکه با آن خشنودی و حمد و ستایش برای خدا آمیخته گردد، همان خدایی که فقط اوست که به هنگام ناملازمات زندگی شکرش بجای آورده می‌شود. صبر جمیل مانع از آن نیست که انسان اوضاع و احوال ناخوشایند خود را نزد پزشکان و متخصصان به نیت درمان و معالجه و دریافت نصایح و کمک‌های آنان مطرح سازد، البته اگر در ضمن آن نسبت به قضا و قدر الهی خشم و نارضایتی ابراز نگردد. در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله زنی را دید و فرمود: «تو را چه شده که بی‌تابی می‌کنی؟ گفت: از سردرد می‌نالم. خدا آن را از بین ببرد. فرمود: به «سردرد» دشنام نده، زیرا همان‌گونه که آتش آهنگر زنگار آهن را از بین می‌برد، سردرد نیز گناهان بنی آدم را زائل می‌گرداند»^(۲). در حدیثی دیگر آمده‌است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد او را مبتلا می‌سازد، پس کسی که به ابتلای خداوند خشنود باشد، خداوند هم از او خشنود خواهد شد و هرکس نسبت به آن ناراضی و خشمگین باشد، خداوند هم بر او خشم می‌گیرد»^(۳).

بر این اساس، اسلام برای ایجاد شخصیت اسلامی متکامل و هماهنگ با سنت‌های جاری در زندگی و هستی، بسیار حریص است. مصائب و بلاها جزو مقدرات حاکم بر زندگی انسان است و تنها وظیفه‌ی او در مقابل آن‌ها استقبال همرا با خشنودی است و

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۱۰۳، حدیث شماره ۵۶۴۱ و ۵۶۴۲.

۲- مسلم، الصحیح، ج ۴، ص ۱۹۹۳، حدیث شماره ۴۵۷۵. آن زن، ام سائب بود. مترجم.

۳- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۶۰۱، حدیث شماره ۲۳۹۶ و گفته با این طریق حسن غریب است.

باید صبر خود را در این باره برای خدا بیازماید و امورات خود را به او واگذارد و در چنین حالی است که می‌تواند هنگام مصایب خشم نگیرد و از خداوند شاکی نباشد. اما اگر به مقدرات خداوند خشنود نباشد علاوه بر این که درد و بیماری و مصیبت را می‌چشد به خاطر تسلیم نشدن در برابر امر خدا هیچ خیری در دنیا و آخرت عاید او نخواهد شد. پروردگار فرموده است:

﴿إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [یوسف: ۹۰].

«بی‌گمان هرکس (خدا را پیش چشم دارد و از او بترسد) و تقوا پیشه کند و (در برابر گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها) شکیبایی و استقامت ورزد. چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند».

اگر تقوی با صبر آمیخته شود صبر را به احتساب مبدل می‌گرداند و در غیر این صورت نوعی شکیبایی خالی از نیت خواهد بود. آنچه مطلوب است خشنودی و اطاعت در برابر پروردگار و تسلیم شدن در برابر مقدرات حاکم اوست به این صورت که در نهایت به مغفرت پروردگار دست یابد و گناهانش پاک شود. بردباری تنها حالتی است که بدون دخالت ایمان نیز برای انسان‌ها حاصل می‌گردد و کافر و مسلمان در کسب آن یکسانند [اما اگر برای خدا باشد، اجر می‌گیرد].

انسان مسلمان _ به خاطر صفات ایمانی _ با روحیه‌ای مثبت و دور از خشم و شکایت و بی‌قراری با مسئولیت‌های زندگی مواجه می‌گردد. او برای این کار، مقاوم است و می‌تواند خود را منسجم کند. پیامبر ﷺ به انسان مؤمن توصیه فرموده است که در چنین مواقعی خود را نگه دارد و از وارفتگی در برابر اتفاقات ناگهانی و سخت و گردبادهای شدید زندگی منع فرموده است. پیامبر ﷺ چنین فرموده: «زمین زدن دیگران در وقت زورآزمایی نشانه‌ی قدرت نیست بلکه قدرتمند کسی است که هنگام عصبانیت خود را کنترل می‌نماید»^(۱).

در صحیح بخاری و مسلم روایت شده که پیامبر ﷺ زنی را دید که در کنار قبری نشسته بود و برای فوت نوازدهش گریه می‌کرد. پیامبر ﷺ به ایشان فرمود: «از خدا بترس و صبر داشته باش. آن زن گفت: برو کنار. تو به مصیبت من گرفتار نشده‌ای!؟

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۵۱۸، حدیث شماره ۶۱۱۴ و مسلم، الصحيح، ج ۱۰، ص ۲۰۱۴، حدیث شماره ۲۶۰۹.

هنگامی که پیامبر ﷺ از آن جا رفت به او گفتند: او رسول خدا ﷺ بود. آن زن با شنیدن این خبر به شدت تکان خورد و خود را به در خانه‌ی پیامبر ﷺ رساند، اما آن جا دربان و نگهبانی نیافت و گفت: ای رسول خدا من شما را نشناختم. پیامبر ﷺ فرمود: صبر پیشه کردن فقط در ابتدای مصایب ارزش دارد»^(۱).

رسول خدا ﷺ اهمیت و فضیلت دعای «استرجاع» را به اصحاب گرامی خود آموزش می‌داد. در صحیح مسلم از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: هر مسلمانی که به هنگام مصیبت طبق دستور خدا عمل نماید و بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللَّهُمَّ اجْزِنِي فِي مُصِيبَتِي، وَاخْلُفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا»، خداوند بهتر از آن را جایگزین آن مصیبت می‌فرماید. ام سلمه رضی الله عنها فرمود: هنگامی که شوهرم ابوسلمه فوت کرد گفتم: چه کسی از ابوسلمه بهتر بود، او اولین کسی بود که به طور خانوادگی نزد پیامبر ﷺ هجرت نمود. سپس همان دعا را که پیامبر ﷺ به مسلمانان آموزش داده بود خواندم، و خداوند متعال رسول خدا ﷺ را جایگزین ابوسلمه نمود. ام سلمه در ادامه‌ی روایت گفته‌است: پیامبر ﷺ حاطب پسر ابولتعه را برای خواستگاری نزد من فرستاد. من گفتم: من یک دختر دارم و نسبت به ناموس خودم غیورم. حاطب جوابم را به پیامبر ﷺ رساند و ایشان فرمود: «از خداوند می‌خواهم که دخترش را سامان دهد و از او بی‌نیازش گرداند، همچنین از خدا می‌خواهم که غیرتش را زائل سازد». در نتیجه‌ی دعای پیامبر ﷺ با ایشان ازدواج کردم»^(۲).

مؤمنان صدر اسلام و در رأس همه‌ی آنان پیامبر و الگوی آنان محمد ﷺ نمونه‌های والایی از صبر جمیل را به تصویر کشیدند که به طور واضح بر شخصیت والای اسلامی و قدرت مؤثر آن در پاسداری از انجام و مقاومت شخصیت مسلمان دلالت دارد و نشان می‌دهد که این شخصیت دارای نیروهایی زنده و روحانی است که وی را برای مقابله با سخت‌ترین و شدیدترین مسائل آماده می‌دارد و این آمادگی فقط در اثر رابطه‌ی قوی او

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۱۴۸، حدیث شماره ۱۲۸۳ و مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۶۳۷، حدیث شماره ۹۲۶. لفظ حدیث از مسلم است.

۲- مسلم، الصحيح، ج ۲، ص ۶۳۱، حدیث شماره ۹۱۸.

با خدای متعال و پناهندگی صادقانه به پروردگار و انگیزه‌ی کسب اجر و ثواب حاصل می‌شود... سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول خدا شدیدترین بلاها به چه انسان‌هایی تعلق می‌گیرد؟ فرمود: «قبل از همه انبیای خدا، سپس هرکس که به آنان شباهت بیشتری داشته باشد و انسان‌ها براساس میزان دین و ایمان به مصایب مبتلا می‌گردند، اگر دین‌داری آنان محکم و استوار باشد، بلاهای آنان نیز شدیدتر و سخت‌تر خواهد بود و اگر در دین‌داری خود نرمی و سستی به خرج دهند مطابق آن به مصایب مبتلا می‌گردند. بنده‌ی خدا همواره مبتلا به مصایب خواهد بود تا زمانی که او را به حالی می‌رساند که در زمین راه می‌رود و هیچ گناهی بر او باقی نمانده است»^(۱). پس انبیای خدا بیشترین و سخت‌ترین بلاها را می‌بینند به همین خاطر در صحیحین نقل شده که عایشه رضی الله عنها فرمود: «هنچ کس را ندیدم که دردش از پیامبر صلی الله علیه و آله شدیدتر باشد»^(۲). ابن مسعود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و دید که به شدت بیمار است. عرض کرد: ای رسول خدا شما به شدت کسالت دارید. فرمود: «آری من به اندازه‌ی دو نفر از شما درد می‌کشم. ابن مسعود می‌گوید به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: این بدان خاطر است که شما دو برابر پاداش می‌گیرید. فرمود: آری همین‌گونه است»^(۳).

یکی از نمونه‌های شگفت‌انگیز صبر جمیل آن است که عروه بن زبیر بن عوام که یکی از تابعان بزرگوار است به مرض قند مبتلا شد و زخمی در پایش ایجاد گردید. ولید بن عبدالملک پزشکانی را نزد او فرستاد. آنان گفتند: اگر پایت را قطع نکنیم به سایر بدن هم سرایت می‌کند و تو را خواهد کشت. او هم تصمیم به قطع آن گرفت. پزشکان با اژه شروع به بریدن پایش کردند، هنگامی که به استخوان پا رسیدند سرش را بر بالش گذاشت و بیهوش شد. سپس به هوش آمد و در حالی که عرق از سر و رویش می‌ریخت ندای «لا إله إلا الله» و «الله اکبر» سر داد. آن‌گاه پایش را گرفت و شروع به زیر و رو کردن آن نمود و گفت: قسم به کسی که مرا به قطع تو واداشت،

۱- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۶۰۱، حدیث شماره ۲۳۹۸ و گفته که حسن و صحیح است.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۱۱۰، حدیث شماره ۵۶۴۶ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۹۹۰، حدیث شماره ۲۵۷۰. لفظ حدیث از بخاری است.

۳- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۱۱۱، حدیث شماره ۵۶۴۸ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۹۹۱، شماره ۲۵۷۱.

همو می‌داند که من هیچ‌گاه به وسیله‌ی تو برای انجام کاری حرام یا معصیت و نافرمانی از دستورات خدا مبادرت نکردم. سپس آن پای قطع شده شسته شد و در پاچه‌ای کفن گردید و زبیر دستور داد که آن را در قبرستان مسلمانان دفن نمایند^(۱). روح این انسان بزرگوار در چه سطحی از رابطه با پروردگار و مقامت در برابر سختی‌ها قرار دارد و تا چه حد با ارواح شکست خورده و محصول تمدن مادی تفاوت دارد. ارواحی که محصول این تمدن هستند به سرعت در برابر کوچک‌ترین صدمه‌ها خود را می‌بازند و در باتلاق مواد مخدر غرق می‌شوند تا بدین وسیله از رویارویی با مسئولیت‌های زندگی فرار کنند. بسیاری از این افراد با این روح شکست خورده خود را از بالای ساختمان‌ها به پایین می‌اندازند تا از دست زندگی و مشکلات رهایی یابند. برخی دیگر هم در حالتی از بدبختی و واماندگی به سر می‌برند که در نتیجه برخورد با یک مصیبت یا موقعیتی دشوار به آن دچار گشته‌اند. چنین موضع‌گیری‌هایی کجا و برخورد مؤمنان کجا؟ آنان محصول تمدن مادی هستند و اینان محصول تمدن اسلامی... در تاریخ ذکر شده که عمر بن عبدالعزیز که یکی از خلفای عادل اموی بود «هنگام مرگ فرزندش عبدالملک نامه‌ای به اهالی شهرها نوشت و آنان را از نوحه سرایی بدین خاطر نهی نمود و اعلام کرد که خداوند دوست داشت فرزندش را بگیرد و من به خدا پناه می‌برم از این که با محبت او مخالفت نمایم»^(۲).

پسر مطرف بن عبدالله فوت کرد. اقوام برای تسلیت نزد او آمدند، او نیز نزد آنان آمد در حالی که بسیار شاد بود. اقوامش بر او ایراد گرفتند. در پاسخ گفت: «آیا مرا وادار می‌کنید که خود را به خاطر این مصیبت، بدبخت نشان دهم. به خداوند سوگند اگر همه‌ی دنیا و دارائی‌های آن به من تعلق داشته باشد و خداوند بخواهد در مقابل یک جرعه‌ی آب در بهشت همه آن را از من بگیرد بازهم آن جرعه آب نزد من ارزش بیشتری دارد»^(۳).

علما معتقدند که یکی از نمونه‌های جزع و فزع آن است که فرد مصیبت زده عمل نیکی را که قبل از مصیبت انجام می‌داده پس از آن ترک کند. سعیدبن جبیر مردی را

۱- یعقوب بن سفیان، المعرفة والتاریخ، ج ۱، ص ۱۵۳، و نگا: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۳۱.
۴۳۱.

۲- ابوهیثم، الحلیة، ج ۵، ص ۳۰۶.

۳- ابونعیم، الحلیة، ج ۲، ص ۱۹۹.

در حال طواف دید که به خاطر فرزندش سرش را با یک روسری پوشانده بود، سعید آن را از سرش برداشت. این مسئله دلالت دارد که پوشانده لباسی مخصوص عزاداری برای مؤمن جایز نیست، زیرا نشان از بی‌تابی و بی‌قراری او در برابر مصیبت دارد، علاوه بر این که نوعی تشابه به کفار نیز هست.

خداوند متعالی بیان فرموده‌است که امنیت در دنیا و آخرت بهره‌ی مؤمنانی خواهد شد که ایمان خود را به شرک آلوده نمی‌سازند و فقط آنانند که راه هدایت و نجات را در پیش گرفته‌اند. خدای متعال فرموده است:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾^(۸۲)
[الانعام: ۸۲].

«کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند امن و امان ایشان را سزااست، و آنان راه یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند».

در خبر صحیحی از عبدالله بن مسعود نقل شده که گفت: نزول آیه‌ی ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الانعام: ۸۲]. بر مسلمانان گران آمد، پس نزد پیامبر ﷺ آمده و گفتند: ای رسول خدا همه‌ی ما به خود ظلم کرده‌ایم! پس تکلیف ما چیست؟ فرمود: آن‌گونه نیست که شما فهمیده‌اید، منظور از آن ظلم، شرک است، آیا نشنیده‌اید که لقمان به فرزندش گفت:

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^(۱)
[لقمان: ۱۳].

«پسر عزیزم! (چیزی و کسی را) شریک مکن، واقعاً شرک ستم بزرگی است».

پس روان انسان موحد لبریز از آرامش و قلب او مملو از یقین و ایمان است هرچند که شرایط زندگی برایش تیره باشد و اتفاقات ناگوار او را بلرزاند و فتنه‌های مختلف او را احاطه نماید... رسول خدا ﷺ را می‌بینیم که قریش برای کشتن ایشان باهم توطئه نموده‌اند، ایشان همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به غاری در کوه ثور پناه می‌برند. مشرکان تا همان نزدیکی آنان را تعقیب و رهگیری می‌کنند و حتی جای پاهایشان را تا دم غار

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۶، ص ۴۶۵، حدیث شماره ۳۴۲۹، و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۱۱۴، حدیث شماره ۱۲۴. لفظ حدیث از بخاری است.

پیدا می‌کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گوید: اگر یکی از آنان پایین خود را می‌نگریست ما را می‌دید. در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوبکر گمانت راجع به دو نفری که سومین آن‌ها خداست چیست؟»^(۱).

خواستگاه این اطمینان عظیم در روان مؤمن، ایمان به این اصل است که نفع و ضرر فقط به امر خداوند واقع می‌شود. همین باور بود که در صدر اسلام پیروزی نظامی و فرهنگی را نصیب مسلمین کرد. آنان در مدت اندکی توانستند وحدت قبایل عرب و سایر اقوام و ملت‌های همسایه را با خود ببینند و در نهایت بنای یک تمدن والا را پایه‌گذاری کنند که قرون متمادی پابرجا باشد.

باید توجه داشت که ایمان به قضا و قدر و توکل بر خداوند به بهانه‌ای برای تنبلی و رکود و شکست خوردگی تبدیل نشود. چنین اتفاقی فقط زمانی روی می‌دهد که انسان فهم نادرستی از این مفاهیم داشته باشد. در این صورت هم نباید علاج این انحرافات را در مخالف با این عقیده دانست و شکست‌های امت اسلامی را در تاریخ معاصر به باورهای اسلامی آن نسبت داد. بلکه معالجه واقعی عبارت است از تصحیح عقیده و بیان حقیقت عقاید اسلامی و بهره‌گیری از آن برای تحریک روحیه‌ی علم‌جویی و فداکاری و ایثار برای بازگرداندن بنای امت و دارائی‌های فرهنگی آن.

فردی که دارای اطمینان خاطر است اساس یک بنیاد اجتماعی سالم و پایه‌ی بیداری فرهنگی نیز به شمار می‌رود، زیرا، هر جا که آزادی یافت شود، انسان و انسانیت مورد احترام قرار گیرد، به ارزش‌های اخلاقی توجه شود، عدالت مطلق به اجرا درآید و انگیزه‌های عقیدتی برای آبادانی زمین و ایجاد یک جامعه‌ی توانمند که قدرت و آمادگی لازم برای حمل رسالت و ادای امانت را دارد، موجود باشد، با وجود چنین پیش‌زمینه‌هایی، تمدن واقعی برپا خواهد شد و چنین امتی، قدرتمند و توانا خواهد بود و در نتیجه‌ی عزت افراد، غالب و چیره خواهد گشت.

به همین خاطر دین اسلام به ایجاد قواعدی برای زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی اقدام نموده که در جهت خدمت به انسان و فراهم‌سازی امنیت و آرامش برای اوست و این نعمت روحی را در کنار آن برنامه‌ی عقیدتی قرار می‌دهد که بیشتر در قلب فرد کاشته است؛ خدای متعال فرموده است:

۱- احمد، المسند، ج ۱، ص ۴، و بخاری، فتح الباری، ج ۸، ص ۳۲۵، حدیث شماره ۴۶۶۳.

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۷﴾﴾ [یونس: ۱۰۷].

«اگر خداوند زبانی به تو رساند، هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف کند، و اگر بخواهد چیزی بر تو برساند، هیچ‌کس نمی‌تواند فضل و لطف او را از تو بگرداند. خداوند فضل و لطف خود را شامل هرکس از بندگانش که بخواهد می‌کند و او دارای مغفرت و مهر فراوان است.»

اسلام حتی در زمینه‌ی اجتماعی به حفاظت از حقوق فردی انسان‌ها می‌پردازد و از طغیان جماعت بر او و ذوب شدن شخصیت او در آن ممانعت می‌کند و به همین صورت فرد را از تسلط بر جامعه یا غلبه‌ی مصالح او بر جامعه جلوگیری می‌نماید و بدین ترتیب امنیت اجتماعی را به ارمغان می‌آورد.

در زمینه‌ی اقتصادی نیز اسلام میان مصالح فردی و اجتماعی توازن برقرار نموده و هم برای افراد و هم برای جامعه حق تملک قائل است. از طرفی دیگر آزادی فعالیت اقتصادی و دخالت دولت در رشد اقتصادی را با یکدیگر هماهنگ کرده و از این طریق اقتصاد را در خدمت انسان درآورده‌است و آن را به سمت ایجاد جامعه‌ای شایسته و توانا، نه جامعه‌ای نیمه‌جان و محتاج سوق می‌دهد و بدین ترتیب امنیت اقتصادی را نیز به انسان هدیه می‌کند.

اما در زمینه‌ی سیاسی نیز اسلام برای افراد آزادی‌های عمومی را تأمین کرده و از آن حمایت می‌نماید. اسلام در این زمینه از ترور و استبداد نهی می‌کند و روابط میان دولت‌ها را براساس عدالت، نه دشمنی، برپا می‌دارد و این‌گونه است که امنیت سیاسی را هم ایجاد می‌کند.

ذکر این نکته بسیار ضروری است که رسیدن به امنیت کامل اجتماعی فقط زمانی محقق خواهد شد که امنیت ابتدا در درون فرد ایجاد گردد. هرگاه آرامش و اطمینان در روان افراد جایگزین شود، اضطراب و نگرانی از میان می‌رود و مهربانی و نیک رفتاری در روابط آنان نقش می‌بندد. آرامش درونی و روانی هم فقط در نتیجه‌ی ایمان به خدا و استحکام رابطه با او از طریق انجام عبادات ایجاد می‌شود.

خدای متعال فرموده است:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿۲۸﴾﴾

«آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند، هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرد».

مراد آیه این است که قلوب انسان‌ها فقط با ذکر خداوند که عبارت است از قرآن آرامش می‌گیرد و این قرآن است که ایمان و یقین را در نفس انسان ایجاد می‌کند و شک و گمان را از آن می‌زداید و یک زندگی پاک را برایش محقق می‌سازد، برخلاف نقوس نگران و دور از قرآن که خداوند زندگی تنگی برای‌شان پیش بینی نموده و فرموده‌است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾ [طه: ۱۲۴].

«و هر که از یاد من روی برگرداند و (از احکام کتاب‌های آسمانی دوری گزیند) زندگی تنگی خواهد داشت (چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم».

خدای متعال در آیات بسیاری ذکر نموده‌است که سکینه و آرامش را بر رسول کریمش و بر جماعت مؤمنان نازل نموده‌است. ایشان در توصیف و قایع روز چنین فرموده‌است:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ [التوبة: ۲۶].

«آنگاه الله آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد، و لشکریانی فرستاد که شما آن‌ها را نمی‌دیدید، و کسانی را که کافر شدند عذاب (و مجازات) کرد، و این است کیفر کافران».

و در توصیف روز چنین هم فرموده‌است:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ ۗ وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [الفتح: ۴].

«او کسی است که در دل‌های مؤمنان آرامش نازل کرد، تا ایمانی بر ایمان‌شان بیفزایند، و سپاهیان آسمان‌ها و زمین از آن الله است، و الله دانای حکیم است».

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می دانست آنچه را که درون دل هایشان نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دل هایشان داد و فتح نزدیکی را پاداش شان کرد.»

این «سکینه» که در آیات، مذکور است همان اطمینان خاطر و آرامش روحی است که پروردگار بر بندگان مؤمن خود نازل می فرماید و اضطراب درونی شان را از بین می برد و در جای آن ایمان و یقین و ثبات و خاطر جمعی، ایجاد می کند. در صحیح بخاری و مسلم ثابت شده است که رسول گرامی اسلام ﷺ از پروردگار «سکینه» را درخواست نموده است. از براء بن عازب نقل است که فرمود: «روز خندق پیامبر ﷺ را در حالی دیدم که خاک جابه جا می کرد به حدی که خاک موی سینه اش را پوشانیده بود و در این حال ابیات عبدالله بن رواحه را می سرود:

اللهم لولا أنت ما اهتدينا ولا تصدقنا ولا صلينا

خداوند اگر تو ما را هدایت نمی کردی ما راهیاب نبودیم، نه زکات می دادیم و نه نماز می خواندیم.

فانزلن سكينة علينا وثبت الاقدام ان لا قينا

پس بر ما سکینه نازل فرما و هنگام رویارویی با دشمن ما را ثابت قدم بدار.

ان الاعداء قد بغوا علينا اذا رادوا فتنسه ابينا

دشمنان به ما ظلم کرده اند و هرگاه قصد ایجاد فتنه کنند، با آنان رویارو می شویم، ایشان این اشعار را با صدای بلند می خواند»^(۱).

هروی گفته که: «سکینه ای که بر قلب پیامبر ﷺ و یارانش نازل می گشت باعث می شد که قدرت و روحیه ی آنان متمرکز گردد و اگر کسی می ترسید با آن آرام می گرفت و کسانی که در اندوه و نگرانی بودند تسلی می یافتند، افرادی هم که نافرمانی می کردند یا جرأت مقابله یا امتناع در برابر دستورات را داشتند پس از آن سر

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۶، ص ۱۶۰، حدیث شماره ۳۰۳۴ و مسلم، صحیح، ج ۳، ص ۱۴۳۰.

تسلیم فرود می‌آوردند»^(۱).

رسول خدا ﷺ یاران خود را در بسیاری از حالات به سکینه توصیه می‌فرمود از جمله به هنگام رفتن به نماز جماعت، در موقع تشییع جنازه و یا هنگام پایین آمدن از کوه عرفه. ایشان آنان را راهنمایی می‌کرد که در حلقه‌های ذکر و قرائت قرآن و مطالعه‌ی آن سکینه نازل می‌شود. بدون شک پیامبر ﷺ صفات نیکو را در قلب آنان ریشه‌دار می‌کرد و به آرامش و سکینه‌ای عادت‌شان می‌داد که دوست داشت در سایر احوال آن‌گونه باشند. سکینه در واقع قلاده‌ی مؤمن است.

جوامع غربی با وجود این که به بالاترین سطح تکنولوژی رسیده‌اند اما از ایجاد امنیت روانی برای افراد و جوامع خود ناتوان مانده‌اند، علی‌رغم این که از ابزارهای بسیار پیشرفته، نظم مترقی و امکانات شگفت‌آوری برخوردارند. این بدان خاطر است که امنیت حقیقی از درون افراد می‌جوشد و به اجتماع سرازیر می‌گردد. افراد مضطرب نمی‌توانند خواستگار امنی برای آرامش خانواده و در نتیجه آرامش جامعه باشند.

فصل دوم: حمایت از روابط خانوادگی

بحث اول: نیکی به پدر و مادر

سفارشات مؤکد قرآن به مراعات حقوق پدر و مادر، این مسأله را پس از توحید و یکتاپرستی در درجه‌ی دوم اهمیت قرار داده است:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الاسراء: ۲۳].

«ای انسان) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید».

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ [العنكبوت: ۸].

«ما به انسان توصیه می‌کنیم که به پدر و مادرش کاملاً نیکی کند».

در حدیث زیر ارزش والای نیکوکاری با پدر و مادر بیان شده است. ابن مسعود می‌گوید: «به پیامبر ﷺ عرض کردم: ای رسول خدا چه کاری بیشترین ارزش را دارد؟ فرمود: ادای نماز در وقت خود. عرض کردم: پس از آن چه؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر. عرض کردم: پس از آن چه؟ فرمود: جهاد در راه خداوند...»^(۱).

محمد مصطفی ﷺ مادر و پس از او پدر را به عنوان کسانی معرفی نموده‌است که بیشتر از همه‌ی مردم شایستگی این را دارند که به نیکویی با آنان نشست و برخاست شود، مورد احترام و نیکوکاری گیرند و از آنان اطاعت شود. «مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، چه کسی شایسته‌تر است که با او رفتاری نیکو داشته باشم؟ فرمود: مادرت. عرض کرد: پس از او چه کسی؟ بازهم فرمود: مادرت. عرض کرد: پس از او چه کسی؟ بازهم فرمود: مادرت. عرض کرد: پس از او چه کسی؟ فرمود: پدرت»^(۲).

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۶، ص ۳، حدیث شماره ۲۷۸۲ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۸۹، حدیث شماره ۸۵، لفظ حدیث از بخاری است.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۰۱، حدیث شماره ۵۹۷۱ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۹۷۴، حدیث شماره ۲۵۴۷، لفظ حدیث از بخاری است.

از جمله آثاری که نیکی به پدر و مادر برای انسان دارد، دفع مصیبت‌ها، سهل شدن مقدرات و پاکیزه گشتن زندگی است. پیامبر ﷺ فرمود: «فقط دعا می‌تواند قضای پروردگار را برگرداند و فقط نیکی است که مایه‌ی طول عمر است»^(۱).

ابوحاتم سجستانی معنی این حدیث را این‌گونه توضیح می‌دهد: «تداوم انسان در انجام دعا، بر خورد با مقدرات خدا را برایش به گونه‌ای مطلوب می‌سازد که گویا آنها را برگشت داده است. نیکوکاری هم باعث ایجاد یک زندگی پسندیده می‌گردد، گویا در عمر او برکت قرار گرفته است اما گناه باعث می‌شود که پاکی رزق و روزی تیره و تار شود و صاحب آن نعمت وقتی در سرانجام کار خود می‌نگرد، تصور می‌کند که از آن محروم شده است»^(۲).

حارثه پسر نعمان که جزو اصحاب پیامبر ﷺ است بیشتر از همه مردم به مادرش نیکی می‌کرد. پیامبر ﷺ از طریق خواب خبر داد شد که او بهشتی است و این خبر را به حارث اعلام نمود. عایشه رضی الله عنها می‌گوید که از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «وارد بهشت شدم، شنیدم کسی قرآن تلاوت می‌کند. پرسیدم: او کیست؟ گفتند: او حارثه پسر نعمان است. آری نیکی این چنین است و چنین تأثیری دارد»^(۳).

خدای متعال رضایت خود را از بنده، مقرون به رضایت والدین کرده است... پیامبر ﷺ فرموده‌است: «خشنودی خدا در خشنودی والدین و خشم او در خشم آنهاست»^(۴).
مردی سراغ پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا من گناهان بزرگی مرتکب شده‌ام، آیا راهی برای توبه‌ی من هست؟ پیامبر ﷺ فرمود: آیا پدر و مادرت در قید حیات هستند؟ گفت: خیر، فرمود: آیا خاله‌ای داری؟ گفت: آری. پیامبر ﷺ فرمود: پس با او نیکویی کن»^(۵). به همین خاطر است که فقیه مشهور مکحول دمشقی گفته

۱- ترمذی، الجامع، ج ۴ ص ۴۴۸، حدیث شماره ۲۱۳۹ و گفته که حسن و غریب است.

۲- منبع آن مذکور نیست.

۳- احمد، المسند، ج ۶، ص ۳۶.

۴- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۳۱۰، حدیث شماره ۱۸۹۹.

۵- احمد، المسند، ج ۲، ص ۱۴.

است: نیکی به پدر و مادر حکم کفاره‌ی گناهان کبیره را دارد و تا زمانی که در نسل و طایفه‌ی او افرادی بزرگ‌تر باشد، او می‌تواند با آنان نیکویی کند»^(۱).

از حسن بصری سؤال شد که «نیکی به پدر و مادر چیست؟ فرمود: آن است که دارائی‌های خود را به پای‌شان بریزی و اگر تو را به کاری امر کردند مادامی که گناه نباشد^(۲)، از آنان اطاعت کنی. سؤال شد: پس حقوق یعنی چه؟ گفت: دوری از آنان و محروم نمودن‌شان، آیا به این مسأله توجه نمی‌کنی که نگریستن به چهره‌ی آنان عبادت محسوب می‌شود، حال نیکی کردن به آنان چه پاداش بزرگی خواهد داشت؟!^(۳).
ابن ابی شیبه از حسن بصری روایت کرده‌است که به او گفتند: حقوق والدین چگونه است؟ گفت: به آنان بی‌توجهی می‌کند. رهایشان می‌نماید و به تندى و خشونت به آنان می‌نگرد^(۴).

عروه بن زبیر گفته است: «کسی که به تندى به والدینش بنگرد با آنان نیکی ننموده است»^(۵). ابوهریره رضی الله عنه هنگام توصیه به یک شخص برای نیکی به والدینش چنین گفت: «در برابر پدرت راه نرو، قبل از او منشین و با نامش او را صدا زن»^(۶).
عبدالله بن محیریز گفته است: «هرکس که جلوتر از پدرش راه برود با او بدرفتاری نموده مگر این که قصد پاک کردن راه با برایش داشته باشد اگر فرزندی پدرش را با کینه یا نام کوچکش صدا بزند بازهم نافرمانی محسوب می‌شود. مگر این که هنگام صدا زدن او بگوید: ای پدرم»^(۷).

طاووس هم گفته است که: «گرامی‌داشت چهار نفر سنت است: انسان عالم، کسی که پیر شده، حاکم مسلمانان و پدر و اگر شخصی پدر خویش را با نامش صدا بزند به او

۱- بدون ذکر منبع.

۲- عبدالرزاق، المصنف، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

۳- ابن جوزی، بروالدین، ص ۴۰ و ۴۱.

۴- ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۸، ص ۵۴۱، شماره ۵۴۵۶.

۵- ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۸، ص ۵۴۳، شماره ۵۴۶۱.

۶- بخاری، الادب المفرد، ص ۳۲، شماره ۴۴، و عبدالرزاق، المصنف، ج ۱۰، ص ۱۳۸ و سیوطی، الدر

المنثور، ج ۵، ص ۲۶۳.

۷- ابو نعیم، الحلیة، ج ۵، ص ۱۴۲.

جفا نموده است»^(۱).

خدای متعال نافرمانی والدین را حرام نموده و فرموده است:

﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ وَلَا تَنْهَرَهُمَا﴾ [الاسراء: ۲۳].

«اف به آنان مگو! و بر ایشان فریاد مزن».

پیامبر ﷺ هم فرموده است: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره مطلع نسازم؟ آن گاه فرمود: شریک قائل شدن برای خدا، نافرمانی از پدر و مادر و گواهی دروغ بر یک امر»^(۲).

عطاء بن ابی رباح گفته است: «شایسته نیست که دستت را بر والدینت بلند کنی یا دست را به سوی آنها دراز کنی و این به خاطر تعظیم آنان است»^(۳).

عروه گفته است که: «از چیزی که در خواست می‌کنند نباید خودداری کنی»^(۴).

پیامبر ﷺ از این که شخصی پدر و مادر خود را در معرض دشنام قرار دهد نهی فرموده است: «یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره آن است که شخصی والدین خود را لعن نماید. گفته شد: ای رسول خدا چگونه انسان پدر و مادر خود را لعن می‌کند؟ فرمود: به این شیوه که شخصی پدر و مادر فرد دیگری را دشنام دهد و شخص مقابل هم به پدر و مادر او دشنام گوید»^(۵).

نیکی به پدر و مادر نشان از وفاداری و اخلاق نیکوست. زیرا پدر و مادر در مسیر تربیت فرزندان از جان و مال خویش مایه می‌گذارند، اگر بیمار باشد شب را بیدار می‌مانند، برای فراهم نمودن یک زندگی نیکو رنج‌ها تحمل می‌کنند و از جان عزیز خویش برایش هزینه می‌نمایند. ناتوانی و ضعف و نجاست‌های والدین پیر، نباید مانع خدمت به آن‌ها باشد، زیرا شرط وفا آن است که آنان را در هنگام پیری به نیکویی

۱- منبع ذکر نشده است.

۲- بخاری، فتح الباری، ص ۴۰۵، حدیث شماره ۵۹۷۶ و مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۹۱، حدیث شماره ۸۷. لفظ حدیث از مسلم است.

۳- طبری، تفسیر، ج ۱۵، ص ۶۵، با لفظ «لا تنفض یدک علی والدیک» و ابن منذر و ابن ابی حاتم، الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۴۴، شماره ۵۴۶۴.

۴- ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۸، ص ۵۴۴، شماره ۵۴۶۴.

۵- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۰۳، حدیث شماره ۵۹۷۳.

خدمت‌گذاری کند و همنشین خوبی برایشان باشد. نباید از پیری یا برخی امور ناخوشایند آنان شکایت کند و به یاد داشته باشد که خود نیز چنان سرانجامی خواهد داشت و محتاج نیکی فرزنداناش خواهد گشت و اگر اکنون به پدر و مادر خود نیکی نکند، فرزنداناش نیز در آینده با او نیکی نمی‌کنند.

آنچه بیان شد نمونه‌ای از تعالیم اسلامی است که از برتری و والایی روابط انسانی در این دین پرده برمی‌دارد و اگر با فلسفه‌های مادی و تمدن‌های غربی تطبیق داده شود دچار شگفتی خواهیم شد. چه بسیارند پدران و مادران آواره‌ای که صندلی‌های پارک‌ها را به عنوان فرش و فضای آسمانی را به عنوان سقف برمی‌گزینند و حتی به هنگام شدت باران و بارش برف نیز غیر از آن‌جا جایی برای استراحت ندارند. امثال چنین پدران و مادران آواره‌ای در اروپا بسیارند و به ناچار به خانه‌های سالمندان و پناهگاه پیران می‌پیوندند و فرزندان آنان از سرنوشت‌شان بی‌خبرند و حتی یک کلام را برای دلگرمی یا اشتیاق یا به عنوان رابطه‌ی پدر و فرزندی به آنان منتقل نمی‌کنند... این تعالیم اسلامی والا در باب احترام به والدین کجا و آن اخباری که ما هر روزه از وسایل ارتباطی مختلف درباره‌ی جرائم قتلی که پدران و مادران در مورد فرزندان خود مرتکب می‌شوند کجا؟ آنان این قتل‌ها را مرتکب می‌شوند تا داد و فریاد بچه‌ها مزاحم کام جویی‌ها یا گردش و یا مال اندوزی آنان نگردد. صورت دیگر قضیه هم واقع می‌شود و آن انتقام فرزندان از والدین است و می‌بینیم که جفا و دشمنی به حدی می‌رسد که فرزند به کشتن پدرش اقدام می‌کند یا از مادرش دزدی می‌کند تا چه رسد به این‌که احترام آن‌ها را نگه دارد. اسلام تربیت افراد را در مرحله‌ی ارائه توجیهات اخلاقی رها نکرده بلکه به قانون‌گذاری در این زمینه پرداخته و بر فرزند بالغ خانواده واجب کرده‌است که نفقه‌ی پدر و مادرش را تأمین نماید، همان‌گونه که بر آنان واجب کرده است که در دوران کودکی نفقه فرزند را تهیه نمایند. اسلام به والدین اجازه داده‌است که بدون اجازه‌ی فرزندان از دارائی‌های آنان بردارند و رضایت فرزند در این زمینه شرط نیست. حدیث جابر دلیل این مطلب است: «مردی به پیامبر ﷺ عرض کرد: من اموال و فرزندان دارم و پدرم می‌خواهد اموال مرا بگیرد، پیامبر ﷺ فرمود: «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ»^(۱). حرف «لام» در «لِأَبِيكَ» برای اباحه است نه تملیک، پس معنی چنین

می‌شود: «تو با اموالت برای پدرت مباح هستی». طبق رأی امام مالک و امام ابوحنیفه و امام شافعی، پدر فقط در هنگام نیاز حق دخل و تصرف در اموال فرزندان را دارد، اما طبق نظر امام احمد او در هر حالی قادر به تصرف در اموال اولاد است، زیرا تصرف پدر به نسبت فرزندی همیشه نیکو خواهد بود. عمه‌ی عماره بن عمیر از عایشه رضی الله عنها پرسید: در دامان من یتیمی وجود دارد، آیا می‌توانم از اموال او بخورم؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است که: «پاک‌ترین روزی برای مرد آن است که از دست‌رنج خویش بخورد و فرزند آدمی، حاصل زحمات و تلاش‌های اوست پس او هم دست رنج پدر است»^(۱).

بدین شیوه اسلام علاوه بر این که فرزندان را به نیک رفتاری با پدر و مادر ترغیب نموده و آنان را به همنشینی نیکو سفارش کرده، یک حصار قانونی را نیز برای حمایت از والدین قرار داده است.

بحث دوم: صله رحم

خدای متعال فرموده است:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾ [النساء: ۱].

«و از خشم خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید، و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و صله رحم را نادیده گیرید)».

این سفارش به خاطر اهمیت صله‌ی رحم در اسلام است، زیرا اسلام دینی است مبتنی بر روابط و رحمت و مهربانی و ضمانت میان افراد. کسی که به ایجاد و تداوم روابط فامیلی اهتمام نمی‌ورزد به طریق اولی نسبت به حفظ این روابط با دیگران نیز بی‌توجه خواهد بود. محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در احادیث فراوانی بر حفظ صله‌ی رحم با اطرافیان تأکید فرموده و تأثیرات آن را بر زندگی، مقدرات و روزی انسان‌ها بیان فرموده‌است تا از این طریق این خصلت پسندیده را در روان مسلمانان ریشه‌دار سازد. ایشان یک بار به اصحاب والامقام خود فرمودند: «هرکس که می‌خواهد روزی‌اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود باید صله رحم را برقرار نماید»^(۲). پیامبر صلی الله علیه و آله برای تقویت

۱- احمد، المسند، ج ۶، ص ۳۱ و ۱۲۷ و ۱۹۳.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۴، ص ۳۰۱، حدیث شماره ۲۰۶۷ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۹۸۲، حدیث شماره ۲۵۵۷. لفظ حدیث از مسلم است.

این اخلاق، مسلمانان را به شناخت نسب و سلسله‌ی خانوادگی خود تشویق می‌فرمود اما در کنار آن از فخرفروشی و شایع نمودن تعصبات قومی نهی می‌کرد. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که فرمود: ابوضمره روایتی نقل کرد که من آن را فقط از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «درباره‌ی نسب و شجره‌ی خانوادگی خود در جهت برقراری روابط خانوادگی، آگاهی کسب کنید، زیرا صله‌ی رحم باعث ایجاد محبت در خانواده، افزونی مال و طولانی شدن عمر است»^(۱).

پیامبر در حدیث قدسی از خدای تعالی روایت می‌کند که فرمود: «من الله هستم، من رحمانم که (رحم) را خلق کردم و برای آن از نام خویش اسمی را مشتق نمودم، پس هرکس، روابط خویشاوندی را برقرار سازد، با او رابطه برقرار خواهم نمود و هرکس این روابط را قطع کند با او قطع رابطه خواهم کرد»^(۲)، در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مخلوقات را آفرید، پس از فراغت از این کار، خویشاوندی برخواست و دامن خدای رحمان را گرفت. خداوند فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت: این جایگاه کسی است که از قطع رحم به تو پناه می‌آورد. خداوند فرمود: آیا به این راضی می‌شوی که با هرکس که تو را وصل و برقرار سازد، با او رابطه برقرار کنم و هرکس که تو را قطع کند با او قطع رابطه کنم؟ رحم گفت: به این راضی هستم ای پروردگار. خداوند فرمود: پس این‌گونه خواهم کرد». ابوهریره می‌گوید: [اگر می‌خواهید اطمینان حاصل کنید] این آیه را بخوانید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾^(۳)
[محمد: ۲۲]^(۳).

«آیا اگر (از قرآن و برنامه اسلام) روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید؟».

صله‌ی رحم از اسباب ورود به بهشت است. در حدیث آمده است: «کسی که صله‌ی رحم را قطع می‌کند وارد بهشت نمی‌شود»^(۱). قطع رحم جزو گناهایی است که علاوه

۱- ترمذی الجامع، ج ۴، ص ۳۵۱، حدیث شماره ۱۹۷۹ و گفته که غریب است.
۲- ابوداود، السنن، ج ۲، ص ۳۲۲، حدیث شماره ۱۶۹۴ و ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۳۱۵، حدیث شماره ۱۹۰۷، لفظ حدیث از ترمذی است.
۳- بخاری، فتح الباری، ج ۸، ص ۵۷۹، حدیث شماره ۴۸۳۰.

بر عذاب اخروی شایسته است که در همین دنیا عقوبتش به انسان برسد، در حدیث پیامبر ﷺ آمده است که فرمود: «هیچ گناهی مانند قطع رحم و ظلم به دیگران شایسته‌ی آن نیست که عقوبتش در همین دنیا به صاحب آن برسد و خداوند، مجازات اخروی آن را نیز برایش نگه بدارد»^(۲).

ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که مردی به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا من خویشاوندانی دارم که با آنان رابطه برقرار می‌کنم اما آنان به این رابطه پایبند نیستند، من با آنان نیکی می‌کنم، اما آنان با بدی پاسخ می‌دهند. من در آرزوی دیدارشان هستم اما آنان خود را ناآشنا نشان می‌دهند. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر آنگونه باشی که می‌گویی، با عمل نیک خود به آنان، سنگریزه‌ی داغ می‌خورانی و اگر رفتار پسندیده‌ی خود را ادامه دهی، پیوسته از طرف خداوند، یاری خواهی شد»^(۳).

معنی حدیث این است که آنچه تو به آنان بخشیده‌ای بر آن‌ها حرام است و به آتشی در شکم‌های آنان تبدیل می‌گردد. این صحابی بزرگوار پس از آن هم صله‌ی رحم را نسبت به آنان برقرار می‌نمود، اما آنان همچنان آن را قطع می‌کردند. او به آنان صدقه می‌داد اما آنان سپاسگذاری نمی‌کردند، او همچنان به رستگاری نزدیک می‌شد و آنان هم زبان می‌کردند و صدقه‌های او به عنوان آتشی در شکم‌شان قرار می‌گرفت.

پیامبر ﷺ عنوان «الواصل للرحم» را برای افرادی به کار می‌برد که با وجود قطع روابط خویشاوندی از جانب دیگران بازهم به تداوم ارتباط اقدام می‌کردند، و فرمود: «رحم به عرش خداوند متصل است، واصل آن کسی نیست که در مقابل ارتباط دیگران، ارتباط برقرار کند، بلکه واصل کسی است که در مقابل قطع رحم اطرافیان با خویشان خود ارتباط داشته باشد»^(۴).

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۴۱۵، حدیث شماره ۵۹۸۴ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۹۸۱. حدیث شماره ۲۵۵۶.

۲- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۲۰۸، حدیث شماره ۴۹۰۸ و ترمذی، جامع، ج ۴، ص ۶۶۴، حدیث شماره ۲۵۱۱ و گفته حسن و صحیح است.

۳- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۹۸۲، حدیث شماره ۲۵۵۸.

۴- امام احمد، المسند، ج ۳، ص ۱۶۳.

رسول گرامی ﷺ «صله‌ی رحم» را جزو بالاترین مسائل اخلاقی اهل دنیا و آخرت برشمرده است. عقبه بن عامر می‌گوید: روزی رسول خدا ﷺ را دیدم به نزد او شتافتم و دستش را گرفتم، ایشان نیز به من توجه کرد و دستم را گرفت و فرمود: «ای عقبه آیا تو را از برترین رفتارهای اهل دنیا و آخرت آگاه سازم؟ سپس فرمود: با آنان که رابطه‌ی خود را با تو قطع نموده‌اند، رابطه برقرار کنی و به کسی که بخشش خود را از تو منع کرده‌است، ببخشی و از کسی که به تو ظلم نموده درگذری، به حقیقت اگر کسی خواهان طول عمر و گشایش در رزق و روزی است باید با خویشان خود رابطه برقرار کند»^(۱).

اصحاب پیامبر ﷺ اهمیت صله‌ی رحم را درک کرده و به آیات و احادیثی که در این مورد وارد شده عمل نموده‌اند. اسحاق بن سعید از پدرش، چنین نقل کرده است: من نزد ابن عباس بودم، مردی پیش او آمد. ابن عباس با بیان شجره‌ای طولانی از خانواده‌اش خود را به او نسبت داد و گفت: پیامبر ﷺ فرموده است: «سلسله نسب خود را بشناسید و از آن طریق رابطه‌ی خویشاوندی برقرار کنید، زیرا رابطه‌ی خویشاوندی اگر بدون ارتباط باشد، معنی نخواهد داشت، هرچند که از لحاظ نسبی، بسیار به هم نزدیک باشید، و اگر این رابطه برقرار باشد، فامیل‌های دور هم، نزدیک و صمیمی محسوب می‌شوند»^(۲).

این همه تأکید برای ایجاد صله‌ی رحم با هدف ایجاد واحدهای اجتماعی کوچک و مبتنی بر اساس هماهنگی و عطف و محبت صورت گرفته است و در نهایت باعث می‌شود که خانواده و طایفه در ارتباط کامل و مستحکم باهم به سر برند.

با توجه به این نکته که اسلام از تعصب قومی نهی نموده و افراد جامعه را به همیاری در مسیر حق دعوت کرده است، صله‌ی رحم باعث می‌شود که خانواده‌ها و عشیره‌های قومی، ارتباط تنگاتنگی باهم داشته باشند و جامعه‌ای تشکیل دهند که افرادش نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند و برای بستن شکاف‌ها و خلل‌های جدایی‌آفرین در تلاش باشند. و این کار را با فریادرسی از ورشکستگان، اطعام گرسنگان و پوشاندن لباس بر فقرا به انجام می‌رسانند. بر همین اساس، اسلام به برجسته کردن

۱- حاکم، المستدرک، ج ۴، ص ۱۶۲.

۲- حاکم، المستدرک، ج ۴، ص ۱۶۱.

حقوق و وظایف افراد خانواده نسبت به یکدیگر و توضیح وظایف اعضای طایفه در زمینه‌ی دیه و مسئولیت و حقوق همسایگان و اهالی یک منطقه اهتمام ورزیده است. اهمیت این مسأله با تأمل در این نکته روشن می‌گردد که تقویت پایه‌های تعاون و توجه به همگرایی جامعه در واحدهای اجتماعی کوچک، همبستگی عمومی را در میان کل جوامع اسلامی ایجاد می‌کند و تا زمانی که تعصب قومی حرام باشد، نتایج منفی طایفه‌گری از جامعه دور خواهد بود، مخصوصاً اگر اعتقاد به حرمت ظلم در میان باشد. و گروه‌های کوچک جامعه، مسئولیت خود را در قبال جامعه‌ی بزرگ اسلامی احساس کنند و این شعار را سرلوحه قرار دهند.

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲].

«در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمایید و همدیگر را در راه تجاوز و ستم‌کاری یاری و پشتیبانی نکنید».

«مثل المومنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجذ اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجذ بالمهر و الحمى»^(۱). «مؤمنان در روابط دوستانه، مهرانگیز و عظوفت بار خود، همانند اعضای یک جسم هستند که هرگاه یکی از آن اعضا به درد آید، سایر اندام‌های بدن هم در حالت بیداری و سردرد به یاریش می‌شتابند».

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۳۸، حدیث شماره ۶۰۱۱ و مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۰۰، حدیث شماره ۲۵۸۶. لفظ حدیث از مسلم است.

باب دوم:
ایجاد امنیت اجتماعی

فصل اول: تحکیم پایه‌های امنیت اجتماعی

بحث اول: مسئولیت اجتماعی

اسلام دین فراگیری است که کلیه‌ی روابط اجتماعی را در قالبی مشخص تنظیم نموده و ارتقای این روابط را به بالاترین سطح تعامل و تعاون، هدف خود قرار داده است. خدای متعال فرموده است:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ حَسَنَةٍ إِلَّا مَن مِّنْ أَمْرٍ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴].

«در بسیاری از (در گوشی و) نجوای‌های‌شان خیری نیست، مگر که (با این کار) امر به صدقه دادن یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند. و هر کس برای خشنودی الله چنین کند، به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد».

خداوند در این آیه بیان می‌فرماید که بسیاری از نجواها و صحبت‌های درگوشی هیچ خیری در بر ندارد، مگر این که هدف از آن، تلاش برای پرداخت صدقه یا انجام یک کار نیکو و پسندیده و به عبارتی دیگر اجرای دستورات خداوند باشد. اصلاح رابطه‌ی میان دو فرد متخاصم و بازگرداندن آنان به روابط صمیمی و دوستانه یکی دیگر از مصادیق نجوای خیر است. خداوند به عاملان این کارهای خیر، اجر عظیم وعده داده است به شرطی که هدف نهایی آنان رضای او باشد. رسول خدا ﷺ فرموده است که: «بعضی از مردم مانند کلیدهایی برای گشایش دروازه خیر و بستن دروازه شر هستند و برخی دیگر مانند کلیدهایی هستند که راه شر را باز می‌کنند و دروازه‌های خیر را می‌بندند. پس خوشا به حال کسی که خداوند کلیده‌های خیر را در دستان او قرار می‌دهد و بدا به حال کسی که خداوند کلیده‌های شر را در دستانش قرار می‌دهد»^(۱).

۱- ابن ماجه، السنن، ج ۱، ص ۸۶، حدیث شماره ۲۳۷ و ابن ابی عاصم، المسند، ج ۱، ص ۱۲۷، این حدیث در مجموع روایت‌های آن حسن به شمار می‌رود.

این آیه و حدیث مسئولیت‌های اجتماعی انسان را گوشزد می‌کنند، مسئولیت‌هایی که در آیات و احادیث بسیاری مورد تأکید قرار گرفته است، ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «هر مسلمان مکلفی باید به خاطر بندبند وجودش، در راه خدا صدقه دهد و این کار را هر روز تکرار کند. [باید بداند] که اگر میان دو نفر عدالت برقرار سازد، یا شخصی را در گذاشتن بار بر روی حیوانش یاری دهد، صدقه‌ای داده است، همچنین، گفتن کلام نیکو، برداشتن قدم‌ها برای ادای نماز و یا رفع موانع از سر راه مردم نیز، صدقه محسوب می‌گردد»^(۱).

طبق این حدیث بر انسان واجب است که به خاطر خلقت صحیحی که خداوند به او ارزانی داشته‌است، شکرگذاری کند و برای این کار هر نوع صدقه‌ای را انجام دهد به عنوان مثال: درست کردن رابطه‌ی میان دو شخص، یاری رساندن به آنان، شایع کردن گفتارهای نیک و پاک کردن راه آنان از موجبات آزار و اذیت، همه‌ی این موارد نمونه‌هایی از صدقات مسلمان است که به خاطر آن اجر می‌گیرد، برای هیچ‌کس جایز نیست که برای خودداری از صدقه عذر بیاورد، زیرا صدقه برای هر انسانی در حد وسع او ممکن است. پایین‌ترین مراتب صدقه این است که: «از بروز یک کار شر جلوگیری کند»^(۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده‌است که دروازه‌های خیر بسیارند و تسبیح و تمجید و تکبیر و تهلیل و امر به معروف و نهی از منکر و پاک کردن راه از موانع و هدایت اشخاص نابینا و فهمانیدن مسائل به اشخاص ناشنوا و راهنمایی افراد برای برطرف شدن نیازمندی‌هایشان و تلاش جدی برای رفع مشکل مصیبت زدگان و نیازمندان و یاری رساندن خالصانه به ضعیفان را از جمله موارد خیر برشمرده است.

یکی دیگر از انواع صدقه، ادای حقوقی است که مسلمانان بر گردن هم‌کیشان خود دارند. در صحیح بخاری و مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده‌است که فرمود: «حقوقی که مسلمان بر مسلمان دارد پنج مورد است: پاسخ‌گویی به سلام او، عیادت از مریض،

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۶، ص ۱۳۲، حدیث شماره ۲۹۸۹ و مسلم، صحیح، ج ۲، ص ۶۹۹، حدیث شماره ۱۰۰۹، لفظ حدیث از مسلم است.

۲- مسلم، صحیح، ج ۲، ص ۶۹۹، حدیث شماره ۱۰۰۸ و بخاری، فتح الباری، با لفظ مشابه، ج ۳، ص ۳۰۸ و ۱۰ و ۴۴۷.

شرکت در تشییع جنازه، پذیرش دعوت او هنگام عطسه کردن و جواب نیکو به او دادن»^(۱). همچنین گشایش مشکلات و آسان ساختن سختی‌ها برای مسلمان و همکاری با آنان در زمینه‌ی تقوی و نیکوکاری، صدقه است. ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «هرکس که مصیبتی را از مؤمنی دور گرداند، خداوند یکی از مصایب او را در روز قیامت از او دور می‌کند و هرکس مشکلی را بر مؤمنی که در سختی افتاده آسان سازد، خداوند در دنیا و آخرت مشکلاتش را آسان می‌نماید و تا زمانی که شخص مؤمن در فکر گشایش مشکلات مردم باشد، خداوند نیز در فکر گشایش مشکلات او خواهد بود»^(۲).

ابوهریره رضی الله عنه این را هم روایت کرده‌است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شخص تاجری بود که به مردم پول قرض می‌داد. اگر یکی از بدهکارانش در سختی و ناراحتی می‌افتاد به غلامانش می‌گفت: از او بگذرید. شاید خداوند هم از ما درگذرد. سرانجام خداوند از او گذر فرمود»^(۳). پیامبر صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر فرموده است: «در امت‌های پیشین، مردی بود که فرشته‌ی مرگ نزد او آمد تا قبض روحش کند، به او گفته شد آیا هیچ کار نیکی کرده‌ای؟ گفت: نمی‌دانم. گفته شد: بیشتر فکر کن. گفت: همین را می‌دانم که در دنیا با مردم معامله می‌کردم و آنان را مجازات می‌نمودم، اما میان دارا و ندار فرق قائل می‌شدم و از کسی که در سختی و گرفتاری افتاده بود، گذشت می‌کردم. پس خداوند او را وارد بهشت نمود»^(۴).

رسول خدا صلی الله علیه و آله نمونه‌ای کاملاً شایسته و بارز برای انجام نیکی‌ها، تلاش در راه خیر و در زمینه‌ی صدقات متنوع بود. دختر خباب بن ارت می‌گوید: خبات در یکی از سربیه‌ها بیرون رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به طور کامل از ما محافظت می‌نمود، حتی بز ما را می‌دوشید و از آن به اندازه‌ی ده نفر شیر می‌گرفت. هنگامی که خباب بازگشت و بز را دوشید، شیر آن کمتر از مقداری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دوشید و به حالت معمولی خود بازگشت»^(۵).

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۱۱۲، حدیث شماره ۱۲۴۰ و مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۷۰۴، حدیث شماره ۲۱۶۲. لفظ حدیث از بخاری است.

۲- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۷۴، حدیث شماره ۲۶۹۹.

۳- بخاری، فتح الباری، ج ۴، ص ۳۰۸، حدیث شماره ۲۰۸۷.

۴- بخاری، فتح الباری، ج ۶، ص ۴۹۴، حدیث شماره ۳۴۵۱.

۵- احم، المسند، ج ۵، ص ۱۱۱.

پیامبر اکرم ﷺ گستردگی معنی صدقه را چنین بیان فرموده است: «[حتی] تأمین مخارج خانواده، صدقه محسوب می‌گردد»^(۱). همچنین در صحیح بخاری و مسلم از پیامبر ﷺ چنین نقل شده است که فرمود: «هر مسلمانی نهالی یا دانه‌ای بکارد و پرنده یا انسان یا حیوانی از ثمره‌ی آن بخورد، در ازای آن صدقه‌ای در یافت می‌کند»^(۲).

نسل‌های مسلمان به طور پی‌درپی از زمان اصحاب رسول خدا ﷺ تا چندی پیش این آموزه‌های مترقی و نمونه‌های والا را تطبیق داده و در جوامع مختلف، اعمال انسان‌دوستانه و جوانمردانه را انجام داده و در راه خیر و نیکی به دیگران و کردارهای زیبا تلاش نموده‌اند. اما در عصر حاضر با متأثر شدن مسلمانان از فلسفه‌های ماده پرستانه‌ی غرب و خوی منفعت طلبی آن، این پدیده‌های نیکو رو به زوال نهاده و انفاق مال را ضایع نمودن اموال و انجام نیکی‌ها را نشانه‌ی ساده لوحی می‌انگارند، زیرا انسان غربی و مسلمان نماهای پیرو آنان انگیزه‌ای برای زندگی پس از مرگ ندارند، پس طبیعی است که وقت و مال و تلاش خود را فقط برای منفعت‌های آنی و زودگذر و محسوس دنیوی خرج سازند. به همین دلیل است که فریاد انسان‌ها در این دوران در زمینه‌ی فردی و اجتماعی برای افزایش تولید و بالا رفتن سطح درآمد بالا گرفته است و میان طبقات مختلف اجتماع درگیری‌هایی بر سر همین مسأله روی می‌دهد و انسان این دوران فقط زمانی به هم نوع خود روی خوش نشان می‌دهد و برایش تبسمی می‌کند که به طریقی پولی از او به چنگ آورد و بدین شیوه معانی والای انسانی در تمدن غربی رو به فراموشی و خاموشی نهاده است.

اما مسلمانان می‌توانند که با عزت هرچه تمام‌تر به دین خود پایبند باشند و به فرهنگ خود افتخار نمایند و با انسانیت خود قد برافرازند تا انسانیت آنان همواره مانند نشانی خاص و علامتی مخصوص به امت اسلامی بر پیشانی آنان باقی بماند [و دیگران بدانند که] این امت با وحی خدایی و ارزش‌های اخلاقی ثابت، راه می‌یابد و حکم خود

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۷، ص ۳۱۷، حدیث شماره ۴۰۰۶.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۳، حدیث شماره ۲۳۲۰ و مسلم، صحیح، ج ۳، ص ۱۱۸۹، حدیث شماره ۱۵۵۳.

را به دادگاه فیلسوفان و متفکران هوی و هوس طلب و نمی‌گذارد که با نظرات منفعت‌طلبانه و مادی خویش انسانیت را به حیرت دچار کرده و والاترین خصائص انسانی را به وادی نیستی کشانده‌اند. خداوند بلند مرتبه راست فرموده‌است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۲۷].

«و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند می‌خواهند که (از حق دور شوید و به‌سوی باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید)».

بحث دوم: پاس داشتن وحدت جامعه

تعالیم اسلامی ساختن جامعه‌ای را مد نظر دارد که افراد آن براساس محبت و مودت و الفت و رحمت با یکدیگر رابطه دارند و از اختلاف و دشمنی و کینه ورزی بدورند. اسلام برای تربیت افراد براساس این اصول برنامه‌ریزی کرده‌است و برای این کار ابتدا آنان را هم عقیده می‌سازد، تا در نتیجه، افکارشان منسجم، معیارهای اخلاقی آنان هماهنگ و منابع دریافت معرفت ایشان مشترک گردد و همه با قرآن و سنت هدایت گردند و اقوال و افعال از این دو منبع سرچشمه بگیرد.

در قرآن کریم بیان شده‌است که دست آویختن به قرآن و عمل براساس آن تنها راه وحدت میان مردم است و دوری از آن اصلی‌ترین عوامل اختلاف و تفرقه است:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ فُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [آل عمرا: ۱۰۳].

«و همگی به رشته (ناگسستی تران) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که بدانگاه که (برای همدیگر) دشمنانی بودید و خدا میان دل‌هایتان (انس و الفت برقرار و آنها را به هم) پیوند داد، پس (در پرتو نعمت او برای هم) برادرانی شدید و (هم چنین شما با بت پرستی و شرکی که داشتید) بر لبه گودالی از آتش (دوزخ) بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگ‌تان بیم فرو افتادن‌تان در آن می‌رفت) ولی شما را از آن رهانید (و به ساحل ایمان رسانید)، خداوند این چنین برای‌تان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید».

چنگ زدن به قرآن به معنی تمسک به آموزه‌های آن است و یکی از این آموزه‌ها اطاعت از رسول خدا ﷺ است. پس کسی که به سنت عمل نکند، در واقع به قرآن عمل ننموده است. خدای متعال فرموده است:

﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [الانفال: ۴۶].

«و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید و (در میان خود اختلاف و) کشمکش نکنید، (که اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود و (ترس و هراسی از شما نمی‌شود) شکیبایی کنید که خدا با شکیبایان است.»

واضح است که پیامبر ﷺ برای هر مسلمانی الگوست و برای او نمونه‌ای والا در زمینه‌ی آراسته شدن به اخلاق قرآن و آداب اسلام است. پیامبر ﷺ نسبت به مؤمنان مهربان و بخشنده بود. ایشان با مؤمنان به نرمی و مهربانی رفتار می‌کرد و آنان را متوجه ضعیفان و زنان و بچه‌هایشان می‌کرد و این اخلاق از قرآن جوشیده بود که این چنین آموزش داده بود:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵].

«و بال (محبت و مودت) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستران.»

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«و اگر درشت‌خوی و سنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.»

قرآن جامعه‌ی اولیه‌ی مؤمنان یعنی عصر اصحاب را این‌گونه توصیف نموده است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.»

در قرآن و سنت به هر چیزی که باعث تقویت وحدت و همبستگی مؤمنان گردد تشویق شده و از هر چیزی که عامل تفرقه و اختلاف باشد نهی گشته است.

جدال و دشمنی با یکدیگر یکی از این موارد است و در قرآن چنین آمده است:

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [العنکبوت: ۴۶].

«با اهل کتاب (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرم‌تر و آرام‌تر و به قبول نزدیک‌تر) باشد، بحث و گفتگو مکن.»

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ [القمان: ۱۲۰].

«برخی از مردم بدون هیچ‌گونه دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری، درباره (شناخت و یکتایی) خدا راه ستیز و جدال را پیش می‌گیرند».

پیامبر ﷺ فرموده است: «من مسئول خانه‌ای در حوالی بهشت هستم که مخصوص کسانی است که هرچند حق با آنان است، اما از جدال می‌پرهیزند»^(۱).

باید دانست که جنگ و جدال دو صفت ملازم انسان هستند و فقط با قوانین عقیدتی و شریعتی می‌تواند خود را از آن بپرهیزد. انسان همواره دوست دارد که بر دیگران غالب و چیره و برتر باشد، به رأی خود افتخار کند و از نظرش کوتاه نیاید. خداوند در توصیف این صفت انسان فرموده است:

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الكهف: ۵۴].

«و به راستی در این قرآن، هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده‌ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می‌پردازد».

بر این اساس در جوامع مختلف مسأله‌ی جدال امری همیشگی بوده و فیلسوفان و علمای روان‌شناسی و علوم تربیتی این پدیده را مورد بررسی قرار داده و راهکارهای مختلفی برای مقابله با آن ارائه کرده‌اند. دلیل کارنگی مطلب را این‌گونه بیان کرده است: «ای انسان جدال نکن... و بدان که بهترین راه برای کسب توانای در جدل، پرهیز از آن است»^(۲).

علاقه به جدال و رغبت برای تحمیل نظر و برتری فکری بر دیگران خصلتی است که در میان دانشجویان و طالبان علم به صورت آشکاری نمود می‌یابد. زیرا رقابت میان آنان به لجاجت و دشمنی و جدال می‌انجامد، مگر این که دین بر آنان حکم براند و نفس‌شان را لجام زند و شهوت‌شان را کنترل نماید و آن را به تواضع وا دارد و به طور کامل مطیع حق سازد. پیامبر ﷺ از انحراف هدف و نیات علما هشدار داده‌است و بیان فرموده که شایسته است یادگیری آنان برای عبادت و اطاعت خداوند باشد. ایشان از

۱- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۵۰، حدیث شماره ۴۸۰۰.

۲- دلیل کارنگی، کیف تکسب الاصدقاء، ص ۱۲۸.

به کارگیری علم برای بزرگی کردن و برتری طلبی بر مردم و مجادله با آنان نهی فرموده است: «هرکس که دانشی را برای غیر خدا یا به قصد رسیدن به یک هدف غیر خدایی یاد گیرد، جایگاه خود را در آتش جهنم فراهم آورده است»^(۱).

از سائب چنین نقل شده است که: «نزد پیامبر رفتم، اصحاب مرا ستایش کردند. پیامبر ﷺ فرمود: من از شما بهتر او را می‌شناسم. گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، راست فرمودی، شما شریک من بودید و بسیار شایسته‌ی شراکت بودید نه اهل سخت‌گیری و مخالفت بودید نه نزاع و مشاجره می‌کردید»^(۲).

پس مخالفت و ممانعت و دفع به طور کلی جزو اخلاق ثابت پیامبر ﷺ نبوده است بلکه اخلاقی زیبا داشت و هنگام معامله بسیار آسان‌گیر بود که در قول سائب ﷺ این نکته بیان شد. همچنین پیامبر ﷺ فردی نبود که به جدل و خصومت پردازد.

دانشمندان و علمای متخصص، ایجاد روابط انسانی را با استفاده از خوش رفتاری و نرم‌خویی و پرهیز از خشم و خشونت توصیه نموده‌اند و رسول خدا ﷺ فضیلت خوش رفتاری را این‌گونه برای اصحاب بیان فرمود: «خداوند رفیق انسان است و رفیق [خوش رفتاری] را دوست دارد و برکاتی را که در نتیجه‌ی خوش رفتاری بهره‌ی انسان می‌سازد در خشونت و بداخلاقی قرار نداده است»^(۳). و فرموده است: «هرکس که از خوش رفتاری محروم گردد از هر خیر محروم گشته است»^(۴).

توصیه‌های پیامبر ﷺ به مهربانی و نیک رفتاری فقط مخصوص انسان نبود. بلکه حیوانات را نیز در بر می‌گرفت. از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره‌ی صحرانشینی پرسیده شد، فرمود: «پیامبر خدا ﷺ کنار این جویبارهای کوچک می‌ایستاد. ایشان یک بار به قصد خلوت کردن در صحرا، یکی از شترهای رام نشده را طلب کرد و به من فرمود: «ای عایشه با این شترهای وحشی به آرامی و نرمی برخورد کن، زیرا رفتار آرام

۱- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۳۳، حدیث شماره ۲۶۵۵ و گفته: حسن و غریب است.

۲- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۷۰، حدیث شماره ۴۸۳۶.

۳- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۴، حدیث شماره ۲۵۹۳ و ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۵۶، حدیث شماره ۴۸۰۷، لفظ آن از ابوداود است.

۴- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۳، حدیث شماره ۲۵۹۲ و ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۵۷، حدیث شماره ۴۸۰۹. لفظ حدیث از ابوداود است.

و ملایم در هر چیزی باعث زیبایی آن می‌شود و نبود آن در هر کاری، باعث زشت و ناقص شدن آن می‌گردد»^(۱).

یکی از اسباب قطع شدن ارتباط میان افراد و به وجود آمدن نفرت و خصومت و کینه، آن است که انسان دوستان و یاران و نزدیکان خود را تحقیر نماید. خودپسندی و یکه تاز مجلس بودن و اصرار بر نظر خود و گوش ندادن به اظهار نظر دیگران و پست شمردن آراء آنها و مردود دانستن گفتارشان و خود را از آنان بالاتر داشتن، صفاتی است که در بسیاری از جوامع جدید فراوان است و متفکران نسبت به خطر رواج چنین اخلاقی هشدار داده و توصیه کرده‌اند که مردم یکدیگر را مورد توجه قرار دهند. نظرات مخالفان را محترم شمارند، به سخن آنان گوش فرا دهند و به خطاهای خود اعتراف کنند. رفتارهای نیکو باعث ایجاد روابط عاطفی میان افراد می‌گردد و یک زندگی اجتماعی پیروز را برای مردم به بار می‌آورد. پیامبر ﷺ قبل از همه‌ی جامعه شناسان و روان شناسان به این رفتارها اشاره داشته است. ایشان فرموده است: «در زمینه‌ی شرور، برای انسان همین کافی است که برادر مسلمان خود را تحقیر نماید»^(۲).

و فرموده است که: «خداوند به من وحی فرموده‌است که متواضع باشید تا بر یکدیگر ظلم نکنید و به هم فخر نفرشوید»^(۳).

اسلام پیروان خود را امر کرده‌است که نسبت به یکدیگر خیرخواه باشند. در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مؤمن آئینه‌ی و برادر اوست و در امورات زندگی و کسب و کار او یاریش می‌گرداند و تا آن جا که می‌تواند از او دفاع و محافظت می‌کند»^(۴).

این بدان خاطر است که مؤمن به خاطر رابطه‌ی دینی برای برادر مؤمنش خیرخواهی می‌کند و آنچه را که به نظر خود خوب و بد می‌پندارد برای او تبیین

۱- ابوداود، ج ۵، ص ۱۵۶، حدیث شماره ۴۸۰۸، و مسلم، ج ۴، شماره ۲۵۹۴.

۲- مسلم، صحیح ج ۴، ص ۱۹۸۶، حدیث شماره ۲۵۶۴، و ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۹۶، حدیث شماره ۴۸۸۲، لفظ حدیث از ابوداود است.

۳- مسلم، صحیح ج ۴، ص ۲۱۹۹، حدیث شماره ۲۸۶۵ و ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۲۰۳، حدیث شماره ۴۸۹۵. لفظ حدیث از ابوداود است.

۴- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۲۱۷، حدیث شماره ۴۹۱۸.

می‌کند تا به خیر بیشتر نزدیک و از شر دورتر گردد. از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل شده - است که فرمود: «خداوند آن کسی که عیوب مرا برایم بازگو کند مورد رحم خود قرار دهد»^(۱).

روشن است که نصیحت نباید در معرض عموم و در جمع دیگران صورت گیرد و شخص نصیحت کننده نباید برتری خود را بر فرد نصیحت شده ابراز دارد یا او را به خاطر خطاهایش تحقیر کند، زیرا «کل بنی آدم خطّاون وخیر الخطّائین التوابون»^(۲). یعنی «تمام بنی آدم مرتکب خطا و اشتباه می‌شوند و بهترین آن‌ها کسی است که از خطای خود توبه می‌کند».

اسلام برای از بین بردن آثار اختلاف و خصومت بسیار حریص است و این کار را از طریق اصلاح رابطه‌ی آنان به انجام می‌رساند. ابودرداء رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده است: «آیا شما را به چیزی آگاه کنم که فضل آن از روزه و نماز و صدقه بیشتر باشد؟ گفتند: آری ای رسول خدا، فرمود: اصلاح رابطه‌ی میان مردم است. اهمیت این کار بدین خاطر است که فساد رابطه‌ی مردم، بنیان دین را برمی‌کند»^(۳).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله به صحت رسیده که فرمود: «کسی را که برای اصلاح رابطه‌ی میان مردم دروغ بگوید یا در جنگ برای غلبه بر دشمن، یا برای ایجاد محبت بیشتر با همسر خود یا زنی که برای جلب توجه بیشتر شوهر خود، این کار را کند، دروغگو نمی‌پندارم»^(۴).

اما پیامبر صلی الله علیه و آله از این که شخصی عیوب مردم و بدی‌های آنان را به نیت خودپسندی و تحقیر آنان ذکر کند نهی فرموده است: «اگر شخصی بگوید مردم هلاک شدند، در واقع خود او هلاک شده است»^(۵).

۱- ابن قدامه، مختصر النهاج القاصدین، ص ۱۵۷. زبیدی در «اتحاف السادة المتقین» ج ۷، ص ۳۴۹، این حدیث را به اسماعیلی و ذهبی داده است.

۲- ابن ماجه، ج ۱۲، ص ۳۰۲، شماره ۴۲۴۱، آلبانی هم آن را حسن دانسته است. مترجم.

۳- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۲۱۸، حدیثش همراه ۴۹۱۹ و ترمذی، ج ۴، ص ۶۶۳، شماره ۲۵۰۹ و آن را صحیح دانسته.

۴- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۲۱۹، حدیث شماره ۴۹۲۱.

۵- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۲۴، حدیث شماره ۲۶۲۳.

بحث سوم: تشویق مردم به همبستگی و پذیرش مسئولیت‌های یکدیگر

خدای متعال فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْزَوْنَ مِنْ هَاجِرٍ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَ نَفْسِهِ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحشر: ۹].

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه‌ی (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاه داری می‌کنند و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.»

این مطلب صحیح است که آیه‌ی مذکور در شأن یکی از خانواده‌های انصار - رضوان خدا بر آنان باد - نازل شد. بخاری با اسناد خود از ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند که: «مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، بسیار گرسنه هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله نزد همسران خویش فرستاد تا چیزی برای میهمان نمودن آن شخص فراهم نماید، اما چیزی نیافت. پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: هرکس از شما امشب این مرد را میهمان کند، خداوند بر او رحمت می‌فرستد، آیا کسی هست؟ مردی از انصار بپا خواست و گفت: من حاضریم ای رسول خدا. سپس نزد همسرش رفت و به او گفت: امشب میهمان پیامبر خدا خانه‌ی ما می‌آید هرچه داریم آماده کن. زن گفت: به خدا قسم جز غذای بچه‌ها چیزی سراغ ندارم. مرد گفت: اگر بچه‌ها غذای برای شام خواستند، آن‌ها را بخوابان، سپس بیا و چراغ را [به بهانه خواب بچه‌ها] خاموش کن. خودمان هم امشب شکم‌هایمان را خالی می‌داریم. زن چنین کرد. فردای آن روز، شخص میهمان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: خدای تعالی از عمل آن زن و مرد به شگفت آمد - در روایتی به دیگر آمده که شاد شد - و این آیه را نازل فرمود:

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹] ^(۱).

«و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند».

ایثار همان بخشش و اختصاص دادن چیزی است به کسی که او را بر خود ترجیح می‌دهی. ایثار برعکس «اثره» است که به معنی ترجیح خود بر دیگران و تلاش برای دستیابی به امکانات، بدون توجه به دیگران است.

ایثار والاترین مراتب بخشش است و فقط افرادی بر انجام آن توانا هستند که دارای عزمی راسخ‌اند و عقیده اسلامی قلب‌شان را صیقل داده و در سایه‌ی تعالیم اسلام رشد یافته‌اند. این صفات و ویژگی‌های نیکو و ارزشمند در کامل‌ترین شکل و عمیق‌ترین حالت خود در نسل اصحاب گرامی پیامبر ﷺ به عرصه‌ی ظهور آمد. در همان نسلی که عقیده‌ی اسلامی و آموزه‌های آن را به مرحله‌ی اجرا درمی‌آوردند و مفاهیم آن را با جان و دل نوش می‌کردند، به حقیقت که نسل الگو و واقعی تاریخ همان‌ها بودند که هرکدام‌شان گویی قرآنی زنده بود که بردو پا راه می‌رفت. هیچ آیه‌ای که متضمن امر به معروف یا توصیه به یک سنت نیکو بود نازل نمی‌شد مگر این که آنان برای عمل به آن می‌شتافتند. بخاری از انس بن مالک نقل کرده‌است که گفت: بزرگ‌ترین نخلستان مدینه مربوط به ابوطلحه انصاری بود و باغی به نام «بیرحاء» داشت که نزد او از همه‌ی اموالش محبوب‌تر بود. آن باغ روبروی مسجد قرار داشت و رسول خدا ﷺ وارد آن باغ می‌شد و از چشمه‌ی آن باغ آب می‌نوشید. پس از نزول آیه‌ی:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ﴾ [آل عمران: ۹۲].

«به نیکی (کاملی) که جويا می‌آیند و مورد پسند خداست) دست نمی‌یابید، مگر آن که از آنچه دوست می‌دارید، در راه خدا ببخشید».

ابوطلحه بپا خواست و گفت: ای رسول خدا، خداوند چنان فرموده‌است و من هم باغ «بیرحاء» را از همه‌ی اموالم بیشتر دوست می‌دارم، پس آن را در راه خدا صدقه می‌کنم و اجر و پاداش آن را از خدا می‌خواهم. پس هرگونه که خداوند شما را رهنمون می‌کند، آن را به کار گیرید. پیامبر ﷺ فرمود: خوشا به حالت ای ابوطلحه به راستی که معامله‌ای سودآور کردی و آن باغ برایت سود بسیار کرد، آنچه را گفتم پذیرفتم و معتقدم که آن را در میان خویشان خود تقسیم نمایی. ابوطلحه گفت: چنین می‌کنم

ای رسول خدا، آن گاه آن را میان خویشاوندان و عموزادگان خود تقسیم نمود»^(۱). بخشش و ایثار جزو خصلت‌های مؤمن است و «بخل و ایمان هم زمان در قلب یک فرد مسلمان قرار نمی‌گیرد»^(۲). بر همین اساس است که صدقه و افراد صدقه دهنده در جامعه‌ی اسلامی بسیار زیاد گشته و جامعه را به نوعی از همبستگی و یکپارچگی بی‌نظیر در همه‌ی دنیا متصف نموده است. در واقع رهنمودهای قرآن و سنت برای تشویق مردم به پرداخت صدقه، انجام صله‌ی رحم، احترام به میهمان، نیکی با خویشان و مراعات حقوق همسایگان و پرس و جو از احوال آنان از اساسی‌ترین عوامل این همبستگی و هماهنگی در جامعه‌ی اسلامی است. خداوند در این باره فرموده است:

﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ [البقرة: ۲۷۱].

«اگر بذل و بخشش‌ها را آشکار کنید، چه خوب، و اگر آن‌ها را پنهان دارید و به نیازمندان بپردازید، برای شما بهتر خواهد بود و برخی از گناهان شما را می‌زداید». رسول خدا ﷺ هم فرموده است: «همان گونه که آب آتش را خاموش می‌سازد، صدقه هم باعث خاموش ساختن [آثار] گناهان می‌گردد»^(۳).

در حدیثی دیگر هم بیان نموده است که: «صدقه باعث فروکش کردن خشم پروردگار و نجات از مرگ بد و ناگوار می‌شود»^(۴).

نسل‌های قرون اولیه‌ی اسلام حرص عجیبی برای پرداخت صدقات و انجام معروفات داشتند. عبدالرحمن بن عوف در حال طواف کعبه چنین دعا می‌کرد:

«اللَّهُمَّ قِنِي شَحْ نَفْسِي» یعنی: «خداوند مرا از آثار زیانبار بخل نفسم نجات بده». عبدالرحمن بیش از این چیزی نمی‌خواست و پس از آن می‌گفت: اگر من از شر بخیلی نفسم رهایی یابم، نه دزدی می‌کنم نه زنا و نه هیچ گناه دیگری^(۵).

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۸، ص ۲۲۳، حدیث شماره ۴۵۴.

۲- امام احمد، المسند، ج ۲، ص ۲۵۶.

۳- ترمذی، الامع، ج ۵، ص ۱۲، حدیث شماره ۲۶۱۶ و گفته: حسن و صحیح است و ابن ماجه هم در السنن، ج ۲، ص ۱۴۰۸، حدیث شماره ۴۲۱۰ آن را روایت نموده است.

۴- ترمذی، الجامع، ج ۳، ص ۵۲، حدیث شماره ۶۶۴ و گفته که حسن و غریب است.

۵- طبری، تفسیر، ج ۲۸، ص ۴۳.

انصار، مهاجران را بر خود ترجیح می‌دادند و خواستند که حتی باغ‌هایشان را با آنان تقسیم نمایند. اما پیامبر ﷺ مانع این کار شد و فرمود که فقط ثمرات باغ‌ها را با آنان تقسیم نمایند زیرا مهاجرین اهل تجارت بودند و از زراعت چیزی نمی‌دانستند.

قیس بن سعدبن عباده رضی الله عنه از بخشنندگان مشهور بود. روزی بیمار شد، دوستانش برای عیادت از او تأخیر کردند. جویای احوال‌شان شد. به او گفتند که دوستانش به خاطر آن همه قرض و دینی که از او بر گردن دارند از دیدار او شرم می‌کنند. قیس گفت: خداوند، نابود کند مالی را که مانع دیدار برادران می‌گردد، آن گاه به شخصی دستور داد که در میان مردم اعلام نماید هرکس که مالی از قیس را بر گردن دارد از جانب او بخشیده شد و حلالش باد. پس از پخش این خبر، هنوز غروب نشده بود که تعداد عیادت‌کنندگان به حدی فراوان شد که عتبه مجبور شد در خانه را بشکند^(۱).

انصار، گروه مهاجرین را این‌گونه بر خود ترجیح دادند و با این خصلت شناخته و مشهور شدند، در واقع آنان الگوی تمام کسانی هستند که راه ایثار را در پیش گرفته و خود را فدای دیگران می‌کنند.

هدف از ایثار، مبارزه با نفس و امراضی همچون خست و بخل و خودپرستی و خودخواهی است که گریبان‌گیر آن می‌شود. در واقع هدف آن ایجاد انگیزه برای ساختن آخرتی آباد با بخشش مقدار اندکی از اموال محبوب نفس است، اموالی که با گذشت عمر فقط حرص انسان به آن‌ها بیشتر می‌گردد. صدقه نشان از صحت ایمان، صداقت یقین و حسن توکل دارد و شخص صدقه‌دهنده فقط به خاطر اعتقاد به خدا و ایمان به سخاوت او و امید به پاداش جبران‌کننده‌ی خدا در دنیا و آخرت است که به این کار نیک اقدام می‌نماید و به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «الصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ»^(۲). یعنی صدقه دلیلی قاطع بر وجود شیرینی ایمان در قلب مؤمن است و در حدیث زیر تفصیلی از این بیان را از زبان نبی اکرم می‌بینیم: «سه کار هستند که هرکس آن‌ها را انجام دهد طعم و لذت ایمان را می‌چشد: کسی که فقط خدا را می‌پرستد، کسی که به «لا إله إلا الله» گواهی می‌دهد و کسی که زکات مالش را از

۱- ذهبی، اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۰۷.

۲- مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۲۰۳، حدیث شماره ۲۲۳.

اموال حلال و پاک می‌بخشد و این را به عنوان یک وظیفه، هر ساله انجام می‌دهد»^(۱). دریافت صدقه به معنی ذلت فرد نیست و صدقه هم نشانه تمایز طبقاتی یا گدایی یک فقیر از ثروتمندان نیست و به دو نوع تقسیم شده است: صدقه‌ی فرض و صدقه‌ی نفل. صدقه‌ی فرض و واجب همان زکاتی است که دارای حد و نصابی معین است که باید به هشت گروه مشخص شده در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی توبه تعلق گیرد. این نوع از صدقه حقوق گدایان و محرومان جامعه است که ثروتمندان وظیفه دارند آن را پرداخت نمایند و اگر از پرداخت آن امتناع ورزند از جانب حکومت اسلامی با آنان مبارزه خواهد شد، کما این که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان مانع زکات چنان کرد، اما نوع دوم صدقات که به صورت امری مستحب در قوانین اسلامی تبلور یافته‌است حد و حدود مشخصی ندارد و همه‌ی مسلمانان می‌توانند به پرداخت آن اقدام نمایند، زیرا هیچ‌کسی نیست که حداقل نتواند نصف یک دانه خرما را صدقه دهد^(۲).

اسلام پیروان خود را به ایجاد ارتباط پایدار میان یکدیگر فرا خوانده و از دوری گزیدن و انقطاع از همدیگر نهی نموده و نبود ارتباط میان دو شخص را بیش از سه شب حرام اعلام کرده است: «که همدیگر را ببینند و از هم روی بگردانند، و بهترین آن‌ها را کسی دانسته که آغازگر سلام باشد»^(۳).

هراندازه که مسلمانان بیشتر به هم نزدیک باشند به همان اندازه ارتباط آنان مستحکم‌تر خواهد بود. حقوقی که خویشاوندان بر یکدیگر دارند به نسبت حقوق عمومی میان مؤمنان محکم‌تر است، این قرابت ممکن است از طریق هم‌خونی ایجاد شود و یا از طریق مکانی. خدای تعالی فرموده است:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ [النساء: ۳۶].

«(تنها) خدا را عبادت کنید و (بس و هیچ‌کس و) چیزی را شریک او نکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند.

۱- ابوداود، السنن، ج ۲، ص ۲۴۰، حدیث شماره ۱۵۸۲.

۲- اشاره به حدیث نبوی: «اتقوا الله ولو بشق تمرة».

۳- مضمون حدیث نبوی، مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۹۸۴، حدیث شماره ۲۵۶۰.

همسایگان بیگانه، همدمان، مسافران و بندگان و کنیزان، بی‌گمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد».

بر این اساس اسلام به نیک رفتاری با والدین، خویشاوندان، یتیمان و مساکین امر نموده و به همین ترتیب همسایگان را به طور عموم مورد توجه خاص قرار داده است:

﴿وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ﴾ [النساء: ۳۶].

«همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه».

و همچنین رفقا و همنشینانی که به نیت خیر با یکدیگر همنشین شده‌اند، ﴿الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ﴾. با همسر نیز باید به نیکی رفتار کرد، او کسی است که شریک زندگی و رفیق راه حیات است. به طور کلی این آیه همه‌ی همنشینان نزدیک را در برمی‌گیرد و بیان می‌دارد که رابطه‌ای که در اثر همنشینی میان افراد حاصل می‌شود همه‌ی حقوق را از جمله نیکوکاری، مراعات احوال، وفاداری، خیرخواهی، مهربانی، همکاری، انس و الفت و مشارکت در سختی‌ها و آسانی‌ها را بر طرفین لازم می‌سازد. اسلام دستورالعمل‌های نظری خود را برای ارتباط مداوم میان افراد جامعه با تدوین آدابی برای روزمره‌ی زندگی مسلمین حمایت کرده است که برخی از آن‌ها در زمینه‌ی دعوت اسلامی، برپایی میهمانی‌های سالم برای میزبانان لایقی همچون فقرا یا شیوه‌های دیگر غذا دادن و پاسخ نیکو به عطسه تجسم یافته است. [توضیح این که] مسلمان هنگام عطسه کردن وظیفه دارد که شکر خدای را به‌جا آورد و دیگران هم موظفند که برایش دعای رحمت کنند و او هم در پاسخ بگوید: «یهدیکم الله ویصلح بالکم».

اشاعه‌ی سلام نیز فضایی لبریز از محبت و الفت و مودت را بر جامعه‌ی مسلمان سرازیر می‌سازد. انسان به هنگام ورود به خانه و سلام بر اهل آن، امنیت و مودت را در آن برقرار می‌سازد. مسلمان موظف است که بر کوچک و بزرگ و آشنا و ناآشنا سلام گوید، این مصداق کلام خداست که فرموده‌است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا

عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النور: ۲۷].

«ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی نشوید که متعلق به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن و سلام کردن بر ساکنان آن».

﴿وَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةً طَيِّبَةً﴾
[النور: ۶۱].

«هروقت داخل خانه‌ای شدید بر همدیگر سلام کنید. سلام پربرکت (و لبریز از خیر و ثواب فراوان و تقویت کننده پیوند موجود میان دل‌های مردمان و درود) پاکی که به فرمان خدا مقرر است (و موجب صفا و صمیمیت می‌گردد)».

پیامبر خدا ﷺ انس بن مالک رضی الله عنه را این‌گونه نصیحت فرمود: «ای پسر! هرگاه وارد خانه شدی بر اهل آن سلام کن، تا مایه‌ی برکت برای خدا و خانواده‌ات باشد»^(۱). اسلام اسلام پاسخ دادن به سلام را بر مسلمین واجب نموده و در آیه‌ای از قرآن چنین آمده است:

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا﴾ [النساء: ۸۶].

«و چون شما را تحیت (و سلام) گویند، پس پاسخی بهتر و یا همانند آن بدهید، الله بر همه چیز حساب‌رس است».

مردی از رسول خدا ﷺ پرسید: کدام یک از بخش‌های اسلام بهتر است؟ فرمود: «غذا دادن به مردم و سلام کردن بر همه‌ی کسانی که می‌شناسی یا نمی‌شناسی»^(۲). پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر فرموده است: «شما تا زمانی که ایمان نیاورید وارد بهشت نمی‌شوید و تا زمانی که همدیگر را دوست نداشته باشید، مؤمن به حساب نمی‌آیید. پس آیا شما را به انجام کاری آگاه نکنم که در نتیجه‌ی آن عمل میانتان محبت ایجاد گردد؟ [آن عمل این است] اسلام را میان خود شایع سازید»^(۳).

از جمله آداب اجتماعی اسلام که به ارتباط میان مردم ترغیب می‌کند و عناصر مودت و عطف میان آن‌ها را تقویت می‌نماید، همان مواردی است که براء بن عازب رضی الله عنه آن را این‌گونه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که هفت کار را

۱- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۹، و گفته که حسن و غریب است.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۵۵، حدیث شماره ۱۲ و ج ۱، ص ۸۲، حدیث شماره ۲۸ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۶۵، حدیث شماره ۳۹.

۳- مسلم، صحيح، ج ۱، ص ۷۴، حدیث شماره ۵۴.

انجام دهیم: عیادت از مریض، شرکت در تشییح جنازه، گفتن «یرحمک الله» در جواب کسی که پس از عطسه «الحمد لله» می گوید، یاری کردن ضعیفان، همکاری با مظلوم، شایع کردن سلام و وفای به عهد و قسم»^(۱).

همه‌ی این رهنمودها و آداب باعث تحکیم روابط اجتماعی، تقویت بار معنوی عموم مردم و بالا رفتن روح جامعه و بیدار شدن آن است. یکی از قوی‌ترین دلایل فراخوانی اسلام به ایجاد ارتباط میان مردم و مؤثرترین راهکار آن برای این کار، مطلبی است که در حدیث قدسی زیر بیان شده است:

رسول خدا ﷺ از خدای عزوجل چنین نقل می‌کند: «خداوند روز قیامت می‌فرماید: ای فرزند آدم من مریض شدم و تو عیادت نکردی! او می‌گوید: پروردگارا چگونه تو را عیادت کنم، در حالی که شما «رب العالمین» هستی؟! خداوند می‌فرماید: آیا نمی‌دانی که فلان بنده‌ی من مریض شده و تو به عیادتش نرفتی؟ آیا ندانستی که اگر او را عیادت می‌کردی مرا نزد او می‌یافتی؟! ای فرزند آدم! من به تو غذا دادم اما تو به من غذا ندادی؟! می‌گوید: پروردگارا! شما «رب العالمین» هستی چگونه به شما غذا بدهم؟! می‌فرماید: آیا نمی‌دانی که فلان بنده‌ی من به تو غذا داد و تو به او غذا ندادی؟ آیا نمی‌دانستی که اگر به او غذا می‌دادی آن غذا را اکنون نزد من می‌یافتی؟! ای فرزند آدم به تو آب دادم اما مرا آب ندادی! می‌گوید: پروردگارا چگونه به شما آب بدهم، در حالی که شما «پروردگار جهانیان» هستی؟! خداوند می‌فرماید: فلان بنده‌ی من به تو آب داد اما تو به او آب ندادی! آیا نمی‌دانستی که اگر به او آب می‌دادی، آن آب را نزد من می‌یافتی؟!»^(۲).

اسلام برای پیروان خود این مسأله را نیز نیکو جلوه داده است که هنگام دیدار با یکدیگر با هم دست بدهند و چهره‌ای بشاش داشته باشند. پیامبر ﷺ فرموده است: «هیچ دو نفر مسلمانی نیست که هنگام دیدار با یکدیگر دست بدهند، مگر این که قبل از جدا شدن از هم گناهانشان بخشیده می‌شود»^(۳).

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۱۸، حدیث شماره ۶۲۳۵.

۲- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۹۹۰، حدیث شماره ۲۵۶۹.

۳- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۳۸۸، شماره ۵۲۱۲ و ترمذی، الجامع، ج ۵.

ارتباط میان همسایگان نیز امری بسیار مورد تأکید است و هر اندازه که منزل آنان به یکدیگر نزدیکتر باشد حقوقشان به نسبت هم بیشتر می‌شود، تا جایی که گویا برای همسایگان حق ارث و میراث تعیین شده است. عایشه رضی الله عنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «جبرئیل به حدی در مورد حقوق همسایگان به من سفارش کرد که گمان بردم از یکدیگر ارث می‌برند»^(۱).

اسلام از آزار دادن همسایه به شدت نهی کرده و در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «چه بسیارند همسایگانی که روز قیامت حکمشان وابسته به همسایگان است و می‌گویند: پروردگارا این شخص دروازه‌ی خانه‌اش را بر من بست و نیکی‌هایش را از من منع نمود»^(۲).

با این وصف آنچه که در سرزمین‌های اسلامی روی می‌دهد و پیوندهای خانوادگی و روابط همسایگی قطع می‌گردد و روابط میان اهل ایمان رو به ضعف می‌نهد بسیار جای تعجب است، حتی کار به جایی رسیده است که مؤمنان از هم دور شده‌اند و بسیاری از همسایگان حتی نام یکدیگر را نمی‌دانند و رفت و آمدی میانشان نیست و هنگام دیدار با هم فقط سر خود را به نیت سلام برای هم تکان می‌دهند و به همین کار اکتفا می‌نمایند. همه‌ی این نوع روابط ناشی از تقلید مسلمانان از زندگی غربی است که چیزی از مفاهیم اسلامی برای ارتباط میان مسلمانان را نمی‌شناسد. یکی دیگر از احادیث متضمن تشویق به نیکی با همسایگان و امتناع از آزار آنان، مطلبی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عایشه رضی الله عنها فرمود. او از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین پرسید: ای رسول خدا من دو همسایه دارم، هدایای خود را به کدام یک از آنان بدهم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به کسی که در خانه‌اش به تو نزدیکتر است»^(۳). یک بار دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شد که: «فلان زن در مورد نمازها و روزه‌ها و صدقه‌های بسیار زیاد خود سخن می‌گوید،

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴۱، حدیث شماره ۶۰۱۴ و مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۲۵، حدیث شماره ۲۶۲۴، لفظ حدیث از بخاری است.

۲- متقی هندی، کنز العمال، ج ۹، ص ۵۲، حدیث شماره ۲۴۸۹۹، به نقل از ناسخ و منسوخ ابوداود و برگرفته از حدیث ابن عمر.

۳- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴۱، حدیث شماره ۶۰۱۴ و مسلم، الصحیح، ج ۴، ص ۲۰۲۵، حدیث شماره ۲۶۲۴. لفظ حدیث از بخاری است.

اما مشکلی که دارد آن است که با زبان خود موجب آزار همسایگان می‌شود. پیامبر ﷺ فرمود: او وارد جهنم می‌شود. سپس در مورد زنی دیگر به پیامبر ﷺ گفته شد: فلان زن روزه و صدقه و نماز کمی انجام می‌دهد، اما تکه‌های پنیر را به فقرا می‌بخشد، و با زبانش موجب آزار همسایگان نمی‌گردد. پیامبر ﷺ فرمود: او در بهشت خواهد بود»^(۱).

«مردی به رسول خدا ﷺ گفت: من همسایه‌ای دارم که آزارم می‌دهد. پیامبر ﷺ فرمود: برو و اسباب و اثاثیه‌ات را از خانه‌ات بیرون بریز. او چنین کرد. مردم دور او جمع شدند و گفتند: چه شده چرا چنین می‌کنی؟ گفت: همسایه‌ای دارم که آزارم می‌دهد، وقتی از او نزد پیامبر ﷺ شکایت کردم، مرا به انجام این کار دستور داد. مردم شروع به لعن و نفرین همسایه‌اش کردند. این خبر که به همسایه رسید، نزد آن مرد آمد و گفت: به خانه‌ات باز گرد، به خداوند سوگند که دیگر هرگز آزارت نمی‌دهم»^(۲).

پیامبر ﷺ همان‌گونه که به پرهیز از آزار همسایه سفارش کرده، به تحمل آزارهای همسایگان مودی و خودداری از مقابله به مثل با آنان هم توصیه فرموده‌است و شخصی را که تحمل آزارهای همسایه می‌کند جزو سه نفری قرار داده‌است که خداوند دوست‌شان دارد: «... و مردی که همسایه‌اش آزارش می‌دهد، اما در مقابل او صبر پیشه می‌کند تا این‌که خداوند یا با مرگ یا در حال زندگی او را از شرش خلاصه می‌کند»^(۳).

رسول خدا ﷺ می‌گوید: «سوگند به خدا، مؤمن نیست، سوگند به خدا مؤمن نیست، سوگند به خدا مؤمن نیست. عرض شد: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: هر کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نباشد»^(۴).

بدین ترتیب بخشی از تعالیم اسلامی برای تأکید رابطه‌ی میان مردم و تحکیم آن و اشاعه‌ی مودت و دوستی و تعاون و دور گرداندن عوامل جدایی و تفرقه و جلوگیری از قطع ارتباط افراد جامعه نازل شده‌است... این تعالیم به حدی اهمیت دارد که

۱- احمد، المسند، ج ۲، ص ۴۴۰.

۲- بخاری، الادب المفرد، ص ۵۸، حدیث شماره ۱۲۶ و ابوداود هم با الفاظی متفاوت در ج ۵، ص ۳۵۷، حدیث شماره ۵۱۵۳ سنن خود آن را تخریج نموده‌است.

۳- احمد، المسند، ج ۵، ص ۱۷۶.

۴- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴۳، حدیث شماره ۶۰۱۶.

جامعه‌ی بشری در هر زمان و مکانی به آن نیازمند است و با ظهور ماده‌گرایی و منفعت‌طلبی میان مردم و طغیان تمدن غربی، این نیاز شدیدتر گشته‌است.

بحث چهارم: تحکیم پایه‌های عدالت

دستور الهی و رهنمودهای نبوی برای التزام مسلمانان به عدالت مطلق صرفاً یک نظریه نیست، بلکه احکام مربوط به عدالت از همان عصر پیامبر ﷺ ابعاد علمی خود را در زندگی مسلمین پیدا کرد و هم در زمینه‌ی فردی و هم در زمینه‌ی اجتماعی و حکومتی کاملاً نمود یافت. خدای تعالی فرموده است:

﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [نساء: ۵۸].

«و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید دادگرانه داوری کنید».

پیامبر ﷺ هم در یک حدیث قدسی از خداوند چنین نقل می‌کند: «ای بندگان من، من ظلم را بر خودم حرام کردم و آن را میان شما نیز حرام قرار دادم، پس به همدیگر ظلم نکنید»^(۱). ظلم عبارت است از قرار دادن اشیاء در غیر جای خود، این کار ضد عدلی است که پیامبر ﷺ به آن توصیه فرموده است. از جمله نمونه‌های ظلم آن است که بنده‌ای در حق خود ستم کند، مانند این که برای خداوند شریک قائل شود و یا مرتکب گناه گردد. در قرآن کریم ذکر شده که شرک ظلم بزرگی است، زیرا شخصی مشرک، مخلوقی را در جایگاه خالق قرار می‌دهد و او را تا مرتبه‌ی الوهیت بالا می‌برد. فردی هم که مرتکب گناهان می‌شود، حواس و اعضای خود را برای هدفی غیر از خدا به کار می‌گیرد، پس شایسته است چنین اشخاصی ظالم نامیده شوند. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: پس از نزول آیه‌ی:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الانعام: ۸۲].

«آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را به شرک نیالودند، ایمنی از آن‌هاست و آن‌ها هدایت‌شدگانند».

اصحاب رسول خدا گفتند: چه کسی هست که به خود ظلم نکرده باشد؟ [پس آیا جزو مؤمنان محسوب نمی‌شوند؟] در نتیجه این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]^(۱).

خطابی گفته است: «اصحاب رسول خدا ﷺ بدین خاطر چنین می‌گفتند چون ظاهر معنی ظلم را در نظر می‌گرفتند که عبارت بود از ستم به حق مردم با ارتکاب برخی گناهان و انجام امور حرام، زیرا می‌دانستند که خداوند در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۳۵].

«و کسانی که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند یا (با انجام گناه صغیره‌ای) برخوشتن ستم کردند».

برداشتی که اصحاب از ظاهر آیه داشتند حقیقت داشت زیرا آن اعمال هم شایستگی نامگذاری به این نام را داشت و هنوز تکلمه‌ی آیه هم شرک را ظلم نامیده نازل نشده بود. علاوه بر این آنان شرک را بالاتر از این می‌دیدند که ظلم نامیده می‌شود، پس مسأله را از رسول خدا ﷺ سؤال کردند و در نتیجه ادامه‌ی آیه نازل شد و فرمود: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ و شرک را هم ظلم نامید و مسأله‌ی کذب و افترا بر خداوند در شرک بیشتر نمود یافت. زیرا اصل ظلم، قرار دادن یک چیز در غیر جای خود است و کسی که برای خدا شریک قائل می‌شود، درواقع ربوبیت را به غیر خدا نسبت داده یا کسی را همتای او قلمداد نموده برای او شریک قائل شده و با این کار ظلم بزرگی انجام داده است»^(۲).

یکی از موارد ظلم، ستم به دیگران است. رسول خدا ﷺ حرمت این کار را در «حجة الوداع» این‌گونه بیان فرمود: «خون و مال و آبروی شما بر شما حرام است، همان‌گونه که این روز و این ماه و این شهر حرام است»^(۳).

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۸۷، حدیث شماره ۳۲.

۲- خطابی، اعلام الحدیث، ص ۴۰، که این کتاب محصول کار پایان نامه‌ی ایشان در دانشگاه الشریعه مکه است.

۳- بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۵۷۳، حدیث شماره ۱۷۳۹ و مسلم، الصحیح، ج ۳، ص ۱۳۰۶، حدیث شماره ۱۶۷۹.

تثبیت عدالت و تحریم ظلم ضامن امنیت اجتماعی و ایجاد آرامش و خوشبختی برای انسان است. برای حفاظت از حق حیات فردی و حقوق اجتماعی، خداوند حکم قصاص را تشریح نموده و فرموده است:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۹].

«ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است (بنابر مصلحت و حکمتی در آن و دقائق و نکاتی که در همه‌ی احکام است این است که قانون قصاص را برای شما وضع کردیم تا از تجاوز و خون‌ریزی بپرهیزید) باشد که تقوا پیشه کنید». اجرای حدود و مجازات‌های اسلامی در قرون اولیه به ایجاد امنیت و کاهش جرائم انجامید و مجازات‌های بازدارنده و دستورالعمل‌های هدایت‌گر اسلام، جامعه را در برابر جرائم بیمه کرد زیرا انگیزه‌های جرم را از میان برد و به شریعت اسلامی قدرت داد و جامعه را به سمت عبادت خدا و اطاعت از او هدایت نمود و همبستگی اجتماعی را میان مردم برقرار کرد. تشویق اسلام به کار و کسب روزی حلال و اشتیاق آن به پاک سازی روابط اجتماعی از لوث گناه با تدوین قوانین ازدواج و تحریم فحشای درون و برون و فراهم نمودن فرصت‌ها مناسب برای افراد در زمینه‌ی کار و درآمد و تأمین نیازها و آرزوهای نفسانی در حد مشروع، تضمین آزادی‌های عمومی که کرامت و بزرگی انسان را محقق می‌سازد، تضمین نیازهای ضروری هر فرد از جمله خوراک و پوشاک و مسکن و قدرت نقل و انتقال، همه‌ی این‌ها نیز به ایجاد امنیت و کاهش جرم در جامعه‌ی اولیه‌ی اسلام رنگ حقیقی بخشید. پس اگر جامعه اسلامی این موارد را برای افراد خود فراهم آورد، در واقع همه‌ی انگیزه‌های گناه را ریشه کن ساخته است، مگر به نسبت تعداد بسیار کمی از افراد منحرف که راهنمایی و تضمین حقوق اجتماعی و اقتصادی در آنها کارگر نمی‌افتد و چنین افرادی را جز مجازاتی شایسته و قصاصی مناسب از گمراهی باز نمی‌دارد [و این جا شایسته است که بگوییم]:

﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۱۰۸].

«و خداوند (هیچ‌گاه) ستمی برای جهانیان نمی‌خواهد».

گاهی طول عمر ظالمان افزایش می‌یابد و قصاص زود هنگام گریبان‌شان را نمی‌گیرد و خشم و مجازات الهی فوراً از عرصه‌ی حیات خارج‌شان نمی‌گرداند، اما سرنوشت آنان همین‌گونه خواهد شد [و فقط به مقتضای برخی حکمت‌های الهی است

که مجازات‌شان به تأخیر می‌افتد] در حدیث شریف نبوی چنین آمده است: «خداوند به ظالم مهلت می‌دهد تا این که بالاخره او را می‌گیرد و دیگر نمی‌تواند از دست او فرار کند، سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲]^(۱).

«عقاب پروردگار تو این چنین است (که در باره‌ی قوم نوح و عاد و ثمود و مدین و غیره گذشت) هرگاه که (بر اثر کفر و فساد، اهالی) شهرها و آبادی‌هایی را عقاب کند که ستمکار باشند، براستی عقاب خدا دردناک و سخت است.»

پیامبر ﷺ در مورد عاقبت و سرانجام ظلم در آخرت نیز فرموده است: «ظلم باعث ظلمت‌هایی در روز قیامت برای ظالم خواهد شد»^(۲).

اما در جوامع غربی با تخفیف مجازات جرائمی همچون قتل و غضب اموال و دزدی، سطح این ناهنجاری‌ها افزایش یافته به طوری که با گذشت هر ساعت یک قتل یا بیشتر روی می‌دهد علاوه بر سایر جرایم اجتماعی که همگی باعث از بین رفتن امنیت شده و مردم را واداشته که خواستار تشدید مجازات‌ها بر علیه مجرمان شوند. درحالی که برخی از دانشگامیان آنان مجازات قصاص قاتل و قطع دست دزد و رجم زناکار را در اسلام مورد نقد قرار می‌دادند و آن را نتیجه‌ی وحشی‌گری و قساوت می‌دانستند. اما وقایع روزمره و اتفاقاتی که در جوامع غربی می‌افتد نشان از رویکرد درست اسلام در جلوگیری از جرم و ممانعت از عملکرد مجرمان دارد که پس از محقق ساختن ضمانت‌های اجتماعی و عادلانه این قوانین را به کار می‌بندد.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ الْنَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [یونس: ۴۴].

«خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند، بلکه این مردم هستند که (با اختیار کفر و ترک ایمان) به خویشان ستم می‌کنند.»

﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [فصلت: ۴۶].

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۸، ص ۳۵۴، حدیث شماره ۴۶۸۶ و مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۱۹۹۷، حدیث شماره ۲۵۸۳. لفظ حدیث از بخاری است.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۱۰۰، حدیث شماره ۲۴۴۷ و مسلم، صحيح، ج ۴، ص ۱۹۹۶، حدیث شماره ۲۵۷۹. لفظ حدیث از مسلم است.

«و پروردگار تو کمترین ستمی به بندگان نمی‌کند».

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ [طه: ۱۱۲].

«و هرکس کارهای نیکو انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد، نه از ظلم و ستمی می‌ترسد و نه از کم و کاستی می‌هراسد».

علاوه بر این راه توبه برای مجرمان و گناه کاران و ظالمان همواره باز است:

﴿لَا يَأْتِيْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [یوسف: ۸۷].

«و از رحمت خدا ناامید مشوید، چرا که از رحمت خدا جز کافران ناامید نمی‌گردند. (من احساس می‌کنم روزگار دیدار نزدیک است)».

البته باید توبه‌ی آنان قبل از فرا رسیدن مرگ صورت گیرد، زیرا در حدیث آمده

است که: «ان الله يقبل توبه العبد مالم يغرغر»^(۱). یعنی: «خداوند تا زمانی که جان بندگان به حلقوم‌شان نرسیده باشد، توبه‌ی آنان را می‌پذیرد».

در حدیث دیگری چنین آمده است: «هرکس که به برادر مؤمن خود ظلمی کرده - است هرچه روزتر آن را از دوش خود بردارد، زیرا در قیامت، درهم و دیناری نخواهد بود که آن را جبران کند و از حسنات او برداشته و برای شخصی که به او ظلم کرده محسوب می‌کنند و اگر حسنه‌ای نداشته باشد از بدی‌های او کم کرده و به نامه‌ی اعمال او می‌افزایند»^(۲).

گشوده بودن دروازه‌ی توبه از بزرگ‌ترین اسباب اصلاح گناه‌کاران و مجرمان است زیرا یأس و نومیدی ضامن بقای آنان در دایره‌ی جرم و گناه در طول زندگی خواهد شد. به همین صورت نهی از اشاعه‌ی فحشا میان مؤمنان برای دور نگه داشتن آنان از گناهان، مخصوصاً پس از توبه است. اجرای حدود نیز برای مجازات گناه‌کاران و مجرمان برای پاک شدن از آثار گناه و بازگرداندن اعتبار مادی و معنوی آنان در جامعه موضوعیت می‌یابد.

اسلام فقط به اجرای عدالت اکتفا نکرده، بلکه آن را مقرون به احسان کرده [که مرتبه‌ای بالاتر از عدل است]، خدای متعال فرموده است:

۱- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۵۴۷، حدیث شماره ۳۵۳۷ و گفته: حسن و غریب است.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۹۵، حدیث شماره ۶۵۳۴.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۹۰].

«به راستی الله به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد»^(۱)، و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند، و شما را پند می‌دهد؛ شاید متذکر شوید».

این آیه طبق نظر ابن مسعود کامل‌ترین آیه در بیان خیر و شر است^(۲). بالاترین مرتبه‌ی عدل، توحید خدا و او را به یگانگی پرستیدن است، زیرا فقط او خالق و نعمت دهنده است. به همین دلیل ابن عباس رضی الله عنه فرموده است: «عدل در این آیه به معنی گواهی دادن به «لا إله إلا الله» است و منظور از احسان، ادای فرائض است»^(۳).

در تأویل این آیه از شفیان بن عینیّه این مطلب نقل شده است: «عدل در این آیه به معنی لزوم هماهنگی و برابری ظاهر و باطن همه‌ی کسانی است که برای خدا کاری انجام می‌دهند و احسان هم بدین معنی است که باطن چنین افرادی از ظاهر آنان بهتر باشد. فحشاء و منکر هم به معنی بهتر بودن ظاهر این افراد از باطن آنان است»^(۴).

در سنت نبوی هم احسان چنین تعریف شده است: «الإحسانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^(۵). «یعنی احسان آن است که خدا را به گونه‌ای عبادت کنی که گویا او را می‌بینی یا تصور کنی که او تو را می‌بیند».

در آیه‌ای دیگر نیز به مراعات احسان توصیه شده و برخی از افرادی را که باید مشمول احسان قرار گیرند ذکر نموده است:

۱- نزدیکان درجاتی هستند، به ترتیب نخست پدر و مادر، سپس فرزندان، سپس برادر و خواهر، سپس عمو و عمه سپس دایی و خاله سپس نزدیکان دیگر.

۲- طبری، تفسیر، ج ۱۴، ص ۱۶۳.

۳- همان منبع.

۴- همان منبع.

۵- بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۱۱۴، حدیث شماره ۵۰ و ج ۸، ص ۵۱۳، حدیث شماره ۴۷۷۷ و مسلم، الصحيح، ج ۱، ص ۳۷، حدیث شماره ۸ و ج ۱، ص ۳۹، حدیث شماره ۹.

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ [النساء: ۳۶].

«(تنها) خدا را عبادت کنید (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان، مسافران و بندگان و کنیزان».

بحث پنجم: جلوگیری از استکبار

اسلام به بیان احساسات نفسانی و کشف نهانی‌های نفس توجه ویژه دارد و این کار را از طریق تعریف صفات مثبت و منفی نفس به انجام می‌رساند و از این طریق به انسان نوعی خودآگاهی می‌دهد و نفسش را به او می‌شناساند. شناختی که فیلسوفان قدیم و متفکران عصر حاضر همیشه در صدد دستیابی به آن بودن و هستند و تألیفات فراوانی در این زمینه تهیه نموده و صفحات بسیاری را سیاه کرده‌اند و گفته‌ی مشهور ارسطو را دنبال می‌کنند که گفت: «خودت را از طریق خودت بشناس».

اما خدای متعال بر انسان منت نهاده و او را به خودش شناسانده و فرموده‌است:

﴿سُرِّيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [فصلت: ۵۳].

«ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلایل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمان‌ها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیر است) نشان خواهیم داد تا برای‌شان روشن گردد که اسلام و قرآن حقی از جانب پروردگارشان است».

رسالت آسمانی اسلام موضوع شناخت نفس، سرشت خیر و شر، عوامل اصلاح و فساد، راه‌های تواضع دلایل و تکبر، طرق اخذ و عطا، حسادت و راه کنترل آن و مکر و نیرنگ و پاکی و صفا یا پلیدی و خیانت نفس را به طور مفصل مورد بررسی قرار داده است. یکی از جمله صفات نفس آیات قرآن و احادیث نبوی به آشکار به آن پرداخته است، مسأله تکبر است.

اسلام بیان نموده است که این صفت با هیچ مقامی جز خدای سازگار نیست و اگر انسانی به آن موصوف شود در این صفت با خدا جنگ پرداخته و مستحق خشم و مجازات او قرار گرفته است. از همین روست که پیامبر ﷺ فرموده است: «خدای متعال فرموده است که: کبریا و عظمت مانند لباس من است، پس هرکس که بخواهد در یکی از آنها با من شریک شود، او را در آتش خواهیم انداخت»^(۱).

مجازات‌های چنین انسانی از جنس عمل اوست و در مقابل استکباری که ورزیده با تحقیر و ذلت مجازات می‌شود. خدای تعالی فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«کسانی که خود را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت».

از رسول خدا ﷺ هم نقل شده است که فرمود: «متکبران در روز قیامت به حدی حقیر و پست‌اند که مانند یک مورچه قرمز کوچک و در شکل انسان، زنده می‌گردند و ذلت و پستی از همه جا، آنان از فرا می‌گیرد و به سمت زندانی در جهنم کشانده می‌شوند که نام آن «یولس» است و در شدیدترین آتش غرق می‌گردند و از چرک و خونابه و کثافت اهل جهنم به آنان می‌دهند تا آن را سر کنند و کاملاً فاسد و تباه گردند»^(۲).

خدای متعال تکبر ورزیدن بندگان را حرام اعلام کرده است زیرا باعث ایجاد بلایا و پستی‌هایی برای شخص متکبر و دیگران نیز خواهد شد. اگر متکبران جزو سلاطین باشند بندگان خدا را به بردگی می‌کشند، اموال‌شان را می‌دزدند، آنان را به ذلت می‌کشانند و حقوق طبیعی آنان از جمله آزادی و کرامت و حق مالکیت و دخل و تصرف در اموال‌شان را از آنان می‌گیرند. حتی در پذیرش نوع عقیده، پایبندی به دین و ارزش‌ها و افکار هم آزادشان نمی‌گذارند، با وجود این که مساله‌ای اخیر یعنی آزادی عقیده امری است که بشر برای دارا بودن آن بیشتر از به دست آوردن یک لقمه نان یا بهره‌گیری از لذت‌ها و پاکی‌های زندگی حریص است.

۱- ابوداود، السنن، ج ۴، ص ۳۵۰، حدیث شماره ۴۰۹۰ و ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۱۳۹۸، حدیث شماره ۴۱۷۵. لفظ حدیث از ابن ماجه است.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۶۵۵، حدیث شماره ۲۴۹۲ و گفته حسن و صحیح است.

متکبران انسان را از دست‌یابی به شناخت پروردگار و طریق عبادت او باز می‌دارند، زیرا می‌دانند که مردم با این کار حق و باطل را از هم تشخیص می‌دهند عقول‌شان نسبت به رسوایی‌ها و ظلم متکبران روشن می‌گردد و در نهایت از حقوق انسانی خود که خداوند به آنان ارزانی داشته آگاهی می‌یابند و ظلم و تجاوز و طغیان را نمی‌پذیرند. قرآن نمونه‌های بسیاری از متکبران زمین را مثال آورده تا عاقبت کبر و آثار منفی آن در زندگی بشر را برای مخاطبان خود عینی سازد. قرآن بزرگ‌ترین آثار ذلت بار و مصیبت بار تکبر را در تلاش متکبران برای منع مردم از عبادت خدا و گمراه ساختن آنان به هر طریق ممکن دانسته تا از رسیدن نور ایمان به درون آنان و شفاف شدن قلوب‌شان با هدایت ممانعت کنند. کار آنان به‌جای می‌رسد که دادگران میان مردم را به قتل می‌رسانند تا از رساندن پیام دادگری باز بمانند.

خدای تعالی فرموده است:

﴿وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ﴾ [آل عمران: ۲۱].

«و کسانی از مردمان را می‌کشند که به عدالت و دادگری فرمان می‌دهند».

یکی از این متکبران، فرعون است، او زمانی که دید چشم ساحران به نسبت حق گشوده شده و به خدای موسی و هارون ایمان آورده‌اند و به راه هدایت اذعان نموده‌اند، دستور قتل آنان را صادر نمود. قرآن این جریان را چنین حکایت می‌کند:

﴿قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَلَا أَصْلَبَتْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الشعرا: ۴۹-۵۰].

«(فرعون) گفت: «آیا پیش از آن‌که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگتر شماست که سحر را به شما یاد داده است، پس به زودی خواهید دانست! داستان‌تان و پاهایتان را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم، و همه شما را به دار می‌آویزم».

گفتند: «باکی نیست، ما به سوی پروردگار مان باز می‌گردیم».

فرعون با کشتن اولین گروه از مؤمنان خواست که امتش را از هدایت محروم سازد و راه نشر ایمان را سد کند و گمان می‌برد که از این طریق می‌تواند قدرت و کبریایی خود را در زمین حفظ کند و همچنان به بردگی گرفتن قومش ادامه دهد. اما او در این دنیا به مجازات غرق شدن در آب مبتلا شد و در آن دنیا از بهشت محروم گردید و در آتش جاودانه شد. او اهل جهنم شد که خداوند به اهالی آن چنین فرموده است:

﴿أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ [غافر: ۷۶].

«(به کافران دستور داده می‌شود) از درهای دوزخ داخل شوید و جاودانه در آن جا بمانید. جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است».

پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس که ذره‌ای از تکبر در قلب او باشد وارد بهشت نخواهد گردید»^(۱).

چگونه ممکن است که متکبران وارد بهشت شوند، در حالی که مانع رسیدن هدایت به قلوب مستضعفان می‌شوند...

﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾ [النحل: ۲۵].

«باید آنان در روز قیامت، بار گناهان خود را (به سبب پیروی نکردن از پیغمبر) به تمام و کمال بر دوش کشند و هم برخی از بار گناهان کسانی را حمل نمایند که ایشان را بدون (دلیل و برهان) گمراه ساخته‌اند».

﴿يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ﴾ [سبأ: ۳۱].

«مستضعفان و زبردستان، به مستکبران و بالادستان می‌گویند: اگر شما نبودید (و ما را گمراه نمی‌کردید) ما ایمان می‌آوردیم (و اکنون رستگار می‌شدیم)».

آنان امت خود را از نعمت هدایت محروم ساختند و بدین سبب مستحق جاودانه شدن در آتش گردیدند و باید امت‌هایشان از آنان انتقام بگیرند و مسئولیت کفر و درماندگی آن بی‌پناهان را بر دوش کشند.

آثار سوئی مانند خودپسندی، کینه، حسادت، ریا، جهالت، خودستایی، جاه‌طلبی و دست‌درازی به حقوق دیگران، که در نتیجه‌ی تکبر حاصل می‌شود، انسان را از نگاه صحیح، تفکر درست، روش معتدل و کسب علم الهی و پی بردن به اهداف تعالیم دینی و احکام آن باز می‌دارد. خدای متعال چنین فرموده است:

﴿سَاءَ صِرْفٌ عَنْ ءَايَتِي الَّذِينَ يُتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ [الاعراف: ۱۴۶].

۱- مسلم، الصحيح، ج ۴، ص ۹۳، حدیث شماره ۹۱ و ابوداود، السنن، ج ۴، ص ۳۵۱، حدیث شماره ۴۰۹۱. لفظ حدیث از ابوداود است.

«بزودی کسانی را که به نا حق در روی زمین تکبر می‌ورزند، از آیات خود باز می‌دارم».

انسان متکبر در ارزشیابی خود دچار افراط می‌گردد و شخصیتش در نظرش بزرگ جلوه می‌کند و به جای می‌رسد که نزدیک است غیر از خود کسی را نبیند و چنین می‌پندارد که او از جنس بشر نیست، همان‌گونه که بزرگان دینی یونان باستان خود را به خدایانی منسوب می‌کردند که ساخته‌ی تصورات باطل آنان بود. پس از آن این عقیده‌ی باطل قرون وسطی به میان امت‌های غربی رسوخ کرد و معتقد شدن که خون و رگ انسان‌ها با هم تفاوت دارد، برخی از آنها مقدس و برخی دیگر پست است. هیچ ملتی در هیچ کجای جهان تا اکنون از تأثیرات این تفکرات باطل سالم نمانده است هرچند که رشد عقلانی بشر گروه بسیاری از آنان را متوجه بطلان این عقیده نموده است.

خدای متعال هنگام به تصویر کشیدن وضعیت کسانی که در عبادت اشخاص گرفتار می‌شوند و منزلت آنان را بزرگ می‌شمارند می‌فرماید:

﴿إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَلِغِيهِ﴾ [غافر: ۵۶].

«در سینه‌هایشان جز برتری جوئی نیست و هرگز هم به برتری نمی‌رسند».

از همین روست که تکبر به قدرت طلبی و ستم به دیگران می‌انجامد:

﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ [غافر: ۳۵].

«این‌گونه خداوند بر هر دلی که خود بزرگ‌بین و زورگو باشد، مهر می‌نهد (و حس تشخیص را از آن می‌گیرد)».

هر اندازه که این مرض (یعنی عبادت اشخاص) بزرگ‌تر گردد، شخص متکبر بیشتر به تحقیر دیگران می‌پردازد. بدین خاطر بود که قوم نوح به او می‌گفتند:

﴿وَمَا تَرْنَاكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ﴾ [هود: ۲۷].

«ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه فکر و ساده لوح ما (به تو نگروده) و از تو پیروی نکرده است».

قوم نوح از این‌که دیگران در هدایت‌یابی و دست‌یابی به خیر بر آنان پیشی بگیرند ناخشنود بودند. آنان به معیارهای مادی همچون قدرت جهانی، ثروت هنگفت، و سلطه

و مقام، مردم را ارزیابی می‌کردند، اما نوح علیه السلام برای آنان توضیح داد که این اخلاق ناقص و استکبار آنان است که باعث شده دیگران را تحقیر کنند:

﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۱﴾﴾ [هود: ۳۱].

«و من به شما نمی‌گویم که گنج‌های الله نزد من است، و غیب هم نمی‌دانم، و نمی‌گویم که من فرشته‌ام، و (نیز) نمی‌گویم کسانی که در نظر شما حقیر می‌آیند، الله به آن‌ها خیری نخواهد داد، الله به آنچه در دل‌های آنان است آگاه‌تر است، (و اگر آن‌ها را طرد کنم) قطعاً آنگاه از ستمکاران خواهم بود».

سران قریش نیز در زمان بعثت محمدی جزو متکبران زمین بودند و گمان می‌بردند دارائی‌های دنیوی آنان این حق را به آنان داده که همواره بر دیگران مقدم باشند پس آن‌گاه که مستضعفان، پیش از آنان به اسلام گرویدند، با تمسخر چنین گفتند:

﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿۵۳﴾﴾ [الانعام: ۵۳].

«و این چنین بعضی از آن‌ها را با بعض دیگر آزمودیم؛ تا بگویند: «آیا این‌ها هستند که الله از میان ما بر آنان منت نهاده (و نعمت هدایت بخشیده) است؟!»، آیا الله به سپاسگزاران داناتر نیست؟».

به همین خاطر برخی از آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواستند که رابطه‌شان را با مستضعفان قطع کند و همراه اینان دعوتش را پیش برد و می‌گفتند که چگونه ممکن است کسانی مانند ابو جهل و ولیدبن مغیره با کسانی همچون بلال و عمار و صهیب همنشین شوند!! اما خدای متعال پیامبرش را امر کرد که حقیقت را به صراحت به آنان اعلام نماید و عزت را فقط از آن مسلمان بداند:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۗ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۲﴾﴾ [الانعام: ۵۲].

«و کسانی را که صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند (و) خشنودی او را می‌خواهند (از خود) دور مکن، نه چیزی از حساب آن‌ها بر توست و نه چیزی از حساب تو بر آن‌ها؛ پس اگر آن‌ها را طرد کنی از ستمکاران خواهی بود».

اما تکبر قریشیان این بار آنان را واداشت که در حقانیت خود شخص صاحب رسالت نیز تردید بنمایند و بگویند:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: ۳۱].

«چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکه و طائف) فرو فرستاده نشد».

گویا این حق آنان است که شخصی را برای نامزدی رسالت به خداوند معرفی نمایند. و باد خود می‌گفتند: «آیا خداوند یک جوان یتیم را برای هدایت ما برانگیخته است؟ در حالی که در میان ما دو مرد ثروتمند و بزرگ همچون ولیدبن مغیره و ابومسعود ثقفی وجود دارد؟» و خداوند این‌گونه پاسخ‌شان داد:

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [الزخرف: ۳۲].

«آیا آن‌ها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما روزی (و معیشت) آن‌ها را در زندگی دنیا میان‌شان تقسیم کردیم، و بعضی را بر بعضی (درجات و) برتری دادیم، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به خدمت گیرند، و رحمت پروردگارت از (تمام) آنچه گرد می‌آورند، بهتر است».

بدین ترتیب تکبر، اینان را به پستی و دیگران را که ندای داعی خدا را لبیک گفتند به والا مقامی رساند: «هرکس که برای خداوند تواضع نماید، بلند و والا ایش می‌دارد»^(۱).

قرآن به کسانی که از استکبار در زمین خودداری می‌کنند وعده‌ی پاداش داده و فرموده‌است:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [القصص: ۸۳].

«(آری) این سرای آخرت را (فقط) برای کسانی قرار می‌دهیم که نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد، و سرانجام نیک برای پرهیزگاران است.»

﴿لَا جَرَمَ أَنْ أَلَّهَ يَعْلَمَ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ [النحل: ۲۳].

«قطعاً آنچه را پنهان می‌دارند، و آنچه را آشکار می‌کنند؛ می‌داند، بی‌گمان اومستکبران را دوست ندارد.»

استکبار در زمین غالباً راه و روش قدرتمندان و ثروتمندان و گاهی نیز خصلت زاهدان قشری‌گرا یا علمای فقیه یا واعظان بلیغ و یا مؤلفان تواناست.

هر صفت ذاتی یا خصلت اکتسابی که در برگیرنده‌ی یکی از مفاهیم برتری و والایی باشد ممکن است که صاحب خود را به استکبار مبتلا سازد، مگر این که ایمان بر آن حکم براند و عقیده‌ی دینی آن را در برابر ارزش‌ها و معانی خود تسلیم نماید و در نتیجه، فردی که دارای آن صفات است، توانائی‌های خود را نعمتی از جانب خداوند بداند و به شکر و تواضع در برابر او و افتادگی در قبال مردم بپردازد. خداوند به محبوب‌ترین بنده‌ی خود چنین توصیه فرموده است:

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَأخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸].

«(پس) هرگز چشم خود را به (سوی) آنچه (از نعمت‌ها و متاع دنیوی) که گروه‌هایی از آنان را از آن بهرمنند ساخته‌ایم، نیندوز، و بر آن‌ها غمگین نباش، و بال (شفقت) خود را برای مؤمنان فرود آر (و نسبت به آن‌ها فروتن باش).»

قرآن جریان استکبار در زمین را در قالب داستان‌هایی گوناگون برای ما به تصویر کشیده تا امکان قیاس حالت‌های مختلف کبر در هر زمانی بر آنها ممکن باشد و انسانی خود را بر نزدیک‌ترین نمونه به خود تطبیق دهد و به شناخت خود نایل آید، که مستکبر است متقی؟ داستان قارون که یکی از افراد قوم موسی بود و بر آنان تجاوز و استکبار نمود از همین نمونه‌هاست. او معتقد بود که ثروت هنگفت او ناشی از قدرت شخص اوست!! و آن را نعمتی از جانب پروردگار نمی‌دانست. قرآن از زبان او چنین نقل می‌کند:

﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ۗ أَو لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مَن
الْقُرُونِ مَن هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ
الْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [القصص: ٧٨].

«قارون» گفت: «تنها به سبب دانشی که نزد من است آن (مال و ثروت) به من داده شده است» آیا او نمی‌دانست که الله پیش از او اقوامی را هلاک کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟! و مجرمان از گناهان‌شان پرسیده نمی‌شوند». اما قارون مصدر فتنه برای انسانی‌های ضعیف قومش بود، زیرا با کبکبه و مظاهر فریبنده‌ی ثروت خود، آنان را دچار شگفتی کرده بود و نزد آنان به الگو و نمونه‌ای والا تبدیل شده بود. خدای تعالی فرموده است:

﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۗ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتُ لَنَا مِثْلَ
مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾﴾ [القصص: ٧٩].

«قارون با تمام زینت خود، در برابر قوم خویش نمایان گردید (و زر و زیور و قدرت و شوکت خویش را در معرض عموم قرار داد) آنان که طلب زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش! همان چیزهایی که به قارون داده شده است. ما هم می‌داشتیم. (چه ثروت سرشاری و چه جاه و جلالی) واقعاً او دارای بهره‌ی بزرگی است». قرآن دقیقاً پس از بیان این صحنه، داستان گروهی را عرضه می‌کند که نگاه‌شان به افقی گسترده‌تر است و برای دستیابی به ثواب پروردگار ندا سر می‌دهند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُم ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾﴾ [القصص: ٨٠].

«و کسانی که دانش به آن‌ها داده شده بود، گفتند: «وای بر شما! ثواب الله برای کسی که ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد بهتر است، و آن (سخن را کسانی) جز صابران نمی‌پذیرند»».

اما مسیر حرکت قارون رو به کجا بود؟ خداوند چنین پاسخ می‌دهد:

﴿وَقُرُونٌ وَفِرْعَوْنٌ وَهَمَانٌ ۗ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ
وَمَا كَانُوا سَالِقِينَ ﴿٣٩﴾﴾ [العنكبوت: ٣٩].

«ما گول خوردگان زر و روز، یعنی) قارون و فرعون و هامان را (نیز به گناهان‌شان گرفتیم و نابودشان کردیم). موسی با دلائل و براهین روشن به سراغ آنان رفت، اما ایشان در زمین استکبار و برتری جویی کردند، ولی نتوانستند پیشی بگیرند و (از دست خدا بگریزند و خویشان را از عذاب او برهانند). ما هر یک از اینها را به گناهان‌شان گرفتیم)».

تا آن جا که می‌فرماید:

﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَّنْ أَعْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [العنكبوت: ۴۰].

«آنگاه هر یک از آن‌ها را به (کیفر) گناهش گرفتیم، پس بر بعضی از آن‌ها طوفانی از سنگریزه فرستادیم، و بعضی از آن‌ها را صیحه (= بانگ مرگبار) فرو گرفت، و بعضی را در زمین فرو بردیم، و بعضی را غرق کردیم، و الله هرگز به آن‌ها ستم نکرد، و لیکن آن‌ها (خود) بر خویشان ستم می‌کردند».

قارون نمونه‌ای از یک شخص ثروتمند مستکبر و منکر فضل و نعمت خدا بود و سرانجام او فرو رفتن در زمین بود تا آن نمونه‌ی والای جاهلان و آن الگوی ناهلان از عرصه وجود ساقط شود. فرو رفتن قارون هم در زمین نشانه‌ی دیگری بود برای کسانی که خطر انکار نعمت خدا و استکبار بر مردم را تبیین می‌نمودند و ثواب پروردگار را یادآور می‌شدند. خداوند چنین می‌فرماید:

﴿فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ﴾ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَتَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَسْأَلُ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَسْأَلُ لَوْلَا لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [القصص: ۸۱-۸۲].

«پس ما او را و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم، و گروه و دسته‌ای نداشت که او را در برابر خدا یاری دهند (و وی را از عذاب الهی برهانند)، و خود نیز نتوانست خویشان را کمک کند. آنان که دیروز آرزو می‌کردند به‌جای او باشند، (هنگامی که این صحنه دلخراش را دیدند) گفتند: وای! انگار خدا روزی را برای هرکس از بندگان که بخواد گسترش می‌دهد و برای هرکس که بخواد روزی را تنگ و کم می‌گرداند (و

چرا ما از این واقعیت غافل بودیم که داشتن و نداشتن مادیات، وسیله‌ی آزمایش مردمان است و بس؟! اگر خداوند بر ما منت نمی‌نهد و (تفصیل نمی‌فرمود، آرزوی دیروزی ما را برآورده می‌کرد، و امروزی همچون قارون) ما را (به دل زمین) فرو می‌برد. وای! انگار کافران رستگار نمی‌گردند (و حتم عذاب خدا دیر یا زود گریبان‌گیرشان می‌شود).

قرآن نمونه‌ای از استکبار جمعی ناشی از قدرت را نیز برای ما بیان می‌کند و قوم عاد را در این زمینه مثال می‌آورد. علت استکبار آنان و انکار نعمت‌های خدا همان توان مادی والایی بود که رهبرانی ستمگر آن را هدایت می‌نمودند:

﴿فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾ [فصلت: ۱۵].

«اما (قوم) عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند، و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟!» آیا ندیدند الله ذاتی که آنان را آفریده از آن‌ها نیرومندتر است؟! و آن‌ها همواره آیات ما را انکار می‌کردند.»

﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾
﴿وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَّا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَّا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ﴾ [هود: ۵۹-۶۰].

«و این (قوم) عاد بود که آیات پروردگارش را انکار کردند، و از پیامبران او نافرمانی کردند، و از فرمان هر سرکش دشمن حق، پیروی کردند. آن‌ها در این دنیا و (نیز) روز قیامت، لعنت به دنبال دارند، آگاه باشید که (قوم) عاد به پروردگارش کفر ورزیدند، هان! بر عاد، قوم هود دوری (و هلاکت) باد.»

عاد نمودی از قدرت مستکبر در زمین بود. قدرت آنان در اندام‌هایی بزرگ و خانه‌هایی محکم و تمدنی مادی تجسم یافته بود، اما در میان آنان خبری از تمدن روحی و ارزش‌های ایمانی نبود، در نتیجه، آن قدر بی‌نظیر، آنان را به طغیان و فساد در زمین وادار نمود. اما نتیجه‌ی این استکبار چه شد؟
قرآن این‌گونه پاسخ می‌دهد:

﴿الْمَ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿۱﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿۲﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿۳﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿۴﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿۵﴾ الَّذِينَ طَعَنُوا

فِي الْبَلَدِ ﴿١١﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾ [الفجر: ۶-۱۴].

«ای پیامبر! آیا ندیدی که پروردگارت با (قوم) عاد چه کرد؟ (همان عاد) ارم که دارای ستون‌ها (و قامت بلند) بودند. که همانند آن در شهرها آفریده نشده بود. و (نیز قوم) ثمود، آن‌هایی که صخره‌های سخت را از (کنار) وادی می‌تراشیدند (و برای خود خانه می‌ساختند)؟ و فرعون صاحب میخ‌ها (شکنجه‌ها و سپاه). (همان) کسانی که در شهرها طغیان (و سرکشی) کردند. پس در آن‌ها بسیار فساد به بار آوردند. آنگاه پروردگارت تازیانه عذاب را بر آنان فرو آورد. یقیناً پروردگارت تو در کمین‌گاه است.»

﴿وَأَمَّا عَادُ فَاهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾﴾ [الحاقة: ۶-۸].

«و قوم عاد به وسیله تندباد سرد و سرکش و پرسر و صدای ویرانگری نابود شدند. خداوند چنین تندبادی را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گمارد. (اگر در آن جا می‌بودی) در این مدت مردمان را می‌دیددی که روی زمین افتاده‌اند و انگار تنه‌های پوک و توخالی درختان خرمایند. آیا کسی را می‌بینی که از ایشان بر جای مانده باشد.»

[اما مهم است بدانیم] که انگیزه‌های استکبار در قدرت، ثروت، زیبایی، حسب و نسب، مقام و فراوانی تعداد خلاصه نمی‌شود، بلکه دامنه‌ی آن به میان مردانی نیز نفوذ می‌کند که هم و غم آنها نشر روح تواضع و مساوات میان مردم و آموزش آداب دین و احکام شرع است. برخی از آنان به خاطر تکبر گمان می‌برند که برترین خلائق و مقرب‌ترین بندگان خدایند، پس به تحقیر مردم و برتری جویی بر آنان می‌پردازند. برخی از آنان به دنیا روی می‌آورند و نه به علم خود عمل می‌کنند و نه برای مردم خیرخواهی می‌نمایند، بلکه به خاطر کوچک شمردن مردم از آنان گوشه‌گیری می‌کنند و به جمع‌آوری مال دنیا می‌پردازند. قرآن کریم به خاطر این‌که برخی از علمای اهل کتاب به چنین صفاتی مبتلا بودند، آنان را مورد سرزنش قرار داده و فرموده است:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأُخْرَى حَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٦﴾﴾ [الاعراف: ١٦٩].

«بعد از آن، فرزندان ناخلفی جانشین آنان شدند که وارث کتاب آسمانی (تورات) گشتند (اما بدان عمل نکردند. چرا که به جای پیروی از حق به دنبال مادیات روان شدند و) کالای این جهان دانی را دریافت می‌داشتند و به خود می‌گفتند (ان شاء الله) بخشیده خواهیم شد».

برخی از آنان حق را می‌شناسند اما از آن پیروی نمی‌کنند و باطل را می‌بینند اما آن را زشت می‌شمارند و چنین رفتاری از جانب آنان نوعی انکار پس از علم محسوب می‌شود که علمای یهود هم مرتکب آن شدند و خداوند بر آنان ایراد گرفت:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٦٦﴾﴾ [البقرة: ١٤٦].

«کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) داده‌ایم او (پیامبر ﷺ) را می‌شناسند، چنانکه فرزندان خود را می‌شناسند، و همانا گروهی از آنان در حالی که می‌دانند حق را کتمان می‌کنند».

﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٦٧﴾﴾ [البقرة: ١٤٧].

«در حالی که می‌دانند حق (همان است که) از جانب پروردگارت برایت آمده است».

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾﴾ [البقرة: ٨٩].

«و هنگامی که از طرف الله کتابی (= قرآن) برای آن‌ها آمد که تصدیق‌کننده چیزهائی بود که با خود داشتند، و پیش از این بر کافران خواستار پیروزی بودند، پس چون آن چه را که (از قبل) شناخته بودند، نزد آن‌ها آمد، به او کافر شدند، پس لعنت الله بر کافران باد».

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [الجمعة: ۵].

«مثل کسانی که به تورات مکلف شدند، آنگاه برنداشتند آن را (یعنی: حق آن را ادا نکردند) همچون خری است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند (اما از آن چیزی نمی‌فهمد) چه بد است مثل گروهی که آیات الله را تکذیب کردند، و الله گروه ستمکاران هدایت نمی‌کند».

خداوند پس از آن داستان مردی از بنی اسرائیل را نقل می‌کند که او را دانشی آموخته بود و نشانه‌هایی داده بود، اما او آن علم و نشانه‌ها را رها کرد و به دنیا طلبی و گمراهی‌های آن مشغول شد:

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ﴾ [۱۷۵] ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الاعراف: ۱۷۵-۱۷۶].

«و (ای پیامبر!) بر آن‌ها بخوان سرگذشت کسی را که آیات خود را به او دادیم، آنگاه از آن جدا (و عاری) گشت، پس شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد. (۱۷۵) و اگر می‌خواستیم (مقام و منزلت) او را با آن (آیات) بالا می‌بردیم، ولی او بسوی زمین (و دنیا) مایل شد (و به پستی گرایید) و از هوای خویش پیروی کرد، پس مثل او چون مثل سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون می‌آورد، و اگر او را به حال خود و اگذاری، (بازهم) زبانش را از دهان بیرون می‌آورد، این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند، پس (این) داستان‌ها را (بر آن‌ها) باز گویند، شاید بیندیشند».

پس شایسته نیست که انسان عالم به علم خود مغرور گردد و یا دیگران را حقیر داند. بلکه باید برای مردم بال رحمت و تواضع بگسترد، برایشان خیرخواهی کند و از علم خدادادی به آنان بیاموزاند. رسول خدا ﷺ فرموده است: «در آینده گروهی خواهند آمد که قرآن را می‌خوانند اما از حنجره‌ی آنان تجاوز نمی‌کند. می‌گویند: ما قرآن را خوانده‌ایم و چه کسی بیشتر از ما آن را خوانده یا بدان آگاه‌تر است؟ آن گاه نبی اکرم ﷺ

به این طرف رو کرد و فرمود: ای امت من آنان کسانی از شما خواهند بود و هیزم جهنم خواهند گشت»^(۱).

پیامبر ﷺ فرموده است: «برای بدبختی انسان شر همین مسئله کافی است که برادر مسلمانش را کوچک شمارد»^(۲).

گروهی دیگر از مستکبران زمین کسانی هستند که ظاهری اصلاح‌گر و زاهد دارند اما به شدت برای رسیدن به ستایش مردم و جلب نظر آنان به سوی عبادت و زهد نمایی خود حریصند. آنان به خاطر گم کردن نیت و هدف صحیح و حب ظهور با آن مظهر زاهدانه، دیگران را تحقیر می‌کنند و هنگام مراجعه مردم به آنان برای رفع نیازهایشان سعی می‌کنند اراده‌هایشان را در اختیار گیرند و به تعظیم و بزرگ‌داشت خود و ادارشان سازند و آنان را به ذلت کشانند. از وهب بن منبه نقل شده که ده صفت را برای کمال عقل انسان برشمرده که بالاترین صفت به اعتقاد او آن است که همه‌ی مردم را از خود بهتر بداند و این نشانه تواضع او برای و ادب نیکوی او با مردم است^(۳).

خدای متعال بندگان زاهد و صادق خود را این‌گونه توصیف فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۰].

«اشخاصی که عطا می‌کنند و می‌بخشند آنچه را که در توان دارند، در حالی که دل‌هایشان ترسان و هراسان است (از این که نکند صدقات و حسنات آنان پذیرفته نگردد) و به علت این که به سوی خدای‌شان (برای حساب و کتاب) برمی‌گردند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِّنْ حَشِيَّةٍ رَّبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۷].

«کسانی که از خوف خدا در هراس هستند».

پیامبر ﷺ هم فرموده است: «در شب اسراء از کنار قومی عبور کردند که لب‌های خود را با قیچی می‌بریدند، به جبرئیل گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ گفت: آنان

۱- هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۸۶، و گفته: طبرانی هم در «الاوسط» و بزار هم آن را نقل کرده‌اند و رجال بزار ثقه هستند.

۲- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۹۸۶، حدیث شماره ۲۵۶۴.

۳- ابونعیم، الحلیة، ج ۴، ص ۴۱.

خطیبان امت تو هستند که مردم را به نیکی امر می‌کنند و خود را فراموش می‌نمایند در حالی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند. آیا اندیشه نمی‌کنند»^(۱).

به عامر شعبی که از علمای بزرگ تابعین بود گفته شد: ای عالم و دانشمند برای ما فتوایی بده. در پاسخ گفت: «عالم فقط کسی است که تهدیدهای پروردگار را بفهمد و از او بترسد»^(۲).

یک بار حسن بصری در مورد مسئله‌ی فتوا داد. حاضران گفتند: فقهای ما چنین نمی‌گویند. حسن بصری گفت: فقیه کسی است که شب زنده‌دار باشد، روز روزه بگیرد و از دنیا رویگردان باشد»^(۳).

گاهی نمونه‌هایی دیگر از استکبار هم در زمین ظاهر می‌شود، مانند کسانی که از نسب خود بیزاری می‌جویند و خود را به نسب دیگری متصل می‌سازند و روابط خویشاوندی را قطع می‌کنند که علت اصلی این رفتار، ثروت یا مقامی است که خداوند با آنان داده اما خانواده و نزدیکان آنان فقیر و شکست خورده هستند.

پس انسان مؤمن باید از این پرهیزد که جزو هیچ یک از گروه‌های مستکبران در زمین نباشد تا مستحق خشم و غضب و نفرین پروردگار و محرومیت از بهشت نگردد:

﴿لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾^(۴)
[النحل: ۲۳].

«قطعاً آنچه را پنهان می‌دارند، و آنچه را آشکار می‌کنند؛ می‌داند، بی‌گمان اومستکبران را دوست ندارد».

۱- احمد، المسند، ج ۳، ص ۱۲۰ و ۲۳۱ و ۲۳۹.

۲- در حلیه‌ی ابونعیم، ج ۴، ص ۳۱۱ آمده است: عالم کسی است که از خدا بترسد.

۳- مشابه روایت حلیه است، ج ۲، ص ۱۴۷.

فصل دوم: تلاش برای پاکسازی جامعه

بحث اول: پخش کردن گناه و بدی حرام است

خدای تعالی فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَلْحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النور: ۱۹].

«بی‌گمان کسانی که دوست می‌دارند گناهان بزرگی (همچون زنا) در میان مؤمنان پخش گردد، ایشان در دنیا و آخرت، شکنجه و عذاب دردناکی دارند. خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.»

این آیه در {سابق} آیات افک نازل شده که منافقان آن را برای متهم نمودن مادر و مؤمنان، عایشه صدیقه رضی الله عنها به فحشا بافته بودند. اما خداوند او را تبرئه نمود و در عوض آن محنت و صبر و توکل زیبایی عایشه رضی الله عنها برای تبرئه‌ی او از تهمت منافقان، آیاتی از قرآن را نازل فرمود که مردم در طول زمان آن را می‌خوانند و از این طریق عبادت پروردگار خود را به‌جای می‌آورند. اما همان‌گونه که مشخص است، عمومیت آیه در نظر گرفته می‌شود و نمی‌توان آن را مخصوص سبب نزول آیه آن دانست. پس این آیه به طور عمومی از ترویج هر نوع فاحشه‌ای در جامعه‌ی اسلامی نهی فرموده است. زیرا جامعه‌ی اسلامی جامعه‌ای باارزش و دارای الگوهای والا، ارزش‌های اخلاقی و معیارهای شرعی خاص خود است و لازم است که از فحشا پاک و برای عبادت پروردگار و ارتقای انسان به مدارج کمال درونی و اخلاقی و محقق ساختن انسانیت واقعی و احترام به کرامت، مهیا باشد. بدون شک متهم نمودن مردم به بی‌ناموسی، ترویج گفتارهای زشت و تجاوز به آبروی آنها و غیبت آنان، اگر به سخن رایج مجالس تبدیل شود بر شنوندگان تأثیر منفی می‌گذارد. زیرا نفس انسانی تمایل بسیار زیادی به بدی دارد و چنین سخنانی نیز از عوامل فریب آن است. بیان این سخنان در جمع گاهی باعث می‌شود که شنوندگان به تقلید از این امر شر پرداخته و گاهی نیز موجب تمایل آنان به دست چنین نمودن رذائل می‌گردد، بطور خاص اگر اخبار و داستان‌های آن رذائل در مجالس و محافل آنان، باب سخن گردد. از آن جهت که مسلمانان دارای

حقوق مساوی هستند و خون‌شان به یک اندازه حرمت دارد و پایین‌ترین فرد جامعه برای بر عهده گرفتن مسئولیت می‌تواند در تلاش باشد، پس حفظ کرامت و پاس داشتن آبروی افراد از مهم‌ترین دستورات پروردگار متعال و تبیینات رسول اکرم ﷺ به شمار می‌رود. پیامبر ﷺ مسلمان کامل را این‌گونه شناسانده است: «مسلمان کسی است که سایر مسلمین از زبان و دست او در آسایش باشند»^(۱). در حقیقت مقصود این حدیث بیان فضایل و شرط رسیدن به کمال است از طریق اجتماع خصلت‌های مشروع در روان فرد ممکن است و یکی از آن خصائل آن است که مردم از دست و زبان فرد در امان باشند.

شکستن حرمت و آبروریزی مسلمان به حق هم که باشد برخلاف جوانمردی و مراعات اولویت است، زیرا خداوند متعال امر فرموده‌است که عیوب و گناهان مسلمان پوشانده شود، مخصوصاً اگر معروف به شر نباشند و فواحش آشکار از آنان دیده نشده باشد و نصایح دیگران را بی‌ارزش ندانند، اما اگر چنین حالتی داشته باشند لازم است برای مردم بیان گردد و به مسئولین مربوط معرفی گردند تا در راستای تأدیب و بازداشتن آنان از آزار مردم و اشاعه‌ی گناه و تجاوز به حدود خداوند اقدام لازم صورت می‌گیرد.

اصل قضیه چنین باید باشد که خیر و نیکی بر جامعه اسلامی غالب و افراد جوانمرد و نیکوکار بسیار و انسان‌های پست و شرور اندک باشند تا شیوع و افشای گناهان کمتر صورت گیرد. به همین دلیل رسول خدا ﷺ به پوشانیدن عیوب مسلمانان اهل خیر و یاری کردن آن برای غلبه بر شیطان امر فرموده‌است تا کرامت و ارزش آنان محفوظ بماند و از صف نیکوافتان به جرگه‌ی **دهمنشان** ملحق نگردند.

ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ نقل نموده‌است که فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است، نه به او ظلم می‌کند، نه او را رسوا می‌سازد و نه تحقیرش می‌نماید، تقوی این جاست - در این حال سه بار به سینه خود اشاره فرمود و این جمله را تکرار نمود - و برای مسلمان، شر همین مسأله کافی است که برادر مسلمان خویش را تحقیر کند.

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۵۳، حدیث شماره ۱۰ و ۱۱ و ص ۳۱۶، حدیث شماره ۶۴۸۴ و مسلم صحیح، ج ۱، ص ۶۵، حدیث شماره ۴۱.

همه‌ی دارائی‌های مسلمان بر دیگران حرام است، از جمله خون و مال و آبروی او»^(۱). پس این حدیث نص صریحی برای وجوب برادری دینی و لزوم روابط امنیت بخش در رفتارهای آنان با یکدیگر است و این مسأله در حدیث زیر این‌گونه تأکید شده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»^(۲). «هیچ‌کدام از شما ایمانش کامل نمی‌گردد تا زمانی که آنچه را که برای خود دوست دارد برای برادرش هم دوست بدارد».

پس فرد مسلمان از حقوق برادر مسلمانش نمی‌کاهد بلکه برای رساندن او به حقوقش و رفع مسئولیتی که در این باره دارد تلاش می‌کند، همچنین به او سخن دروغی نمی‌گوید و پاسخش را تکذیب نمی‌نماید و هرگاه به کمک او نیاز داشته باشد یاریش می‌دهد، هم با گفتار و هم با کردار و در صورت لزوم به نفع او شهادت می‌دهد و در پیشگاه مردم از آبرویش دفاع می‌کند و مردم را از آزار او منع می‌نماید. در حدیثی که ذکر شد به طور وضوح از تجاوز به آبرو، اموال و خون مسلمین نهی شده است و مسلمانان از تحقیر برادران خود و تکبر بر آنان به بهانه مقام یا ثروت یا علم و یا عبادت ممنوع شده‌اند. خداوند در برابر اشاعه‌ی فحشا و اخبار منفی و تجاوز به آبروی مردم، تهدید به عذاب دردناکی در دنیا نموده که عبارت از اجزای «حد قذف» بر آنان است و در آخرت هم برایشان آتش جهنم را در نظر گرفته است.

اما کسانی که عیوب و گناهان مسلمانان را می‌پوشانند، خداوند نیز پاداشی از جنس عمل برایشان مهیا فرموده است و در قیامت عیوب‌شان را می‌پوشاند. در حدیث شریف نبوی چنین آمده است: «هر بنده‌ای که گناه بنده‌ی دیگری را در دنیا بپوشاند خداوند نیز در قیامت گناهانش را می‌پوشاند»^(۳).

پوشاندن گناهان دیگران گاهی موجب ایجاد انگیزه برای توبه می‌گردد. زیرا فردی که شریف و پاکدامن است از خدشه وارد شدن به جوانمردی و کرامت خود در نظر مردم ناخشنود می‌گردد و همواره سعی می‌کند که از عوامل بدنامی خود بپرهیزد و اگر احیاناً عملی زشت از او سرزند و پوشیده بماند، از آن توبه می‌کند و می‌کوشد که

۱- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۹۸۶، حدیث شماره ۲۵۶۴.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۵۷، حدیث شماره ۱۳، و مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۶۷، حدیث شماره ۴۵.

۳- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۰۲، حدیث شماره ۲۵۹۰.

دوباره آن را انجام ندهد، اما اگر انسان شروری از عمل او مطلع گردد و او را در انظار مردم رسوا سازد، کرامتش را از دست می‌دهد و همراه انسان‌های پست و بدکاره به سرازیری ذلت می‌افتند.

گاهی خود شخص گناهکار سبب انتشار خبر گناه می‌شود. مانند حالتی که برخی افراد گناهکار، گناهان خود را ناچیز می‌پندارند و به گناهان و جسارتی که در شکستن حرمت‌های مردم و آبروریزی آنان داشته‌اند، افتخار می‌کنند. این کار چه از روی بی‌مبالاتی باشد و چه از روی جهالت، این‌گونه توصیف می‌شود که آنان اوامر خدا و رسول را کوچک شمرده و حقوق عمومی جامعه‌ی خود را نادیده گرفته‌اند و با این کار خود را در دنیا مستحق مجازاتِ «حد قذف» و در قیامت مستحق خشم خدا و عذاب دردناک او می‌گردانند که خداوند آن عذاب را به کسانی وعده داده‌است که دوست دارند در جامعه‌ی اسلامی به انتشار فحشا پردازند. اکنون به حدیث رسول خدا ﷺ در این زمینه گوش فرا می‌دهیم: «همه‌ی امت من بخشیده خواهند شد، غیر از کسانی که به طور علنی، مرتکب گناه می‌شوند و یکی از انواع گناهان علنی آن است که شخصی شبانه گناهی انجام می‌دهد و خداوند گناهش را می‌پوشاند، اما صبح که بیدار می‌شود به مردم می‌گوید: فلانی من دیشب چنین و چنان کردم. او در حالی که خداوند گناهش را در شب پوشانده بود با این سخن حجاب خدا را از خود برمی‌دارد»^(۱).

شعبی روایت کرده که: «مردی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: من دختری داشتم که در جاهلیت زنده به گورش کردم، اما قبل از این که بمیرد از قبر بیرونش آوردیم. سپس دوره‌ی اسلام را دید و مسلمان شد. آن گاه مرتکب گناهی شد و مستوجب حد گردید. او به خاطر رسوایی حاصل شده تیغی برداشت تا خودکشی کند، اما رسیدیم و مانع این کار شدیم و فقط توانست قسمتی از شاهرگ خود را بزند. ما او را مداوا کردیم و بهبود یافت و پس از آن توبه‌ی نیکویی نمود و اکنون خواستگار دارد، آیا خواستگارش را از سرگذشت او آگاه کنم؟ عمر رضی الله عنه فرمود: آیا قصد داری گناهی را که خداوند بر او پوشانده و فاش نمایی؟! به خداوند سوگند اگر یک نفر از مردم را از گذشته‌اش مطلع سازی، تو را مایه‌ی عبرت مردمان می‌گردانم. اکنون برو و او را مانند

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۸۶، حدیث شماره ۶۰۶۹ و مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۲۹۱، حدیث شماره ۲۹۹۰، لفظ حدیث از بخاری است.

یک دختر با عفت و مسلمان شوهر بده»^(۱).

مردم به چنین نمونه‌ها و مثال‌های شایسته‌ای نیاز دارند که آنها را الگوی خود قرار دهند و لازم است که وسایل ارتباطی مختلف بر ترویج مفاهیم و نمونه‌های درخشان و والای تمدن اسلامی تمرکز نمایند و هدایت آسمانی را که دست فرد و جامعه را برای وصول به خوشبختی دنیا و قیامت می‌گیرد، برای مردم تبیین نمایند. اما بیان ارزش‌های پست و توصیف شخصیت‌های تهی از ایمان و هدایت و انتشار اخبار دروغ و بی‌اعتبار و کلمات زشت به اشاعه‌ی فحشا در جامعه‌ی اسلامی دامن می‌زند و عاملان آن، مشمول این تهدید خداوند قرار می‌گیرند که فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَلْحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النور: ۱۹].

«بی‌گماه کسانی که دوست می‌دارند گناهان بزرگی (همچون زنا) در میان مؤمنان پخش گردد، ایشان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی دارند».

برای انسان‌های خردمند ثابت گشته که تمدن غربی به خاطر اشاعه‌ی فحشا و ابراز فتنه و گمراهی، جوامع خود را با خطرات جدی مواجه کرده‌است که نابودی نهاد خانواده و افزایش فرزندان نامشروع، افزایش جرایم جنسی، دزدی و قتل از نمودهای این فحشا پراکنی است. رهبران تمدن غربی اکنون توان مقابله با این خطرات را ندارند -خطراتی که ناشی از اشاعه‌ی فحشا در جامعه است - زیرا رهبران اجتماعی، فکری و سیاسی غرب از بینش کافی برای بنای جامعه‌ای پاکیزه برخوردار نیستند یا این که چنین چیزی را نمی‌خواهند:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۲۷].

«و کسانی که دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند (از حق دور شوید و به سوی باطل بگریید و از راه راست) خیلی منحرف گردید و به کجروی بزرگی بیفتید (تا همچون ایشان شوید)».

خداوند برای حفاظت از نظافت جامعه، امر به معروف و نهی از منکر را تشریح نموده و فرموده‌است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِمَّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها پدیدار شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است (از باور آئینی که برآند، ولی تنها عده کمی) از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق (و خارج از حدود ایمان و وظایف آن) هستند».

این آیه بر فضیلت امت اسلامی دلالت دارد و بیان کرده که اگر امت به شروط امر به معروف و نهی از منکر عمل نماید و به خداوند ایمان داشته باشد، حفظ کرامت آن بر عهده‌ی پروردگار خواهد بود. از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده است که در مورد ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ گفته که: منظور بهترین مردم برای مردم است و شما در حالی که زنجیرهایی در گردن مردم انداخته‌اید آنها را وارد دین اسلام می‌کنید»^(۱).

امام احمد گفته است که: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و در حالی که ایشان روی منبر بودند پرسید: چه کسی از همه بهتر است؟ فرمود: «بهترین مردم کسی است که قرآن را بیشتر می‌خواند، از همه باتقواتر است، بیشتر از همه امر به معروف می‌کند، از منکر نهی می‌نماید و به صله‌ی رحم اهمیت بیشتری می‌دهد»^(۲).

آیه‌ی دیگر که بر فضیلت و ارزش والای امت اسلامی دلالت دارد این گفته‌ی خداوند متعال است:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۴۳].

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۸، ص ۳۲۴، شماره ۴۵۵۷.

۲- احمد، المسند، ج ۶، ص ۴۳۲، هیثمی گفته: احمد و طبرانی آن را روایت کرده‌اند و رجال آن ثقه هستند و هر چند در مورد برخی راویان آن انتقادی شده اما ضروری به عدالت آنان نمی‌زند، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۶۳.

«وهمچنین شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد و ما آن قبله ای را که بر آن بودی (قبله) قرار دادیم. مگر برای اینکه بدانیم کسی را که از پیامبر پیروی می‌نماید از کسی که بر پاشنه‌های خود به عقب باز می‌گردد. و اگر چه این (حکم) جز بر کسانی که الله آن‌ها را هدایت کرده دشوار است. و الله هرگز ایمان (= نماز) شما را ضایع نمی‌گرداند، همانا الله نسبت به مردم رئوف مهربان است».

امت وسط طبق نظر ابن کثیر یعنی امت برگزیده^(۱).

پس با این توصیفات هیچ جای تعجب نیست که پیامبر ﷺ امتش را به اجر بزرگ و ثوابی فراوان بشارت داده و فرموده‌است:

«همه‌ی امت‌ها به من نشان داده شد، پیامبری دیدم که گروه بسیار اندکی همراهش بودند، پیامبری دیگر دیدم که فقط یک یا دو نفر همراهش بودند و پیامبرانی هم بودند که هیچ پیروی نداشتند. در این هنگام سیاهی بزرگ دیدم و گمان بردم امت من هستند، اما گفته شد: آنان پیروان موسی و قوم او هستند، اکنون به افق بنگر، و من نگرستم و سیاهی بزرگی دیدم. گفته شد: به افق دیگر بنگر، و من نگرستم و سیاهی بزرگی دیدم. گفته شد: اینان همه امت تو هستند و همراه‌شان هفتاد هزار نفر وجود دارد که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند...»^(۲).

از عبدالله بن مسعود روایت است که گفت: پیامبر ﷺ به ما فرمود: «آیا خشنود نمی‌شوید که یک چهارم اهل بهشت شما باشید؟ ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: آیا خشنود نمی‌شوید که یک سوم اهل بهشت باشید؟ ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: اما من امیدوارم که شما نصف اهل بهشت باشید»^(۳).

این احادیث بر اجر بزرگ امت اسلامی دلالت دارد به خاطر این‌که به صفت ایمان به خدا و دعوت به سوی او، امر به معروف و نهی از منکر موصوف است، برخلاف اهل کتاب که قرآن، آنان را به دلیل شانه خالی کردن از این مسئولیت مورد سرزنش قرار داده و فرمود:

۱- ابن کثیر، مختصر تفسیر، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲- مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۱۹۹، حدیث شماره ۲۲۰.

۳- مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۲۰۰، حدیث شماره ۲۲۱.

﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [المائدة: ۷۹].

خدای متعال به مردانی از امت امر فرموده‌است که فهم دین را به دست آورند و برای دعوت به‌سوی پروردگار مهیا باشند:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴].

«باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارانند».

در آیه‌ای دیگر هم فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲].

«باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند، و هنگامی که به‌سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند آنان را بترسانند تا خودداری کنند».

بر این اساس امت اسلامی همواره به وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در طول تاریخ، مخصوصاً در صدر اسلام اقدام نموده و افراد عامل در این صحنه به گروه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند:

گروهی از آنان براساس سنت پیشینیان و روش اصحاب و تابعین عمل نمودند و با نیت درست و نصیحت خالصانه و صبر و تواضع در برابر مخاطبان و گفتار نرم و پایبندی به روش‌های نیکو و مهرآمیز در بیان نیکوئی‌های اسلام و انحرافات ادیان دیگر به دعوت مردم پرداختند.

گروهی نیز با التزام قولی و عملی به اسلام به دعوت پرداختند اما با اخلاقی تند و خشن این کار را انجام دادند و باعث شد که نتوانند به قلوب مردم نفوذ کنند. اینان در درجه‌ی پایین‌تری نسبت به گروه اول قرار دارند.

برخی نیز وصله‌ی ناموزون دعوت شده و بدون این‌که از قواعد امر به معروف و نهی از منکر مطلع باشند به انجام این کار می‌پردازند و ریاکارانه با هدف شهرت طلبی و تسلط بر مردم وارد این میدان می‌گردند، آنان از اخلاص دورند، پس در برابر ضعفای زبان می‌گشایند و هنگام رویارویی با قدرتمندان سکوت می‌کنند.

شکی نیست که گروه اول همان کسانی هستند که مد نظر ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ هستند و صفت «خیریت» لباس برازنده‌ی آنان است زیرا در ایمان و استقامت و دعوت به‌سوی او دارای بهترین حالت هستند. به خاطر منبع صحیح آن است که دعوت آن افراد هیچ‌گاه در طول تاریخ اسلام به برتری نژادی یا تحقیر امت‌های دیگر نیانجامیده و فقط خیرخواهی برای دیگران و پیمایش راه نجات در دنیا و آخرت محصول رویکرد دعوت‌گرایی آنان بوده است. برخلاف آنچه که نیروهای نازی و فاشیست آلمانی به بار آوردند و روحیه‌ی برتری‌جویی، آنان را به ایجاد جنگ‌های ویرانگری سوق داد که میلیون‌ها انسان را فقط در نیمه‌ی اول قرن بیستم به کام مرگ فرو برد. گروهی از مسلمین با استناد به آیه‌ی زیر، امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أُهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۰۵﴾﴾ [المائدة: ۱۰۵].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته باشید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند به شما زیانی نمی‌رساند، بازگشت همه‌ی شما به سوی الله است، آنگاه شما را از آنچه عمل می‌کردید؛ آگاه می‌سازد».

اما در حقیقت برداشت آنان از این آیه اشتباه است، زیرا تبعیت از امر پروردگار هم در مورد خود ما و هم در مورد دیگران، جزو هدایت است، پس این آیه همان‌گونه که ابوبکر جصاص گفته هیچ دلالتی بر نفی امر به معروف و نهی از منکر ندارد^(۱).

«ابو‌تعلبه خشنی» که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ بود از ایشان در باره‌ی تفسیر این آیه پرسید، پیامبر ﷺ این‌گونه پاسخ داد: «البته باید یکدیگر را به معروف امر کنید و از منکر نهی نمایید، تا زمانی که، بخل و حرص بر مردم حاکم می‌شود و از هوی و هوس کاملاً پیروی می‌شود و دنیا بر همه چیز ترجیح داده می‌شود و افراد صاحب نظر به خود مغرور می‌گردند، در این حالت به اصلاح خودت بپرداز و از مردم عوام و دور افتاده از حق، فاصله بگیر و بدان که پیش روی شما روزگار سختی و صبر است، صبر در آن روزگار، مانند گرفتن گلوله‌ی آتشین در دستان است و کسی که در آن ایام، عمل

نیک انجام دهد به اندازه پنجاه نفر از شما پاداش می‌گیرد»^(۱).

ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌دانست که مفهوم این آیه به نسبت برخی از مسلمانان دارای پوشیدگی و پیچیدگی است به همین خاطر در یکی از خطبه‌های خود چنین گفت: «ای مردم، شما این آیه را می‌خوانید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾ در حالی که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هرگاه مردم با ظالمی مواجه شوند و دست او را نگیرند و مانع او نشوند، نزدیک است که خداوند آنان را دچار عذابی سازد»^(۲).

در حقیقت خیرخواهی برای مردم، امر به معروف و نهی از منکر جزو لوازم دوستی میان مؤمنان است. خدای تعالی فرموده است:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۷۱].

«مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، و نماز را چنان که باید می‌گذارند و زکات را می‌پردازند، و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانی‌اند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند، خداوند توانا و کار بجا است».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برادر مؤمنت را چه ظالم باشد و چه مظلوم، یاری برسان». مردی گفت: ای رسول خدا، اگر مظلوم باشد، یاریش می‌کنم، اما اگر ظالم باشد چگونه او را یاری کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را از ظلم کردن منع نما، اگر چنین کنی او را یاری کرده‌ای»^(۳).
پس دوستی و همکاری میان مؤمنان فقط در زمینه‌ی عدل و حق است و بدان خاطر است که امر به معروف و نهی از منکر از فرض‌های کفایی محسوب می‌شود که اگر هیچ یک از افراد امت به آن اقدام نمایند، همه‌ی آنها دچار گناه می‌گردند.

۱- ابوداود، السنن، ج ۴، ص ۵۱۲، حدیث شماره ۴۳۴۱ و ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۲۵۷، حدیث شماره ۳۰۵۸ و گفته: حسن و غریب است.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۲۵۶، حدیث شماره ۳۰۵۷، و گفته که حسن و صحیح است و ابوداود، السنن، ج ۴، ص ۵۱۰، حدیث شماره ۴۳۳۸.

۳- بخاری، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۲۳، حدیث شماره ۶۹۵۲.

اصطلاح «معروف» در شریعت اسلامی برای اموری به کار می‌رود که شارع مقدس به انجام آن امر فرموده، مانند مسائل عقیدتی، عباد یا معاملات صحیح، و منکر هم به اموری اطلاق می‌گردد که شارع مقدس از آنها نهی نموده است. و عقل سلیم انسانی و فطرت دست نخورده‌ی بشر نیز در آنچه که شریعت تأیید نموده یا از آن نهی کرده با دین آسمانی هماهنگ است.

این که امر به معروف و نهی از منکر، جوانب مختلف زندگی را در بر گرفته، بدان معنی است که جامعه‌ای به وجود آید که به تمام معنا با برنامه‌ی الهی سازگار باشد. از این جاست که هرگاه در میان امت انحرافی صورت گرفته باشد، علمای اسلام برای بیان آن انحراف و ارزیابی آن قبل از این که خطر آن گسترش یابد، اقدام نموده‌اند: ابن تیمیه رحمته الله علیه بیان فرموده‌است که: هرگاه گروهی از مسلمانان، یکی از قوانین ظاهری و متواتر اسلام را رها نمایند، طبق نظر همه‌ی پیشوایان مسلمان، جنگ با آنان واجب می‌گردد. هرچند با شهادتین هم گواهی بدهند. این حکم شامل کسانی هم می‌شود که از ادای وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفر خودداری می‌کنند^(۱).

بدون شک به کارگیری روز و قدرت برای امر به معروف و نهی از منکر باید از طریق کسانی صورت گیرد که شایستگی این کار را دارند. این مسأله به نسبت دوران حاضر از اهمیت بیشتری برخوردار است. شهروندان فقط وظیفه دارند که دولت اسلامی را از وقوع منکرات باخبر سازند، اما تغییر منکرات از طریق گفتار و رفتار نیکو، امری است که افراد نیز می‌توانند بدون این که خود و یا خانواده‌ها یا نزدیکان را دچار دردسر سازند، به آن اقدام نمایند.

عمر بن خطاب رضی الله عنه معتقد بود که گرایش صحیح به امت اسلامی مقتضی محقق ساختن شرط خداوند در این رابطه است و شرط خداوند هم عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر. ایشان می‌فرمود: «ای مردم! اگر شما دوست دارید که جزو امت اسلامی باشید، باید شرط خداوند را به‌جا آورید»^(۲). ایشان با این جمله به این آیه‌ی قرآن اشاره داشت:

۱- ابن تیمیه، الفتاوی، ج ۴، ص ۱۸۱.

۲- ابن کثیر، مختصر تفسیر، ج ۱، ص ۳۱۱.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِمَّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که به برای مردم پدیدار شده‌اید: امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند؛ قطعاً برایشان بهتر بود، برخی از آنان مؤمنند و بیشتر آنان فاسق و نافرمانند».

آن چه بیان شد، مجموعه‌ای از صفات امت مسلمان است. پس کسی که خواهان وابستگی به این امت است، باید شرط این کار را از طریق ایمان به خدا و تلاش برای استوار نمودن زندگی طبق آموزه‌های آن، فراهم نماید. این بدان معنا نیست که امر به معروف و نهی از منکر، جزو ویژگی‌های خاص این امت است، بلکه سایر امت‌ها نیز با الهام از تعلیم انبیای گذشته به این کار اقدام نموده‌اند و حتی برخی از پیامبران در اثر این اقدام، به قتل رسیده‌اند. خداوند برخی از داستان‌ها را چنین نقل می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [آل عمران: ۲۱].

«به راستی کسانی که به آیات الله کفر می‌ورزند، و پیامبران را به ناحق می‌کشند و (نیز) کسانی از مردم را که به عدالت امر می‌کنند؛ به قتل می‌رسانند، پس آنان را به عذابی دردناک مزده بده!».

و در سفارشی که لقمان به فرزندش می‌کند، چنین آمده است:

﴿يَبْنَئِ أَيْمُ الصَّلَاةِ وَأْمُرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [لقمان: ۱۷].

«ای پسر عزیزم! نماز را چنان که شاید بخوان، و به کار نیک دستور بده و از کار بد نهی کن، و در برابر مصایبی که به تو می‌رسد شکیبا باش. اینها از کارهای (اساسی و مهمی) است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید».

قرآن علمای یهود و نصاری را به علت ترک وظیفه «امر به معروف و نهی از منکر» مورد نکوهش قرار داده است، زیرا این بی‌توجهی آنان باعث شیوع انحراف از شریعت خدا گردید، خداوند چنین فرمود:

﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنِ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ [المائدة: ۶۳].

«چرا الله پرستان و دانشمندان آنها را از سخنان گناه‌آلود، و خوردن مال حرام، نهی نمی‌کنند؟! چه بد است کاری که انجام می‌دادند».

پیامبر ﷺ هم چنین فرموده است: «هر پیامبری که خداوند قبل از من مبعوث فرموده‌است، دارای اصحاب و یارانی بوده که طبق سنت او رفتار کرده و از او پیروی نموده‌اند. اما پس از آنان افرادی جایگزین شده‌اند که به گفتار خود عمل نکرده و اعمال‌شان طبق روش و دستور انبیاء نبوده است. [اگر در میان امت من هم چنین افرادی ظاهر شوند] هرکس به طور عملی با آنان مبارزه کند و با دست خود از این انحراف منع‌شان نماید، مؤمن به حساب می‌آید و اگر با زبان، این تلاش را به خرج دهد، بازهم مؤمن است. اگر در قلب او هم نسبت به عمل آنان بی‌زاری باشد، بازهم مؤمن است، اما در غیر این صورت در قلب او، به اندازه‌ی یک ذره هم ایمان نیست»^(۱).

فردی که به معروف امر می‌نماید و از منکر نهی می‌کند، بسیار لازم است که به حکم شرعی مورد نظر خود آگاهی داشته باشد، در غیر این صورت باید قبل از اقدام به این کار نسبت به آن عمل حاصل کند تا ناخواسته مرتکب خلاف شرع نگردد. و باید بداند که شریعت اسلام دارای تسامح و بخشش خاصی است و به مسلمانان اجازه داده که اگر گمان برد امر به معروف و نهی از منکر به ضرر خود یا دیگران تمام می‌شود، از این کار خودداری نماید و باید برآورد نماید که اقدام او موجب نفع و پند گرفتن طرف مقابلش خواهد گردید در غیر این صورت، این وظیفه‌ی شرعی از گردن او ساقط می‌شود و باید به مرحله‌ی پایین آن یعنی انکار قلبی اکتفا کند.

ابن تیمیّه رحمته قاعده‌ی مهمی را در باب «امر به معروف و نهی از منکر» برای مسلمانان و داعیان توضیح می‌دهد. این قاعده مربوط به رعایت مصالح و مفاسد توسط فرد داعی است. طبق این قاعده اگر در نتیجه‌ی امر به معروف و نهی از منکر مصلحتی بزرگ‌تر از مفاسد حاصل شود، این کار بر او واجب می‌گردد و در صورتی که مفاسد این کار را بزرگ‌تر و بیشتر از مصالح آن باشد، این کار بر او حرام می‌گردد و در صورت تساوی مصالح و مفاسد هم به این کار امر نمی‌شود و نباید به معروف امر نماید یا از

۱- مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۷۰، حدیث شماره ۵۰.

منکر نهی کند، زیرا دفع مفاسد نسبت به جلب منافع اولویت بیشتری دارد. و اگر معروف و منکر از هم قابل تفکیک نباشد، باید به طور مطلق به معروف امر نماید و از منکر نهی کند. آنچه بیان شد براساس نوع معروف و نوع منکر بود، اما اگر در صورتی که مخاطبان داعی، یک فرد یا یک گروه مشخص باشند، امر به معروف و نهی از منکر در مورد آنها صورت می‌گیرد. نیکی‌هایشان ستایش می‌شود و برای بدی‌هایشان مورد سرزنش قرار می‌گیرند. اما باید داعی توجه داشته باشد که امر به معروف منجر به تباه شدن معروفی بزرگ‌تر نگردد و یا نهی از یک منکر منجر به ایجاد منکر بدتر از آن یا از دست رفتن معروفی مهم‌تر از آن نشود^(۱).

یکی از موارد بسیار ریز و دقیق در برخورد با منکرات، توسط امام ابن قیم رحمته بیان شده است. ایشان درجات آن را به چهار نوع و چهار حکم تقسیم نموده است:

اول: منکری را از بین ببرد و ضد آن را جایگزین سازد - این کار، مشروع است.

دوم: از منکری بکاهد، هرچند که طور کلی آن را از بین نبرد - این کار هم مشروع است.

سوم: منکری را از بین ببرد اما همانند آن را جایگزین سازد - این مسأله جای اجتهاد است.

چهارم: امر بدتری جایگزین منکر نماید - این کار حرام است.

امام ابن قیم برای توضیح این مطلب، مثال‌هایی ذکر می‌کند و می‌گوید: «اگر افرادی فاسق و یا فاجر را دیدی که در حالی بازی با شطرنج بودند، نهی آنان از این کار نشانه‌ی ناآگاهی و ضعف بینش توست، مگر این که هدف تو این باشد که آنان را از این کار به تیراندازی و اسب سواری و سایر کارهایی رهنمون کنی که نزد خدا و رسول محبوب‌تر است. و اگر افرادی فاسق را دیدی که در اطراف یک کار لهو و لعب جمع شده و به سوت زدن و کف زدن مشغول هستند، بهتر است که آنان را به حال خود واگذاری نه این که با نهی از منکر به بدتر از آن کار سوق دهی، مگر این که یقین داشته باشی که می‌توانی آنان را از آن کار بازداشته و به اطاعت خداوند و ادا نمودن نمازی، زیرا آنچه که آنان بدان مشغولند باعث شده که از پرداختن به کارهای بدتر منصرف شوند. به همین صورت اگر فردی به خواندن کتاب‌های طنز و داستان‌های بی‌ثمر و بی‌ارزش

مشغول بود و از این می‌ترسی که منع او از خواندن آن کتاب‌ها باعث پرداختن او به کتاب‌های بدعت و خواندن مطالب گمراه کننده و سحر جادو می‌شود. او را با همان کتاب‌ها به حال خود بگذارد.

ابن قیم به این شیوه، قاعده‌ی «اولویت دفع مفسد به نسبت جلب منافع» را توضیح می‌دهد.

ابن قیم می‌گوید که من از شیخ خود ابن تیمیه شنیدم که می‌فرمود: «در زمان حکومت تاتارها، به همراه چند نفر از یارانم از کنار گروهی از تاتارها عبور کردیم که در حال شراب خواری بودند، یکی از یاران من عمل‌شان را ناپسند دانست. من به او گفتم: خداوند به این خاطر شراب را حرام کرده، چون مانع یاد خدا و نماز می‌شود، اما شراب خواری، این افراد را از کشتن و اسیر کردن مردم و غارت اموال آنان باز داشته است»^(۱).

حافظ ذهبی برای امر به معروف و نهی از منکر، دو شرط اساسی بیان کرده‌است که عبارتند از: قدرت و اخلاص. ایشان می‌گوید: آشکار کردن ندای حق کار بزرگی است و به قدرت و اخلاص نیاز دارد، زیرا انسان مخلص، بدون توانایی نمی‌تواند به انجام این کار بپردازد و انسان قوی هم بدون اخلاص دچار رسوایی می‌گردد، اما اگر کسی در انجام وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، از هردو شرط برخوردار باشد، صدیق است و شخصی که از انجام این وظیفه با این شروط ناتوان است، حداقل باید قلباً از عمل منکر بیزاری داشته باشد، زیرا پایین‌تر از این مرحله، ایمانی نیست»^(۲).

خلاصه این که امر به معروف و نهی از منکر، فرض کفایی بر امت است و برحسب قاعده‌ی «انتخبا امرکم ضرورت» برآورده می‌شود و باید کسانی به انجام این وظیفه اقدام بکنند که به احکام شرع آگاهی داشته باشند و مراد و هدف از امر یا نهی مردم را می‌شناسند و این را نیز می‌دانند که اقدام به این کار موجب ضرری برای خود و یا خانواده یا دیگران نمی‌گردد.

۱- ابن قیم، اعلام الموقعین، ج ۲، ص ۱۵.

۲- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

بحث دوم: قضیه‌ی سرپرستی در جامعه‌ی اسلامی

خدای متعال، مؤمنان را از این نهی کرده‌است که کافران و هوی‌پرستان را به عنوان دوست صمیمی و سرپرست خود بگیرند یا آنان را مشاور خود قرار دهند و امورات خود را به آنان بسپارند. خداوند علت این منع را در این دانسته‌است که آنان برای تباه نمودن مؤمنان از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند و هر نوع مکر و نیرنگی را در این راه به کار می‌گیرند. خدای متعال فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَاغَةَ مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُوكُمْ خَبَالًا وَدُوًّا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾﴾ [آل عمران: ۱۱۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان (کافران) (دوست و) محرم اسرار نگیرید، آن‌ها از هیچ ناپکاری در حق شما کوتاهی نمی‌کنند. آن‌ها دوست دارند که شما در رنج و زحمت باشید. به راستی دشمنی از دهان (و زبان) شان آشکار شده‌است، و آنچه سینه‌هایشان پنهان می‌دارد؛ بزرگتر است، بی‌شک ما آیات و نشانه‌ها (ی دشمنی آنان) را برای شما بیان کردیم، اگر اندیشه کنید».

پیامبر ﷺ هم بیان فرموده‌است که: «انسان براساس دین و باور دوستانش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، پس بنگرید که با چه کسانی دوستی و رفاقت می‌کنید»^(۱).

بخاری از انس و او از پیامبر ﷺ چنین نقل کرده است: «خداوند هیچ پیغمبری نفرستاده و هیچ جانشینی در زمین تعیین ننموده‌است مگر این که همه‌ی آنان دو همراه دائمی دارند، یکی از آنها به نیکی امر می‌کند و انسان را برای انجام آن تشویق می‌نماید و دیگری او را به شرارت امر می‌کند و برای انجام آن تشویق می‌کند، و فقط کسی از این مهلکه رهایی می‌یابد که خداوند او را نجات دهد»^(۲).

عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه پس از پذیرش مسئولیت خلافت، در اجرای این توصیه‌ی نبوی، چنین گفت: «هرکس که دوست دارد، همنشین ما گردد، باید پنج عمل را در رابطه با ما انجام دهد: نیازهای نیازمندان را که خود نمی‌توانند آن را با ما مطرح کنند

۱- ابوداود، السنن، ج ۵، ص ۱۶۸، حدیث شماره ۴۸۳۳ و ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۸۹، حدیث شماره ۲۳۷۸ و گفته که حسن و غریب است.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۹، حدیث شماره ۷۱۹۸.

به ما برساند، هرگاه در عدالت گزایی ناتوان ماندیم، ما را برای عدل گزایی یاری دهد، برای استقامت بر مسیر حق، یاری گر ما باشد، حق امانت را هم در مورد ما و هم در مورد مردم ادا نماید، هرگز نزد ما غیبت کسی را نکند. کسی که این پنج عمل را انجام دهد، در همنشینی با ما دچار مشکل خواهد شد»^(۱).

این خلیفه‌ی عادل به این هم اکتفا نکرد و در موسم حج، نامه‌ای به حجاج نوشت و از آنان طلب نصیحت و خیرخواهی نمود: «اما بعد، هر فردی که برای دفع یک ظلم، یا پیشنهاد یک امر که برای خاص و عام مردم موجب اصلاح دین می‌گردد، نزد ما بیاید، از صد تا سیصد دینار پاداش به او می‌دهیم و این مقدار براساس مخارج و دوری راه تعیین می‌گردد، شاید خداوند با این کار، حقی را زنده گرداند یا باطلی را بمیراند و یا در نتیجه‌ی آن خیری را برای امت جاری سازد»^(۲).

رسول خدا ﷺ از مشورت با مشرکان نهی کرده و چنین فرموده‌است: «با آتش مشرکان، اطراف خود را روشن نسازید»^(۳). تفسیری که از حدیث بیان شد، توسط امام حسن بصری رحمته صورت گرفته است^(۴).

علمکرد اصحاب رضی معنی این حدیث را تقویت می‌کند. روایت شده که ابوموسی اشعری، یک فرد ذمی را برای کتابت به کار گرفت. عمر رضی به او نامه‌ی نوشت و با تذکر این آیه: ﴿لَا تَتَّخِذُوا بِطَاغَةَ مِّن دُونِكُمْ﴾ وی را توبیخ نمود.

امیر مؤمنان عمر رضی چنین نوشت: «از اهل کتاب برای انجام کارها کمک نگیرد، زیرا آنان رشوه را حلال می‌دانند، بلکه برای پیشبرد کارها و واگذاری مسئولیت‌ها از افرادی استفاده کنید که از خداوند می‌ترسند».

به عمر رضی گفته شد که مردی از مسیحیان منطقه‌ی «حیره» در خواندن و نوشتن از همه تواناتر است، آیا او را به عنوان کاتب استخدام نمی‌کنی؟ فرمود: «من به غیر از مؤمنان هیچ دوستی نمی‌گیرم». ایشان در نامه‌ای به ابوبهریره چنین نوشت: «... در

۱- طبری، تاریخ، ج ۶، ص ۵۶۹.

۲- ابن عبدالحکم، سیره‌ی عمر بن عبدالعزیز، ص ۱۳۷.

۳- نسائی، المجتبی، ج ۸، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

۴- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

هیچ یک از امورات مسلمانان، مشرکان را به یاری نگیر و فقط خودت به این کار اقدام کن، زیرا تو هم مانند سایر مسلمانان هستی، با این تفاوت که بار سنگین آنان بر دوش تو گذاشته شده است»^(۱).

آیات زیر هم مؤید این مسأله است:

﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾ [الكهف: ۲۸].

«و از کسی فرمان مبر که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم، و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است و کار و بارش (همه) افراط و تفریط بوده است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَزِدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا

خَلْسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کافران، فرمانبرداری کنید، شما را به کفر برمی‌گردانند و زیان دیده برمی‌گردید».

واقعیت این است که حکومت اسلامی، حکومت عقیده و فکر است، پس امکان ندارد که مسئولیت‌های حساس آن را افرادی برعهده گیرند که برای دین حاکم ارزشی قائل نیستند و عقاید آن دین را نمی‌پذیرند و تفکر آن را، باور فکری خود قرار نمی‌دهند. این به معنای ظلم به اشخاص نیست، زیرا سایر دولت‌های عقیدتی نیز اجازه نمی‌دهند که مسئولیت‌های حکومت را افرادی برعهده گیرند که به ایدئولوژی مد نظر حکومت، عقیده ندارند آنان حتی وظایف عادی را هم به آنان نمی‌سپارند، در حالی که اسلام مسئولیت‌های جزئی را به مخالفان عقیدتی واگذار نمی‌کند. حوادثی که در طول تاریخ اسلام روی داده‌است، نشان از صحت این قضیه دارد. در زمان خلافت «المقتدر بالله» عباسی، سپاه مسلمانان در سال ۲۹۸ هجری، اسیرانی از رومیان را با خود به پایتخت کشور اسلامی آورد که صلیب‌هایی بر گردن داشتند. گروهی از بزرگان مسیحی هم در بغداد بودند و امور پادشاه را تدبیر و اجرا می‌کردند. وقتی که آثار و نشانه‌های رومی و صلیبی را در میان اسیران دیدند، سرافکننده و شرمنده گشتند»^(۲). و بدین ترتیب، معلوم شد که رابطه‌ی دینی، از هر نوع رابطه‌ی دیگری قوی‌تر و بالاتر از هر نوع مصلحتی است.

خدای تعالی فرموده است:

۱- ابن قیم، احکام اهل ذمه، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲- صولی، الاوراق، عصر المقتدر، ص ۱۲۳.

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَةً﴾ [آل عمران: ۲۸].

«مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند، و هر کس چنین کند، با الله هیچ رابطه‌ای ندارند و (عهد و پیمان او با الله گسسته شده است). مگر اینکه (از آزار و اذیت) آن‌ها بترسید (در ظاهر با آنان دوستی کنید)».

بغوی در تفسیر این آیه گفته‌است: خدای متعال، مؤمنان را از دوستی با کفار و نرمش در برابر آنان و بیان اسرار و روابط پنهانی با آنان نهی فرموده‌است، مگر در حالتی که کافران بر مؤمنان غالب و چیره باشند. یا شخص مؤمن در میان قوم کافر زندگی کند و از این بترسد که او را دچار فتنه کنند، پس در ظاهر با آنان مدارا کند، اما قلبش به ایمان وابسته و مطمئن بماند، البته چنین شخصی برای دفاع از خود نباید مرتکب قتل یا خوردن مال حرام گردد و یا باعث شود که کافران بر ناموس مسلمانان دست یابند. تقیه فقط زمانی درست است که شخص مسلمان از قتل بترسد و شرط دیگر تقیه، نیت سالم است. خدای تعالی چنین فرموده است:

﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ [النحل: ۱۰۶].

«به جز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌هایشان ثابت بر ایمان است».

علاوه بر این، تقیه برای مؤمن، نوعی رخصت است و اگر در ظاهر و باطن بر عقاید و باورهای خود پایبند بماند و در این راه کشته شود، اجر بزرگی خواهد داشت^(۱).

طبری نیز در تفسیر ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَةً﴾ می‌گوید: یعنی فقط زمانی برای شما مؤمنان جایز است که با کفار دوستی نشان دهید که زیر سلطه‌ی حکومت آنان باشید و از جان خود بترسید و بدین خاطر در زبان با آنان مدارا کنید و دشمنی خود را پنهان دارید، اما نباید با اعتقادات کفرآمیز آنان همسو شوید و یا عملاً آنان را بر علیه مسلمانان یاری کنید^(۲).

۱- بغوی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲- طبری، تفسیر، ج ۳، ص ۲۲۸.

خدای متعال از دوستی با کافران و پذیرش حاکمیت آنان و از اعتماد بر آنان به شدت نهی فرموده است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ ءَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾ [الممتحنة: ۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید که با آن‌ها طمع دوستی می‌افکنید، در حالی که آن‌ها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند.»

﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ ءَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ [هود: ۱۱۳].

«و به کافران و مشرکان تکیه نکنید (که اگر چنین کنید) آتش دوزخ شما را فرو می‌گیرد، و جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید، و پس از (تکیه به کافران و مشرکان) یاری نمی‌گیرید و پیروز گردانده نمی‌شوید.»

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَى ءَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ ءَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۵۱].

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید. ایشان برخی دوست برخی دیگرند، هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد، بی‌گمان او از زمره‌ی ایشان به شمار است. و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی‌کند.»

طبری در تفسیر این آیه می‌فرماید: «هرکس که به‌جای مؤمنان، یهود و نصاری را به عنوان دوست و یاور انتخاب کند، جزو آنان است، هم در دین و هم در ملیت، زیرا هیچ‌کس، دیگری را به سرپرستی و دوستی نمی‌گیرد، مگر زمانی که او هم به عقیده و به منهج او راضی و خشنود باشد، و در این صورت به دشمنی با امور مخالف او می‌پردازد و بر او حکم همان شخص جاری می‌گردد»^(۱).

ابن حزم می‌گوید: «صحیح است که این آیه: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ بر ظاهر آن حمل می‌شود و مؤمن اگر سرپرستی و دوستی کفار را بپذیرد، مانند کفاری از

جمله‌ی کافران محسوب می‌شود. این حقیقتی است که حتی دو تن از مسلمانان در آن اختلاف ندارند»^(۱).

امام ابن تیمیه هم می‌فرماید: «خداوند در این آیه خبر داده‌است، کسانی که کافران را به دوستی می‌گیرند، جزو آنان به شمار می‌روند، خداوند در آیه‌ی دیگری فرموده- است:

﴿وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ [المائدة: ۸۱].

«اگر آنان به خدا و پیغمبر و آنچه بر او نازل شده است، ایمان می‌آوردند، کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارج‌اند». طبق این آیه، ایمان حقیقی مانع دوستی با کفار و متضاد با منهج آنان است و چنین ایمانی با دوستی کفار در یک قلب جمع نمی‌گردد. آری آیات قرآن، یکدیگر را تأیید می‌کنند»^(۲).

اسلام همواره به این شیوه عمل کرده که میان پیروان خود و کافران، جدایی حاصل سازد و دوستی و محبت را میان مؤمنان، واجب نموده و آن را میان کافران و مؤمنان حرام کرده است، زیرا دین، عامل جدایی آنان است:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [المجادلة: ۲۲].

«مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیله‌ی ایشان باشند، چرا که مؤمنان، خدا بر دل‌هایشان رقم ایمان زده است، و با نغمه‌ی ربانی خود یاری‌شان داده است و

۱- محلی، ج ۱۳، ص ۳۵.

۲- ابن تیمیه، الایمان، ص ۱۴.

تقویت‌شان کرده است، و ایشان را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر آنها رودبارها روان است، و جاودانه در آن می‌مانند. خدا از آنان خشنود، و ایشان هم از خدا خشنودند. و اینان حزب یزدانند. هان! حزب یزدان، قطعاً پیروز و رستگار است.»

این آیه به طور علنی اعلام می‌کند که میان مؤمنان و کافران، جدایی وجود دارد و میان آنان نه رابطه‌ی خویشاوندی به وجود می‌آید و نه روابط جنسی، عقیده سخن اول او را می‌زند و عقیده سرآغاز رابطه‌ی یک مؤمن با دیگران است. امام این جدایی ناشی از عقیده در زمینه‌ی روابط عادی با کافران رنگ تسامح به خود می‌گیرد، بدین معنی که اسلام، نیکوکاری و رفتار عادلانه با کفار را مجاز شمرده است. اسلام روابط دوستانه، برادرانه، محبت‌آمیز و مبتنی بر همکاری را فقط با مسلمانان جایز نموده است.

بدون شک، تعیین افرادی خاص و همراز و مشاور برای اداره‌ی جامعه، منجر به واگذاری امانات، اختلاط افراد با یکدیگر و برقرار شدن روابط محبت‌آمیز و دوستانه میان آنان می‌شود و شایسته است که برای چنین موقعیت‌هایی، فقط از افراد مؤمن و صالح و از کسانی استفاده می‌شود که به استقامت، حق‌طلبی، خیردوستی، صداقت و شجاعت در بیان حقایق و انگیزه‌ی ترجیح مصالح عمومی، مشهورند و به طور کلی دارای صفاتی باشند که در عزت بخشیدن به اسلام و مسلمین نمود می‌یابد که خود نیازمند بازگشتن نیکو به سوی اسلام و عمل کردن به تعالیم و رهنمودهای قرآن و تشکیل امتی مؤمن و قوی و شایسته است که در دنیا گواه مردم می‌باشند و پیامبر در قیامت بر حقانیت آنان شهادت می‌دهد.

فصل سوم: رشد اقتصادی

بحث اول: نگهداری ثروت و ایجاد رشد اقتصادی

قرآن کریم، پیروان خود را به آخرت طلبی و تلاش و کوشش جدی برای دستیابی به رضای پروردگار و ورود به بهشتی رهنمون می‌کند که وسعت آن به اندازه‌ی وسعت آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران مهیا شده است. اما وسایل و اسباب رسیدن انسان به رضای خداوند، چیزی جدا از دنیا نیست، آنچه مطلوب است، در اختیار گرفتن دنیاست برای رسیدن به آخرت و بدین شیوه است که انسان مسلمان، زمین را آباد و ثروت را افزایش می‌دهد و برای دستیابی به محصول، بذر می‌کارد و نهال پرورش می‌دهد و با در اختیار گرفتن وسایل، در زمین غور می‌کند تا روزی به دست آورد. او برای حفاظت خود، ازدواج می‌کند و علم می‌اندوزد و هر نوع فعالیت اجتماعی و اقتصادی شایسته را انجام می‌دهد و همه‌ی این کارها را برای خوشبختی آخرت انجام می‌دهد و رهنمود خداوند را عملی می‌سازد که می‌فرماید:

﴿وَأَنْتُمْ فِيمَا آتَاكُمُ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ [القصص: ۱۷۷].

«به وسیله‌ی آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهره‌ی خود را از دنیا فراموش نکن».

در اسلام هیچ‌گونه نگاه تحقیرآمیزی به مال و آباد کردن دنیا وجود ندارد. رسول اکرم ﷺ فرموده است: «گاهی یکی از شما اراده می‌کند که اموالش را ببخشد و غیر از آن هم چیزی ندارد، پس از بخشش آن، تهی دست می‌گردد و مایحتاج خود را از مردم می‌طلبد»^(۱). ایشان به سعد بن ابی وقاص که قصد صدقه دادن داشت فرمود: «تو اگر وارثان خود را با ثروت و دارایی ترک نمایی، بهتر از این است که آنان را فقیر و تنگدست و چشم به راه مردم بگذاری»^(۲).

۱- دارمی، السنن، ج ۱، ص ۳۹۱.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۳۶۳، حدیث شماره ۲۷۴۲ و مسلم، الصحيح، ج ۳، ص ۱۲۵۱، حدیث شماره ۱۶۲۸، لفظ حدیث از بخاری است.

زاهد مشهور، فضیل بن عیاض از عبدالله بن مبارک که یکی از پیشوایان حدیث است، چنین پرسید: تو ما را به زهد و کفایت و قناعت امر می‌کنی، در حالی که می‌بینیم برای خود، کالاهای دنیوی تهیه می‌کنی، این چگونه است؟ عبدالله بن مبارک فرمود: ای ابوعلی -کینه‌ی فضیل بود- من این کار را برای حفظ آبرو و کرامت شخصیت انجام می‌دهم و از این طریق برای اطاعت پروردگارم کمک می‌گیرم. فضیل گفت: ای ابن مبارک، این کار چه نیکوست اگر برای آن هدف نیکو باشد»^(۱).

و بدین ترتیب، پیشوای زاهدان و پیشوای محدثان با یکدیگر توافق کردند که باید مال را از طریق تجارت، افزایش داد، البته اگر از حلال به دست آید در مسیر حلال خرج گردد. و این مسأله منافاتی با زهد صحیح و دعوت مردم به رفتار زاهدانه ندارد.

از امام سفیان بن عیینه درباره‌ی زهد پرسیده شد، فرمود: «زهد، به معنی پرهیز از حرام است، و خداوند اموال حلال را برایت مباح نموده است، زیرا پیامبران، ازدواج می‌کردند، سوارکاری می‌نمودند، لباس می‌پوشیدند، غذا می‌خوردند. اما خداوند، آنان را از برخی چیزها نهی فرمود و آنان هم در رابطه با آن اشیاء، زهد به خرج داده و خود را از آن منع کردند»^(۲).

امام زاهد و پرهیزکار، سفیان ثوری، اهمیت مال را چنین بیان کرده است: «مال و ثروت در گذشته، امری مکروه و ناخوشایند بود، اما امروز، سپر مؤمن است»^(۳). و در جایی دیگر گفته است که: «این که پس از خودم، ده‌ها هزار درهم به جای گذارم و خداوند، مرا در مورد آن پول مورد محاسبه و بازخواست قرار دهد، برایم خوشایندتر از این است که محتاج مردم باشم»^(۴).

بر این اساس از مؤمن انتظار می‌رود که مال و ثروتش را مورد محافظت قرار دهد و حق فرزندان خود را برای‌شان نگه دارد و آن را هدر ندهد، زیرا:

﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ ط وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ [الاسراء: ۲۷].

«بی‌گمان باد دستان، دوستان اهریمنانند (و گوش به وسوسه‌های ایشان می‌دارند و

۱- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۴۳.

۲- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۴۱۳.

۳- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۴۱.

۴- همان منبع.

در انجام بدی‌ها همسان و همگامند».

اما مؤمن این را هم باید به خاطر داشته باشد که محبت مال دنیا بر او غالب نشود و برده‌ی دنیا نگردد و وقت و فکرش را غرق جمع‌آوری پول و مال نگرداند. او نباید به خاطر دنیا خدایش را فراموش و عبادت را رها نماید و اوامر او را کنار گذارد و تجاوز از حدود و خودنمایی بر مردم را خوی خود قرار دهد. زیرا اگر چنین کند، مشمول تهدیدی قرار می‌گیرد که در این آیه بیان شده است:

﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَأَسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ﴾
[الاحقاف: ۲۰].

«شما لذایذ و خوشی‌های خود را در زندگی دنیای خویش برده‌اید و کام بر گرفته‌اید، امروزه شما به سبب استکباری که به ناحق در زمین می‌کردید، و به علت گناهان و تمرّدی که می‌ورزیدید، با عذاب خوارکننده و ذلت باری جزا داده می‌شوید».

این گروه از مردم که بنده و برده‌ی مال و ثروت گشته‌اند، دو گروهند، گروهی آن را نگه می‌دارند و گروهی اسراف می‌کنند. آنان که به ذخیره‌ی ثروت می‌پردازند، دوستی و حب دنیا، به بخل و تنگ‌دستی نسبت به خود و خانواده و ادارشان می‌کند و از روزی پاکیزه هم محروم می‌مانند. افرادی هم که دچار اسراف می‌شوند، در لذت و عیش و نوش غرق می‌شوند و تا آن جا که می‌توانند در دنیا کام جویی می‌کنند. گاهی این افراد به مردم هم لطمه می‌زنند، حقوق‌شان را نادیده می‌گیرند، در معامله و کالا به خیانت و دروغ و سوگند، متوسل می‌شوند تا کالای‌شان را به دیگران تحمیل کنند و حتی به دزدی از اموال خصوصی و عمومی مردم می‌پردازند. و همه‌ی این موارد را به خاطر دوستی دنیا و غرق شدن در آن انجام می‌دهد. قرآن کریم، هم از خست نهی کرده و هم اسراف و اعتدال را به بشر توصیه نموده‌است و در رهنمود خود به پیامبر ﷺ چنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾
[الاسراء: ۲۹].

«دست خود را بر گردن خویش بسته مدار و آن را یکسره گشاده مساز که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت قرارگیری و لخت و غمناک گردی».

قرآن همچنين به بخشش اموال ترغيب نموده تا مایه‌ی پاکی درون و تزکیه و رشد اموال باشد و حب خدا و رسول و اشتیاق رسیدن به آخرت همواره بر قلب مؤمن غالب باشد و حب دنیا و زندگی همیشگی در آن را تحت الشعاع خود قرار دهد، خدای تعالی فرموده است:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [آل عمران: ۱۸۰].

«آنان که نسبت به آنچه خداوند از فضل و نعمت خود بدیشان عطا کرده است بخل می‌ورزند (و زکات مال بدر نمی‌کنند و در راه مصالح جامعه به بذل و بخشش دست نمی‌یازند) گمان نکنند که این کار برای آنان خوب است و به سود ایشان است بلکه این کار برای آنان بد است و به زیان ایشان تمام می‌شود. در روز قیامت همان چیزی که بدان بخل ورزیده‌اند، طوق ایشان خواهد گشت.»

به همین خاطر است که قرآن، با تبدیل اموال به گنج مخالفت کرده و آن را حرام نموده و عاملان چنین کاری را به عذاب تهدید نموده است. زیرا تبدیل اموال به گنج باعث می‌شود که در دسترس مردم قرار نگیرد و زکات آن پرداخت نشود. مال و ثروت هرچند که می‌تواند در مالکیت فردی قرار گیرد، اما بازهم حقی از جماعت در آن هست. به همین دلیل است که اسلام، افراد سفیه و کم‌خرد را از تسلط بر اموال و اتلاف ثروت نهی کرده و قمار و خرید و فروش و معاملاتی کالاهای در معرض خطر را در جهت حفاظت از اموال حرام نموده است، زیرا دنیا و آبادانی زمین، از طریق همین اموال صورت می‌پذیرد. پس لازم است که مال و ثروت در دسترس مردم باشد و در جهت اجرای طرح‌های سودمند، به کار گرفته شود تا هم برای صاحب آن و هم برای مردم مفید واقع گردد. بدین ترتیب که مسأله‌ی رشد اقتصادی و صدقه در راه خدا اهمیت ویژه‌ای خود را می‌یابد. خدای متعال فرموده است:

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الانسان: ۸-۹].

«و خوراک می‌دادند به بینوا و یتیم و اسیر، به خاطر دوست داشت خدا. ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می‌دهیم، و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم.»

اسلام برای کسب روزی و استفاده از اموال حلال، حدود و مقرراتی تعیین کرده است که بر اساس آن، «ربا» حرام گشته و رباخوار مورد خشم خدا قرار گرفته است. همچنین «احتکار» اموال جزو امور حرام و شخص محترک جزو گناه کاران محسوب شده است:

﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ [البقرة: ۲۷۵].

«خداوند معامله خرید و فروش را حلال کرده و ربا را حرام نموده است».

رسول خدا ﷺ فرموده است: «مَنْ احْتَكَرَ فَهُوَ خَاطِئٌ»^(۱) «یعنی کسی که اموال مردم را احتکار نماید، گناه کار است».

ربا و احتکار، جزو بنیادهای نظام سرمایه داری در جهان جدید است. این دو عامل باعث می شود که «ثروت» در دست اندکی از مردم، جمع گردد و دیگران از دستیابی به منابع ملی محروم بمانند. یهود با تکیه بر این دو اصل اقتصادی نامشروع توانسته اند که ثروت های جهانی را تا حدود بسیاری در اختیار خود بگیرند و بر زندگی سایر امت ها، تأثیر بگذارند.

تحریم ربا و احتکار در اسلام این مزیت را برای مسلمانان به همراه داشته است که از مفاسد نظام های سرمایه داری، خودخواهی های سرمایه داران و آزمندی و حرص حاصل از این نظام و تأثیرات منفی نظام طبقاتی رهایی یابند و علاوه بر آن از مزایایی همچون آزادی اقتصادی برخوردار شوند و بتوانند، کارگاه هایی برای خود ایجاد کنند، به اصلاح مزارع بپردازند و از این طریق به رشد اقتصادی نایل آیند و در نتیجه، میان افراد جامعه، برابری اقتصادی و پیوستگی و همبستگی اجتماعی ایجاد شود و افراد قوی، ضعیفان را زیر پای خود، خُرد و نابود نکنند، بلکه دست شان را بگیرند و یاری شان دهند. در نتیجه این امر، ثروتمندان نیز فقرا را تحقیر نمی کنند، بلکه از اموال خود برای آنها حقی قرار می دهند و به آنان پرداخت می نمایند:

﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ [الذاریات: ۱۹].

«در اموال و دارایی شان حقی و سهمی (جز زکات) برای گدایان و بینویان تهیدست بود».

ثروتمندان و فقرا، باید بدانند، ثروتمندی واقعی و بارزش، عبارت است از غنای درون، و این غنای درون است که ثروتمند را از گستاخی و فقیر را از ذلت می رهاوند.

رسول خدا ﷺ فرموده است: «بی‌نیازی با فراوانی اموال حاصل نمی‌شود، بلکه بی‌نیازی واقعی آن است که نفس انسان را بی‌نیاز کند»^(۱).

ثروت پاکیزه، خواستگاه دعای مقبول و عامل رشد دارایی است و صدقه‌ی آن در راه خدا، کاملاً مورد پسند و رضایت پروردگار است. خدای متعال فرموده است:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۲۷].

«خداوند فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد».

پیامبر ﷺ فرموده است: «آیا شخصی را دیده‌ای که در سفری طولانی، با موهای غبارآلود و ژولیده، دست به آسمان برمی‌دارد و «یا رب یا رب» می‌گوید و دعا می‌کند، در حالی که خوراک و نوشیدنی و لباس او حرام است و با حرام پرورده شده‌است، چگونه ممکن است دعای چنین شخصی پذیرفته گردد»^(۲).

قرآن کریم، تلاش برای کسب روزی را به همراه توکل، مورد توصیه قرار داده و فرموده‌است:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ ۗ وَإِلَيْهِ
الْنُّشُورُ﴾ [الملك: ۱۵].

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست اوست».

رسول خدا ﷺ هم ضرورت میانه روی در کسب روزی و پرهیز از حرص و آزمندی در این امر را بیان فرموده و از تحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان برای پول و ثروت نهی فرموده است.

بحث دوم: صدقه‌ی واجب و صدقه‌ی سنت

انفاق در راه خدا باید از اموالی باشد که پاک است و طبق فطرت، مطلوب و محبوب انسان است و اگر ایمان به خدا و امید به پاداش او نبود، آن مال را نگاه‌داری می‌کرد و فقط برای منافع خاص خود، از آن استفاده می‌کرد. خدای متعال در این مورد فرموده است:

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۷۱، حدیث شماره ۶۴۴۶ و مسلم، صحیح، ج ۲، ص ۷۲۶، حدیث شماره ۱۰۵۱.

۲- مسلم، الصحیح، ج ۲، ص ۷۰۳، حدیث شماره ۱۰۱۵.

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۹۲].

«به نیکی دست نمی‌باید، مگر آن که از آنچه دوست می‌دارید ببخشید (کم یا زیاد، بی‌ارزش یا باارزش) خدا بر آن آگاه است».

خدای متعال، پاک است و فقط پاکیزه‌ها را می‌پذیرد، پس تنها صدقه‌هایی که نزد او مقبول است، صدقه از اموال پاک و حلال است و در پاداش چنین صدقه‌هایی است که بندگان خود را از بهشت و کرم خود بهره‌مند می‌سازد. شخصی که اموال پاک و نیک خود را در راه خدا انفاق می‌کند، در واقع، پروردگار را بر خود و خانواده‌اش ترجیح داده است. عملی که انصار رضی الله عنهم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله انجام دادند از همین قبیل بود. به همین خاطر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یاد آنان را در قرآن جاودانه نمود و این‌گونه آنها را وصف کرد:

﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹].

«و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند».

در برخی آیات دیگر به این مسأله اشاره شده است که بخشش اموال دوست داشتنی در راه خدا، جزو بزرگ‌ترین عبادت‌هاست.

بعضی از انسان‌ها، چنین فهمیده‌اند که انفاق و بخشش را باید زمانی انجام دهند که خوراک پس مانده یا لباس فرسوده یا اثاثیه کهنه و قدیمی در دست داشته باشند، آنان چنین وسایلی را با تکبر در برابر ضعفا و محتاجان می‌اندازند. اما باید توجه داشت که چنین انفاقی، پاک و مورد پسند خدا نیست:

﴿تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ﴾ [البقرة: ۲۶۷].

«و به دنبال چیزهایی ناپاک نروید تا از آن ببخشید».

این با شیوهی ادب انسان با خداوند سازگار نیست که زشت و پست‌ترین دارایی خود را به خداوند قرض دهد و برای خود اموال نیکو را باقی گذارد، زیرا پروردگار فرموده است:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لُهُ﴾ [الحديد: ۱۱].

«کیست به خدا قرض نیکویی دهد تا آن را برای او چندین برابر گرداند».

و این را باید دانست که گیرنده‌ی صدقات، در حقیقت خداست:

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ
التَّوَابُ الرَّحِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۴].

«آیا نمی‌دانند که تنها خدا است که توبه‌ی (توبه کاران راستین) و زکات صدقه‌ی (مؤمنان مخلصین) را می‌پذیرد، و فقط او است که بسیار توبه‌پذیر و مهربان است؟».

ابن مسعود گفته است: «هر فردی که صدقه‌ای می‌دهد، به طور قطع قبل از این که در دستان شخص گیرنده قرار گیرد، در دست پروردگار قرار می‌گیرد و خداوند آن را به آن شخص می‌دهد»^(۱).

اصحاب پیامبر ﷺ این مسأله را به نیکویی فهمیده بودند و به مقتضای آن عمل می‌کردند. از انس بن مالک نقل است که چنین گفته است: «هنگام نزول آیه ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۹۲]. ابو طلحه رضی الله عنه گفت: پروردگار را می‌بینیم که از اموال ما، صدقه می‌خواهد، ای رسول خدا تو را شاهد می‌گیرم که من، زمین «بیرحاء»^(۲) را وقف پروردگار نمودم. انس می‌گوید: پیامبر ﷺ هم فرمود آن را برای خویشاوندان خود قرار بده. او هم چنین کرد و زمین را به حسان بن ثابت و ابی بن کعب بخشید»^(۳).

هنگام نزول این آیه، زیدبن حارثه هم یکی از اسب‌های خود را که دوست می‌داشت، نزد پیامبر ﷺ آورد و گفت: ای رسول خدا، این اسب، فدای راه الله باد، پیامبر ﷺ اسامه بن زید را روی آن گذاشت. زید بن حارثه در خود احساس نگرانی کرد

۱- عبدالرزاق، التفسیر، ج ۲، ص ۲۸۷ و طبری، تفسیر، ج ۱۱، ص ۲۰ و سیوطی، در المنثور، ج ۴، ص ۲۸۲.

۲- در صحیح مسلم، با تحقیق محمد فواد عبدالباقی، چنین آمده و این کلمه، نام یکی از باغ‌های ابوظلحه در مدینه است. الفاظ محدثان در این زمینه متفاوت است. برخی، آن را بَيْرْحَا و برخی بیرحاء و بیرحی هم نامیده‌اند و همه به معنی زمین برجسته است. ابن اثیر، النهایه، ج ۱، ص ۱۱۴، و نووی، شرح مسلم، ج ۷، ص ۸۴.

۳- مسلم، صحیح، ج ۲، ص ۶۹۴، حدیث شماره ۹۹۸.

[که آیا صدقه‌ی من پذیرفته شد یا خیر؟] پیامبر ﷺ که این حالت را در او دید فرمود: ای زید آگاه باش که خداوند، صدقات را پذیرفت»^(۱).

ثروتمندان و فقرای اصحاب در انفاق اموال مشارکت داشتند و حتی انفاق فقرا، ارزش بیشتری داشت. در حدیث آمده است که: «به پیامبر ﷺ گفته شد: چه صدقه‌ای با ارزش‌تر است؟ فرمود: تلاش یک فقیر برای صدقه دادن»^(۲).

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «یک درهم از صد هزار درهم پیشی گرفت. عرض کردند: چگونه؟ فرمود: مردی بود که دو درهم داشت و یکی از آنها را صدقه داد. مرد دیگری هم سراغ اموال فراوانش رفت و صد هزار درهم را از آن برداشت و صدقه داد»^(۳). مقصود این است که شخص فقیر دو درهم داشت و با این وجود نصف اموال خود را بخشید، که اگر قدرت همت و حسن توکل آن نبود چنین کاری از او سر نمی‌زد. زیرا خون به آن نیاز داشت، اما شخص ثروتمند، مقدار اندکی از اموالش را بخشید، در حالی که اموال بسیار زیاد دیگری هم در اختیارش بود و او به آن نیازی نداشت. هدف از مشارکت فقرا در زمینه‌ی انفاق، ریشه کن کردن بُخل از روان مسلمان و عادت دادن آنان به کرم و بخشش است.

خدای متعال در اموال انفاق کنندگان، برکت قرار داده و فرموده است:

﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾ [البقرة: ۲۷۶].

«خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش و (برکت) می‌دهد. و الله هیچ (انسان) ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد».

ابن مسعود بدری گفته است: «رسول خدا ﷺ ما را به پرداخت صدقه امر می‌نمود. گاهی یکی از ما چیزی نداشت که آن را صدقه بدهد، در نتیجه به بازار می‌رفت و برای مردم حمالی می‌کرد [تا پولی به دست آورد و آن را در اختیار پیامبر ﷺ قرار دهد] پس با پیمانهای از غله نزد پیامبر ﷺ باز می‌گشت. ایشان هم آن را به خودش می‌بخشید و

۱- طبری، تفسیر، ج ۳، ص ۳۴۸.

۲- نسائی، السنن، ج ۵، ص ۵۸. ابوداود هم از طریق دیگری با لفظ مشابه در السنن، ج ۲، ص ۳۱۲، حدیث شماره ۱۶۷۷، آن را تخریج نموده است.

۳- نسائی، السنن، ج ۵، ص ۵۹.

می فرمود: من مردی را می شناسم که صد هزار درهم دارد، در حالی که امروز چیزی نداشت»^(۱).

بخشش اموال در راه خدا، در حقیقت، ذخیره کردن آن نزد خداست و در دیدگاه فرد مؤمن و صادق، نوعی بهره گیری فراوان است، زیرا پاداش انفاق چند برابر است. در حدیث شریف از مطرف و او هم از پدرش نقل کرده که یک بار نزد پیامبر ﷺ رفت. در حالی که پیامبر ﷺ این آیه را می خواند: ﴿الْهٰنِكُمْ التَّكٰثُرُ﴾ [التکاتر: ۱] و می فرمود: بنی آدم در قیامت می گوید: اموال من، اما آیا از اموال تو، غیر از صدقه هایی که پرداخت کرده ای یا غذاهایی که خورده ای یا لباس هایی که پوشیده ای، چیزی برایت باقی مانده است»^(۲).

پس اموالی که برای انسان می ماند و در آخرت برای وی منفعت خواهد داشت، اموالی است که در راه خدا بخشیده است و سایر اموال او در راه خوراک و لباس و ارث برای فرزندان مصرف می گردد و طبق حدیث نبوی: «هرگاه انسان بمیرد، عمل او قطع می گردد، مگر از سه طریق: از طریق صدقه ی جاریه، علمی که دیگران از آن بهره می برند، یا فرزند صالحی که برایش دعا کند»^(۳).

در دو حالت، غبطه خوردن برای مسلمانان جایز است: یکی غبطه برای علمی که موجب بهره مندی دیگران می گردد و دیگری اموالی که در راه خدا، صدقه داده می شود و اجر الهی به آن تعلق می گیرد. این مسأله در حدیث نبوی، چنین بیان شده است: «حسد فقط در مورد دو کس جایز است: به مردی که خداوند به او قرآن آموخته و او شب و روز آن را تلاوت می کند و به مردی که خداوند به او مالی عطا فرموده و او نیز همیشه در حال بخشیدن آن است»^(۴).

زنان اصحاب جزو کسانی بودند که بیشترین بخشش را در زمان پیامبر ﷺ به خود اختصاص داده بودند. مادر مؤمنان زینب دختر خزیمه با دست خویش کار می کرد و دست رنج خویش را صدقه می کرد. آنان پس از اجازه ی شوهران خود، از اموال آنان نیز

۱- نسائی، السنن، ج ۵، ص ۵۹.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۷۲، حدیث شماره ۲۳۴۲ و مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۲۷۳، حدیث شماره ۲۹۵۸.

۳- مسلم، الصحیح، ج ۳، ص ۱۲۵۵، حدیث شماره ۱۶۳۱.

۴- ابن جوزی، مناقب احمد، ص ۳۰۶.

می‌بخشیدند. زیرا زن نسبت به وضعیت همسایگان از شوهر خود آگاه‌تر است و این به خاطر همنشینی وی در اکثر اوقات با همسایگان است و مرد به خاطر مشاغل بیرون، چنین امکانی ندارد. زن می‌داند که در چه حالاتی، انسان نیازمند نفقه است و بر این اساس وضعیت مناسب آن احوال را، انتخاب می‌کند و این را هم می‌داند که به چه روشی نیازمندی‌های طرف مقابل را تأمین کند، به گونه‌ای که لطمه‌ای به کرامت و شخصیت او وارد نیاید.

تاریخ اسلامی، نمونه‌های زیبایی از بخشش اموال توسط مسلمین را با خود ارمغان آورده است. یحیی بن هلال وراق می‌گوید: «من نزد محمد بن عبدالله بن نمیر رفته و از فقر خود شکایت کردم. او چهار یا پنج درهم به من داد و گفت: این نصف دارایی من است. یک بار دیگر هم نزد ابو عبدالله احمد بن حنبل رفتم. او نیز چهار درهم به من داد و گفت: این همه‌ی دارایی من است»^(۱).

در تاریخ نقل شده‌است که زبیده همسر خلیفه هارون الرشید، از چشمه‌های اطراف مکه آب‌هایی را اجاره کرد تا اهل مکه و حجاج از آن بنوشند. او همچنین به تعمیر مراکز آب‌رسانی و میهمان‌خانه‌های اطراف مسجد الحرام و منی و عرفات پرداخت و یک ملک زراعی را در این راه بخشید که ارزش سالیانه‌ی غله‌ی آن به ۳۰۰۰۰ دینار می‌رسید. بدون شک، انفاق در راه خدا در این عصر، نیازمند نوعی آموزش و راهنمایی است تا اولویت‌های لازم، مراعات گردد. آنچه که اکنون می‌تواند به عنوان اولویت مطرح باشد، حمایت از مجاهدان، به فریاد ورشکستگان رسیدن و مراعات حال مستضعفان و اهمیت قائل شدن برای آموزش مسلمان فریب‌خورده است. مخصوصاً در کشورهای مسلمان نشین و فقیری که امکان تأمین هزینه‌های آموزشی، کمتر برای‌شان فراهم است. چاپ کتاب‌های مفید و وقف آنها برای مدارس دینی، مراعات حال یتیمان و بیوه‌زنان و از همه مهم‌تر تأمین نیازهای افراد خانواده‌ی نیز، جزو اولویت‌های انفاق است. در حدیث نبوی آمده است که: «هرگاه بنده‌ای برای خانواده‌ی خود نفقه‌ای تأمین نماید و این کار را با محاسبه و نیت رضای خدا انجام دهد، برای وی صدقه محسوب می‌گردد»^(۲).

۱- ابن جوزی، مناقب احمد، ص ۳۰۶.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۹، ص ۴۹۷، حدیث شماره ۵۳۵۱ و مسلم، صحیح، ج ۲، ص ۶۹۵، حدیث شماره ۱۰۰۲، لفظ حدیث از بخاری است.

انفاق در راه خدا که به صورت فرض و سنت به اموالی برخی از افراد تعلق می‌گیرد، اساس ایجاد جامعه‌ی اسلامی و هدف از آن محقق ساختن همبستگی اجتماعی میان افراد و پویا شدن اقتصاد است که خود از طریق گردش پول در میان گروه بسیاری از مردم حاصل می‌شود و یکی از آثار آن، ایجاد حرکتی فعال در عرصه‌ی خرید و فروش و معاملات است که در نتیجه‌ی افزایش قدرت خرید افراد جامعه، حاصل می‌شود. به همین خاطر، اسلام بسیار تلاش نموده‌است که ثروت را به طور عادلانه میان افراد توزیع نماید و پیروان خود را به مراعات حقوق عمومی در این باره وادار کند و برای این هدف، از اسراف و اتلاف اموال نهی کرده و انسان‌های ناتوان را از تسلط بر اموال منع نموده و نظامی را برای ارث و میراث وضع نموده و از این طریق از محصور شدن اموال در دست فرزند بزرگ خانواده یا افراد مذکر جلوگیری کرده‌است و فایده و بهره‌ی اموال را به تعداد زیادی از افراد می‌رساند. ایجاد قوانینی برای زکات اموال هم با هدف بالا بردن سطح زندگی اقشار فقیر جامعه و کمک به مشارکت آنان در مالکیت و بهره‌وری و مصرف، صورت گرفته‌است و علاوه بر این موجب همبستگی افراد جامعه و محقق ساختن مودت و دوستی میان مسلمانان و تقویت حرکت اقتصادی می‌شود.

یکی از آثار مهم انفاق، در عرصه‌ی اخلاق ظاهر می‌شود و آن هم عبارت است از رها نمودن افراد از بیماری بخل. بخل یا به خاطر ترس از فقر و یا به خاطر مال دوستی صورت می‌گیرد. انسان بخیل به جمع‌آوری اموال می‌پردازد، اما هیچ اثری از آن اموال در پوشاک و خوراک و مسکن او دیده نمی‌شود. خدای متعال فرموده‌است:

﴿إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَعْفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ

كَرِيمٌ ﴿۱۸﴾ [الحديد: ۱۸].

«مردان بخشنده و زنان بخشنده‌ای که به خدا قرض نیکویی می‌دهند برای ایشان چندین برابر می‌شود و مزد بزرگ و قابل توجهی دارند».

رسول گرامی اسلام ﷺ بخل و آزمندی را به شدت مورد نکوهش قرار داده و سخاوت و بخشش اموال را در راه ستوده‌است، ایشان مثال‌های زیادی در این زمینه بیان فرموده که یکی از آنها چنین است: «مثال صدقه دهنده و بخیل، مانند دو مردی است که لباس آهنی بر تن کرده باشند و آن لباس، از دست‌ها تا سینه و گلوی آنان را در بر گرفته باشد. شخص صدقه دهنده، هنگامی که صدقه می‌دهد، آن زره گشاده می‌شود و تمام بدنش را در

برمی‌گیرد، تا جای که انگشتانش را در برمی‌گیرد، بلکه رد پایش را نیز از بین می‌برد (یعنی گناهانش را محو می‌کند)، ولی بخیل، هنگامی که می‌خواهد چیزی انفاق کند، حلقه‌های آن زره تنگ‌تر می‌شود و هرچه سعی می‌کند، نمی‌تواند آن را گشاده‌تر نماید»^(۱). ابو هریره که راوی حدیث است می‌گوید: «من رسول خدا ﷺ را دیدم که فرمود: کاش می‌دیدید که شخص خسیس می‌کوشد تا لباسش را گشاده سازد اما نمی‌تواند.

ابن قیم رحمته در شرح و توضیح حدیث می‌گوید: چون انسان بخیل، از احسان و نیکوکاری باز مانده است، مجازاتی مشابه عمل آرد، یعنی سینه‌اش تنگ و از وسعت و فراخی منع می‌شود. او کوتاه نظر است و درون کوچکی دارد، بسیار کم شاد می‌شود و غم و اندوهش فراوان است و نزدیک است که هیچ یک از نیازهایش برآورده نشود و برای رسیدن به خواسته‌هایش، هیچ کمکی دریافت ننماید»^(۲).

پیامبر ﷺ فوائد دیگری را هم برای انفاق بیان فرموده است: «من شما را به پرداخت صدقه امر می‌کنم، [تأثیر انفاق برای رهایی از آتش] مانند این است که مردی توسط دشمنان اسیر گردد، دستانش را ببندند و به گردنش آویزان سازند و او را برای سر بردن آماده کنند. امام او بگوید: من هرچه دارم فدای شما می‌کنم، و به این ترتیب خود را از دست آنان می‌رهاند»^(۳).

همچنین فرموده است: «صدقه باعث فرو نشاندن آتش خشم پروردگار و جلوگیری از مرگ ناخوشایند می‌شود»^(۴).

رسول خدا ﷺ در روز عید برای زنان خطبه خواند و فرمود: «ای زنان! صدقه بدهید، حتی از زینت آلات خود، زیرا می‌بینیم که اکثر شما اهل آتش هستید»^(۵).

اصحاب رسول خدا ﷺ به پرداخت صدقه‌های بزرگی اقدام می‌کردند تا کاستی‌های

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۹، ص ۴۳۷، حدیث شماره ۵۷۹۷ و مسلم، صحیح، ج ۲، ص ۷۰۸، حدیث شماره ۱۰۲۱، لفظ حدیث از بخاری است.

۲- ابن قیم، الوابل الصیب، ص ۷۴، چای اسماعیل انصاری.

۳- ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۱۴۹، حدیث شماره ۱۸۶۳ و گفته که حسن و صحیح و غریب است.

۴- ترمذی، الجامع، ج ۳، ص ۵۲، حدیث شماره ۶۶۴ و گفته که حسن و غریب است.

۵- بخاری، فتح الباری، ج ۱، ص ۴۰۵، حدیث شماره ۳۰۴ و مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۸۶، حدیث شماره ۷۹. لفظ حدیث از مسلم است.

جامعه را برطرف سازند. اعمال جوان مردانه، آماده سازی لشکر اسلام، نشر علم و ایجاد آبادانی از جمله اقدامات آنان بود. آنان مردم را به پرداخت صدقات امر می‌کردند و همواره این شعار را در نظر داشتند:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹].

«کسانی که از بخل (و حرص) نفس خویش باز داشته شده‌اند، پس آن‌ها راستگارانند».

عمر رضی الله عنه می‌گفت: برای من بیان شده‌است که اعمال انسان [در روز قیامت] بر یکدیگر تفاخر می‌کنند و صدقه می‌گویند: من برترین اعمال هستم^(۱)، در یک روایت آمده که یکی از اصحاب - عبدالرحمن بن عوف یا سعد ابی وقاص - مشغول طواف خانه‌ی خدا بود و فقط این دعا را می‌خواند: «رَبِّ قِنِي شُحَّ نَفْسِي، رَبِّ قِنِي شُحَّ نَفْسِي». یعنی خداوندا مرا در برابر بخیلی نفسم محافظت بفرما. به او گفته شد: آیا غیر از این دعای دیگری نداری؟ گفت: اگر از بخل نفسم رهایی یابم رستگار می‌گردم^(۲).

جای توجه است که هر اندازه، انفاق بیشتر باشد، اموال انسان افزایش می‌یابد و کار به جایی می‌رسد که در جامعه فردی یافت نمی‌شود که از مردم زکات بپذیرد، این مسأله در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه مصداق یافت. پیامبر صلی الله علیه و آله چنین اثری را برای انفاق بیان فرموده بود: «هیچ صدقه‌ای باعث کاهش اموال نمی‌شود»^(۳).

تأثیر راهنمایی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در ادبیات اسلامی هم ظاهر شد و کتاب‌های مختلفی در بیان حال و وضع سخاوت‌مندان و بخیلان به عرصه‌ی نوشتار درآمد.

توجهی که مسلمانان به اموال و ثروت داشته‌اند بسیار جای تأمل است. آنان اموال خود را همواره به چرخه‌ی تولید گذاشته و از ذخیره سازی آن و تبدیل کردن به گنج خودداری کرده‌اند. به همین دلیل، اموال‌شان همیشه در حال رشد و افزایش بوده و صدقات خود را از آن پرداخت کرده و برای دنیا و قیامت، مبارک گردانیده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکس که از روزی پاک و حلال خود، یک دانه خرما صدقه دهد،

۱- طبری، تفسیر، ج ۲۸، ص ۴۳.

۲- طبری، تفسیر، ج ۲۸، ص ۴۳.

۳- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۰۱، حدیث شماره ۲۵۸۸ و نگا: ترمذی، جامع، ج ۴، ص ۵۶۲، حدیث شماره ۲۳۲۵ و گفته: حسن و صحیح است.

خداوند آن را با دست راست خود می‌گیرد - خداوند جز پاک‌ها، چیزی دیگری نمی‌پذیرد - سپس آن را برای صاحبش پرورش می‌دهد، همانند شما که کره اسبی پرورش می‌دهید، خداوند نیز آن دانه‌ی خرما را پرورش می‌دهد تا مانند یک کوه بزرگ می‌شود»^(۱).

از نشانه‌های توجه نیکوی مسلمین به مال و ثروت، آن است که اولین برنامه ریزی نظری و عملی در زمینه‌ی اقتصاد، در قرن دوم هجری توسط آنان انجام گردید. و در این قرن بود که تألیفاتی در زمینه‌ی مالیات عمومی و برنامه ریزی اقتصادی به عرصه‌ی نوشتار در آمد. ابو عبیدالله معاویه بن یسار، وزیر خلیفه مهدی عباسی، کتاب «الخراج» را تألیف نمود. قاضی ابویوسف هم برای خلیفه‌ی عباسی «رشید» کتابی با همین عنوان تألیف کرد. البته این ابتکارات فقط جنبه‌ی نظری نداشت و غیر واقع بینانه نبود. بلکه با هدف جهت‌دهی به واقعیات جامعه صورت گرفته بود. فقها در یک سو و دیوان‌نویس‌ها از سوی دیگر، در زمینه‌ی مالیات و مدیریت اموال عمومی، کتاب‌های زیادی نوشتند که تعداد آنها در دو قرن دوم و سوم به بیست و شش تألیف می‌رسد، در حالی که آن زمان، مدت زیادی از طلوع اسلام نگذشته بود و هیچ توجهی از جانب غربی‌ها به فکر اقتصادی صورت نگرفته بود. اگر در مورد واردات کالا در دوران طلایی شکوفایی اسلام تحقیق و بررسی انجام دهیم، سطح بالای رشد اقتصادی را در زمینه‌ی تجاری، کشاورزی و صنعتی درک خواهیم کرد و متوجه می‌شویم که در اثر توجه و پایبندی امت به اعتقادات و احکام دینی، چه نعمت‌ها و برکات فراوانی عاید او گشته است.

مسلمانان در سایه‌ی همین نظام قدرتمند اقتصاد اسلامی، توانستند بزرگ‌ترین تمدن را در دنیای قدیم بینان نهند. آنان توانستند به شیوه‌ای بسیار جالب، سیستم آبرسانی را با هندسه‌ای پیشرفته، طرح و اجرا نمایند که روش آبیاری باغ‌های «غرناطه» و آبرسانی به منطقه‌ی «سوداء» که حدود هزار قنات آب در آنجا ایجاد شده بود، شاهد گویای این مطلب است. آنان همچنین در زمینه‌ی عمران و برنامه ریزی شهری، در بغداد و قرطبه و غرناطه و قاهره، ابتکاراتی به ثمر نشاندند که قدرت نوآوری و خلاقیت آنان را، مثل خورشید می‌درخشاند.

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۱۵، حدیث شماره ۷۴۳۰.

اهمیت مسأله زمانی واضح تر می‌گردد که وضعیت آن روز مسلمانان را با قرون وسطی در اورپا مقایسه کنیم و اینجاست که تفاوتی آشکار و بسیار واضح خواهیم دید. در دوران دوم خلافت عباسی، فقط در بغداد، چهار بیمارستان بزرگ تأسیس شده بود که در همان حال در پاریس فقط یک پزشک برای مردم طبابت می‌کرد. خیابان‌های بغداد در آن دوران با آجر سنگ فرش شده و با چراغ‌های روغنی روشن می‌گشت. و کانال‌های با آجر در زیر خیابان‌ها ایجاد شده بود که آب را در خود هدایت می‌کرد. در همان وقت، خیابان‌های پاریس، هنوز خاکی بود و در تاریکی به سر می‌برد. در آن دوران، پایتخت کشورهای مختلف، مرکز علم و تمدن بود و حتی غربی‌ها هم در شهرهایی مانند قرطبه و صقلیه، از علم و دانش مسلمانان بهره می‌بردند.

بحث سوم: ایمان و ثروت

نعمت‌هایی همچون، مال و اولاد، عاملی برای آزمایش و امتحان و سنجش ایمان انسان است تا معلوم گردد آیا شکر می‌گذارد یا کفر می‌ورزد؟ این قضیه به نسبت امت‌ها و ملت‌های مختلف صادق است تا میزان استقامت و پابندی آنان به شریعت پروردگار، مورد ارزیابی قرار گیرد، خدای متعال فرموده است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾

[الانفال: ۲۸].

«ای مؤمنان راستین) بدانید که مال و اولاد شما وسیله‌ی آزمایش هستند و بدانید که پاداش بزرگ، در پیشگاه خدا (مهیا و مصون) است.»

بر همین اساس است که شکر نعمت، باعث افزایش نعمت در این دنیا و پاداش بزرگ الهی در آخرت می‌گردد:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾

[الاعراف: ۹۶].

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم.»

شکر نعمت، هم از طریق قلب و هم از طریق زبان و عمل، صورت می‌گیرد. بدین شیوه که قلب انسان از محبت پروردگار لبریز می‌گردد. زیرا منعم حقیقی اوست. زبان

هم با بیان و یادآوری نعمت‌ها، خدا را سپاس می‌گذارد و شکر عملی هم در قالب اطاعت از خدا و پایبندی به احکام و منحصر شدن در امور حلال و پاک، محقق می‌شود.
خداى تعالى فرموده است:

﴿وَاحْلَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ [البقرة: ۲۷۵].

«خداوند داد و ستد را حلال کرده و ربا را حرام نموده است».

ربا یکی از گناهان کبیره و هلاکت بار است که برکت را از نعمت می‌زداید و موجب خشم پروردگار می‌شود. معامله‌ی حلال آن است که طبق قواعد شریعت انجام می‌پذیرد و خیانت و احتکار و رشوه و ظلم و تباهی اموال در آن صورت نگیرد. پرداخت زکات اموال، بخشش صدقات بسیار و مشارکت در اعمال نیکویی همچون تجهیز مجاهدان، شکر نعمت به حساب می‌آید. قرآن برای ما حکایت نموده‌است که امت‌هایی که از شکر غافل و از یاد خدا رویگردان بوده‌اند، نعمت‌هایشان از جانب پروردگار سلب شده و به فقر و گرسنگی و بلا و مصیبت مبتلا شده‌اند.

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲].

«عقاب پروردگار تو این‌چنین است هرگاه شهرها و آبادی‌هایی را عقاب کند که ستمکار باشند».

﴿وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴾ [القصص: ۵۹].

«و ما شهر و دیاری را نابود نکرده و نابود نمی‌گردانیم مگر این‌که ساکنان آن‌ها ستمکار باشند».

پس برای هیچ فرد و امتی شایسته نیست که بر دارائی‌هایی از جمله قدرت یا ثروت و یا کثرت جمعیت، تکیه کنند، زیرا همه‌ی این نعمت‌ها برای آزمودن انسان و چه بسا در جهت سنت «استدراج» باشد تا در نهایت عذاب پروردگار را با خود بیاورد:

﴿أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنًا وَهُمْ نَائِمُونَ﴾ [۹۷] ﴿أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُجَىٰ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾ [الاعراف: ۹۷-۹۸].

«آیا مردمان این شهرها و آبادی‌ها ایمن شدند که عذاب ما شبانه به سراغ آنان رود، در حالی که ایشان غرق در خواب باشند؟ یا این‌که مردمان این شهرها و آبادی‌ها ایمن شدند از این‌که عذاب ما چاشتگاهان به سراغ‌شان آید، در حالی که سرگرم بازی هستند».

رسول خدا ﷺ بیان فرموده است که حرص مردم برای اموال و دارائی‌های دنیا، همیشه در حال افزایش و شدت است و هم زمان با آن، از خدا دورتر می‌شوند و به عاقبت و سرانجام خود نزدیک‌تر می‌گردند: «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَلَا يَزِدَادُ النَّاسُ إِلَّا حِرْصًا وَلَا يَزِدَادُونَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^(۱). «قیامت نزدیک شده و آنچه که در میان مردم بیشتر گشته، حرص دنیا است که آن هم نتیجه‌ای جز دورتر شدن از خداوند، ندارد».

حرصی که مورد نهی دین است، همان ولع و اشتیاق و میل فراوان به جمع‌آوری اموال است که انسان را وادار می‌کند تا از هر طریقی بدون توجه به حلال و حرام به جمع و گردآوری اموال بپردازد. چنین حرصی است که انسان را از خدای متعال و رحمت او دور می‌گرداند. اما کسی که اموال را از طریق حق به دست می‌آورد و در راستای حقیقت خرج می‌کند و در طلب دنیا قناعت پیشه می‌نماید، اموالش پربرکت می‌گردد و مشمول این حدیث خواهد شد: «مال دنیا، سبز و شیرین است و هرکس از طریق حق به آن برسد، در آن برکت قرار می‌گیرد. اما چه بسا کسانی در اموال خدا و رسول به اختیار نفس، دخل و تصرف می‌کنند - منظور اموال عمومی است - امام در قیامت فقط آتش را بهره‌ی خود خواهند داشت»^(۲).

پیامبر ﷺ بیان فرمود که اموال و ثروت‌ها باید در خدمت دین درآید و در جهت عبادت و اقامه‌ی نماز و ادای زکات مصرف گردد، بدین شیوه که عوامل بازدارنده توحید و عبادت، به وسیله‌ی آن اموال از میان برداشته شود که هدف جهاد اسلامی هم، همین است. به همین ترتیب، دستیابی به پیوستگی جامعه نیز از همین طریق صورت می‌گیرد و باید به جایی رسید که حتی یک مسلمان هم به حال خود رها نشود، که فقر او را شکار کند و شیاطین تبشیری آئین منسوخ مسیحیت با وعده‌ی غذا و لباس، او را بفریبند، در حالی که برادران مسلمانش تا گلو از خوراک سیرند و با لباس‌های از جنس ابریشم و حریر، فخر می‌فروشند.

محمد مصطفی ﷺ نسبت به سرشت مال دوست و ثروت طلب انسان، هشدار داده و بیان فرموده که فطرت انسان چنان است که اگر در حال و آینده نیز به مال و ثروت محتاج نباشد، بازهم، خواستار دستیابی به آن است. پیامبر ﷺ این را به عنوان هشدار

۱- حاکم، مستدرک، ج ۴، ص ۳۲۴، و گفته صحیح الاسناد است.

۲- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۸۷، حدیث شماره ۲۳۷۴ و گفته: حسن و صحیح است.

به مؤمنان و آگاه سازی پرهیزکاران و دست‌گیری راه‌جویان امتش بیان فرموده‌است تا آسان‌تر بتوانند از مسیرهای پریچ و خم ایمان عبور کنند. ایشان در یک حدیث قدسی، چنین می‌فرماید:

«خدای ﷻ فرمود: ما اموال را برای برپاداشتن نماز و ادای زکات فرو فرستادیم. اگر بنی آدم یک دشت پر از مال داشته باشد، دوست دارد که دشت دومی هم از آن او باشد و اگر دو دشت پر از مال داشته باشد، در طلب سومی خواهد بود. در حالی که، درون بنی آدم را فقط خاک پر می‌کند و خداوند هرکه را که بخواهد، توفیق بازگشت می‌دهد»^(۱).

پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر فرموده است: «بنی آدم پیر می‌شود، اما دو خصلت او همواره جوان می‌ماند، یکی حرص برای مال دنیا و دیگر حرص برای عمر بیشتر در دنیا»^(۲).

در حدیثی دیگر چنین فرموده است: «هر امتی، به وسیله‌ی فتنه‌ای مورد آزمایش قرار می‌گیرد، فتنه‌ی امت من هم، مال دنیاست»^(۳).

بدون شک، خودخواهی و خودپرستی و محصور کردن قلب در حیطة‌ی امور دنیا و نداشتن انگیزه‌ی اخروی، سبب اصلی حرص شدید به مال دنیا و تأثر از آن است. این صفت گاهی به نوعی بیماری تبدیل می‌شود و حتی خود را از بهره‌ی اموال و از خوراک و لباس و مسکن محروم می‌دارد، تا مبادا از اموالش کم گردد. چنین حرصی در حقیقت، قاتل انسان است. برخی از افراد حریص، خود را فدای خود می‌کنند و کمترین توجهی به دیگران ندارند. چنین افرادی که از اموال فراوانی بهره‌مندند، بر بندگان خدا تکبر می‌کنند و مظاهر دلربا و گفتارهای ساختگی خود را مایه‌ی برتری بر دیگران قرار می‌دهند، چنین افرادی در معیار الهی بسیار پست و حقیرند: «اکثریت مردم در روز قیامت در پستی قرار می‌گیرند، مگر کسی که می‌گوید با اموال خود چنین و چنان کردم و کسب و کار او پاک است»^(۴).

۱- احمد، المسند، ج ۵، ص ۲۱۹.

۲- مسلم، صحیح، ج ۲، ص ۷۲۴، حدیث شماره ۱۰۴۷.

۳- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۶۹، حدیث شماره ۲۳۳۶ و گفته حسن و صحیح و غریب است.

۴- ابن ماجه، السنن، ج ۲، ص ۱۳۸۴، حدیث شماره ۴۱۳۰.

پس آنان که در راه خدا اموال خود را می‌بخشند و به مردم صدقه می‌دهند، در آخرت پاداش می‌گیرند و در دنیا محترم شمارده می‌شوند، آنان لذت بخشش را می‌چشند، بدون این که اموال‌شان کاسته گردد و همان‌گونه که در حدیث آمده است: «مال هیچ بنده‌ای به خاطر صدقه دادن، کم نمی‌گردد»^(۱). پس دوام نعمت وابسته به بخشش آن است. انسان مؤمن باید هوشیار باشد که نعمت از دستش نرود و به دیگران تعلق نگیرد. همه‌ی امت‌های مسلمان نیز باید هوشیار باشند که در امتحان شکست نخورند و پس از عزتی که به آن دست یافته‌اند به ذلت دچار نگردند و باید همیشه این حدیث نبوی، پیش روی ما باشد و در قلب خود، آن را نگه داریم: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاتَّقُوا الشُّحَّ فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، حَمَلَهُمْ عَلَى أَنْ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَاسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُمْ»^(۲). «از ظلم بپرهیزید، زیرا تاریکی قیامت را به بار می‌آورد و از طمع و حرص به مال دنیا دوری کنید، زیرا حرص، باعث هلاکت امت‌های پیش از شما شد و آنان را واداشت که خون یکدیگر را بریزند و حریم خصوصی همدیگر را بشکنند».

به طور یقین، بزرگ‌ترین عامل نجات در آزمون‌های دنیا، زنده کردن قلب است. قلب زنده‌ای که متصل به خدا ﷻ است بر دنیا مسلط می‌شود و مانند ظرفی پر از عسل می‌گردد که دیگر جایی برای آب ندارد و در این صورت است که اموال در دست مالک آن می‌ماند، نه در قلب او، پس می‌تواند براساس اهداف شریعت، آن را به کار گیرد، در امور نیک مصرف کند و برای درماندگان خرج نمایند و مشکلات اجتماعی را با آن برطرف سازد. شخصی که قلبش با یاد خدا زنده است، هرگاه دریابد که مرضی حاصل از حب مال و ثروت در قلبش پدیدار گشته، فوراً آن را تشخیص می‌دهد و به معالجه خود می‌پردازد و این کار را از طریق توجه به پروردگار و با ذکر و عبادت و شکر به انجام می‌رساند. این یک حقیقت است که ایمان، با چالش ضعف و قوت متناوب روبروست، پس باید همواره تازه گردد و تغذیه شود. در حدیث شریف چنین آمده است: «ایمان در روان انسان دچار فرسودگی و پوسیدگی می‌شود، همان‌گونه که لباس روی تن انسان دچار کهنگی می‌گردد، پس از خدا بخواهید که ایمانتان را در دل‌هایتان تازه گرداند»^(۳).

۱- ترمذی، الجامع، ج ۴، ص ۵۶۲، حدیث شماره ۳۲۲۵ و گفته که حسن و صحیح است.

۲- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۹۹۶، حدیث شماره ۲۵۷۸.

۳- حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۴.

بحث چهارم: دیدگاه مسلمان به نسبت تفاوت دارائی‌ها

قرآن کریم بیان می‌دارد که دنیا نزد پروردگار بسیار بی‌ارزش است و اگر ترس از فتنه‌ی انسان‌ها نبود، در و دیوار پله و سقف و تخت کافران را به طلا و نقره تبدیل می‌کرد. اما رحمت پروردگار و اراده‌ی هدایت ایشان، مانع چنین کاری است. خداوند فرموده است:

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿۳۳﴾ وَلِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَسُررًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ ﴿۳۴﴾ وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۳۵﴾﴾
[الزخرف: ۳۳-۳۵].

«اگر (بهره‌مند شدن کفار از انواع مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه‌ی مردم ملت واحد می‌گردند، ما برای کسانی که به خداوند مهربان باور نمی‌داشتند خانه‌هایی با سقف‌هایی از نقره فراهم، می‌آوردیم، و برای آنان پله‌ها و نردبان‌های سیمین ترتیب می‌دادیم که از آنها بالا روند. و برای خانه‌هایشان درهایی می‌ساختیم، و تخت‌هایی نقره‌ای که بر آنها تکیه می‌زنند و می‌لمند ترتیب می‌دادیم و زر و زیور و انواع وسائل تجملی و زینت آلات بدیشان می‌دادیم اما همه‌ی اینها متاع زندگی این جهان است، و آخرت در پیشگاه پروردگارت برای پرهیزکاران آماده است.»

آیات بسیاری از قرآن در جهت باطل نمودن تفکرات و معیارهای ارزشیابی کافران نازل شده است. کفار بر اساس همین معیارها بود که رسالت پیامبر ﷺ را انکار می‌کردند و انتظار داشتند، چنین مقام بزرگی به کسانی همچون عروه بن مسعود ثقفی و ولیدبن مغیره مخزومی تعلق می‌گرفت، زیرا آنان جزو بزرگان مکه و طائف بودند. در قرآن چنین آمده است:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِثِيِّينَ عَظِيمٍ ﴿۳۱﴾﴾ [الزخرف: ۳۱].
«و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟».

اینجا بود که قرآن به معیارهای نادرست آنان مهر باطل زد و آنان را سرکوب نمود تا دیگر در کاری که مربوط به آنان نیست دخالت نکنند و گمان نکنند که تقسیم رحمت پروردگار توسط آنان صورت می‌گیرد. بخشش نعمت پروردگار فقط به صالحان تعلق

نگرفته و طبق سنت استدرج به کافران هم داده می‌شود. آنان با دریافت نعمت‌های خداوند به دنیا و مادیات مشغول شده‌اند و گذشت عمر خود را متوجه نمی‌شوند، جوانی‌شان را از دست می‌دهند، صحت و تندرستی خود را می‌بازند و پیر و ضعیف و مریض می‌گردند و فقط هنگام مرگ است که یادآور می‌شوند و به خود می‌آیند، اما آیا اکنون به جز کوبه‌های طلا و نقره که در طول عمر خود جمع کرده‌اند، چیزی پیش روی خود می‌یابند؟ اکنون باید آنها را نیز رها کنند. زیرا نمی‌توانند از آن با خود بردارند.

آنان پاداش همه‌ی تلاش‌های خود را گرفته‌اند، پس دیگر سهمی در آخرت ندارند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾^(۱۵) **أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطِلَ لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** ﴿۱۶﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند اعمال‌شان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم و حقی از آنان در آن ضایع نمی‌گردد. آنان کسانی‌اند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند، و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع و هدر می‌رود و کارهایشان پوچ و بی‌سود می‌گردد».

بسیار اتفاق می‌افتد که انسان‌های غافل از این پرسند که چرا این همه نعمت به کافران تعلق گرفته و دروازه‌های رفاه و آسایش و زینت به روی‌شان گشاده گشته است، در حالی که برخی از مؤمنان واقعی به فقری رسواگر مبتلا شده‌است و پروردگارش از مال دنیا، نعمتی به آنان ارزانی نمی‌دارد؟ پیامبر برگزیده‌ی خدا، این‌گونه پاسخ می‌دهد: «هرگا خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، او را از دست‌یابی به دنیا باز می‌دارد، همان‌گونه که شما بیماران خود را از آب منع می‌کنید»^(۱).

خدای متعال خود بهتر می‌داند که چه حالتی شایسته‌ی چه بنده‌ی است، برخی از بندگان را فقر اصلاح می‌کند و ثروت شایسته‌ی حال آنان نیست، زیرا در صورت ثروتمند شدن به تکبر و غرور و اسراف و ناسپاسی مبتلا می‌گردند و از عبادت و اطاعت پروردگار رویگردان می‌شود.

برخی از بندگان نیز با دارایی و ثروت اصلاح می‌گردند و فقر مایه‌ی تباهی آنان می‌گردد. چنین افرادی هرچند که دارا باشند، اما حق اموال خود را می‌پردازند، شکر نعمت را انجام می‌دهند و دنیا مانع تلاش آنان برای آخرت نمی‌گردد. پس خداوند به همان اندازه به بندگان می‌بخشد که برای مصالح آنان مفید است و عطا و بخشش او به کافران عموماً از باب سنت استدرج است:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ [الأنعام: ۴۴].

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی‌شان گشودیم تا آنگاه که بدان چه بدی‌شان داده شد شاد و مسرور گشتند، ما بناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند».

طبق این آیه آنچه کفار فراموش کرده‌اند، همان وحی الهی است که از جانب پیامبران به پیروی از آن امر شده بودند و هنگامی که با آن دستور آسمانی مخالفت ورزیدند و به آن عمل نکردند، خداوند، دروازه‌ی نعمت و آسایش و تندرستی را برای‌شان گشود و راه توبه و رحمت خود را بر آنان بست تا هرچه بیشتر به دنیا وابسته گردند و برای دستیابی به آن حریص‌تر شوند و هنگامی **{گم کردند}** و ترک دنیا دردشان بیشتر گردد و آن زمان که به طور ناگهانی از جانب مأموران خدا جان‌شان گرفته می‌شود، نتوانند هیچ شری را از خود دور سازند و ذلت‌بار و ناتوان تن به هلاکت دهند و جز پشیمانی و سرافکندگی حاصلی نداشته باشند.

پس هیچ جای تعجب نیست که بسیاری اوقات مؤمنان در فقر به سر می‌برند و کافران در بسیاری از حالات و اوقات در ثروت و سامان می‌غلطند.

از معاذ بن جبل روایت شده‌است که پیامبر ﷺ چنین نقل کرد: «ای معاذ! آیا پادشاهان بهشت را به تو معرفی کنم؟ عرض کردم: البته ای پیامبر. فرمود: هر مردی که ضعیف است و دیگران هم او را تضعیف می‌کنند و دارای لباسی ژنده و کهنه است، اما به آن توجهی ندارد و اگر خدا بر کاری سوگند دهد، خداوند آن را به انجام می‌رساند»^(۱).

این حدیث نشان می‌دهد که در دنیا نزد پروردگار، بی‌ارزش است و اگر به اندازه‌ی بال یک پشه ارزش داشت به کافران اجازه نمی‌داد که حتی یک جرعه آب را در دنیا بنوشند. اصحاب پیامبر ﷺ این مفاهیم را به خوبی فهمیده بودند و پیامبر ﷺ به آنان هشدار لازم را داده بود. در حدیثی دیگر از پیامبر ﷺ چنین آمده است: «من از فتنه‌هایی که در اثر رفاه و آسایش دامنگیر شما می‌شود بیشتر از فتنه‌های مواقع مصیبت و ضرر می‌ترسم. بسیاری از مجاهدان راه خدا که به غنیمت دست می‌یابند، دو سوم اجر اخروی خود را در دنیا با گرفتن غنایم می‌گیرند و فقط یک سوم اجرشان برای قیامت باقی می‌ماند. اما اگر غنیمتی به آنها نرسد، اجرشان به طور کامل برای قیامت محفوظ خواهد بود»^(۱).

عبدالرحمن بن عوف را می‌بینیم که جزو بزرگان و ثروتمندان اصحاب بود: «او روزه بود، غذایی برایش آوردند تا افطار کند. گفت: معصب بن عمیر کشته شد در حالی که بهتر از من بود، او را در کفنی قرار دادند که اگر سرش را می‌پوشاندند پایش پدیدار می‌گشت و اگر پاهایش را می‌پوشاندند، سرش بیرون می‌بود، سپس در مورد حمزه هم چنین گفت: حمزه هم کشته شد، در حالی که بهتر از من بود پس از آنان دروازه‌ی فتوحات دنیا بر ما گشوده شد، اکنون من از این می‌ترسم که پاداش نیکی‌های ما در همین دنیا به ما رسیده باشد. آن گاه شروع به گریه کرد و غذا را رها نمود»^(۲).

آری دل‌های اصحاب این‌گونه بیدار بود و ارزش و اهمیت آخرت را درمی‌یافت و دنیا را در جایگاه مناسب آن قرار می‌داد. آنان فقط از پاکی‌ها می‌خوردند و متناسب با احوال خود، در راه خدا اموال‌شان را می‌بخشیدند و به فضائل عمل می‌کردند. آنان دنیا را دوست نداشته و محبت آن در دل‌هایشان وارد نشده بود.

اما این را هم می‌دانستند که ثروت و دارایی از فقر و نداری بهتر است، پس آن را ضایع نگردانیدند، بلکه به توشه‌ای برای آخرت تبدیلش کردند و برای آبادانی جهان اسلام و تقویت دولت اسلامی و استحکام بنای تمدنی آن از اموال خود بهره جستند... یکی از خلفای مسلمان در اندلس به نام «ناصر» بنای بسیاری باشکوهی ساخت و حتی برای گنبد قصر طلایی خود، از گچ و آهک آغشته به طلا استفاده کرد. او پول

۱- مسلم، صحیح، ج ۳، ص ۱۵۱۴، حدیث شماره ۱۹۰۶.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۱۴۲، حدیث شماره ۱۲۷۵، ج ۷، ص ۳۵۳، حدیث شماره ۴۰۴۵.

بسیار زیادی برای ساخت این بنا خرج کرد سقف آن را با رنگ زرد روشن و شفاف رنگ آمیزی کرد به گونه‌ای که چشم را خیره می‌کرد. پس از اتمام ساخت آن بنا، روزی به همراه وزرا و اطرافیان خود در آن نشست و با افتخار با آنان گفت: آیا تاکنون دیده و شنیده‌اید که فردی قبل از من توانسته باشد چنین ملک باشکوه و هنرمندانه‌ای را خلق کند؟ همه گفتند: نه به خدا سوگند ای امیرالمؤمنین، به حقیقت که شما در تمام مسائل بی نظیر هستید و ما تاکنون نشینده و ندیده‌ایم که کسی توانسته باشد، چنین ملکی را ظاهر سازد و این همه ابتکار و هنرمندی در آن اعمال نماید. او بسیار شاد و خوشحال شد و در این حال، قاضی منذر بن سعید، در حالی که سرش را پایین انداخته بود، وارد مجلس شد. خلیفه، همان مطلب را برای او هم بیان کرد و نزد او بسیار به خود بالید. اما اشک‌های قاضی منذر بر چهره‌اش سرازیر گشت و گفت: ای امیرالمؤمنین به خدا سوگند، نمی‌دانستم که شیطان لعین تا این حد در تو نفوذ کرده است و تو تا این اندازه خود را در اختیارش گذاشته‌ای، در حالی که خداوند، این همه نعمت و فضل را به تو ارزانی داشته و تو را بر بسیاری از مردم برتری بخشیده است. اما شیطان توانسته که تو را تا حد کافران، پست سازد. خلیفه بسیار تعجب کرده و به خود آمد و با عصبانیت به قاضی منذر گفت: بنگر که چه می‌گویی، چگونه مرا در جایگاه کافران قرار دادی؟! قاضی گفت: البته که چنین است، آیا خداوند چنین نفرموده است:

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾ [الزخرف: ۳۳].

«اگر (بهره‌مند شدن کفار از انواع مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه‌ی مردم (تمایل به کفر پیدا کنند و در گمراهی) ملت واحدی گردند، ما برای کسانی که به خداوند مهربان باور نمی‌داشتند خانه‌هایی با سقف‌هایی از نقره فراهم می‌آوردیم، و برای آنان پله‌ها و نزدبان‌های سیمین ترتیب می‌دادیم که از آنها بالا روند».

خلیفه شرمگین و خجالت‌زده شد و از ترس خداوند به گریه افتاد و از قاضی منذر تشکر کرد، سپس دستور داد آن سقف طلایی را بردارند^(۱).

خاتمه: غربت مؤمن در دنیا و وعده‌های پروردگار به او

سوره‌ی هود در متن خود، اخبار پیامبران مختلفی را به همراه پیروان و امت‌های منحرف آنان به تصویر می‌کشد و بیان می‌کند که چگونه از راه حق، کناره گرفتند و راه‌های باطل را پیمودند و برای خدا شریک قرار دادن و بت‌ها و خدایان متعددی را پرستش کردند. ابتدا عمل قوم نوح را بیان می‌کند که پیامبرشان آنان را به توحید فرا خواند و از عذاب خدا ترسانند، اما آنان او را دروغگو پنداشته و یارانش را تحقیر کرده و مستی اراذل و اوباش نامیدند. نوح به آنان گفت که من به یاران خویش افتخار می‌کنم. سپس جهل آنان را آشکار نمود و به شیوه‌ای نیکو با آنان جدال و گفتگو نمود و سرانجام‌شان را به خدا سپرد. خداوند نیز با طوفانی سهمگین، آنان را غرق نمود و نوح و پیروان اندکش را به وسیله‌ی کشتی نجات داد.

﴿وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [هود: ۴۰].

«و جز افرادی اندکی بدو ایمان نیاورده بودند».

پس از او هود عليه السلام، قومش را به توحید، توبه و طلب آمرزش از پروردگار فرا خواند و وعده‌ی خیر و قدرت و حیاتی پر از نعمت را به آنان داد و بیان کرد که در سزای دعوتش، چیزی از آنان نمی‌طلبد. اما آنان نیز دعوت پیامبر خود را رد کردند و او هم از شرک آنان بیزارگی جست و به خدا واگذارشان کرد و بر او توکل نمود. و تک و تنها در حالتی از غربت به حفظ اعتقادش پرداخت، تا این که از جانب پروردگار عذابی سخت بر قوم عاد نازل شد و فقط هود و یارانش از آن نجات یافتند.

صالح هم قوم ثمود را به توحید و عبادت خدا فرا خواند و نعمت‌های پروردگار را برای آنان برشمرد. اما آنان همچنان راه پیشینیان مشرک خود را ادامه دادند. هر چند که صالح عليه السلام برای آنان، یک دلیل ظاهری و قابل لمس ارائه کرد که عبارت بود از شتری آسمانی که شیر آن برای همه‌ی آنان کافی بود. اما آنان بی‌درنگ آن را سر بردند و توجهی به هشدارهای صالح عليه السلام نکردند. در نتیجه با یک غرش آسمانی نابود شدند و هیچ اثری از آنان باقی نماند. * و در خانه و کاشانه‌ی خود خشکیدند و بر زمین افتادند. آن چنان که گویی هرگز ساکن آن دیار نبوده‌اند * (هود / ۶۷-۶۸). پیامبر خدا، صالح عليه السلام هم غریبانه در میان قومش با فکر و شخصیت غریب خود، گوشه‌گیری کرد. او در روز به‌سوی خدا فرا می‌خواند و شبانه در مسجدی خارج از سرزمین آنان برای پروردگار بیتوته می‌نمود.

قوم لوط علیه السلام هم از راه فطرت منحرف شدند و اعمال زشت و منکری را مرتکب می‌شدند و علی‌رغم دعوت لوط علیه السلام و نهی شدید او از آن اعمال، بازهم به گمراهی خود ادامه می‌دادند و بر آن پافشاری می‌کردند، تا این‌که پروردگار، سرزمین‌شان را زیر و رو کرد تا مجازات آن اعمال زشت و تغییر فطرت را دیده باشند.

زن لوط علیه السلام هم همراه آن قوم گمراه نابود شد و فقط لوط به همراه سایر افراد خانواده‌اش نجات یافت.

شعیب علیه السلام هم قومش را به سوی یکتاپرستی و دادگستری فرا خواند و نعمت و آسایش موجود را برای‌شان یادآوری کرد و آنان را از عذاب خداوند، ترسانید. اما آنان گمان می‌بردند که در عبادت خدا آزادند و هرگونه که بخواهند، می‌توانند در اموال خود، دخل و تصرف کنند، پس دعوت شعیب علیه السلام را رد کرده و به مسخره‌ی او پرداختند. اما شعیب همچنان بر دعوت خود پافشاری کرد، بر خدای خویش توکل نمود و سرگذشت اقوام نوح و هود و صالح و لوط را برای قومش بیان کرد. اما آنان نپذیرفتند، در نتیجه عذاب خداوند بر آنان نازل شد و غرشی آسمانی آنان را نابود کرد و در سرزمین خود بی‌هوش بر زمین افتادند و فقط شعیب و گروه اندکی از قومش نجات یافتند که به او ایمان آورده و غربت را تحمل کرده و با دین و رفتار قوم‌شان مخالفت نموده بودند.

سوره‌ی هود به همین شیوه، داستان انبیای غریب و پیروان آنان را که در زمان‌های گذشته در غربت به سر برده‌اند، بیان می‌کند. آنان گاهی خود غریب بودند، گاهی به خاطر افکار و رفتار غریب بودند و گاهی به هردو دلیل در غربت قرار می‌گرفتند. در این سوره پس از ذکر این داستان‌ها چنین آمده است:

﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ ۗ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾﴾

[هود: ۱۱۶].

«پس چرا از امت‌هایی پیش از شما، خردمندانی نبودند که (مردمان را) از فساد در زمین باز دارند؟! مگر اندکی از آنان که نجات‌شان دادیم، و کسانی که ستم کردند، از لذات (دنوی) و آسودگی پیروی کردند، و گناه‌کار بودند (و نابود شدند)».

این آیه بیان می‌کند که در امت‌های گذشته، فقط گروه اندکی برای اصلاح انحرافات و هدایت به سوی توحید و گرایش دوباره به فطرت و عدالت، تلاش کرده‌اند و

همین گروه اندک بوده‌اند که از عذاب خدا رهایی یافته‌اند و سایر افراد خوش‌گذران و غرق شده در نعمت و فساد و گناه به عذاب خدا گرفتار گشته‌اند.

پیامبر ﷺ نیز غربت اسلام و مسلمانان را این‌گونه بیان فرموده است:

«بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ، قِيلَ: وَمَنْ الْغُرَبَاءُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِينَ يُضِلُّحُونَ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ». «اسلام در حالت غربت شروع به کار کرد و دوباره مثل او غریب می‌گردد پس خوشا به حال غریبان. عرض شد: ای رسول خدا، غریبان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که هنگام فساد مردم، به اصلاح می‌پردازند».

غربتی که برای اسلام پیش می‌آید، ناشی از جهالت پیروان، درک نکردن احکام، نفهمیدن معانی دستورات و عدم پایبندی به آموزه‌های آن است. چنین پیروانی، نام مسلمان دارند، اما عمل اسلامی در رفتار آنها نیست، آنان در شکل و ظاهر مسلمانند، اما در حقیقت و باطن چنین نیستند، و باور آنان به حد یقین نرسیده است. به همین خاطر، مؤمن راستین در میان‌شان غریب می‌ماند، زیرا عهد خویش را با پروردگارش حفظ می‌کند و در ظاهر و باطن، پایبند شریعت خداست و حتی باطن او زیباتر و نیکوتر از ظاهر اوست.

اما غربتی که مؤمن در آن قرار می‌گیرد، باعث نمی‌شود که از دنیا وحشت کند و از آن گریزان باشد و گوشه‌گیری نماید، بلکه به یاد خدا می‌پردازد و با او مأنوس می‌شود، با مردم رفت و آمد می‌کند و در مقابل آزارهای آنان، صبر پیشه می‌کند. و آنان را فرا می‌خواند که پایبند تعالیم اسلام باشند. او در این راستا، نیکی‌ها و زیبایی‌های دین را برای‌شان توضیح می‌دهد و بیان می‌کند که نجات و سعادت آنان در دنیا و قیامت فقط به دین وابسته است و خداوند، خوراک‌ها و نوشیدنی‌های پاک، تلاش برای آبادانی زمین، تشکیل خانواده، تربیت فرزندان، کوشش برای تحقق مصالح آنان، توجه ویژه به زندگی آنان، تلاش برای کسب ثروت از راه‌های مشروع و بهره‌مندی قانونی و شرعی از این ثروت و هرکار شایسته و پاکیزه‌ی دیگر را برای‌شان حلال کرده است و اصلاح دین و دنیای آنان این‌گونه حاصل می‌شود و از این طریق می‌توانند مصالح تعیین شده توسط دین را به دست بیاورند.

دین اسلام حاوی هیچ نوع سخت‌گیری و تنگ نظری نیست، بلکه دینی حقیقت‌گرا، مهرانگیز و آسان‌گیر است. اسلام ما را از سخت‌گیری و افراط نهی کرده و در تمام امور به مهربانی دستور داده است. آنچه که اسلام از آن نهی نموده فقط امور پلید،

ظالمانه و منحرف کننده است که بشر را از مسیر فطرت و سنت‌های حقیقی زندگی منحرف می‌سازند. پیامبر ﷺ مسأله‌ی غربت را در حدیثی دیگر، این‌گونه بیان فرموده است: «دین اسلام در غربت آغاز شد و دوباره غریب می‌گردد پس خوشا به حال غریبان، یعنی کسانی که سنت‌های مرا که توسط گروهی از مردم فاسد شده‌اند، دوباره اصلاح می‌کنند»^(۱).

پس غربت مؤمن یک امر منفی نیست که باعث شود فرد مسلمان از مسیر زندگی عقب نشینی کند و از مردم احساس وحشت نماید و رابطه‌اش را با آنان بگسلد. بلکه این حالت برای مؤمن، نوعی تمرین زندگی است و باید در این حالت هم جهت بدهد و تأثیر خود را بر جای بگذارد، زیرا مؤمن خلق شده‌است تا جریان‌ها را هدایت نماید، نه این‌که او نیز در مسیر آنان قرار گیرد. لازم است که انسان مؤمن در هر حال، هویت اسلامی خویش را از طریق احیای سنت‌ها، عمل به آن‌ها و فراخواندن مردم برای پایبندی به آن‌ها حفظ نماید. حدیثی از ابو‌ثعلبه خشنی نقل شده‌است که شاهد این مطلب است، او می‌گوید: «در باره‌ی معنی این آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أُهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: ۱۰۵].

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! چون مرگ یکی از شما فرا رسد در موقع وصیت باید از میان شما دو نفر عادل را گواه بگیرید یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ به شما رسید (و مسلمانی را نیافتید) دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید و اگر (هنگام ادای شهادت در صدق آن‌ها) شک کردید آن دو را بعد از نماز نگاه دارید تا به الله سوگند بخورند که: «ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم اگر چه خویشان‌مان باشند و شهادت الله را کتمان نمی‌کنیم که در این صورت از گناه‌کاران خواهیم بود»».

از رسول خدا ﷺ سؤال کردم. ایشان فرمود: باید به معروف امر کنید و از منکر، نهی نمایید، اما اگر دیدید که مردم از بخل و حرص فرمان می‌برند، هوی پرستی رایج شده است، دنیا ترجیح داده می‌شود و انسان‌های صاحب فکر و اندیشه به خود مغرور می‌گردند، در چنین حالتی به اصلاح خودت پرداز و از مردم عوام فریب‌خورده دوری کن، زیرا روزگار سختی و صبر، پیش روی شماست که صبر در آن روزگار، همانند در

دست گرفتن گلوله‌ی آتشین، سخت است و هرکس در چنین ایامی کاری نیک و صالح انجام می‌دهد، اجر پنجاه نفر مشابه را خواهد داشت. گفتیم: ای رسول خدا، اجر پنجاه نفر از مردمان آن روزگار را؟ فرمود: خیر، پنجاه نفر از شما را»^(۱).

آری طبق این حدیث، اجر و پاداش مؤمنی که در حال غربت با مردم رابطه برقرار می‌کند و آنان را به سوی حقیقت فرا می‌خواند، با اجر پنجاه نفر از اصحاب برابر است، زیرا بلایا و فتنه‌ها و ظلمت‌های جاهلی بسیار زیادی را تحمل می‌کند.

انسان مؤمن هر اندازه که در غربت شدیدتری قرار گیرد، بازهم دچار آن حالتی نمی‌شود که ماده پرستانی همچون «سارتر» و «بیر کامی» برای انسان به تصویر کشیده‌اند. مؤمن مانند انسان بی‌ایمان، خود را گم نمی‌کند، پرده‌ی عفت را نمی‌درد، دچار پوچ انگاری نمی‌شود و برای اثبات آزادی خویش به انکار وجود خالق و دور شدن از حاکمیت او نمی‌پردازد. به تصویر کشیدن چنین حالاتی برای انسان بی‌ایمان، صرفاً نوعی تفکر رؤیایی و گذرا است که از چارچوب تجربه و مشاهدات انسانی خارج نیست، به تعبیری دیگر ناشی از ناکامی و بی‌باوری است. اما انسانی مؤمن در میدانی وسیع‌تر و رؤیاهایی کامل‌تر که از علم و نور خدا دریافت می‌دارد زندگی می‌کند:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾ [النور: ۴۰].

«و کسی که خدا نوری بهره او نکرده باشد، او نوری ندارد (تا وی را به راه راست رهنمود کند و بر راستای راه بدارد)».

خدای متعال بندگاه غریب خود را به یاری و قدرت خود وعده داده‌است و آنان را به کرسی خواهد نشاند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۵۵].

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همان‌گونه که پیشینیان را

۱- ابوداود، السنن، ج ۴، ص ۵۱۲، حدیث شماره ۴۳۴۱ و ترمذی، الجامع، ج ۵، ص ۲۵۷، حدیث شماره ۳۰۵۸ و گفته: حسن و غریب است.

جایگزین قبل از خود کرده است همچنین آئین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، مرا می‌پرستند و چیزی را شریکم نمی‌گردانند. بعد از این کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند».

صحابی بزرگوار، ابی بن کعب در بیان سبب نزول این آیه گفته است: «هنگامی که رسول خدا ﷺ به همراه اصحابش به مدینه آمدند و انصار یاری‌شان دادند، اعراب بر علیه آنان سنگر گرفتند و قصد جان‌شان را کردند. پس مؤمنان شب و روز سلاح‌های خود را کنار نمی‌گذاشتند. [پس از مدتی] به یکدیگر گفتند: چرا ما از این به بعد با اطمینان خاطر و بدون ترس از دیگران، زندگی را ادامه ندهیم و چرا فقط از خداوند نترسیم؟ در نتیجه‌ی این جریان بود که آیه‌ی مذکور نازل شد».

یکی از مفسران تابعی به اسم ابوالعالیه ریاحی هم در توضیح روایت ابی بن کعب می‌گوید: «پیامبر ﷺ و اصحاب او پس از علنی شدن دعوت، دو سال در مکه ماندند و با حالتی از خوف، در آشکار و نهان، مردم را به سوی خدا دعوت نمودند، سپس به پیامبر ﷺ دستور داده شد که به مدینه هجرت نماید و در آن جا نیز به خاطر ترس از کفار، شب و روز سلاح‌هایشان را با خود حمل می‌کردند. مردی گفت: ای رسول خدا آیا آن روز نیامده‌است که در امنیت زندگی کنیم و سلاح را کنار بگذاریم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «این حالت برای شما کوتاه است و روزی خواهد آمد که هرکدام از شما بدون سلاح در جمعی بزرگ می‌نشیند». سپس آیه‌ی مذکور نازل شد و خداوند به پیامبر ﷺ قدرت داد تا بر کل جزیره العرب غالب شود و مسلمانان به حدی قدرت یافتند که سلاح را کنار گذاشتند و با امنیت زندگی می‌کردند».

نحاس هم که یکی از تابعین است چنین می‌گوید: «این آیه یکی از دلایل نبوت پیامبر ﷺ را همراه دارد، زیرا وعده‌ی مذکور در آن، محقق شد»^(۱).

پس این آیه شامل وعده‌های مختلفی است: مانند این که در زمان رسالت پیامبر ﷺ، مؤمنان در زمین به قدرت می‌رسند و امنیت می‌یابند و آزادانه می‌توانند خداوند را عبادت کنند و آئین یکتاپرستی را بپذیرند، همچنین شامل هشدارهایی به بندگان است، تا از انحراف و کج روی و نادیده گرفتن نعمت ایمان بپرهیزند و نعمت‌های

۱- بیهقی، دلائل النبوه، ج ۳، ص ۶، و قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۹۷.

ارزشمند دیگری همچون خلافت در زمین، دریافت کمک‌های پروردگار و رسیدن به قدرت و امنیت را فراموش نسازند.

درواقع وعده‌های پروردگار در این آیه مشروط به عملی ساختن شروط آن است. و هر اندازه که مسلمانان به دین و عقیده و شریعت و اخلاق و رفتار اسلامی پایبندی بیشتری داشته باشند و برای اجرای مفاهیم رسالت محمد در زندگی خود، تلاش بیشتری به خرج دهند و از هدایت الهی نور بیشتری دریافت کنند و صادقانه‌تر به او پناه ببرند و در عبادت او توحید را مراعات کنند و دین را به طور کامل برای خداوند خالص‌تر گردانند و میان قول و عملی هماهنگی برقرار سازند و عمل صالح را با تمام معانی آن در زندگی خود ظاهر سازند به گونه‌ای که به شعار امت تبدیل گردد و جزو اهداف آن قرار گیرد که شب و روز برای رسیدن به آن در تلاش باشد و تمام عرصه‌های زندگی، آغشته به عمل صالح گردد و افراد و جماعت‌ها را به طور یکسان در برگیرد؛ هر اندازه که این شروط کامل‌تر گردد، وعده‌ی خداوند هم به عملی شدن نزدیک‌تر می‌گردد و مسلمانان را در زمین جانشین می‌سازد و قدرت و امنیت را در اختیار آنان قرار می‌دهد.

باید دانست که سنت‌های جاری خداوند در هستی که آبادانی پیشرفت واقعی تمدن، وابسته به آنهاست، مانع از این می‌شود که امت‌های بی‌پیکر به ترقی دست یابند، امت‌های که زیر سیطره‌ی هوی و هوس قرار گرفته‌اند و هر جریانی، گروهی از آنان را به جایی می‌برد و فتنه‌های مختلف باعث پاره گشتن بدنه‌ی آن می‌شود و آنچه که عامل اصلی وحدت امت در قلب و قالب و در عقل و جسم است، همان عقیده‌ی درست و صحیح است و این عقیده باعث می‌شود که امت آن‌گونه گردد که محمد مصطفی ﷺ توصیف فرموده‌است: «مانند یک جسم و یک پیکر شوند که هرگاه قسمتی از آن به درد آید، سایر اعضای بدن در حال بیداری و تب با آن همدردی کنند»^(۱). پیامبر ﷺ امت را این‌گونه توصیف فرموده‌است: «مانند بنای یک ساختمان که قسمت‌های مختلف آن یکدیگر را تقویت می‌کند»^(۲). و یا چنان می‌شوند که خداوند توصیف فرموده است:

۱- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۴۰۰، حدیث شماره ۲۵۸۶.

۲- بخاری، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۵۰، حدیث شماره ۶۰۲۶، و مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۹۹۹، حدیث شماره ۲۵۸۵.

﴿كَرَّرَ عَ أَخْرَجَ شَطْرَهُ، فَكَارَرَهُ، فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ، يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹].

«همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های خود را برون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد به گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند.»

وحدتی که در روح و فکر و رفتار به وجود می‌آید، برای هم شکل و همکاری، انگیزه ایجاد می‌کند و نتایج خود را در عمل صالح باور می‌سازد و عمل صالح نیز، بنیادی محکم برای ایجاد تمدنی شایسته و مبتنی بر ایمان به خداوند، خواهد شد و محیطی می‌سازد که از هر زشتی و پلیدی پاک است و در آن محیط فقط خداوند عبادت می‌گردد. چنین محیطی پوشیده از باغچه‌های بهشتی است که در قلب حلقه‌های ذکر و شکر تجسم یافته و لبریز از رضایت و آرامش و دوستی و خوشبختی است.

چنین جامعه‌ای را نباید یکی از آرزوهای تحقق ناپذیر یا خواب حکیمان و فیلسوفان دانست، بلکه واقعیتی است که در زمان پیامبر ﷺ و اصحاب ایشان به عرصه‌ی ظهور درآمد، یعنی هزار و چهارصد سال پیش که وحی الهی با فطرت انسانی رابطه برقرار نمود و بر دست محمد بن عبدالله بر زمین نازل شد، دیدیم که در آن هنگام قبایل درگیر عرب که به خاطر چراگاه و آب زمین باهم می‌جنگیدند و نسبت به نسب و باورهای شخصی تعصب داشتند، چگونه از آن حالت فردی و قبیله‌ای به محبت و دوستی خدا و رسول پیوستند و خود را یک امت می‌دانستند و هیچ توجهی به روابط جاهلی و پیوندهای قومی خود نداشتند. تا جایی که دشمنان آنان، از جمله یهودیان و منافقان برای تحریک و تعصبات قدیمی و یادآوری درگیری‌ها و جنگ‌های دوران گذشته که عرب جاهلی در آن غرق بود، بسیار تلاش نمودند، اما با گوش‌هایی برخوردارند که نسبت به این تفکرات کر شده بود و تصمیم و اراده‌ای محکم را در برابر خود دیدند که وحدت ایمانی جدید را بر هر چیزی ترجیح می‌داد.

امت جدیدی که در آن دوران تشکیل شده بود، نسبت به هرگونه تلاشی از جانب یهود آگاه بود و می‌دانست که قصد یهود، از سرگیری جنگ میان اوس و خزرج است و از تلاش‌های منافقان به سرکردگی ابی بن سلول منافق هم آگاهی داشت که می‌کوشید میان

انصار و مهاجران، اختلاف بیفکند، پس هیچ یک از این دو دسیسه به سرانجام نرسید و امت برای رسیدن به اوج عزت، راه خود را ادامه داد و با ایمان و وحدت و اسلام، سر خود را بالا گرفت و با افتخار مسیر یقین شده را پیمود. آن امت نوپا، عقیده را بالاتر از هر معیار دیگری قرار داد و معنی ایمان صحیح را عملی ساخت. عقیده‌ی آنان باعث شد که به عمل صالح بپردازند و نمازهای پنج‌گانه و اذکار دائمی آنان برای خدا و خیرخواهی و اخلاص و دوستی صادقانه و اعمال محکم و درست و همکاری آنان با یکدیگر در نتیجه همین عقیده و نمودی برای شکرگذاری بود و با الهام از این رهنمود الهی انجام می‌شد که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ [ابراهیم: ۷].

«و آن زمانی که پروردگارتان مؤکدانه اعلام کرد که اگر سپاسگزاری کردید هر آینه برایتان افزایش می‌دهم».

عمل صالح در آن روزگار هر روز بیشتر و بیشتر می‌شد، زیرا این اعتقاد وجود داشت که هرکس دو روز او مساوی و همانند هم باشد، زیاد دیده است. ذکر و شکر مسلمانان گاهی از طریق انفاق و بخشش اموال محبوب برای خدا صورت می‌گرفت و گاهی هم با ستایش پروردگار، پیامبر ﷺ یاران خود را طوری پرورش می‌داد که این مفاهیم را درک کنند و در حالی بر زمین راه بروند که دل‌هایشان وابسته به خدا و مرتبط با او و در امید رسیدن به بهشتی باشد که:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳].

«و به سوی آموزش پروردگارتان، و بهشتی که پهنای آن (به قدر) آسمان‌ها و زمین است، (و) برای پرهیزگاران آماده شده‌است، بشتابید».

آنان در فکر بهشتی بودند که نعمت‌های آن را: «نه کسی دیده و نه گوشی وصف آن را شنیده و نه به قلب فردی از بشر خطور کرده است»^(۱).

قلب مؤمنان آن روزگار، تازه گشته و پاک‌ترین و مهربان‌ترین و محکم‌ترین قلب انسانی به شمار می‌رفت. هرگز از یاد خدا غافل نبود، در شکرگذاری خستگی نمی‌شناخت و حیات زمینی را به حیات بهشتی تبدیل کرده بود... پیامبر ﷺ همواره

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۶۵ حدیث شماره ۸۴۹۸ و مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۲۱۷۴. حدیث شماره ۲۸۲۴.

شعله‌ی ایمان را در آن قلوب رونق ارزانی می‌کرد و ارواح درخشان و قد برافراشته‌ی مؤمنان را با چنین بیانی، رفعت و نور بیشتر می‌بخشید: «خداوند ملائکه‌ای دارد که در زمین به دنبال اهل ذکر می‌گردند و هرگاه گروهی از ذاکران را می‌یابند، همدیگر را صدا می‌زنند که بیایید، آنچه می‌خواهید این جاست. سپس با بال‌های خود تا آسمان دنیا آنان را می‌پوشانند و خداوند در حالی که از آنان آگاه‌تر است. می‌پرسد: بندگان من چه می‌گفتند؟ ملائکه پاسخ می‌دهند: پروردگارا تو را تسبیح می‌کردند، به بزرگی یادت می‌نمودند و شکر و ستایش تو را بر زبان می‌راندند. خداوند می‌پرسد: آیا مرا دیده‌اند؟ ملائکه می‌گویند: خیر، به خدا سوگند، تو را ندیده‌اند. خداوند می‌پرسد: اگر مرا می‌دیدند چگونه عمل می‌کردند؟ ملائکه می‌گویند: در این صورت بیشتر از آن به عبادت و ستایش و تسبیح تو می‌پرداختند. خداوند می‌پرسد: چه چیزی از من می‌خواستند؟ ملائکه می‌گویند: بهشت را. خداوند می‌پرسد: آیا بهشت را دیده‌اند؟ می‌گویند: نه به خدا قسم بهشت را ندیده‌اند. خداوند می‌پرسد: اگر آنان بهشت را می‌دیدند چگونه بودند؟ می‌گویند: در این صورت اشتیاق‌شان برای رسیدن به آن بیشتر و طلب و رغبت آنان برای به دست آوردن آن زیادتر می‌گشت. خداوند می‌پرسد: از چه چیز پناه می‌خواستند؟ ملائکه می‌گویند: از جهنم. خداوند می‌پرسد: مگر آن را دیده‌اند؟ می‌گویند: نه به خدا قسم آن را ندیده‌اند. خداوند می‌پرسد: اگر آن را می‌دیدند چگونه می‌بودند؟ ملائکه می‌گویند: در این صورت ترس و گریز آنان از جهنم بیشتر می‌شد. خداوند می‌فرماید: پس من شما را شاهد می‌گیرم که آنان را بخشیدم. یکی از ملائکه می‌گوید: اما خداوند در میان آنان کسی بود که مانند دیگران پاک و خالص نبود و برای اهداف شخصی آمده بود. خداوند می‌فرماید: آنان اهل یک مجلس هستند و همنشین آنان نیز، بی‌نصیب نخواهد شد»^(۱).

پیامبر خدا ﷺ راست فرموده‌است و اصحاب ایشان هم به طور یقین راستگو بودند. پس در حالی در زمین زندگی می‌کردند که دل‌هایشان در بلندای هستی و با شوق بهشت و ترس از آتش سیر می‌کرد و به رحمت خدا چشم دوخته و از عذاب او هراسان بودند.

پایان

جمعه سوم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هفت

ساعت یک و چهل و دو دقیقه

فهرست منابع و مراجع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۰ هـ)، المسند، چاپ، دار صادر، بیروت.
- ۳- احمد الزرقاء، شرح القواعد الفقهیه، نشر دارالغرب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۳ هجری، ۱۹۸۳ میلادی.
- ۴- الالبانی، محمد ناصرالدین، سلسله الاحادیث الصحیحه، چاپ چهارم، نشر المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۵ هجری، ۱۹۸۵ میلادی.
- ۵- بخاری، محمد بن اسماعیل متوفی ۲۵۶ هجری:
 - الصحیح، چاپ المکتبه الاسلامیه، استانبول.
 - الادب المفرد، چاپ المکتبه السلفیه، مصر، ۱۳۷۰ هجری.
- ۶- بغوی، ابو محمد حسین بن مسعود فراء شافعی، متوفی ۵۱۶ هجری:
 - التفسیر به تحقیق خالد عبدالرحمن عک و مروان سوار، نشر دارالمعرفه بیروت، ۱۴۰۶ هجری، ۱۹۸۶ میلادی.
- ۷- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی، متوفی ۴۵۸ هجری:
 - دلائل النبوه به تحقیق عبدالمعطی قلجی، نشر دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ۱۹۸۵ میلادی.
- ۸- ترمذی، محمد بن عیسی بن سوره، متوفی ۲۷۹ هجری.
- ۹- ابن تیمیه، ابوالعباس تقی الدین احمد عبدالحلیم، متوفی ۷۲۸ هجری:
 - الفتاوی، دوره ی ۱۳ جلدی، چاپ اول، چاپخانه خیریه ی قاهره، ۱۳۲۹ هجری.
 - الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، به تحقیق صلاح الدین المنجد، بیروت.
- ۱۰- الجصاص (ابوبکر)، احمد بن علی (۳۷۰ هـ).
 - احکام القرآن، ترکیه، ۱۳۲۵، هـ.
- ۱۱- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، متوفی ۵۹۷ هجری.
 - مناقب عمر، تحقیق زینب ابراهیم القاروط، نشر دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۲ هجری، ۱۹۸۲ میلادی.

- مناقب احمد، به کوش عبدالله بن عبدالمحسن التركي و علی محمد عمر، چاپ مکتبه الخانجی، مصر، ۱۳۹۹ هجری، ۱۹۷۹ هجری، ۱۹۷۹ میلادی.
- برالوالدین، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، مؤسسه الکتب الثقافیه، بیرون ۱۴۰۸.
- ۱۲- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله، متوفی ۴۰۵ هجری.
- المستدرک، علی الصحیحین، چاپ حیدرآباد دکن، هند، ۱۳۴۱ هجری.
- ۱۳- ابن حجر عقلانی، شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی، متوفی ۸۵۲ هجری.
- فتح الباری، چاپ السلفیه، قاهره.
- ۱۴- ابن حزم ظاهری، ابو محمد علی بن احمد بن سعید، متوفی ۴۵۶ هجری.
- المحلی، تحقیق زیدان ابو مکارم حسن، نشر مکتبه الجمهوریه العربیه، قاهره، ۱۳۸۷.
- ۱۵- الخطابی، ابو سلیمان حمد بن محمد، متوفی ۳۸۸ هجری.
- اعلام الحدیث به تحقیق محمد بن سعد بن عبدالرحمن آل سعود، نشر «مرکز البحث العلمی» و «احیاء التراث الاسلامی» در دانشگاهام القری مکه.
- ۱۶- الدارمی، ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام، متوفی ۲۵۵ هجری.
- المسند (السنن) به کوشش محمد احمد دهمان، چاپخانه الاعتدال دمشق، ۱۳۴۹ هجری.
- ۱۷- ابوداود سیستانی، سلیمان بن اشعث، متوفی ۲۷۵ هجری.
- السنن، دوره ۵ جلدی، چاپ اول، به کوشش عزت عبید الدعاس و عادل السید، نشر دارالحدیث، بیروت، ۱۳۸۸ هجری، ۱۹۶۹ میلادی.
- ۱۸- ابن ابی دنیا، ابوبکر عبدالله بن عبید قرشی، متوفی ۲۸۲ هجری.
- کتاب العمت، به تحقیق نجم عبدالرحمن، چاپ «دارالمغرب».
- ۱۹- دلیل کارنگی:
- کیف تکسب الصدقاء و تؤثر فی الناس، ترجمه به عربی: عبدالمنعم محمد الزیاری، نشر «دارالندره الجدیده»، بیروت، ۱۹۸۳ میلادی.
- ۲۰- الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، متوفی ۷۴۸ هجری.
- سیر اعلام النبلاء، چاپ مؤسسه الرساله، بیروت.

- ۲۱- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، متوفی ۹۱۱ هجری.
- الدر امنثور فی التفسیر بالمأثور، نشر محمد امین دمج، بیروت.
- ۲۲- ابن ابی شیبہ، ابوبکر عبدالله بن محمد، متوفی ۲۳۵ هجری.
- المصنف، به تحقیق عبدالخالق الافغانی، نشر «دارالسلفیه»، ۱۳۹۹ هجری و ۱۹۷۹ میلادی.
- ۲۳- الصولی، ابوبکر محمد بن یحیی، متوفی ۳۳۶ هجری.
- الاوراق، عصر المقتدر - رساله دوره‌ی فوق لیسانس در دانشگاه الاسلامیه، مدینه منوره.
- ۲۴- الطبری، محمد بن جریر، متوفی ۳۱۰ هجری.
- تفسیر (جامع البیان عن تأویل آی القرآن)، چاپ سوم، چاپخانه مصطفی البابی الحلبی.
- ۲۵- ابن ابی عاصم، ابوبکر عمرو بن ابی عاصم الضحاک، متوفی ۲۸۷ هجری.
- السنه، تحقیق محمد ناصرالدین آلبنی، نشر المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۰ هجری، ۱۹۸۰ میلادی.
- ۲۶- عبدالرزاق بن همام صنعانی، متوفی ۲۲۱ هجری.
- المصنف به تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، چاپ اول، دارالقلم، بیروت، ۱۳۹۰ هجری.
- ۲۷- ابن قدامه مقدسی، عبدالله بن احمد بن محمد، متوفی ۶۲۰ هجری.
- مختصر منهاج القاصدین، تحقیق شعیب الارناؤوط و عبدالقادر الارناؤوط، نشر مکتبه دارالبیان و مؤسسه علوم قرآن، دمشق، ۱۳۹۸.
- ۲۸- ابن قیم، شمس الدین محمد بن ابوبکر زرعی دمشقی، متوفی ۷۵۱ هجری.
- اعلام الموقعین عن رب العالمین، به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید.
- احکام اهل ذمه، تحقیق صبحی صالح، چاپ اول، بیروت ۱۳۸۱ هجری.
- التفسیر القيم به تحقیق محمد حامد الفقی، نشر دارالکتب العلمیه، بیروت ۳۹۵ هجری، ۱۹۷۵ میلادی.
- ابواب الطیب، تحقیق اسماعیل انصاری، چاپخانه‌های «النصر» عربستان.
- مدارج السالکین، نشر دارالکتب العلمیه، افسس، بیروت ۱۳۹۵ هجری.
- ۲۹- ابن کثیر، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن کثیر قرشید مشقی، متوفی ۷۷۴ هـ

- تفسیر القرآن عظیم، دوره‌ی چهار جلدی، چاپ «داراحیاء الکتب العربیه» عیسی البابی الحلبی، مصر.
- ۳۰- ابن ماجه، ابوعبدالله محمد بن یزید قزوینی، متوفی ۲۷۵ هجری.
- السنن، دو جلدی، به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب العربیه، مصر ۱۹۵۳ میلادی.
- ۳۱- مالک بن انس، متوفی ۱۷۹ هجری.
- الموطا، با همت محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب العربیه، القاهره.
- ۳۲- المتقی الهندی، علی بن حسام الدین، متوفی ۹۷۵ هجری.
- کنز العمال، نشر دار اللواء، ریاض.
- ۳۳- مسلم بن حجاج، متوفی ۲۶۱ هجری.
- الصحیح، دوره‌ی ۵ جلدی، به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، چاپ اول، نشر دار احیاء الکتب العربیه، مصر ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ هجری.
- ۳۴- المقرئ، احمد بن محمد تلمسانی، متوفی ۱۰۴۱ هجری.
- نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، تحقیق احسان عباس، نشر دار صادر، بیروت، ۱۳۸۸ هجری، ۱۹۶۸ میلادی.
- ۳۵- النسائی، ابو عبدالرحمن احمد بن علی بن شعیب، متوفی ۳۰۳ هجری.
- السنن (اعجبتی)، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیرون ۱۴۰۶ هجری ۱۹۸۶ میلادی.
- ۳۶- ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، متوفی ۴۲۰ هجری.
- حلیه الاولیاء، دوره‌ی ۱۰ جلدی، چاپ اول، چاپخانه‌ی «السعاده»، مصر، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۷ هجری.
- ۳۷- الحیثمی، نورالدین علی بن ابوبکر، متوفی ۸۰۷ هجری.
- مجمع الزوائد و منبع القوائد، با کوشش حسام الدین قدسی، مصر.
- ۳۸- یعقوب بن سفیان فسوی، ۲۷۷ هجری.
- المعرفه و التاریخ به تحقیق اکرم العمری (چاپ سوم) نشر مکتبه الدار، مدینه منوره ۱۴۰۸ هجری (۱۹۸۸ م).